



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارسلان علی محمد صابری

www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

ترجمہ

العقائد

عبدالحسین امینی

جلد ۱۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه الغدير

نویسنده:

علامه امینی (ره)

ناشر چاپی:

بنیاد بعث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	ترجمه الغدير - جلد ۱۵
۹	مشخصات کتاب
۱۰	پیشگفتار
۱۰	شعراء غدیر در قرن ۰۹
۱۰	غديره حافظ برسی
۱۰	نکوهش گزافه گویی در برتر خوانی ها
۱۰	داستانهای خنده آور در بزرگواری بوبکر
۱۰	پدر هیچ کدام از مهاجران جز بوبکر مسلمان نشد
۱۰	قرآن حکیم و یاد از ابوطالب
۱۰	اشاره
۱۱	آیاتی که با دستبردنشان به ابوطالب چسبانده اند
۲۹	داستان آبکینه
۳۲	سروده هایی در ستایش ابوطالب
۳۶	پاسخ فرشته به دشنامگوی خلیفه
۳۹	سخنرانی پیامبر در برتری بوبکر
۴۲	ستایش پیشوای گروندگان از خلیفه
۴۷	بوبکر و شبی که در آن شکاف کوه گذراند
۵۲	اهریمن خود را مانند بوبکر نمی نماید
۵۳	بوبکر هرگز پیامبر را اندوهگین نساخت
۵۴	فرازهایی از نامه خدا که درباره بوبکر فرود آمده
۵۴	اشاره
۵۵	نگاهی به دارایی بوبکر

- آیه ای که از نظر سنیان به ستایش علی آمده ۵۹
- گزاف گویی در برتری های عمر ۶۳
- اشاره ۶۳
- سخنانی درباره دانش عمر ۶۴
- عمر از همه یاران پیامبر، قرآن دانترو آئین شناستر است ۶۵
- اهریمن از عمر می گریزد ۶۷
- اشاره ۶۷
- دستورهای پیامبر درباره خواندگی و بازیگری ۷۲
- آوازه خوانی در چهار مذهب ۷۴
- نگاهی به آن داستان ها ۷۷
- اندیشه عمر درباره آوازه خوانی ۸۰
- چهار نمایش شگفت انگیز و بزرگوارانه از عمر ۸۳
- نامیده شدن عمر به فرمانروای گروندگان ۸۷
- عمر نادرستی را دوست نمی دارد ۹۰
- فرشتگان با عمر پسر خطاب سخن می گویند ۹۱
- کاغذی در جامه مرگ عمر ۹۲
- زبان و دل عمر ۹۲
- خواب دیدن برانگیخته خدا درباره دانش عمر ۹۳
- عمر و گریختن اهریمن از وی ۹۵
- گزاف گویی در برتری های عثمان ۹۷
- اشاره ۹۷
- داوری او درباره زنی که شش ماهه زائید ۹۷
- عثمان نماز سفر را شکسته نمی خواند ۹۸
- اشاره ۹۸

نگاهی به برداشت خلیفه	۱۰۲
کیش این گذشتگان همان سیاست روز بوده است	۱۱۶
خلیفه آئین های کیفری را پایمال می کند	۱۱۹
آوای سوم به دستور خلیفه	۱۲۵
خلیفه خانه خدا - کعبه- را پهنآور می نماید	۱۲۸
اندیشه خلیفه درباره متعه حج	۱۲۹
خلیفه خون بی گناهان را پایمال می کند	۱۳۱
اشاره	۱۳۱
بهانه ساختگی	۱۳۹
اندیشه خلیفه درباره جنابت	۱۴۱
اشاره	۱۴۱
آیین نامه های پیامبر درباره جنابت	۱۴۲
نسبت های دروغین به صحابه	۱۴۵
خلیفه گزارش پیامبر را پنهان می کند	۱۴۸
اندیشه خلیفه درباره زکات اسب	۱۵۲
عثمان برنامه سخنرانی را پیش از نماز انجام می دهد	۱۵۷
دستور خلیفه درباره خونبها و کشتن کشنده	۱۶۳
برداشت خلیفه درباره خواندن حمد و سوره در نماز	۱۶۹
اشاره	۱۶۹
چهره گسترده گزارش از زبان احمد	۱۷۱
برداشت شافعی	۱۷۵
برداشت مالک	۱۷۵
برداشت حنبلیان	۱۷۶
برداشت خلیفه درباره نماز مسافر	۱۷۹

۱۸۰	نظریه خلیفه درباره شکار حرم
۱۸۰	اشاره
۱۸۳	آیین نامه پیامبر
۱۸۸	دعوائی که خلیفه آن را به نزد علی می فرستد
۱۸۹	نظریه خلیفه در عده مختلعه
۱۹۲	نظر خلیفه درباره زنی که شوهرش گم شده
۱۹۷	خلیفه حکم خدا را از ابی فرا می گیرد
۱۹۸	خلیفه سنت پیامبر را از یک زن می آموزد
۱۹۹	نظریه خلیفه درباره احرام پیش از میقات
۲۰۴	اگر علی نبود عثمان هلاک می شد
۲۰۵	عقیده خلیفه در جمع میان دو خواهر برده
۲۰۵	اشاره
۲۰۶	دروغی که به علی بسته شده
۲۰۹	نگاهی در دلیل جمع میان دو خواهر
۲۱۲	فتوای خلیفه درباره این که دو برادر مانع از رسیدن ثلث میراث به مادر می شوند
۲۱۶	فتوای خلیفه درباره زن معترف به زنا
۲۱۹	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ترجمه الغدير - جلد ۱۵

مشخصات کتاب

سر شناسه : امینی، عبدالحسین، ۱۲۸۱ - ۱۳۴۹.

عنوان قراردادى : الغدير فى الكتاب و السنه و الادب .فارسي

عنوان و نام پدید آور: الغدير / عبدالحسين امينى ترجمه محمد تقى واحدى؛ زیر نظر على رضا ميرزا محمد.

وضعیت ویراست: [ویراست ۲].

مشخصات نشر : تهران : بنیاد بعثت، مرکز چاپ و نشر ۱۳۸۷

مشخصات ظاهری : ۱۱ج

شایبک : دوره : ۲-۳۶۶-۳۰۹-۹۶۴ ؛ ج. ۱ : ۴-۷۳۷-۳۰۹-۹۶۴ ؛ ج. ۲ : ۴-۷۶۸-۳۰۹-۹۶۴ ؛ ج. ۳ : ۹۶۴۳۰۹۳۶۶۶-۴ ؛ ج. ۴ :

ج. ۱ : ۹۶۴۳.۹۷۵۶ : ۸ : ج. ۲ : ۴-۷۵۴-۳.۹-۹۶۴۷ : ج. ۳ : ۹۶۴۳.۹۷۳۹ : ج. ۴ : ۹۶۴۳.۹۳۶۵۴ : ج. ۵ : ۳۸۴-۳.۹-۹۶۴۹

٩٦٤٣.٩٧٦٩٢ : ١١ . ج : X-٧٢٠-٣.٩-٩٦٤

وضعیت فهرست نویسی : فایا (چاپ دوم / برون سپاری)

یادداشت: هر جلد کتاب مترجم خاص خود را دارد. مترجم جلد دوم محمد تقی واحدی، علی شیخ الاسلامی، جلد سوم جمال

موسوی، جلد چهارم محمد باقر بهبودی، جلد پنجم زین العابدین قربانی، جلد ششم محمد شریف رازی، جلد هفتم و هشتم اکبر

ثبوت، جلد نهم و دهم جلال الدین فارسی، جلد یازدهم جلیل تجلیل است.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۳ و ۴ (چاپ اول: ۱۳۸۵).

یادداشت: ج. ۲، ۳، ۶، ۷، ۸ و ۱۰ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۸، ۱۱ (چاپ اول: ۱۳۸۶) (فیفا).

یادداشت : ج ۹ ۱۰ (چاپ اول ۱۳۸۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : عنوان روی جلد: ترجمه الغدير.

عنوان روی جلد : ترجمه الغدير.

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- اثبات خلافت

موضوع : غدیر خم

شناسه افزوده: واحدی محمد تقی مترجم

شناسه افزوده : میرزا محمد، علیرضا، ۱۳۲۵-

شناسه افزوده : بنیاد بعثت. مرکز چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۵۴/الف۸غ۴۰۴۱۳۸۷

رده بندی دیوبی : ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۴-۱۹۶۷۲

پیشگفتار

به نام خدای بخشاینده بخشایشگر

پاک آفریدگار مرا نرسد که بگویم آن چه را برای من سزاوار و درست نیست، آن کسانی که نامه آسمانی به ایشان داده‌ایم آن را به گونه‌ای که شایسته است می‌خوانند آنان به آن می‌گروند. و به راستی آنان که نامه‌ی آسمانی به ایشان داده شده می‌دانند که آن حق است از سوی پروردگارشان. آنان که نامه آسمانی به ایشان دادیم او را به همان گونه می‌شناسند که فرزندانشان را. در نامه هیچ چیز را فروگذار نکرده‌ایم و به راستی که گروهی از ایشان آگاهانه و دانسته حق را می‌پوشانند. دورویان و بیمار دلان می‌گویند: کیش اینان، ایشان را فریفته، سهمناک است سخنی که از دهان‌هاشان به در می‌آید، و به جز دروغ نمی‌گویند. سوگند به پروردگار آسمان و زمین که به راستی آن، قطعی و حق است و خود مانند همان چه سخن می‌گوئید. بگو آری سوگند به پروردگارم که البته آن حق است، و به راستی که ما چون سخن راست را شنیدیم به آن گرویدیم، داستانی که به دروغ بر هم بسته شده باشد نیست راست شمردن گذشته‌ها است و خداوند کسانی را که گرویده بودند به خواست خویش به چستی آن چه درباره آن به پراکندگی افتاده بودند راه نمود.

پس، از حق که گذشتی به جز گمراهی چیست؟ و بگو که حق از سوی پروردگارتان است هر که خواهد بگردد و هر که خواهد آن را بپوشاند و بگو ستایش خدای را و درود بر بندگان برگزیده وی.

امینی

[صفحه ۲]

شعراء غدیر در قرن ۹۰**غدیریه حافظ برسی****نکوهش گزافه گویی در برتر خوانی‌ها****داستانهای خنده آور در بزرگواری بوبکر****پدر هیچ کدام از مهاجران جز بوبکر مسلمان نشد****قرآن حکیم و یاد از ابوطالب****اشاره**

به راستی که کار این گروه در دشنام گفتن و تاخت بردن بر قهرمان اسلام و نخستین مسلمان - پس از فرزند نکوکارش - و بر یگانه

یاور کیش خداوند به جائی رسیده که افسانه هائی را که در این زمینه ساخته اند بس نشمرده و دست به سوی نام خداوندی دراز کرده اند تا گفته های آن را جا به جا گردانیده و دستخوش دستبرد گردانند. پس در پیرامون سه آیه سخنانی به هم بافته اند که از راستی و درستی به همان اندازه دور است که خاور از باختر، و این دستاویزها بالاترین بهانه های این گروه است در مسلمان نشمردن ابوطالب و اکنون به روشنگری سخن آنان می پردازیم:

آیاتی که با دستبردشان به ابوطالب چسبانده اند

آیه نخستین

خدای برتر از پندار گوید: و ایشان مردم را از نزدیک شدن به پیامبر باز می دارند و از او دوری می گزینند ولی بی آن که بدانند جز خودشان را به پرتگاه نیستی نمی افکنند. سوره انعام آیه ۲۶

طبری و دیگران از زبان سفیان ثوری، و او از حبيب بن ابی ثابت و او از شاگرد ابن عباس و او از خود وی، گزارش کرده اند که فراز بالا درباره ابوطالب فرود آمده که مردم را از آسیب رسانیدن به برانگیخته خدا (ص) باز

[صفحه ۳]

می داشت و خود از گام نهادن در مرز اسلام خودداری می نمود.

و قرطبی گوید: به گفته ابن عباس و حسن این فراز درباره همگان از بت پرستان است و می خواهد برساند که ایشان مردم را از پیروی محمد (ص) بازداشته و خود نیز از او دوری می گزینند و بر بنیاد گزارشی دیگر که نیز از ابن عباس رسیده این فراز به ویژه درباره ابوطالب فرود آمده که مردم را از آزار محمد (ص) باز می داشت و خود نیز از گرویدن به او دوری می جست. و سرگذشت گویان گزارش کرده اند که پیامبر (ص) روزی به سوی خانه خدا بیرون شد و خواست نماز بگزارد پس چون به نماز ایستاد، ابوجهل - که نفرین خدا بر او باد - گفت: کیست که در برابر این مرد بایستد و نمازش را تباه سازد؟ ابن زبیری برخاست و با سرگین و خونی که در شکمبه جانوری بود چهره پیامبر (ص) را آلوده ساخت پس پیامبر (ص) ناگزیر نماز را رها کرد و آن گاه به نزد عمویش ابوطالب شد و گفت عمو نمی بینی با من چه کرده اند؟ ابوطالب گفت کدام کس با تو چنین کرد؟ پیامبر (ص) گفت عبدالله پسر زبیری - ابوطالب برخاست و شمشیرش را بر شانه اش نهاده با او بیامد تا به نزدیک آن دسته رسید ایشان چون ابوطالب را دیدند که روی به آنان می آمد خواستند برخیزند که ابوطالب گفت: به خدا سوگند که اگر یک تن برخیزد شمشیرم را به همه جای تنش آشنا می کنم پس آنان نشستند تا او نزدیک ایشان شد و آن گاه گفت: فرزندانم چه کسی با تو چنین کرد؟ او پاسخ داد عبدالله پسر زبیری. ابوطالب سرگین و خون آن شکبه را برگرفت و چهره و ریش و جامه همه شان را سراسر آلوده ساخت و سخنان درشت بارشان کرده آن گاه این آیه فرود آمد: و ایشان مردم را از او باز می دارند و خود نیز از او دوری می گزینند پس پیامبر (ص) گفت عمو درباره تو آیه ای فرود آمده پرسید چیست؟ گفت تو قریش را از آزار رساندن به من

[صفحه ۴]

باز می داری و خود نیز از گرویدن به من سر باز می زنی پس ابوطالب گفت: " به خدا سوگند که دست ایشان با همه گروهشان به تو نخواهد رسید تا آن گاه که من به بستر خاک سپرده شوم ".

تا پایان سروده های او که در ج ۱۴ ص ۲۶ از برگردان پارسی گذشت. پس دیگران گفتند ای برانگیخته خدا آیا یاری های ابوطالب سودی برای او دارد؟ گفت آری برای همان ها است که در دوزخ گردن بند آهنین بر گردنش نمی نهند و او را در کنار اهریمنان جای نمی دهند و در چاه مارها و کژدم ها نمی افکنند و کیفر او تنها به این اندازه است که دو لنگه کفش آتشین بر پایش می کنند که مغز سرش را به جوش آرد و این سبک ترین شکنجه ای است که در دوزخ به کسی دهند.

امینی گوید: فرود آمدن این آیه را درباره ابوطالب دانستن، بیهوده و خود از دیدگاه های فراوان نادرست است:

۱ - کسی که گزارش را از ابن عباس گرفته و به حبیب بن ابی ثابت رسانده ناشناخته است و آنگاه در میان کسانی که خود رابازگوگر گزارش های ابن عباس می شمرده اند چه بسیارند گزارشگرانی که به سخن ایشان پشتگرم نتوان بود و شاید این مرد ناشناس نیز یکی از ایشان باشد.

۲ - حبیب بن ابی ثابت نیز تنها کسی است که این گزارش را از زبان او بازگو کرده و هیچ کس دیگر آن را نیاورده و گزارش او تنها را نیز نمی توان پیروی کرد - هر چند گیریم که او خود به خود به گونه ای بوده که به سخنش می توان پشت گرمی داشت - زیرا ابن حبان می گوید که وی کاستی گزارش ها را پوشیده می داشته و عقیلی می گوید: ابن عون بر او خرده گرفته و او را از زبان عطاء گزارش هائی است که در خور پیروی نیست. و قطان می گوید: او را از زبان عطاء گزارش هائی است که در خور پیروی نیست و محفوظ شمرده نشده. و آخری نیز

[صفحه ۵]

آورده است که ابو داود گفته: حبیب را از زبان عاصم بن ضمره، گزارشی درست نیست و ابن خزیمه نیز گفته که او کاستی گزارش ها را پوشیده می داشته.

و تازه ما درباره بودن سفیان ثوری در زنجیره گزارش به خرده گیری نپرداخته و سخن آن کسی را که گفته "وی کاستی گزارش ها را پنهان می کرده و از دروغگویان گزارش می گرفته" ندیده گرفته و با پشتگرمی به آن بر وی نناخته ایم.

۳ - گزارش دیگری که از راه زنجیره های گوناگون و به هم پیوسته و درست از ابن عباس رسیده و بسی استوار و روشن است با این پندار نمی سازد. زیرا به گزارش طبری و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه - از زبان علی بن ابی طلحه و از زبان عوفی هر دو - از ابن عباس، آیه یاد شده درباره بت پرستانی فرود آمده که مردم را از گرویدن به محمد باز می داشتند و خود نیز از او دوری و کناره گیری می نمودند.

و آن چه گزارش ایشان را استوارتر می نماید آن است که طبری و ابن ابی شیبه و ابن منذر و ابن ابی حاتم و عبد بن حمید از زبان وکیع و او از سالم و او از ابن حنفیه و نیز از زبان حسین بن فرج از ابو معاذ و از زبان بشر و او از قتاده آورده اند،

و نیز عبدالرزاق و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابوالشیخ از قتاده و سدی و ضحاک و از زبان ابو نجیح از مجاهد و از زبان یونس از ابن زید آورده اند،

که این فراز درباره کسانی فرود آمده که مردم را از شنیدن قرآن و از گوش دادن به پیامبر باز می داشتند و خود نیز از او دوری می گزیدند.

و در این گزارش، هیچ نامی از ابوطالب نیست و می رساند که روی سخن

[صفحه ۶]

به بت پرستانی بوده که مردم را از پیروی برانگیخته خدایاقرآن باز می داشته اند و با دوری گزیدن و ستیزه کردن با وی از او کناره می گرفتند. و تو نیک می دانی که این گونه رفتار بس ناسازگار است با آن چه از شیوه ابوطالب - سرور مکیان - آشکار گردیده که پیامبر را پناه داد و یاری کرد و از او پاسداری نمود و تا باز پسین دم مردم را به پیروی او خواند.

۴ - از پرداخت این آیه ارجمند، چنین برمی آید که خدای برتر از پندار با فرستادن آن می خواهد کسانی از زندگان را نکوهش کند که مردم را از پیروی پیامبرش باز می دارند و خود نیز از او دوری می جویند و این همان شیوه زشت ایشان است که به آن گونه آشکارا با برانگیخته خدا (ص) دشمنی می نموده اند و چنان که از گزارش قرطبی که آوردیم به روشنی برمی آید در هنگام فرود آمدن این فراز نیز ایشان همان شیوه را داشته اند و آنگاه پیامبر (ص) ابوطالب را به فرود آمدن آیه آگاه کرده است.

از یک سوی نیز بخاری و مسلم - بر بنیاد گزارشی که بیاید - پنداشته اند که این سخن از خدای برتر از پندار " : تو نمی توانی هر که را دوست می داری راه بنمائی و خدا است که هر که را خواهد راه می نماید " . سوره قصص " درباره ابوطالب و پس از درگذشت او فرود آمده و بر این بنیاد اگر بگوئیم آیه " مردم را از او باز می دارند و خود نیز از او دوری می گزینند " که درباره کسانی از زندگان فرود آمده درباره ابوطالب است، سخنی بی سرانجام بر زبان رانده ایم زیرا چنانچه در " الاتقان ۱: ۱۷ " می خوانیم سوره انعام که آیه یاد شده نیز در آن است پس از سوره قصص و پنج سوره دیگری که بدنبال قصص فرود آمده بود فرود آمده - آن هم به گونه ای یک جا - پس چگونه می توان آن را درباره ابوطالب

[صفحه ۷]

دانست که - بر بنیاد گزارش های خودشان در روشنگری آیه ای دیگر - آن هنگام در دل خاک خفته و روزگاری دراز پیش از فرود آمدن آیه بالا در گذشته بود؟

۵ - یک فرازی را که به تنهایی دستاویز گردیده، همراه با فرازهای پیشتر و دنباله آن بنگریم تا از روی هم رفته آن ها چه به دست آید " : و برخی از آنان کسانی اند که به گفتار تو گوش می دهند و ما بر دلهایشان سرپوش ها نهاده ایم که آن را در نمی یابند و در گوش هایشان سنگینی ای است هر نشانه ای که ببینند به آن نمی گروند و چون پیش تو آیند با تو بگو مگو می کنند " . کسانی که کافر شده اند می گویند این سخنان به جز افسانه های پیشینیان چیزی نیست، و مردم را از (گوش دادن به) او باز می دارند و خود نیز از او دوری می کنند و بی آن که بدانند جز خویشان را در پرتگاه نیستی نمی افکنند " .

و این گونه پرداخت سخن چنان که می بینی به روشنی می رساند که گفتار درباره بت پرستانی است که به نزد پیامبر می آمدند و با او بگو مگو می کردند و نامه روشنگر او را به دروغ از افسانه های پیشینیان می شمردند، و هم اینانند که دیگران را از او و از گوش فرا دادن به نامه بزرگوارش باز می داشتند و از وی کناره گیری و دوری می نمودند و آن گاه این ویژگی ها کجا با ابوطالب جوردر می آید که از آغاز تا پایان زندگی اش چنین رفتاری نداشت و هر گاه نیز به نزد پیامبر می آمد برای پاسداری و نگهبانی از او بود آن هم با سخنانی از این گونه:

" به خدا سوگند که دست ایشان با همه گروهشان هرگز به تو نخواهد رسید تا آن گاه که من به بستر خاک سپرده شوم " و هر گاه نیز از او یاد می کرد - با سخنانی به این گونه - برانگیختگی او را یادآور می شد:

" آیا نمی دانید که ما محمد را پیامبری همچون موسی یافته ایم

[صفحه ۸]

که در نامه های نخستین نوشته شده است ؟

و هرگاه نیز از نامه آسمانی او یاد می کرد آواز به چنین سخنانی بر میداشت:

"یا بگروید به نامه ای شگفت

که بر پیامبری همچون موسی یا یونس فرود آمده است."

آری همه روشنگران قرآن نیز، این گونه نقطه ضعف ها را که در فرود آوردن آیه بالا درباره ابوطالب هست دریافت و بایش چشم داشتن آن ها ارزش چندانی برای این برداشت نهاده اند تا آن جاکه برخی شان آن را با نشانی "و گفته شده" یاد کرده اند و دیگران برداشت های ناساز با آن را روشن تر دانسته و کسانی چند نیز روشنگری های ناهماهنگ با آن را به بنیادهای استوار، مانده تر شناخته اند و این هم نمونه ای از گفته هاشان:

طبری در تفسیر خود ۷: ۱۰۹ می نویسد: "این فراز درباره بت پرستانی است که نشانه های توانائی خداوند را دروغ شمرده مردم را از پیروی محمد و پذیرفتن راه او (ص) باز می داشتند و از او دوری و کناره گیری می نمودند". آن گاه این برداشت خود را با همان گزارش هائی استوار می نماید که از زبان ابن حنفیه و ابن عباس و سدی و قتاده و ابو معاذ آوردیم. سپس برداشت دیگری می آرد که بر بنیاد آن، این فراز درباره کسانی است که از شنیدن قرآن و به کار بستن آن چه در آن است مردم را باز می دارند. و از میان کسانی که برداشتی به این گونه داشته اند قتاده و مجاهد و ابن زید را نام می برد - که این برداشت هم برمی گردد به همان برداشت نخستین - سپس گفتار کسانی را که می گویند این فراز درباره ابوطالب فرود آمده یاد می کند و گزارش حبیب بن ابی ثابت را از زبان دیگری که او از ابن عباس آن را شنیده بازگو می کند و در دنباله آن - در ص. ۱۱ - می نویسد: برترین این برداشت ها برای روشنگری این فراز، برداشت کسانی است که می گویند: گوشه سخن به کسانی است که مردم دیگر را

[صفحه ۹]

از پیروی محمد (ص) باز می دارند و خود نیز از پیروی او دوری و کناره جوئی می نمایند زیرا فرازهای پیش از آن به یادآوری کسانی از بت پرستان می پردازد که با برانگیخته خدا (ص) کینه می ورزیدند و گفتار او را دروغ شمرده و از وحی و الهامی که از سوی خدا برایشان آورده بود روی برمی تافتند پس باید این فراز نیز "مردم دیگر را از او باز می دارند" درباره ایشان و گزارش کار ایشان باشد زیرا نشانه ای نداریم تا بتوانیم بگوئیم روی سخن که تا این جا به آنان بود از این پس درباره دیگری است. و دنباله این فراز و نیز فرازهای پیشترش گواهی می دهد که برداشت ما درست است، همان برداشتی که بر بنیاد آن این فراز گزارش شیوه گروهی از بت پرستان در میان توده برانگیخته خدا (ص) می شود نه گزارش شیوه یک تن ویژه ازایشان. و بر این بنیاد پس روشنگری فرازهای یاد شده به این گونه انجام می گیرد: ای محمد این بت پرستان هر نشانه ای نیز ببینند نمی گروند و هنگامی که به نزد تو آیند با تو بگو مگو می کنند و می گویند آن چه تو برای ما آورده ای جز داستان ها و گزارش های پیشینیان چیزی نیست و ایشان دیگران را از شنیدن فرازهای که فرود آمده باز می دارند و خود نیز از تو کناره می گیرند، پس از تو و از پیروی ات دور می شوند و جز خود را به پرتگاه نیستی نمی افکنند. پایان

رازی نیز در تفسیر خود ۴: ۲۸ دو برداشت در این زمینه یاد کرده ۱ - فراز یاد شده درباره بت پرستانی است که مردم را از پیروی پیامبر و گواهی به برانگیختگی او باز می داشتند ۲ - تنها درباره ابوطالب فرود آمده. آن گاه می نویسد: برداشت نخستین از دو روی

به سخن درست مانده تر است:

۱- همگی فرازهائی که پیش از این یک فراز آمده شیوه ایشان را نکوهش می کند پس این فراز نیز "و ایشان مردم را از او باز می دارند" باید گزارشی از کارهای ناپسند ایشان در برداشته باشد و اگر بگوئیم گوشه سخن به ابوطالب است که مردم را از آزار رساندن به پیامبر باز می داشته با فرازهای پیش هماهنگ نیست.

[صفحه ۱۰]

۲- خدای برتر از پندار در دنباله فراز بالا نیز می گوید: و جز خویشان را به پرتگاه نیستی نمی افکنند که این جا نیز گوشه سخن با همان کسان است که پیشتر یادشان رفت و شایسته نیست بگوئیم این گوشه سخن به کسی است که مردم را از آزار او باز می داشته زیرا این کار به خودی خود نیکو است و انگیزه افتادن به پرتگاه نیست. و اگر گفته شود این فراز "جز خود را به پرتگاه نیستی نمی افکنند" برمی گردد به فراز پیش از آن "از او دوری می گیرند" نه به فراز پیشترش "مردم را از او باز می دارند" که بر بنیاد آن می خواهد بگوید: ایشان - با پیش گرفتن راهی جدا از کیش او و رها کردن سازش با او - از او دوری می گیرند و این نیز نکوهش است پس نباید با نگاه به فراز پیشترش که نکوهش نیست برداشت نخستین را برتر بشمارید. در پاسخ می گوئیم آن چه از نمای گفتار "جز خود را به پرتگاه نمی افکنند" بر می آید این است که گفتاریاد شده به همه فرازهای پیش از خود برمی گردد نه به یک فراز تنها، زیرا مانند آن است که کسی بگوید "فلانی از فلان چیز دوری می نماید و از آن روی برمی تابد و با این کار جز به خود زیان نمی زند" که این زیان باید کیفری برای هر دو کار وی شمرده شود نه یکی از دو کار وی به تنهایی. پایان

ابن کثیر نیز در تفسیر خود ۱۲۷:۲ برداشت نخستین را به گزارش از ابن حنفیه و قتاده و مجاهد و ضحاک و کسانی جز ایشان آورده و می نویسد: این برداشت روشن تر است - و خدا بهتری داند - و ابن جریر نیز همان را برگزیده. نسفی نیز در تفسیر خود که در کناره تفسیر خازن چاپ شده (۱۰:۲) برداشت نخست را یاد کرده سپس می نویسد: و گفته شده که گوشه سخن به ابوطالب است با این همه، برداشت نخستین به سخنان استوار مانده تر است. و نیز زمخشری در کشاف ۴۴۸:۱ و شوکانی در تفسیر خود ۱۰۳:۲ و دیگران برداشت نخستین را یاد کرده و برداشت دوم را نیز با داغ "و گفته شده"

[صفحه ۱۱]

یاد کرده اند و سپس که آلوسی آمده، برداشت نخستین را به گستردگی آورده و سپس نیز برداشت دوم را آورده و به دنبال آن می نویسد: "این برداشت را امام رازی درست ندانسته". آن گاه فشرده گفتار او را یاد کرده. اکنون قرطبی که کورکورانه به کار برخاسته و همچون کسی که شبانه به گردآوری هیزم برخیزد گزارشی را از این جا و آن جا سر هم کرده، ای کاش ما را راهنمایی می کرد که این بافته ها را از کجا آورده؟ از که گرفته؟ زنجیره گزارش خود را سرانجام به که رسانیده؟ و کدام یک از حافظان در آوردن این گزارش با او هماهنگی نموده؟ و کدام نگارنده ای پیش از وی آن را نوشته؟ و کیست که گفته باشد ابوطالب آن چکامه را - که قرطبی یاد کرده - در روز درگیری با ابن زبیری سروده؟ و کیست که آن روز را هنگام فرود آمدن این فراز شمرده باشد؟ و چه هماهنگی و پیوستگی هست میان این فراز و هشدار دادن پیامبر (ص) به ابوطالب با

آن سروده هایش؟ و سخنی را که قرطبی بافته و بر پیامبر بسته "ای عمو درباره تو آیه ای فرود آمد" آیا کسی از دیگر پیشوایان دانش حدیث - از گذشتگان و آیندگان وی - نیز گزارش کرده است؟ و آیا قرطبی باز پسین پاره از گزارش خود را به جز در تفسیر خودش در هیچ کجا یافته است؟ و آیا در چاه کژدم ها و مارها نیز فرو رفته تا آن را تهی از ابوطالب بیابد؟ و آیا کار گزار بستن و گشودن گردن بندهای آهنین بوده تا بداند که آن سرورمکیان را با آن نمی بندند؟ یا نه، همه این سخنان را با پشت گرمی به گفته پیامبر می نویسد؟ چه خوش آن که خواب ها راست در بیاید. و به هر پندار همه خرده هائی که - به فرد آرندگان این فراز درباره ابوطالب - گرفتیم بر قرطبی به گونه ای استواتر می توان گرفت.

آیه دوم و سوم

۱ - خدای برتر از پندار گوید: پیامبر و گروندگان به او را نمی رسد که برای بت پرستان آمرزش بخواهند هر چند از خویشان ایشان باشند و این

[صفحه ۱۲]

دستور برای پس از آن است که برایشان آشکار شد که آنان از دوزخیانند. سوره براءه: ۱۱۳

۲ - گفتار خدای برتر از پندار: تو نمی توانی هر که را دوست داری راه بنمائی و خدا است که هر که را بخواهد راه می نماید و او به راه یافتگان دانایتر است. سوره قصص: ۵۶

بخاری در نامه تفسیر از صحیح خود - ج ۷ ص ۱۸۴ روشنگری سوره قصص - می نویسد: گزارش کرد ما را ابوالیمان از زبان شعیب و او از زهری و او از سعید بن مسیب و او از پدرش که چون ابوطالب را هنگام مرگ فرا رسید برانگیخته خدا (ص) بیامد و دید ابوجهل و عبدالله پسر ابو امیه پسر مغیره نزد اویند پس گفت ای عمو بگو هیچ خدائی جز خدای یگانه نیست تا با این سخن به سود تو نزد خداوند به گفتگو پردازم، ابوجهل و عبدالله پسر ابو امیه گفتند: آیا از کیش عبدالمطلب روی می گردانی؟ پس برانگیخته خدا همچنان به وی پیشنهاد گفتن آن سخن را می نمود و آن دو نیز از نو سخن خود را باز گو می کردند تا سرانجام ابوطالب گفت: من بر کیش عبدالمطلبم و پس از آن سخنی بر زبان نیاورد و نپذیرفت که بگوید: هیچ خدائی جز خدای یگانه نیست. پس برانگیخته خدا (ص) گفت: به خدا سوگند برای تو از خدا آمرزش خواهم خواست تا هنگامی که مرا از این کار باز بدارد پس این فراز فرود آمد "پیامبر و گروندگان به وی را نمی رسد که برای بت پرستان آمرزش بخواهند" و این جا نیز گوشه سخن به ابوطالب است که خداوند به برانگیخته خویش می گوید: تو نمی توانی هر که را دوست داری راه بنمائی و این خدا است که هر که را خواهد راه می نماید.

و در گزارش طبری که زنجیره درستی نیز ندارد آمده است که این فراز فرود آمد "پیامبر و گروندگان به وی را نمی رسد ... و این فراز" تو نمی توانی هر کس را دوست داری ..."

[صفحه ۱۳]

گزارش بالا را مسلم نیز در صحیح خود از زبان سعید پسر مسیب آورده و بیشتر تفسیر نگاران نیز از روی گمان نیکوئی که به دو "صحیح" و نگارندگان آن دو داشته اند از ایشان پیروی نموده اند. در این گزارش از چند چشم انداز باید به نگرستن پرداخت:

۱ - سعید که تنها بازگوگر آن است از کسانی شمرده شده که با فرمانروای گروندگان علی (ع) کینه می ورزیده پس آن چه درباره او و پدرش و خانواده و کسانش بگوید یا بیافد نمی تواند پشتوانه روشنگری گردد زیرا بدگوئی از ایشان برای او شیرین ترین کارها بوده است. ابن ابی الحدید در شرح النهج ۱: ۳۷۰ می نویسد: سعید پسر مسیب از او - درود بر وی باد - رو گردان بود و عمر پسر علی (ع) با گفتاری تند به او تودهنی زد، عبدالرحمن پسر اسود از ابو داود همدانی گزارش کرده که گفت من نزد سعید پسر مسیب بودم که عمر پسر علی پسر ابیطالب (ع) روی آورد پس سعید به او گفت: برادرزاده من نمی بینم که تو مانند برادران و عمو زاده هایت بسیار به مسجد برانگیخته خدا (ص) بیائی عمر گفت ای پسر مسیب آیا هرگاه که گام در مسجد نهادم باید بیایم و خود را به تو بنمایم؟ سعید گفت: من نخواستم تو را بر سر خشم بیاورم شنیدم پدرت می گفت: به راستی مرا از خداوند پایگاهی است که برای زادگان عبدالمطلب بهتر است از همه چیزهایی که بر روی زمین است عمر گفت من نیز شنیدم که پدرم می گفت هیچ گفتار حکیمانه ای در دل کسی از دورویان نیست که پیش از بیرون شدن او از جهان از زبانش آشکار نشود سعید گفت برادرزاده من مرا از دورویان می شماری؟ گفت: همان است که به تو می گویم سپس روی از او برگردانید.

و واقعی آورده است که سعید پسر مسیب بر جنازه سجاد - علی پسر حسین پسر علی پسر ابوطالب (ع) - بگذشت و بر او نماز نگزارد او را گفتند آیا بر این شایسته مرد که از خاندان نیکان نیز هست نماز نمی گزاری؟ گفت: دو

[صفحه ۱۴]

رکعت نماز در نزد من، دوست داشتنی تر است از نماز بر این شایسته مرد. برای آشنائی بهتر با سعید پسر مسیب و با چون و چند فرا گرفته هایش از کیش خداوند، آن چه ابن حزم در "المحلی" یاد کرده بس است زیرا می گوید که قتاده از سعید پرسید آیا در پس حجاج نماز بگزاریم؟ گفت: ما در پس بدتر از او هم نماز می خوانیم.

۲- نمای گزارش بخاری و جز آن می رساند که دو فراز بالا در پی هم و به هنگام مرگ ابوطالب فرود آمده و نیز آن چه آشکارا درباره هر یک از آن دو آمده می رساند که فرود آمدن آن در همان هنگام بوده با آن که این درست نیست زیرا فراز دوم در مکه فرود آمده و فراز نخستین نیز در مدینه و پس از افتادن مکه به دست مسلمانان - و در این باره همه گزارشگران همدستان اند - و جای آن نیز در سوره براءت است که در مدینه فرود آمده و خود بازپسین بخش های قرآن است که فرود آمده و بر این بنیاد، میان فرود آمدن دو آیه نزدیک ده سال و شاید هم بیش از آن جدائی بوده است.

۳ - فرازی که درباره آمرزش خواستن است در مدینه فرود آمد، آن هم پس از سال ها از مرگ ابوطالب که از هشت سال افزون بود. اکنون می پرسیم پیامبر (ص) که هنگام درگذشت ابوطالب گفته بود: "به خدا سوگند برای او آمرزش می خواهم تا خدا مرا از این کار باز دارد". آیا در این روزگار دراز همچنان برای او از خدا آمرزش می خواست؟ و این چگونه شدنی است؟ مگر نه پیامبر (ص) و گروندگان به او از روزگاری دراز پیش از فرود آمدن این فراز نمی بایستی بابت پرستان و دورویان دوستی نمایند؟ مگر آمرزش خواستن برای ایشان از آشکارترین نمونه های دوستی با آنان نبوده است که خدای برتر از

[صفحه ۱۵]

پندار مردم را در فراز زیر از آن پرهیز می داده است:

هیچ گروهی رانیابی که - همراه با گرویدن به خدا و به روز باز پسین - دوستی کسانی را در دل بپروراند که با خدا و برانگیخته او

سر جنگ و دشمنی دارند، هر چند از پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشان ایشان باشند، (خداوند) باور داشتن به خویش را در دل های ایشان نگاشته و با روانی از سوی خویش نیرومندشان ساخته است...

این فراز آیه ۲۲ از سوره مجادله است که در مدینه فرود آمده آن هم - به گواهی "الاتقان" ۱۷:۱ - هم پیش از سوره براءت - که جلوگیری از آمرزش خواستن را در برداشت - هم پیش از شش سوره دیگر که نیز پیش از فرود آمدن براءت و پس از سوره مجادله فرود آمده. زیرا به گزارش ابن ابی حاتم و طبرانی و حاکم و ابو نعیم و بیهقی و ابن کثیر - چنان که در تفسیر او ۳۲۹:۴ می بینیم و نیز در تفسیر شوکانی ۱۸۹:۵ و تفسیر آلوسی ۳۷:۲۸ - این آیه در روز گیر و دار بدر فرود آمده و آن رویداد نیز سه سال پس از کوچ کردن پیامبر از مکه پیش آمده. یا به گزارش برخی از روشنگران در زد و خورد احد فرود آمده که آن نیز - به گواهی حلبی در سرگذشت نامه خود - بی هیچ چون و چرائی از سوی هیچ کس در سال سوم روی داده با این زمینه چینی ها فرود آمدن آن بایستی سال ها پیش از فرود آمدن فرازی باشد که از آمرزش خواستن برای بت پرستان جلوگیری می کند.

و تازه آمرزش خواهی پیامبر به آن گونه، با این دستور دیگر از خدای برتر از پندار نیز ناساز بود که می گوید: ای کسانی که به آئین راستین گرویده اید با چشم پوشی از گروندگان، کسانی را که بیرون از کیش شماست و دوست خویش نگیرید. آیا می خواهید برای خداوند و به زیان خودتان نشانه ای روشن پدید آرید.

این دستور نیز در آیه ۱۴۴ از سوره نساء است که به گفته نحاس و علقمه

[صفحه ۱۶]

و کسانی جز ایشان در مکه فرود آمده زیرا ایشان می گویند در هر سوره ای که دو واژه "ای مردم" دیده شود در مکه فرود آمده است و اگر هم برداشت دیگران را بگیریم باید بگوئیم که فراز بالا در همان آغاز کوچ کردن، به مدینه فرود آمده زیرا برداشتی که قرطبی در تفسیرش ۱:۵ درست شمرده و دیگران نیز آن را پذیرفته اند بر بنیاد گزارشی است که در صحیح بخاری از زبان عایشه آمده که وی گفته: سوره نساء در هنگامی فرود آمد که من در نزد برانگیخته خدا (ص) بودم و هر یک از این دو برداشت را که بگیریم - چنان چه در "الاتقان" ۱۷:۱ آمده - باید بگوئیم که دستور یاد شده، هم پیش از رسیدن دستور به خودداری از آمرزش خواهی - در سوره براءت - آمده و هم پیش از فرود آمدن بیست سوره دیگر که پس از سوره نساء و پیش از سوره براءت فرود آمده است.

و باز آمرزش خواهی پیامبر به آن گونه، با این سخن دیگر از خدای پاک نیز ناساز است که می گوید: آنان که با چشم پوشی از گروندگان به آئین راستین، کسانی را که از آن آئین بیرون اند دوست و سرپرست خود می گیرند آیا ارجمندی را نزد آنان می جویند؟

این فراز نیز در آیه ۱۳۹ از سوره نساء است که روشن شد پیش از سوره براءت و دستور به خودداری از آمرزش خواهی فرود آمده است.

و با این سخن دیگر از خدای برتر از پندار نیز ناسازگار است که می گوید: گروندگان به آئین راستین نبایستی با چشم پوشی از گروندگان، کسانی را دوست و سرپرست خویش بگیرند که از مرز آئین درست بیرون اند و هر کس چنین کند او را با خدا سر و کاری نیست مگر آن که پروا و بیمی از ایشان

[صفحه ۱۷]

داشته باشید و خداوند، شما را از نافرمانی خویش پرهیز می دهد و سرانجام به سوی او است.

این دستور نیز در آیه ۲۸ از سوره آل عمران است که به گفته ابن هشام در سیره ۲: ۲۰۷ آغاز آن - تا هشتاد و چند آیه - در همان آغاز کوچیدن به مدینه و در روزی فرود آمد که نمایندگان نجران آمدند و اگر گزارش قرطبی و جز او را بگیریم باید بگوئیم این فراز درباره عباد بن صامت در روز احزاب و پنج سال پس از کوچیدن به مدینه فرود آمده و هر یک از برداشت های گوناگون که درست باشد باز هم چنان چه در الاتقان ۱: ۱۷ می خوانیم سوره آل عمران که این دستور در آن است هم پیش از سوره براءت - که دستور به خودداری از آمرزش خواهی در آن است - فرود آمده و هم پیش از بیست و سه سوره دیگر که همگی پس از آل عمران و پیش از براءت فرود آمده است.

و باز آمرزش خواهی پیامبر برای یک بت پرست، با این سخن دیگر از خدای برتر از پندار نیز ناسازگار است که "یکسان است برای ایشان، چه برایشان آمرزش بخواهی و چه نخواهی خداوند ایشان را هرگز نمی آمرزد". و این نیز آیه ششم از سوره منافقین است که در نبرد بنی مصطلق فرود آمده و آن گیر و دار نیز - به گفته ابن کثیر - چنان چه زبانزد جنگ نامه نویسان و سرگذشت نگاران است در ششمین سال کوچیدن به مدینه روی داده پس به گونه ای که در الاتقان می خوانیم (۱: ۱۷) سوره منافقین که فراز بالا در آن است هم پیش از سوره براءت که دستور به خودداری از آمرزش خواهی در آن است فرود آمده و هم پیش از هفت سوره دیگر که همگی پیش از براءت و پس از منافقین فرود آمده است.

و باز آمرزش خواهی به آن گونه، ناسازگار است با این دستور خدای

[صفحه ۱۸]

برتر از پندار: ای آنان که به کیش راستین باور دارید اگر پدران و برادرانتان، بیرون بودن از مرز آئین را بر گرویدن به آن برگزینند شما ایشان را دوست میگیرید و هر که از شما ایشان را دوست بگیرد آنان ستمکاران خواهند بود. و نیز با این سخن خدای برتر از پندار: آمرزش بخواه برای ایشان یا آمرزش نخواه. اگر هفتاد بار نیز برایشان آمرزش بخواهی خداوند آنان را نخواهد آمرزید.

دو فراز بالا نیز که آیه ۲۳ و ۸۰ از همان سوره براءت است پیش از دستور به خودداری از آمرزش خواهی فرود آمده است.

آیا می پندارید پیامبر (ص) با این همه فرازهایی که پیش از دستوری به خودداری از آمرزش خواهی فرود آمده بود باز هم سالیان دراز برای همان عمویش آمرزش می خواسته که - پناه به خدا - خود از نزدیک دیده بود وی به حال کفر از جهان رفته: نه به خدا چنین کاری از پیامبر بزرگوار بسی به دور است.

شاید برای این همه دشواری ها بوده است که حسین پسر فضل، فرود آمدن آن فراز را درباره ابوطالب دور دانسته و گفته "این برداشت دور از پذیرش است زیرا این سوره از بازپسین بخش های قرآن است که فرود آمده و آن گاه ابوطالب در همان سال های آغاز اسلام و هنگامی درگذشت که پیامبر (ص) در مکه بود". این سخن را قرطبی نیز در تفسیر خود ۸: ۲۷۳ آورده و درستی آن را پذیرفته

۴- تازه گزارش هایی هائی داریم که با فرود آمدن آن فراز درباره ابوطالب و با دستور به خودداری از آمرزش خواهی برای او ناسازگار است و از آن میان:

گزارش درستی است که طیالسی و ابن ابن شیبیه و احمد و ترمذی و نسائی و ابویعلی و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و

ابوالشیخ و حاکم- که جداگانه نیز داوری خود را به درست بودن آن آورده- و ابن مردویه و بیهقی در شعب الایمان و ضیاء- در "المختاره- " همگی از زبان علی آورده اند که

[صفحه ۱۹]

گفت شنیدم مردی برای پدر و مادر بت پرستش آمرزش می خواست گفتم برای پدر و مادر بت پرست آمرزش می خواهی؟ گفت "مگر ابراهیم آمرزش نخواست ؟" من این گفتگو را برای پیامبر (ص)، بازگو کردم پس این فراز فرود آمد: پیامبر و گروندگان به وی را نمی رسد که برای بت پرستان آمرزش بخواهند هر چند از نزدیکان ایشان باشند و این دستور برای پس از آن است که بر ایشان آشکار شد که ایشان از دوزخیان اند و آمرزش خواهی ابراهیم برای پدرش نیز تنها برای وعده ای بود که به وی داد و سپس که روشن شد وی دشمن خدا است از او بیزاری جست و به راستی ابراهیم بسیار خداخوان و نرم دل و بردبار بود.

ازاین گزارش برمی آید که خودداری از آمرزش خواستن برای بت پرستان، دستوری بود که پیش از فرود آمدن آن فراز در این باره باید به کار بسته می شد و از این روی سرور ما فرمانروای گروندگان آن مرد را از آن کار بازداشت و آن گاه این کار علی (ع) سازشی ندارد با آن که بگوئیم پیامبر (ص) برای عمومی نامسلمانان آمرزش می خواسته، و تازه می بینی که آن مرد برای روا شمردن کار خود، آمرزش خواستن ابراهیم برای پدرش را دستاویز می گرداند نه آمرزش خواستن برانگیخته خدا (ص) برای عمویش را، زیرا می داند که او (ص) هرگز برای یک بت پرست آمرزش نمی خواهد.

سید زینی دحلان در اسنی المطالب ص ۱۸ می نویسد: این گزارش درست است و برای آن، گواهی نیز از گزارش درست پسر عباس (رض) یافته ایم که او گفته: مسلمانان برای پدرانشان آمرزش می خواستند تا این فراز فرود آمد و پس از آن از آمرزش خواهی برای مردگان خویش دست برداشتند با این همه، دستوری به خودداری از آمرزش خواهی برای زندگان از بت پرستان- تا پیش از آن که بمیرند- نرسیده بود و سپس خدای برتر از پندار این فراز را فرو فرستاد: "و آمرزش خواهی ابراهیم برای پدرش نیز هیچ نبود مگر "... یعنی تا آن گاه که زنده بود برای او آمرزش می خواست و چون بمرد از آمرزش خواهی

[صفحه ۲۰]

باز ایستاد. سپس می نویسد: و این گواهی درست است و چون این گزارش، درست تر است به کار بستن آن برتر می نماید پس برتر آن است که بگوئیم این آیه درباره آمرزش خواهی مردمی چند برای پدران بت پرست ایشان، بوده است، نه درباره آمرزش خواهی برای ابوطالب. پایان

گزارش دیگر- درباره این که چرا دستور به خودداری از آمرزش خواهی فرود آمد- همان است که مسلم در صحیح خود آورده است و احمد در مسندش و ابو داود در سنن خود و نیز نسائی و ابن ماجه- همگی از ابو هریره (ض)- که برانگیخته خدا (ص) کنار آرامگاه مادرش رسید و بگریست و دیگران نیز که پیرامون او بودند به گریه افتادند پس برانگیخته خدا (ص) گفت از خدایم دستوری خواستم تا برای او آمرزش بخواهم و او دستوری نداد و دستوری خواستم تا از آرامگاهش دیدار کنم و او دستوری در این باره داد. پس گورها را دیدار کنید که یادآور جهان بازپسین است

و طبری و حاکم و ابن ابی حاتم و بیهقی- از زبان ابن مسعود و بریده- و طبرانی و ابن مردویه و طبری- از زبان عکرمه و او از ابن عباس- آورده اند که پیامبر چون از نبرد تبوک بازگشت آهنگ عمره کرد پس چون به کنار آرامگاه مادرش رسید از

پروردگارش دستوری خواست تا برای وی آمرزش بخواهد و خدای برتر از پندار را خواند تا به او دستوری دهد که روز رستاخیز برای او میانجی گری کند و درخواست او پذیرفته نگردید و این فراز فرود آمد و طبری در تفسیر خود ۳۱:۱۱ از زبان عطیه آورده است که چون برانگیخته خدا (ص) به مکه آمد کنار آرامگاه مادرش ایستاد و به امید آن که به او دستوری داده شود تا برای وی آمرزش بخواهد چندان آن جا ایستاد تا آفتاب آن جا را گرم کرد و سرانجام این فراز فرود آمد "پيامبر و گروندگان به وی را نمی رسد...-

[صفحه ۲۱]

تا: ابراهیم- از او (پدرش)- بیزاری جست ". و زمخشری در کشف ۴۹:۲ گزارش فرود آمدن آیه و گوشه زدن آن به ابوطالب را یاد کرده و آن گاه گزارش بالا را نیز که در روشنگری فرود آمدن آن است یاد کرده و به دنبال آن می نویسد: این دومی درست تر است زیرا ابوطالب پیش از کوچیدن پیامبر به مکه در گذشت و آن گاه این آیه، از بازپسین فرازهایی است که در مدینه فرود آمد. و قسطلانی در ارشاد الساری ۷: ۲۷۰ می نویسد: روشن شده که پیامبر (ص) چون عمره به جا آورد به نزد آرامگاه مادرش شد و از پروردگارش دستوری خواست تا برای وی آمرزش بخواهد پس این آیه فرود آمد که این گزارش را نیز حاکم و ابن ابی حاتم از زبان ابن مسعود و طبرانی از زبان ابن عباس بازگو کرده و خود نشانه ای است بر این که فراز یاد شده پس از در گذشت ابوطالب فرود آمد و بنیاد کار را نیز بر این باید گذاشت که یک فراز، دوبار فرود نمی آید، مگر گواه جداگانه ای بر این داشته باشیم. امینی گوید: مگر برانگیخته خدا (ص) در روز تبوک آن هم پس از فرود آمدن آن همه فرازها که در ص ۱۵ تا ۱۸ آوردیم هنوز نمی دانست که او و گروندگان به وی نمی توانند برای بت پرستان آمرزش بخواهند و میانجیگری کنند؟ پس چگونه آمده و از پروردگارش دستوری می خواهد که برای مادرش آمرزش بخواهد و میانجی گری کند؟ آیا گمان می کرده که مادرش جدا از دیگر آدمیان به شمار می آید؟ یا این گزارش را ساخته اند تا آبروی پیامبر پاک را بریزند و دامن پاکیزه مادر پاکش را به آلائش بت پرستی، چرکین نشان دهند؟

گزارش دیگر همان است که طبری در تفسیر خود ۳۱:۱۱ از زبان قتاده آورده است که گفت: برای ما چنین یاد کردند که مردانی از یاران پیامبر (ص) گفتند: ای پیامبر خدا برخی از پدران ما بوده اند که با پناه خواهان و همسایگان نیکوئی نموده و پیوند خویشاوندی را استوار داشته گرفتاران را می رها کردند و

[صفحه ۲۲]

آن چه برگردن می گرفتند به انجام می رساندند آیا برای ایشان نیز آمرزش نخواهیم؟ پیامبر (ص) گفت به خدا سوگند همان گونه که ابراهیم برای پدرش آمرزش می خواست من نیز برای پدرم آمرزش می خواهم پس خداوند نخست این فراز را فرو فرستاد "پيامبر و گروندگان به او را نمی رسد "... و سپس نیز انگیزه ابراهیم (ص) را در آن کار باز نمود و گفت "آمرزش خواهی ابراهیم برای پدرش نیز هیچ نبود...- تا این فراز- از پدر بیزاری جست ". و طبری از زبان عطیه عوفی و او از ابن عباس آورده است که پیامبر (ص) خواست برای پدرش آمرزش بخواهد و خداوند او را از این کار بادستوری به این گونه بازداشت:

"پیامبر و گروندگان به او را نمی رسد که برای بت پرستان آمرزش بخواهند..." و او گفت: پس ابراهیم که برای پدرش آمرزش خواست؟ پس این فراز فرود آمد: "و آمرزش خواهی ابراهیم برای پدرش نیز هیچ نبود مگر برای وعده ای که به او داده بود..." الدر المنثور ۳: ۲۸۳.

و از این دو گزارش نیز به روشنی برمی آید که فرود آمدن آن فراز گرامی درباره‌ی پدرش و پدران کسانی از یارانش بوده نه درباره‌ی عمو و مادرش.

گزارش دیگر را نیز طبری در تفسیر خود ۱۱: ۳۳ آورده و می نویسد: دیگران گفته اند که خواست خداوند از آمرزش خواهی در این فراز، همان نماز گزاردن بر مرده کسی است سپس از زبان مثنی و او از عطاء ابن ابی رباح آورده که پیامبر گفت من نماز گزاردن بر هیچ یک از مردمی را که بر این قبله اند رها نمی کنم- هر چند زنی حبشی باشد که با روسبی گری آبستن شود- زیرا من نشنیدم که خداوند مرا از نماز بر کسی باز دارد مگر بر بت پرستان و این دستور او نیز همان جا است که می گوید: پیامبر و گروندگان به وی را نمی رسد که آمرزش بخواهند برای (یا نماز بگزارند بر) بت پرستان. و این روشنگری نیز، اگر درست باشد ناسازگار خواهد بود با همه آن

[صفحه ۲۳]

گزارش های گذشته زیرا از همه آن ها برمی آید که خداوند در آن فراز دستور به خودداری از آمرزش خواهی می دهد و خواست وی همان است که از نمای بیرونی واژه ها به دست می آید.

بگذریم، خود همین آشفتگی ها و ناسازگاری ها که میان این گزارش ها و گزارش بخاری هست از ارزش همه آن ها می کاهد و بازوی همه را سست می کند پس نباید گزارش هائی از این دست را زمینه گفتگو گردانید آن هم در جائی که می خواهیم مسلمان نیکوکاری را از مرز آئین بیرون بشماریم و کسی را که در راه کیش ما همه گونه جانفشانی نموده از چار دیوار آن به در کنیم.

۵- از گزارش بخاری چنان برمی آید که دستور به خودداری از آمرزش خواهی در هنگام مرگ ابوطالب فرود آمده و از نمای بیرونی آن چه اسحاق بن بشر و ابن عساکر آورده اند نیز همین را در می یابیم چه آنان از زبان حسن گزارش کرده اند که چون ابوطالب در گذشت پیامبر (ص) گفت ابراهیم برای پدر بت پرستش آمرزش خواست و من نیز برای عمویم چندان آمرزش می خواهم تا دستوری در این باره به من رسد پس خداوند این فراز را فرو فرستاد: پیامبر و گروندگان به او را نمی رسد که برای بت پرستان (و از آن میان نیز ابوطالب) آمرزش بخواهند. پس این دستور بر پیامبر (ص) گران آمد و خداوند به پیامبرش (ص) گفت: آمرزش خواهی ابراهیم برای پدرش نیز هیچ نبود مگر برای وعده ای که به او داده بود. الدر المنثور ۳: ۲۸۳ و آن گاه این گزارش، ناسازگار است با آن چه ابن سعد و ابن عساکر از زبان علی آورده اند که گفت: برانگیخته خدا (ص) را از مرگ ابوطالب آگاه کردم و او بگریست و گفت: "برو او را بشوی و جامه مرگ بپوشان و در خاک پنهان کن خدا او را بیامزد و بر او مهربانی نماید" من چنین کردم و برانگیخته خدا (ص) چندین روز برای او آمرزش می خواست و از خانه اش بیرون نمی شد تا جبرئیل این فراز را فرود آورد: "پیامبر و گروندگان به وی را نمی رسد که..."

[صفحه ۲۴]

و شاید این نمای برون، همان باشد که ابن سعد و ابوالشیخ و ابن عساکر از زبان سفیان بن عیینه آورده اند که عمر گفت چون

ابوطالب در گذشت برانگیخته خدا (ص) به وی گفت: خدا تو را پیامرزد و بر تو مهربانی نماید همچنان برای تو آمرزش خواهم خواست تا خدا مرا از این کار باز دارد پس مسلمانان، آغاز کردند به آمرزش خواستن برای مردگان که بر کیش بت پرستی مرده بودند پس خداوند این فراز را فرو فرستاد: پیامبر و گروندگان به او را نمی رسد که آمرزش بخواهند برای بت پرستان. الدر المنثور ۳: ۲۸۳

با این همه- چنان چه در ص ۱۴ گذشت- توده مسلمان همدستانند که سوره براءت- که این فراز ارجمند را در خود دارد- بازپسین بخشی است که از قرآن و پس از افتادن مکه به دست مسلمانان فرود آمده به این گونه که برانگیخته خدا ابوبکر رافرساده سوره را نیز به او داد تا آنرا بر مردم مکه بخواند سپس با دستور دیگری که از خدای پاک به او رسید این کار را از او پس گرفت و سرور ما فرمانروای گروندگان را به این کار برگماشت و گفت: جز من یا مردی از من هیچکس نباید آن را برساند و در گزارشی درست که آن را از چند راه در ص ۲۰ آوردیم آمده است که دستور به خودداری از آمرزش خواهی در سال نهم و پس از بازگشت برانگیخته خدا (ص) از نبرد تبوک، فرود آمده پس با همه این زمینه ها چگونه می توان فرود آمدن آن را در هنگام درگذشت ابوطالب یا چند روز پس از آن دانست؟ و آن چه را بخاری و همانندان او در گزارش یاوه ها آورده اند کجا می تواند درست باشد؟

۶- ساختمان و پرداخت این فراز ارجمند که درباره آمرزش خواهی است به جای آن که آشکارا دستور به خودداری از این کار بدهد نادرستی چنین کاری را می رساند پس نشان نمی دهد که برانگیخته خدا (ص) به این کار دست زده و سپس دستوری به خودداری به وی رسیده و تنها هنگامی آمرزش خواهی او با

[صفحه ۲۵]

پرداخت آن فراز هماهنگ می شود که این کار را با مسلمان شمردن عمویش به انجام رسانده و چون در میان کسانی که آن جا بودند برخی شان این ویژگی ابوطالب را از نمای بیرون زندگی او- که با قریش سازگار می نمود- در نیافته بودند از این روی آمرزش خواهی پیامبر را به گفتگو نهاده یا آن را دست افزاری برای آن گردانیدند که برای بت پرستان آمرزش بخواهند چنان چه بسا هنگام نیز کار ابراهیم (ع) را در این پشتوانه خود گرفتند و آن گاه خداوند پاک آن فراز و فراز پس از آن را فرستاد که هم پیامبر (ص) را از کار نادرست برکنار بشمارد و هم انگیزه ابراهیم (ع) را نیز در آن کار بازگو کند و کم و بیش بنماید که آن کس که پیامبر (ص) برای او آمرزش خواست، به گونه ای که ایشان می پندارند بت پرست نبود و پایگاه پیامبری از آمرزش خواهی برای بت پرستان سرباز می زند، پس همان سرزدن این کار از وی (ص) نشانه ای بس روشنگر است که ابوطالب بت پرست نبوده چنان چه یگانه مردان توده نیز این را دریافتند و در آمرزش خواهی برای پدران بت پرست خویش کار پیامبر (ص) را دستاویز نگردانیدند و برای گفتگو در این زمینه کار ابراهیم (ع) را پشتوانه گرفتند و بس چنان که در گزارشی درست از سرور ما فرمانروای گروندگان (ع) گذشت که گفت شنیدم مردی برای پدر و مادر بت پرستش آمرزش می خواست گفتم: برای پدر و مادر بت پرست آمرزش می خواهی؟ گفت مگر ابراهیم چنین نکرد. ۰۰ تا پایان گزارش برگردید به ص ۱۸ و ۱۹

و اگر این مرد ابوطالب را بت پرست می شمرد، برای درست نمودن کار خود، آمرزش خواهی پیامبر اسلام برای ابوطالب را- که بر هیچ کس پوشیده نبود- بهتر می توانست پشتوانه گرداند تا آمرزش خواهی ابراهیم را برای پدرش با آن که چنان نکرد و گفتگو را در همان مرز بسنده شمرد.

۷- ما گرفتیم که گزارش بخاری درست و پذیرفتنی است و این را هم ندیده می گیریم- که چنان چه در ج ۱۴ ص ۳۱۸ و ۳۱۹ از

برگردان پارسی گذشت - به گواهی

[صفحه ۲۶]

عباس، ابوطالب به یگانگی خدا و برانگیختگی محمد گواهی داده و برانگیخته خدا (ص) گفته: ای عمو ستایش خدای را که تو را راه نمود و نیز این را که از سرورمان فرمانروای گروندگان آوردیم که ابوطالب نمرود تا برانگیخته خدا را از خویش خرسند گردانید و نیز این را که دیدیم پیامبر گفت: برای ابوطالب امید همه گونه نیکوئی از پروردگارم دارم. و نیز سفارش ابوطالب را در هنگام مرگ به قریش و به فرزندان عبدالمطلب که: "از محمد فرمان بریدو او را پیروی کنید و دستورش را بپذیرید زیرا رستگاری و راه یافتگی در آن است و او در میان قرشیان، درستکار خوانده می شود و در میان تازیان راست رو." و نیز آن همه سروده ها و دیگر گفته های او در این باره که آشکارا گرایش هایش را می نماید، آری با چشم پوشی از همه این ها باز هم پذیرفته نیست که ابوطالب (ع) در باز پسین دم های زندگی با گفتن این که: "من بر کیش عبدالمطلب هستم" از گرویدن به آئین راستین سرباز زده باشد زیرا بی هیچ گفتگو عبدالمطلب اندیشه اش را بر بنیادی درست و بر همان کیش خدائی نهاده بود که پروردگار جهانیان در آن روزگار برای مردم پسندیده داشت. آغاز و انجام هستی را به گونه ای درست پذیرفته و کار برانگیختگی را که فروغ آن بر چهره خودش تافته و دارنده و تاباننده آن در پشت خودش جای گرفته بود می شناخت و شهرستانی را در پیرامون سرور ما عبدالمطلب سخنی است که پاره ای از آن را در ج ۱۴ ص ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۹۲ از برگردان پارسی یاد کردیم بنگرید به ملل و نحل او و به نگاشته های سیوطی درباره پدران پیامبر (ص) تا چگونگی را به روشنی دریابی پس سخن ابوطالب (ع) که: "من بر کیش عبدالمطلب هستم" به روشنی می رساند که او همه آن بنیادهای اندیشه را به گردن گرفته - گذشته از آن همه گفته های پیاپی او که تا بازپسین دم های زندگی اش درستی آموزش های محمد را آشکارا می رسانید.

[صفحه ۲۷]

۸- یک نگاه به دوم فرازی که دست آویز اینان شده: "تو نمی توانی هر که را دوست داری راه بنمائی و این خدا است که هر که را خواهد راه می نماید". پاره ای از همان زمینه ها که تا این جا استوار ساختیم به روشنی می رساند که دست آویز گرفتن آن برای نامسلمان شمردن سرور مکیان (ع) - چنان چه کرده اند - نادرست و بیهوده است اکنون با من بیائید تا به ویژه در فراز دوم و در آن چه تنها در پیرامون آن رسیده بنگریم: پس نخست می گوئیم: جای این فراز در میان چندفراز دیگر است که فرازهای گذشته اش منش و ویژگی گروندگان به این آئین را باز می نماید و در فرازهای پس از آن نیز خدای پاک کسانی را یاد می کند که از گرویدن سرباز می زنند از بیم آن که از مکه پرشکوه ربوده شوند پس ساختمان و پرداخت این فرازها هنگامی هماهنگ می شود که خدای پاک بخواهد - با این فراز - راه یافتن ایشان تنها فرآورده آن نبود که پیامبر (ص) ایشان را خواند و انگیزه راستین این کار خواسته خدای پاک بوده - آن هم به گونه ای که کار به انتساب به شکلی از توفیق نیانجامد - چنان که اگر گفتیم خدای پاک کسی را گمراه گردانیده این نیز با به خود واگذارند او شدنی تواند بود. هر چند پیامبر (ص) برای رساندن آموزش ها میانجی گری نموده: پس اگر روی بگردانید بر او است آن چه برگردن وی نهاده شده و بر شما است آن چه برگردن شما نهاده شده و اگر از او فرمان برید راه می یابید و جز رسانیدن آشکار پیام بر پیامگذار چیزی نیست و در نامه فرزانه خدا است که: جز این نیست که به من دستور داده شده تا پروردگار همین شهری را پرستم که آن را (بزرگ و برای نبرد) نارواشمرده و همه چیز او راست، و من دستور گرفته ام

که از مسلمانان باشم و قرآن بخوانم، پس هر که راه یافت برای خویش راه یافته و هر که به گمراهی افتاد جز این نیست که من از بیم دهند گانم

[صفحه ۲۸]

و بس به همان گونه که اهریمن نفرین زده برای گنهکاران، رفتار ایشان را می آراید^{۴۰} آیا هر چند اهریمن ایشان را به سوی آتشی سوزان بخواند و اهریمن برای ایشان رفتارشان را آراسته بنماید و از راه راست رو گردانشان سازد اهریمن بر آنان چیره شده و یاد خدا را از یاد ایشان برده به راستی کسانی که پس از آشکار شدن راه راست به پشت برگردند اهریمن ایشان را گمراه نمود و در گمراهی، پایدار ساخت و عقلی و ابن عدی و ابن مردویه و دیلمی و ابن عساکر و ابن نجار آورده اند که عمر پسر خطاب (ض) گفت برانگیخته خدا (ص) گفت: من برای خواندن مردم و رساندن پیام به ایشان برانگیخته شده ام و راه یافتن ایشان به هیچ روی با من نیست و اهریمن نیز برای آراستن (کارهای بد) آفریده شده و گمراه شدن ایشان به هیچ روی با او نیست. پس این فراز ارجمند- همچون دیگر فرازهایی که نیز در قرزانه نامه خدا آمده- کار راهنمایی و گمراهی را یک سره در دست خدای پاک می داند چنان که آفریدگار برتر از پندار گوید:

- ۱- راهنمایی آنان بر تو نیست و این خداوند است که هر که را خواهد راه می نماید بقره ۲۷۲
- ۲- اگر به راهنمایی ایشان چشم دوخته ای پس خداوند آن که را گمراه کرده راه نمی نماید نحل ۳۷
- ۳- آیا تو کران را می شنوای؟ یا کوران را و آن را که در گمراهی

[صفحه ۲۹]

آشکار است راه می نمایی؟ زخرف ۴۰

- ۴- تو کوران را از گمراهی خویش راهنما نتوانی بود نمل ۸۱
 - ۵- آیا می خواهید آن که را خدا گمراه ساخته راه بنمائید؟ نساء ۸۸
 - ۶- آیاتو کوران را راه می نمایی هر چند ایشان نابینا باشند یونس ۴۳
 - ۷- هر که را خدای راه بنماید راه یافته است و هر که را او گمراه سازد برای خویش سرپرست و راهنمایی نیابد کهف ۱۷
 - ۸- به راستی خداوند هر که را خواهد گمراه می نماید و هر که باز آید او را به سوی خویش راه می نماید رعد ۲۷
 - ۹- خداوند هر که را بخواند گمراه می نماید و هر که را بخواند راه می نماید و او گرامی و فرزانه است ابراهیم ۴
 - ۱۰- ولی گمراه می کند هر که را بخواند و راه می نماید هر که را بخواند نحل ۹۳
- و فرازهای بسیاری که همگی، کار راهنمایی و گمراهی را به دست خدای برتر از پندار می داند آن هم به گونه ای که با گزینش بندگان در این میانه ناسازگار نیست و از همین روی است که در فرازهایی دیگر نیز آن دو را به خواست و به دست خود ایشان می داند چنان که خدای برتر از پندار گوید:

- ۱- هر کس راه یافت به سود خود راه می یابد و هر که گمراه شد به زیان خویش گمراه می شود. یونس ۱۰۸، الزمر ۴۱
- ۲- و بگو حق از سوی پروردگار شما است هر که خواهد بگردد و هر که خواهد آنرا نشناخته بگیرد. کهف ۲۹
- ۳- آن نیست مگر یادآوری برای جهانیان برای هر کس از شما که بخواند بر راه راست باشد تکویر ۲۸

۴- هر کس راه یافت تنها برای خود راه می یابد و هر که گمراه شد تنها

[صفحه ۳۰]

به زیان خود گمراه می شود اسراء ۱۵

۵- هر کس راه یافت تنها برای خود راه می یابد و هر که گمراه شد، من، تنها از بیم دهندگانم نمل ۹۲

۶- آنان اند کسانی که گمراهی را به راه راست خریدند و سوداگری شان سودی نکرد بقره ۱۶

۷- گروهی راه یافتند و گروهی نیز گمراهی برایشان راست آمد. اعراف ۸۳- پروردگار من دانتر است به آن کسی که راهنمایی آورده و آن که در گمراهی آشکار است. قصص ۸۵

۹- اگر نکوکاری کنید با خود نیکوئی کرده‌اید و اگر بدی کنید نیز برای خود کرده‌اید. اسراء ۷

۱۰- پس اگر اسلام آوردند راه یافتند و اگر روی بگرداندند بر تو رساندن پیام است و بس. آل عمران ۲۰

و فرازهای دیگر که البته میان این دو دسته فرازهای ارجمند هیچ گونه ناسازگاری نیست زیرا با زمینه هائی که چیدیم و با آن چه در این باره ها روشن شده یک کار را هم می توان از انجام دهنده و برگزیننده آن دانست و هم از برانگیزاننده وی.

پس آن فراز از سخن خداوند نیز که درباره ابوطالب فرود آورده اند از همان فرازهای دسته نخست است و خود پس از فرازهای آمده که به گفتگو درباره گروندگان به این آئین می پردازد تا همان را برساند که از ماننده های آن می توان دریافت و تا روشن کند که راه یافتگان یاد شده- به شیوه دیگران- بایستی راهنمایی ایشان را از خدای پاک دانست، پس آن فراز هیچ پیوندی به آدمی ویژه- ابوطالب باشد یادگیری- ندارد. و اگر با این گروه همراهی بنمائیم و بپذیریم که میان ابوطالب (ع) با آن، پیوندی هست باید بگوئیم که چنان چه از فرازهای پیشین آن برمی آید گرویدن اوبه این آئین را بهتر می رساند تا باور نداشتن او را. و به این

[صفحه ۳۱]

گونه است که باید به روشنگری این فراز پرداخت و از گفته های ناچیزی که در پیرامون آن رسیده- که پاره ای گذشت و پاره ای بیاید- پروا ننمود.

تازه هیچ یک از گزارش هائی که به تنهایی در این باره رسیده زنجیره پیوسته ای ندارد زیرا یکی از آن گزارش عبد بن حمید و مسلم و ترمذی و دیگران است که بر بنیاد آن ابوهریره (ض) گفته: چون هنگام مرگ ابوطالب رسید برانگیخته خدا (ص) گفت: ای عمو بگو هیچ خدائی جز خدای یگانه نیست تا به یاری آن در روز رستاخیز در آستان خداوند به سود تو گواهی دهم او گفت اگر نه این بود که قرشیان مراسرزنش می کنند و می گویند این کار راتنها از بی تابی بر مرگ نموده البته با انجام آن، دیده تو را روشن می ساختم پس خداوند این فراز را فرو فرستاد: به راستی تو نمی توانی هر که را دوست داشتی راه بنمائی، تا پایان

چگونه ابوهریره چنین گزارشی را بازگو می کند با آن که او در روز درگشت ابوطالب گدای ستیزه گری بود از تیره دوس در میان نامسلمانان یمن، که با پافشاری از مردم گدائی می کرد و تهیدستی از همه سوی او را در زیر بال گرفته بود و همه بی چون و چرا همدستان اند که او مسلمان نشد مگر هفت سال پس از کوچیدن فرخنده پیامبر به مدینه و در همان سالی که جنگ خیبر روی داد. بر این بنیاد پس او به هنگام درگذشت ابوطالب کجا بوده است تا گفتگوهای را که آن روز در گرفته گزارش کند؟ و تازه اگر خود او را دروغ گو ندانیم، بر ما روشن نیست که این گزارش را از که گرفته زیرا خود او نام وی را نبرده. هر چند ابوهریره در بسیاری از

جاها کاستی های گزارش هارا پنهان می داشته و خودچیزها گزارش کرده که از آن چه آشکارابر زبان آورده- یا از پرداخت گفتارش- برمی آید که خود، آن را دیده و باین همه روشن شده که او خود آن را ندیده، و هر که بخواهد در

[صفحه ۳۲]

این باره و در زمینه های دیگر از کار ابوهریره سر در بیارد بنگرد به نامه " ابوهریره " از سرور اصلاح جوی ما روشنگر بزرگوار آئین خدا سید عبدالحسین شرف الدین عاملی- که در این باره به گرد آوری برخاسته و چیزی را فرو نگذاشته. گزارش دیگر را ابن مردویه و دیگران از زبان ابوسهل سری بن سهل- با زنجیره او ازعبدالقدوس و او از ابوصالح و او از ابن عباس- بازگو کرده اند که این فراز " تو نمی توانی هر که را دوست داشتی راه بنمائی "... درباره ابوطالب فرود آمد زیرا پیامبر (ص) پافشاری می نمود که وی مسلمان شود و او نمی پذیرفت پس خداوند این فراز را فرو فرستاد " تو نمی توانی "... تا پایان گزارش این ابوسهل سری به گونه ای که هنگامی شناساندن انبوهی از دروغگویان- در ج ۵ ص ۲۳۱ چاپ دوم روشن کردیم یکی از دروغگویان گزارش آفرین است که به گزارش دزدی شناخته شده و عبدالقدوس ابو سعید دمشقی نیز به گونه ای که در ص ۲۳۸ از ج ۵ چاپ دوم گذشت یکی از دروغگویان است.

و تازه از نمای این گزارش نیز مانند گزارش پیشین برمی آید که گزارشگر نخستین آن- پسر عباس- داستان یاد شده را به چشم خود دیده و گفتگوها رابه گوش خویش شنیده با آن که وی بر بنیاد گزارش استوارتر- چنان که ابن حجر در اصابه ۳۳۱:۲ می نویسد- سه سال پیش از کوچیدن پیامبر به مدینه زاده شد پس وی به هنگام در گذشت عمویش ابوطالب کودک شیرخواری چسبیده به پستان مادرش بوده و او را نمی رسیده که در آن انجمن باشد و آن چه را بوده گزارش کند. و اگر هم راست باشد که او چنین گزارشی را بازگو کرده- و کجا می تواند راست باشد؟- پس ابن عباس نیز آن چه را گفته از زبان دیگری بازگو کرده که وی را نمی شناسیم و شاید هم چون سخن وی شایسته پشتگرمی نبوده بازگوگران بدی ها نام او را از زنجیره انداخته اند، چنان که بسیاری از نگارندگان، نام ابوسهل سری و عبدالقدوس و همانندانشان را از زنجیره های این دروغ ها انداخته اند تا سستی آن را پوشیده بدارند.

[صفحه ۳۳]

و سخن استوار این که دانشور مسلمانان- ابن عباس- چنان سخنی که سراسر رسوائی است بر زبان نمی آرد و اگر هم درباره انجمن آن روز، از زبان کسی چیزی می گفت باور پذیرتر آن است که سخن پدرش را بازگو کرده باشد که شنید ابوطالب در دم مرگ دو فرازی را که گواهی دادن به آن نشانه مسلمانی است بر زبان آورد. یا سخن عمو زاده پاکش برانگیخته خدا (ص) را که نیز آوردیم یا سخن عموزاده پاکش فرمانروای گروندگان را مگر این پسر عباس همان نیست که- چنان چه در ج ۱۴ ص ۲۹۵ از برگردان پارسی گذشت- روشن شده که گفت: ابوطالب به برانگیخته خدا (ص) گفت: سرور من برخیز و هر چه دوست داری بگوی و پیام پروردگارت را برسان که تو راست گوئی و سخت راست شمرده می شود.

گزارش دیگر را نیز همان دروغگوی یاد شده- ابوسهل سری- آورده است آن هم از زبان دروغگوی دیگری که نیز یادش رفت- عبدالقدوس- و او از نافع، که پسر عمر گفت: این فراز " تو نمی توانی هر که را دوست می داری راه بنمائی "... در دم مرگ ابوطالب و درباره او فرود آمد زیرا پیامبر (ص) بالای سرش بود و می گفت ای عمو بگو هیچ خدائی جز خدای یگانه نیست تا به

یاری آن در روز رستاخیز به سود تو میانجی گری نمایم و ابوطالب گفت مبادا پس از من زنان قریش مراسرزنش کنند که هنگام مرگ، ناتوانی نموده ام. پس خدای برتر از پندار این فراز را فرو فرستاد: "تو نمی توانی هر که را دوست داشتنی راه بنمائی". تا پایان

گمان نمی کنم پسر عمر در بازگوگری این گزارش، لاف آن را زده باشد که خود در آن انجمن بوده و البته نمی تواند چنان لافی هم بزند زیرا که او در آن هنگام نزدیک به هفت سال داشته و در سال سوم پس از برانگیخته شدن پیامبر زاده شده و روشن است که کسی در آن گام از زندگی را به چنان انجمن پرشگوهی راه نمی دهند که در آن، سرور مکیان را جامه مرگ پوشانده اند و پیامبر

[صفحه ۳۴]

بزرگواری ها سرپرستی کارش را بگردن گرفته و بزرگان قریش نیز دوشادوش نشسته اند، پس پسر عمر ناگزیر باید گزارش آن جارا از زبان کسی دیگر بازگو کرده باشد که وی آن جا بوده و از گفتگوها آگاه شده و آن کس نیز یا باید فرزند آن در گذشته باشد که سرور ما فرمانروای گروندگان است و آن چه روشن شده و از زبان وی رسیده نیز در ج ۱۴ گذشت، و دیگر فرزندان او-طالب، عقیل و جعفر- نیز در این باره کوچکترین سخنی نگفته اند، یا باید برادر آن در گذشته باشد که آن چه را به درستی باید از زبان وی دانست در ج ۱۴ گذشت یا باید برادرزاده او- بزرگ ترین پیامبران (ص) باشد که سخنان او را نیز آوردیم * پس پسر عمر آن گزارش را از که گفته و چرا نام او را انداخته؟ و چرا- در یکی از دو گزارشی که از زبان وی آمده- ابوجهل را با ابوطالب انباز گردانیده؟ با آن که هیچ کس جز او چنین کاری نکرده آیا در میان بازگوگران سخن او کسی هست که بتوان گفت همه این ها را ساخته و بر وی بسته؟ گمان نیکو بدار و گزارش را مپرس!

آن گاه این ها را بگذار روی گزارش هائی که در پیرامون فرود آمدن این فراز- آورده و از مجاهد و قتاده دانسته اند زیرا پشتوانه سخنان آن دونیز یا همین گزارش ها است یا آن ها را از زبان کسانی ناشناس شنیده اند پس گزارش هائی به این گونه و بی زنجیره پیوسته نمی تواند دست افزار کاری سهمناک گردد مانند بیرون بردن ابوطالب از مرز آئین، آن هم پس از آن که داور ارجمند با آوای خویشتن بستگی او را به کیش راستین نمایان ساخته و او خود در راه آن با پشتوانه ای نیرومند به جانفشانی و پاسداری برخاسته است.

نمونه ای از روشنگری سخن خداوند به گونه ای خودسرانه و لاف پرگراف و بی پشتوانه را نیز می توان در گفتاری یافت، که بی هیچ زنجیره پیوسته ای از زبان قتاده و هم شیوه های او بازگو کرده، و آن فراز از سخن خداوند را میان ابوطالب

[صفحه ۳۵]

و برادرش عباس بخش نموده اند، آغاز آن را درباره ابوطالب و دنباله اش را درباره عباس دانسته اند، همان عباس که- چنان چه توده نگارندگان پذیرفته اند- سال ها پس از فرود آمدن این فراز مسلمان شد!

و پس از این ها می توان هم ارزش سخن زجاج را دریافت که: "همه مسلمانان بر آن رفته اند که این فراز درباره ابوطالب فرود آمده" و هم ارج و بهای دنباله آن را که قرطبی نگاشته: "درست آن است که گفته شود: توده روشنگران نامه خدا همداستانند که این فراز درباره ابوطالب فرود آمده"

بنگر که چگونه بر خداوند دروغ می‌بندند و همین گناه آشکار برایشان بس است (نساء ۵۰)

[صفحه ۳۶]

داستان آبکینه

این جا دیگر همه تیرهائی که این گروه در تیردان کینه خود داشته و در خرجین دشمنی هاشان اندوخته و به سوی ابوطالب می‌افکندند به پایان می‌رسد که همه آن‌ها را آورده و پنبه‌اش را زدیم و دیگر چیزی برایشان نمانده است مگر داستان آبکینه و هوچی گری‌ها و گرد و خاک‌هایی که دشمنان ابوطالب در پیرامون آن به راه انداخته‌اند و اینک بازگو می‌کنیم.

بخاری و مسلم از زبان سفیان ثوری - و او از عبدالمطلب پسر عمیر و او از عبدالله پسر حارث - آورده‌اند که عباس پسر عبدالمطلب گفت پیامبر (ص) را گفتم: عمویت که پاسداری تو را به گردن گرفت و برای تو به خشم می‌آمد تو چه نیازی از او برآوردی؟ گفت او در آبکینه‌ای از آتش است و اگر من نبودم در پائین‌ترین جای‌های دوزخ می‌بود.

و به گزارش دیگر: گفتم ای برانگیخته‌خدا راستی که ابوطالب تو را یاری و نگهداری می‌نمود. آیا این کارهایش سودی برای او دارد گفت آری او را یافتم که در دل آتشی سخت بود پس او را به سوی آبکینه‌ای بیرون فرستادم.

و این هم گزارش لیث است - از زبان ابن الهاد و او از عبدالله پسر خباب و او از ابو سعید - که: چون در نزد پیامبر (ص) ابوطالب را یاد کردند گفت شاید که روز رستاخیز میانجی گری من به او سود رساند و او را در آبکینه‌ای از آتش بنهند که تا استخوان پشت پای او می‌رسد و مغز او را به جوش می‌آرد.

و در صحیح بخاری از زبان عبدالعزیز پسر محمد داراوردی و او از یزید

[صفحه ۳۷]

پسر الهاد مانند همین گزارش آمده جز این که آن جا می‌خوانیم... "پوسته‌ای را که مغز وی در آن است به جوش می‌آرد".

برگردید به صحیح بخاری در بخش‌های برتری‌ها (ابواب المناقب) بخش سرگذشت ابوطالب ج ۶ ص ۳۳ و ۳۴ و در کتاب الادب بخش نام سرپوشیده بت پرست (باب کنیه المشرک) و به صحیح مسلم کتاب الایمان (نامه گروش) و به طبقات ابن سعد ۱: ۱۰۶ چاپ مصر و مسند احمد ۱: ۲۰۶ و ۲۰۷ و عیون الاثر ۱: ۱۳۲ و تاریخ ابن کثیر، ۳: ۱۲۵

امینی گوید: ما در زنجیره این گزارش‌ها نه برای بودن سفیان ثوری بگو مگو می‌کنیم - که چنان چه در بررسی آیه نخست گذشت کاستی گزارش‌ها را پنهان می‌داشته و از زبان دروغگویان گزارش می‌نوشته - و نه برای بودن عبدالملک پسر عمیر لخمی کوفی که زندگی‌اش دراز شد و نیروی یادآوری‌اش تباه گردید که ابو حاتم گفته او را از پاسداران (حافظان) نتوان شمرد چرا که نیروی یادآوری‌اش دگرگونه شد و احمد گفته در کار بازگوگری ناتوان است و می‌لغزد و ابن معین گفته: گزارش‌ها را درهم برهم و آشفته می‌سازد و ابن خراش گفته: شعبه او را پسندیده نمی‌داشت و کوسج آورده است که احمد او را در کار گزارشگری بسیار ناتوان و سست می‌شمرد.

و بودن عبدالعزیز داراوردی را نیز در زنجیره این گزارش‌ها دست‌افزار خرده‌گیری نمی‌گردانیم که به گفته احمد پسر حنبل "چون از بر گزارش‌های بازگو کند بی‌پایه است و ارزشی ندارد و اگر از نگاشته خود بازگو کند آری. و چون به بازگوگری گزارش‌ها

پردازد یاوه سرائی ها می نماید " و ابو حاتم گفته: سخن او را پشتوانه نتوان گردانید و ابوزرعه گفته نیروی یادآوری اش بد بود. به همین گونه درنا ساز گاری رنگ های خود این گزارش - که از چند

[صفحه ۳۸]

راه رسیده - چون و چرا نمی کنیم که آن جا که می گوید " : شاید روز رستاخیز میانجی گری من برای او سودمند افتد " می رساند که او تا روز رستاخیز باید چشم به راه بماند و آن هنگام نه صد در صد بلکه - چنان که از واژه " شاید، " برمی آید - کم و بیش امید این هست که او را به آبکینه بیافکنند و آن گاه آن جا که می گوید " : او را در دل آتشی سخت یافتم و به سوی آبکینه ای بیرونش فرستادم " آشکارا می رساند که پیش از به زبان آوردن این سخن میانجی گری به سود وی پذیرفته گردیده و او را به آبکینه برده اند.

از این ها گذشته ما در این جا یک سخن داریم و آن این که برانگیخته خدا (ص) به هنگام درگذشت ابوطالب، میانجی گری خود به سود وی را بسته به آن دانست که وی به یگانگی خدا گواهی دهد. زیرا پیامبر گفت: ای عمو بگو هیچ خدائی جز خدای یگانه نیست تا به یاری این فراز در روز رستاخیز میانجی گری ام را به سود تو روا بشمارم و این دستور تنها برای این جا نیست و در همه جا میانجی گری به سود کسی بسته به این است که او گواهی به یگانگی خدا دهد و این سخن را پشتوانه بسیار از گزارش ها هست که پاره ای از آن هارا حافظ منذری در الترغیب و الترهیب ج ۴ ص ۱۵۰ تا ۱۵۸ آورده است و از آن میان گزارشی از زبان عبدالله پسر عمر را بی زنجیره پیوسته آورده که پیامبر گفت: مرا گفتند درخواستی بکن که هر پیامبری درخواست کرده و من درخواستم را گذاشته ام برای روز رستاخیز برای (میانجی گری به سود) شما برای آن کسان که گواهی دهند هیچ خدائی جز خدای یگانه نیست. منذری گوید: این گزارش را احمد با زنجیره ای درست بازگو کرده است. و نیز این گزارش دیگر از ابوذر - که انجام زنجیره آن به پیامبر پیوسته

[صفحه ۳۹]

که گفت " : به من کار میانجی گری سپرده اند (و سود آن) به کسانی از پیروان من که جز خدا چیزی را نپرستند خواهد رسید " که نیز منذری گوید: این گزارش را بزار با زنجیره ای نیکو که از گسیختگی هم تهی نیست آورده است. و نیز این گزارش دیگر از زبان عوف پسر مالک اشجعی که پیامبر گفت " : میانجی گری من به سود هر مسلمانی است " که نیز گوید: این گزارش را هم طبری - با زنجیره های که یکی از آن میان بسی نیکو است - آورده و هم ابن حبان در صحیح خود - و البته به این گونه:

میانجی گری به سود کسی است که جز خدا، چیزی را نپرستد.

و نیز این گزارش دیگر از زبان انس که پیامبر گفت: خداوند به جبرائیل (ع) فرمود برو نزد محمد و او را بگو سربردار و بخواه تا به تو داده شود و میانجی گری کن تا خواسته تو پذیرفته آید - تا آنجا که گفت - هر کس از توده تو از آفریدگان خدا که - یک روز از ته دل به راستی - گواهی دهد خدائی جز خدای یگانه نیست و بر این گرایش بمیرد او را نیز در این میان جای بده. منذری گوید این گزارش را احمد آورده و بازگوگران آن از کسانی اند که سخن ایشان پشتوانه گزارش درست و نگارش درست، شناخته شده.

و نیز این گزارش دیگر از ابو هریره که انجام زنجیره آن به پیامبر پیوسته که گفت: میانجی گری من برای کسی است که به راستی از ته دل گواهی دهد خدائی جز خدای یگانه نیست و محمد برانگیخته او است، دلش سخن زبانش را راست شمارد و زبانش باوردلش را. و این گزارش را، هم احمد بازگو کرده و هم ابن حبان در صحیح خود.

و نیز این گزارش دیگر که در هنگام گفتگو از دومین آیه از زبان ابوهریره و ابن عباس آوردیم که پیامبر (ص) پروردگارش را بخواند و دستوری خواست تا برای مادر خویش آمرزش بخواهد و بگذارد که در روز رستاخیز برای او میانجی گری کند و او پذیرفت.

[صفحه ۴۰]

و سهیلی در الروض الانف ۱: ۱۱۳ می نویسد: در گزارش درست آمده است که او (ص) گفت: از پروردگارم دستوری خواستم تا به دیدار آرامگاه مادرم روم پس به من دستوری داد و از وی دستوری خواستم تا برای وی آمرزش بخواهم پس به من دستوری نداد. و در مسند بزار این گزارش را از بریده آورده است که چون او (ص) خواست برای مادرش آمرزش بخواهد جبرئیل به سینه اش کوبید و به او گفت: برای کسی که بت پرست بوده آمرزش نخواه. پس او اندوهناک برگشت.

از گزارش های بالا برمی آید گواهی ندادن کسی به یگانگی خدا انگیزه آن می شود که هیچ گونه میانجی گری درباره او پذیرفته نگردد زیرا که خدانشناس، به هیچ روی شایستگی آن را ندارد که به سود او میانجی گری کنند و آن گاه میانجی گری برای سبک شدن کیفر او نیز به همین گونه، و خودکاری است که هم بر بنیاد گزارش های گذشته باید از آن خودداری شود، و هم به دستور نامه خدای ارحمند و برتر از پندار، همان جا که می گوید: آنان که کفر ورزیدند برای ایشان است آتش دوزخ نه روزگارشان را به پایان رسانند که بمیرند و نه کیفر ایشان سبک گردد. و به آن گونه است که هر ناسپاس را سزا می دهیم فاطر ۳۶

و نیز آن جا که خدای برتر از پندار گوید: و هنگامی که ستمگران، کیفر را دیدند نه کیفرشان سبک می شود و نه مهلت یابند و آن جا که می گوید: پیوسته در آن می مانند، نه کیفر ایشان سبک می شود و نه مهلتی می یابند. بقره ۱۶۲، آل عمران ۸۸. و آن جا که می گوید: آنان که در آتش اند به کارگزاران دوزخ می گویند پروردگار خویش را بخوانید که به اندازه یک روز این کیفر دادن را سبک

[صفحه ۴۱]

گرداند و آنان گویند آیا برانگیختگان شما با نشانه های روشن به نزد شما نیامدند؟ گویند آری، گویند پس بخوانید که خدا خوانی ناسپاسان جز در گمراهی نیست غافر ۴۹ و ۵۰.

و آن جا که می گوید: آنان اند که زندگی این جهان را به جهان دیگر خریدند پس کیفر ایشان سبک نمی شود و ایشان یاری نمی شوند. بقره ۸۶

و آن جا که می گوید: و رها کن آنان را که کیش خویش را سرگمی و بازیچه گرفته اند و زندگی این جهان ایشان را فریفته، با خواندن قرآن ایشان را یادآوری کن تا کسی به کارهای خویش، خود را به نابودی نسپارد که او را جز خداوند، میانجی و دوست و سرپرستی نباشد و هرچه خواهد به جای خود دهد از او نگیرند. آنان اند که با کارها و ناسپاسی ها که می نمودند خویش را به نابودی می سپارند ایشان را نوشابه ای است از آب جوشان و کیفری دردناک انعام ۷۰.

و آن جا که می گوید: هر کس در گرو آن چه کرده است می ماند مگر راست روان که در بهشت هاینده و از تبهکاران می پرسند: چه چیز شما را به دوزخ کشانید- تا آن جا که گوید- پس میانجی گری میانجیان سودی به ایشان نرساند مدثر ۳۸ تا ۴۸ و آن جا که گوید: ایشان را از آن روز نزدیک بیم ده، همان هنگام که دل ها با فروبردن خشم، نزدیک گلوها رسیده و ستمگران نه دوستی دارند و نه میانجی ای که فرمان وی برده شود غافر ۱۸ و آن جا که می گوید: گنهکاران را تشنه به سوی دوزخ می رانیم میانجی گری ای ندارند مگر آن کس که از خدای مهربان پیمانی گرفته باشد. مریم ۸۷ به زبان دستور دانان تازی، استثنای به کار رفته در فراز بالا، منقطع است و خواست خداوند از پیمان نیز همان گواهی دادن به یگانگی او و ایستادن بر سر

[صفحه ۴۲]

آن به گونه ای شایسته است پس میانجی گری جز برای گروندگان به او پذیرفته نیست. برگردید به تفسیر قرطبی ۱۱:۱۵۴، تفسیر بیضاوی ۲:۴۸، تفسیر ابن کثیر ۳:۱۳۸، تفسیر خازن ۳:۲۴۳ پس اگر هم گرفتیم که ابوطالب (ع) بر کیش بت پرستی بوده- و پناه به خدا از این سخن- در این هنگام داستان آبکینه با همه فرازهایی که از سخن خدا و برانگیخته او آوردیم ناسازگار است، زیرا بر بنیاد آن، پیامبر برای عمویش میانجیگری می کند تا کیفر او سبک شود و در آبکینه جای بگیرد. پس حدیثی را که با نامه خدا و آئین نامه روشن پیامبر، ناسازگار باشد باید به دور افکند زیرا در گزارشی درست که زنجیره آن را سرانجام به پیامبر پیوسته اند آمده است که: پس از من حدیث ها برای شما افزون می شود پس اگر حدیثی برای شما گزارش کردند آن را بانامه خدای برتر از پندار روبرو کنید پس هر چه با آن سازگار بود بپذیرید و هر چه ناساز بود نپذیرید پس نباید گول آن را خورد که داستان آبکینه را بخاری آورده زیرا نگاشته او که " صحیح " خوانده شده خرجین یاوه سرائی ها و گنجینه لغزش ها است که اگر خدای برتر از پندار خواهد به هنگام گفتگو از آن، تو را از چگونگی کار- آگاه خواهیم ساخت.

سروده هایی در ستایش ابوطالب

این جا دیگر گفتگو از گروه و گرایش های سرورمان ابوطالب- دروذهای خدا بر او- را با سرودی از استاد فقه و فلسفه و اخلاق، مهین پیشوای ما استاد محمد حسین اصفهانی نجفی پایان می دهیم که می گوید:

فروغ راهنمایی در دل عموی پیامبر برگزیده،
در همان هنگام که خیلی پنهان و پوشیده است بسیار آشکار و هویدا است.

[صفحه ۴۳]

گروش و باور درست در دل او است
و چه دلی که پایگاه آن از هر پایگاه برتر است
گروش و باور او، خدای بایسته برای هستی را می نماید

در پایگاه نهان خودو آن گنج پنهان
گروش و باور پنهانی او نیز به نام والای خدای ماند
که جزدست پاکان به آن نرسد
گروش و باور اوبه جهان نهان به خودی خداوندی در جهان نهان می ماند،
و او را پرتو افشانی هائی هر چه رسا است در نشانه هایش.
نشانه های او نزد دیده داران
درخشان تر است از خورشید در میان روزروشن
او سرپرست کسی است که مهر نامه پیام آوری و انگشتر پایگاه آن وباز پسین دارنده آن پایگاه است
و خودبا همه نیرویش به پاسداری از او برخاسته
یگانه یاور او در روزگارش بود
و ستون استوار آن در آغاز کارش.
سرور و پشتوانه‌ی خاندانش بود و پیشوای دودمانش
و پناه گاه استوارش در روز سختی
و پوشش نیرومند او در برابر دشمنان
و افسون او در برابر هموردان.
چیست که ارج و پایگاه او برتر باشد از آن چه
یاسین را همچون افسونی از چشم زخم به دور دارد و طاهرا را در پناه گیرد؟
در یاری پیامبر والا جایگاه چندان ایستادگی نمود.

[صفحه ۴۴]

تا بنیادهای اسلام استوار گردید
در پاسداری از آستان اوبه برترین گونه‌ای تلاش و پیکار نمود
تا کار پیامبر راهنما بالا گرفت
در برابر گزندهای قرشیان ناسپاس با چنان دلیری ای نگهبان او بود
که گردنکشان در برابر آن زبون گردیدند
با شکبائی خود به هر درد سر و اندوهی چیرگی یافت
که داستان پناهنده شدن به دره، خود گوشه ای از آن همه اندوه است
و ه چه گرامی یاور و پشتیبان و سرپرستی
که برای سرور مردمان می بود
همین سرفرازی برای او بس که ارجمندی سرپرستی نمودن
از دارنده پیام و خواننده به سوی خدا با او بود
زبان رسای او دستایشگری وی

در برابر دشمنانش، از شمشیر بران تر بود
 او را از سروده ها و سخنان چندان هست
 که جهان را آکنده از روشنائی می نماید
 و ما را، هم از باورهای دل او آگاه می سازد
 و هم از این که او از سوی پروردگارش بر راه راست بوده
 ام القری (مادر دهکده ها مکه) از فروغ او درخشیدن گرفت
 و هر فروزشی پرتوی از طور و سرچشمه تابش های او است
 چگونه چنین نباشد با آن که او پدر فروغ ها است
 جای رخ نمودن خورشیدها و ماه ها
 آغاز هر گوهر درخشنده و پرتو پاش را می نماید
 پس چگونه خواهد بود او که خاور خاورها است؟
 مهر سپهر بزرگواری و سرفرازی است

[صفحه ۴۵]

و پدر از نیا خسرو آن تخت بوده
 برتری ای از آن او است که از بزرگی به بزرگی رسیده
 و آن خود چیزی است که از بزرگان برای او مانده
 پاکیزه ترین شاخه های درخت ابراهیم
 و مانا که چه ارجمندی ریشه داری دارد
 که بایستی آن را ارجمندی ارجمندان از دودمان عدنان دانست
 که در دردسره های روزگار پناه آن به شمار می آمد
 او را چنان مایه ای از برتری ها است
 که از آسمان های بلند و بام کوشک ها نیز فراتر می رود
 و چگونه چنین نباشد؟ با آن که او سرپرست پیامبر برگزیده است
 و پدر بازماندگانی فرخنده و راهنما
 و پدر جانشین پیامبر و جعفر بلند پرواز
 که به زندگی ام سوگند این بالاترین سرفرازی ها است
 ریگزار پهناور تازیان از فروغ او پرتو گرفت
 نه بگو آسمان از او پرتو گرفت
 بزرگ ترین پرتو افکن های آسمان
 در کنار فروغ چهره او به ستاره کور می ماند
 و چگونه چنین نباشد؟ با آن که از رخسار وی

فروغ خدای برتر و بالاتر از پندار، برای خاندانش پرتو پاشی می کرد
 در مکه ارجمند بر مردمان سروری یافت
 و با رسیدن به سالاری به هر گونه بزرگواری ای دست یافت
 آری باید او را مایه سرفرازی برای شهر ارجمند خدا شمرد
 و مایه ارزش یافتن جاهائی از آن، که هنگام دیدار از خانه خدا به کار است
 آروها و امیدها به سوی آستان او روی به خاک می ساینند

[صفحه ۴۶]

و کعبه گروش به خداوند، در پناه او می آرامد
 با پشتیبانی سروری و شکوه او بود
 که خواننده مردمان به راه راست، توانست کار خود را به پایان رساند
 اگر او نبود، این کار برای پیامبر برگزیده به انجام نمی رسید
 پس او بنیاد کیش آفریدگار است.
 چگونه؟ به این سان که سایه خداوندی در میان مردمان (محمد)
 در سایه او بود که مردم را به اسلام خواند.
 اسلام با پشتیبانی او بود که همه جا بپراکند.
 و این ارجمندی ای است که جز به او نرسید.
 و پرچم آن با بلند پروازی های او بود که افراشته گردید
 و همین برای نمودن پایگاه بلندش بسنده است.
 این ها سربلندی هائی است که گردن فرازی با یاری آن بالانشین می گردد
 و یادگار هائی است که آن چه را بر جای مانده شیرین می نماید
 آن است ابوطالب که ویژگی ها و چگونگی اش را بازگو می کنیم
 و زبان روشنگران از نمودن پایگاه او بسی کوتاه است
 مرزبرتری های او از هر ستایشی فراتر می رود
 و ما با یادی از او تنها دل ها را زنده می داریم
 پایان

و این هم از چکامه دانشور روشنگر آئین، پیشوای ما استاد عبدالحسین صادق عاملی که جانش با پاکان باد. می گوید:
 اگر او نبود نه جای گام مسلمانان استوار می شد
 و نه چشمه یگانه پرستی در جوی های خود روان می گردید
 بهترین کسی را که از میان همه شهرنشینان و بیابان گردان برخاست
 او تا آن جا که در توان داشت پناه داد و پشتیبانی نمود و نیازهای وی را با

[صفحه ۴۷]

خود برابر انگاشت

آن نگهبانی تلخی که نمود تنها نه به انگیزه پیوند خویشاوندی بود
و نه برای جنبش رگ او که برای کشش به برادرزاده اش خون در آن به جوش آمده.
که برای خدا بود چنان که خود نیز در هر فراز از سروده های خویش زیبایی های همین اندیشه را می نماید
پس از او مادر دهکده ها (مکه) با همه فراخی اش
بر پیک خداوند تنگ آمد و روز روشن آن جابر وی سیاه و تیره شد
تا شتابان از آن جا روی برتافت و از خداوند برای او به زاری نیکوئی خواست
و در این درخواست و خدا خوانی اش نیز نومید نگردید
اگر روان عموی پیامبر برگزیده (با آن همه گواهی هایش درباره این آئین)
پاکیزه نشد پس هیچ گفتاری انگیزه رستگاری نتواند بود
در آن یکسال که عمو و همسر پیامبر با هم درگذشتند
او نیز آن را با گریه بر آن دو سپری کرد
و ه چه بزرگ مردی که باباور و گرایش خود به آئین پیامبر برگزیده
یک سال او را بر خویش به گریه واداشت
تا آن جا که روزهای روشن آن از شب ها تاریک تر گردید
از پشت او بود که همه فروغ ها به در آمدند و پراکنده شدند
نخستین آنان، پیشوای پسندیده (مرتضی) و به دنبالش نیز اندوخته های سروری...

پایان

و چنین بود ابوطالب سرور مکیان، و این بود فشرده ای از نشانه های گروش و باور سره او به آئین ما. که آن ها را ننگاشتیم مگر به
امید خشنودی خداوند تا آنان که نامه آسمانی به ایشان داده شده باور کنند و بر گروش

[صفحه ۴۸]

گروندگان نیز افزوده گردد. و کسانی که نامه آسمانی به ایشان داده شده و نیز گروندگان دو دل نباشند و آیندگان پس از ایشان
بگویند پروردگارا پیامر ما را و برادران ما را که در گرویدن پیشاهنگ ما بودند و در دل های ما از کسانی که گرویده اند کینه ای
مگذار پروردگارا به راستی تو مهربان و بخشاینده ای.

[صفحه ۴۹]

یوسف پسر ابو یوسف در ص ۲۰۸ از الاثار از زبان پدرش یعقوب پسر ابراهیم قاضی - و او از ابو حنیفه - آورده است که: چنین رسیده است که مردی بوبکر را دشنام داد و او بردباری نمود و پیامبر (ص) نشسته بود سپس بوبکر به پاسخ وی پرداخت پس پیامبر (ص) برخاست، بوبکر گفت او که به من دشنام داد برنخاستی و من که پاسخش را دادم بلند شدم؟ پیامبر (ص) گفت: راستی این که فرشته ای (به نمایندگی) از تو پاسخ او را می داد و چون تو خود به پاسخ گوئی پرداختی او برفت و من نیز برخاستم. احمد نیز در مسند خود ۴۳۶:۲ از زبان ابوهیره آورده است که مردی بوبکر را دشنام داد و پیامبر (ص) نیز نشسته بود و پیامبر به شگفت می آمد و لبخند می زد و چون آن مرد بسیار دشنام داد، بوبکر نیز کم و بیش به پاسخ گوئی پرداخت پس پیامبر (ص) در خشم شد و برخاست پس بوبکر به او پیوست و گفت ای برانگیخته خدا او مرا دشنام می داد و تو نشسته بودی و چون اندکی به پاسخ او پرداختم خشمگین برخاستی گفت: باتو فرشته ای بود که (به نمایندگی) از سوی تو پاسخ او را می داد

[صفحه ۵۰]

و چون چیزی از سخنان او را پاسخ دادی اهرمن (در میانه) افتاد و من با اهریمن نمی نشینم. امینی گوید: نمی دانیم این گزارش از چه راهی به ابوحنیفه رسیده تا با شناخت میانجی آن دریابیم که چه اندازه درست است و شاید هم بودن ابو یوسف قاضی در میان گزارشگران، برای انگشت نهادن بر آن به تنهایی بسنده باشد و اینکه بنگریم به پاره ای از سخنان که درباره او گفته شده است: همچون گفتار فلاس که او را راستگو و دارای لغزش های بسیار می شمارد. و گفتار ابو حفص که نیز او را راستگو و دارای لغزش های بسیار می داند و گفتار بخاری که: او را رها کرده اند.

و گفتار یحیی پسر آدم: ابو یوسف نزد شریک گواهی داد و او نپذیرفت و گفت از کسی که می پندارد نماز از گرویدن به آئین جد است سخنی نمی پذیرم.

و گفتار ابن عدی: او از زبان کسانی گزارش می کند که سخنانشان سست است.

و گفتاری که با زنجیره درست از ابن مبارک بازگو کرده اند که به مردی گفت اگر تو در پس ابو یوسف نماز گزارده ای و به یاد داری که چه نمازهایی بوده دوباره آن ها را بخوان و هم گفت اگر از آسمان به زمین سرنگون شوم و پرنده ای مرا برباید یا باد مرا در جایی بس دور بیفکند دوست تر دارم که از او گزارشی بازگو کنم. و مردی به ابن مبارک گفت کدام یک از ابو یوسف و محمد ابن الحسن راستگو ترند گفت مگو کدام یک راستگو ترند بلکه پیرس کدام یک دروغگو ترند.

و عبدالله پسر ادريس گفته: ابو یوسف تبهکاری از تبهکاران بوده

و وکیع به مردی که گزارشی از زبان ابو یوسف بازگو کرد گفت: آیا از خدا پروا نداری که در نزد خداوند بزرگ و گرامی سخن ابو یوسف را پشتوانه می گیری؟

و ابو نعیم فضل بن دکین گفت: شنیدم ابو حنیفه به ابو یوسف می گفت وای

[صفحه ۵۱]

بر شما باد چه اندازه دروغ در این نوشته ها بر من می بندید و من نگفته ام؟

و یحیی بن معین گفت: گزارش او را نباید نوشت و گفت هر چند به خودی وی می توان پشتگرم بود با این همه در بسیاری جاها ندانسته لغزیده است.

و یزید بن هارون گفته: روا نیست از زبان او گزارشی بازگو کنند چون با دارائی های پدر مردگان، سوداگری و داد و ستد می کرد و سودش را خود برمی داشت.

و سخن ابن ابی کثیر وابسته حارث زادگان- یا نظام- به هنگام خاک سپردن ابو یوسف.

«گوری که یعقوب (نام ابو یوسف) در آن آرمید

از نخستین بارانی که از دل ابری بر هم نشسته روان است سیراب باد

داوری های خودسرانه را با دوز و کلک هائی در آئین خدائی راه داد

که نوشیدن باده انگوری- پس از ناروا بودن آن- کاری شایسته گردید

اگر نبود که روزگار وی سپری شد

و پنجه مرگ او را به مرز نیستی کشانید

البته چندان اندیشه خویش را

در کار این گونه داوری های خودسرانه به کوشش وامی داشت

تا برای کسی که دو دل باشد یافتن کار ناروا بسی دشوار می گردید

یکی از میانجیان زنجیره احمد نیز- در گزارش این برتری برای بوبکر- سعید پسر ابو سعید مدنی است که چنانچه در تهذیب

التهذیب ۴۰ و ۳۹:۴ آمده

[صفحه ۵۲]

چهار سال پیش از مرگ دچار آشفته مغزی گردید و زمینه این گزارش نیز گواه آن است که در روزگار آشفته مغزی وی از دهانش به در آمده.

و تازه هیچ چون وچرائی نباید داشت که هر یک از دو دشنام گوی در پیشگاه پیامبر خدا (ص) پای از مرز ادب بیرون نهاده و مانند هر ناسزا گوی دیگری داد و فریاد به راه انداخته اند زیرا که این کار با آوائی نرم و آرام انجام نمی گیرد و آن گاه خداوند می گوید: ای کسانی که به آئین راستین گرویده اید آواز خویش را بلندتر از آواز پیامبر نگردانید و در نزد او، سخن درشت نگوئید تا پایان آیه ای که درباره بوبکر و عمر فرود آمد و کی؟ همان گاه که در نزد برانگیخته خداوند (ص) با یکدیگر بگو مگوی سخت کردند و داستان آن در ج ۷ ص ۲۲۳ گذشت.

مگر چه می شد که بوبکر تا پایان کار پاس انجمن پیامبر را نگاه می داشت و برای ارج نهادن به آستان او همچنان بردباری نموده همان شیوه نخستینش را به کار می بست و به بدگوئی نمی پرداخت تا برانگیخته خدا (ص) ناآرامی ننموده و از نزد وی برنخیزد؟ نکند آن شکیبائی اش در آغاز نیز نه از سر خوشخوئی بلکه ناآگاهانه و بی هیچ خواست و آهنگی استوار بوده است؟

و مگر چه می شد که او نیز همراه پیامبر برمی خاست و میرفت تا دنباله دشنام و کینه ورزی بریده شود؟ و چه می شد که در برابر واکنش پیامبر (ص) خاموشی می گزید و با پرخاش به برخاستن وی بی ادبی نمی نمود؟

و چه کاستی ای برای او بود که می گذاشت آن فرشته بماند و همچنان او را ستمدیده پندارد و- به نمایندگی از او- دشنام های آن مرد را پاسخ بدهد و نبیند که او خود به برابری و همسری با ستمگر پرداخته تارهایش کند؟

شگفت از آن دارم که در گزارش احمد می خوانیم که پیامبر به بوبکر گفت: "چون تو پاره ای از سخنان او را پاسخ دادی اهریمن در میانه افتاد و "... چگونه تا هنگامی که بوبکر زبان به پاسخ دشنام ها نگشود، آن انجمن تهی از

[صفحه ۵۳]

اهریمن بود؟ که تا آغاز به پاسخ گوئی کرد اهریمن در میانه افتاد؟ مگر پیش ترش، آن مرد آن همه دشنام به ابوبکر نداد؟ مگر پاسخ های بوبکر انگیزه ای اهریمنی داشت و ناسزا گوئی آن مرد به او دور از این انگیزه ها بود؟ و گویا که بزرگ ترین پیامبران (ص) را هیچ پروائی از شنیدن دشنام های آن مرد به بوبکر نبوده و جز پاسخ ابوبکر به وی انگیزه ای پیامبر را بر سر خشم نمی آورد و این بسیار شگفت انگیز است.

وانگهی آیا در جهان برین نیز کسی هست که بد زبانی را با زشت گوئی پاسخ دهد؟ یا آن جا جهان پاکی است که دشنام و ناسزا و ناروا گوئی - چون به خودی خود ناشایست است - راهی در آن ندارد؟ و آیا خدای پاک تر از پندار را فرشتگانی است که کار گزار این کار زشت گردانیده؟ و آیا این کارگزاری، تنها برای ارج نهادن به بوبکر است یا هر یک از گروندگان به آئین راستین که در برابر دشنام گوئی دیگری خاموشی گزیند همین پاداش را دارد؟ و آیا فرشتگان وادار شدند که پاسخ دشنام دهندگان به برانگیخته خدا از بت پرستان را بدهند؟ من در هیچ یک از این زمینه ها به گزارشی برخوردی ام و با یاری و داوری خرد به تنهایی نیز نمی توان پاسخی به آن ها داد. گذشته از آن که خرد درست، دشنام گوئی را زشت می شمارد و در این نیز چون و چرائی نیست که سزای دشنام گوی - اگر از سر ستم بگوید - در روز رستخیز داده می شود، و پاسخ دادن به او به آن گونه که نه ستمگر آن را بشنود تا هشیار شود و از دشنام گوئی باز ایستد و نه ستم دیده بشنود تا دلش خنک شود و نه هیچ کس دیگر بشنود تا بد کردار رسوا گردد و شاید دست از زشت کاری بکشد، چنین پاسخ دادنی از واکنش های بیخردانه است. آری خطیب در تاریخ خود از راه سهل بن صقین با زنجیره ای گسسته از زبان ابو هریره آورده است که پیامبر گفت: راستی که خدای برتر از پندار را در آسمان ۷۰۰۰۰ فرشته است که دشنام گویندگان به بوبکر و عمر را نفرین می فرستند.

[صفحه ۵۴]

جز این که خود خطیب در دنباله این گزارش می نویسد: سهل، گزارش ساز بوده برگردید به همان چه در ج ۵ ص ۲۸۰ از چاپ دوم آوردیم.

سخنرانی پیامبر در برتری بوبکر

بخاری در بخش برتری ها به هنگام گفتگو از این سخن پیامبر: "همگان درهائی را که به مسجد باز می شود ببندند مگر بوبکر" در ج ۵ ص ۲۴۲ و در بخش "کوچیدن به مدینه" ج ۶ ص ۴۴ از راه ابو سعید خدری آورده است که گفت: "برانگیخته خدا (ص) برای مردم سخنرانی کرد و گفت: به راستی خداوند بنده ای را به خود وا گذاشت که از میان این جهان و آن چه در نزد او است یکی را برگزیند" خدری گفت: پس بوبکر بگریست و ما از گریه او در شگفت شدیم که برانگیخته خدا (ص) درباره بنده ای گزارش دهد که کار گزینش به خود او واگذار شده باشد (پس وی بگریه درآید تا دانستیم) آن کس خود پیامبر (ص) و بوبکر

نیز داناترین ما بود (که آن سخن را دریافت) پس پیامبر خدا (ص) گفت: کسی که بیش از همه مردمان با همراهی ها و دادن دارائی خویش بر من منت دارد بوبکر است و اگر من دوستی جز پروردگارم برمی گیرم البته بوبکر را برمی گیرم ولی برادری و دوستی اسلامی هست، همه درهائی را که به مسجد باز می شود باید ببندند مگر دری که از آن بوبکر است.

و گزارش ابن عساکر افزونی ای به این گونه دارد.... "ما دانستیم که او جانشین وی خواهد شد" و در گزارش رازی در ج ۲ ص ۳۴۷ از تفسیرش نیز سخن پیامبر به این گونه آمده از میان همه مردمان هیچ کس نیست که بیش از (ابوبکر) پسر ابوقحافه با همراهی ها و دادن آن چه در دست داشت بر ما منت نهاده باشد.

[صفحه ۵۵]

امینی گوید: برگردید به ج ۳ ص ۱۷۶ تا ۱۸۷ از همین نگارش ما- چاپ دوم- تا پشتگرمی تان به دروغی که در گزارش بالا درباره دره‌های مسجد و بسته شدن آن ها آمده بیشتر گردد- و آنگاه ابن تیمیه را ببینید که در پیرامون آن، چه هوجی گری ها و گرد و خاک ها به را انداخته.

از دیگر آگاهی هائی که از این گزارش به دست می آید یکی سخن ابو سعید است که گفته "ابوبکر داناترین ما بود" با آن که آن دانش (آگاهی از نزدیک بودن مرگ پیامبر) ویژه ابوبکر نبود و همه کسانی که- در بازپسین دیدار او (ص) از خانه خدا- سخنان وی (ص) را شنیده و به یاد سپردند این دانش را داشتند زیرا در میان آن گفته ها فراز هائی از این گونه- که در جلد نخست آوردیم- به گوش می خورد: نزدیک است که مرا بخوانند و من نیز بپذیرم... و تازه اگر هم گرفتیم که این دانش را به جز خلیفه کسی نداشته است باز مگر این چه دانشی است که به آن تواند بالید؟ آیا می توانست به یاری آن، گره کوری در زمینه آئین های خدائی را بگشاید؟ یا پرسش های دشوار فلسفه را پاسخ بدهد؟ یا روشنگر پیچیدگی هائی که در دانش های کیش ما هست باشد؟ یا از چهره رازهای نهفته های آفرینش پرده بردارد؟ هیچ یک از این خواسته ها را از آن دانش و آگاهی آن چنانی نمی توانست داشت، و اگر هم گرفتیم که تنها او به درستی آن را دارا بوده تازه خود آن چیزی نیست مگر آگاهی از این که پیامبر (ص) آن سخن را درباره خویش گفته است و شاید هم که پیشتر در این باره چیزی از وی شنیده بود و این هنگام به یادش آمد و ما در جلد هفتم هنگام گفتگو از داناتر بودن این مرد به اندازه ای در این باره سخن راندیم که بیش از آن نمی توان. پس به همان جا برگردید.

این هم که از زبان پیامبر آورده اند "ابوبکر بیش از همه مردمان با همراهی ها و بخشیدن دارائی خود بر من منت نهاد". می پرسیم: کدامین کس، کدام منت را در همراهی با پیامبر و در بخشیدن دارائی خویش در راه آئین وی (ص) بر او (ص) نهاده؟ هر کس کار شایسته ای کند به سود خود کرده و آن که بدی کند به خویش زیان

[صفحه ۵۶]

زده اگر نیکوکاری کنید با خود نیکوئی کرده اید و اگر بدی کنید نیز با خود کرده اید این برانگیخته خدا بود که با خواندن و راه نمودن و پیراستن همه آدمیان بر ایشان منت نهاده و اگر کسی با او همراهی نمود و به وی یاری رساند و خود را در آن دیده و نیکی خود را خواسته بر تو منت می نهند که مسلمان شده اند بگو با مسلمان شدن خویش بر من منت ننهید زیرا خدا است که با راهنمایی شما به گرویدن به کیش خود- اگر راستگو باشید- بر شما منت می نهد، به راستی که خداوند بر گروندگان به آئین راستین منت نهاد که از میان ایشان پیامبری برانگیخته تا فراز هائی را که برای راه نمودن به سوی او بایسته است برایشان بخواند و ایشان را پاکیزه

گرداند و نامه آسمانی و فرزاندگی به ایشان آموزد، هر چند که پیش از آن در گمراهی آشکار باشند.

و تازه به گونه ای که تو را آگاه خواهیم ساخت ابوبکر دارائی ای نداشته که با بخشیدن آن ها منتی بر پیامبر بنهد و داستان دوست گرفتن پیامبر را هم که در دنباله این فراز آمده در جلد سوم آوردیم و ساختگی بودن آن را روشن کردیم گذشته از آن که ناساز است با گزارش ساختگی دیگری که حافظ سکری از راه ابی پسر کعب آورده که او گفت: من دیرتر از همه مردم از پیامبر شما (ص) جدا شدم پنج شب پیش از درگذشت او بر وی در آمدم و او دو دست خود را می گردانید و می گفت: به راستی هیچ پیامبری نبوده مگر از میان توده خود دوستی برگرفته و به راستی دوست من از میان توده ام ابوبکر پسر ابو قحافه است آگاه باشید که خدا مرا همان گونه دوست خود گرفت که ابراهیم را دوست خود گرفت

[صفحه ۵۷]

و هم با گزارش ساختگی دیگری که طبرانی از راه ابو امامه از زبان پیامبر آورده است: به راستی خداوند مرا همان گونه دوست خود گرفت که ابراهیم را دوست خود گرفت و البته دوست من هم ابوبکر است ". كنز العمال " ۶: ۱۳۸ و هم با گزارش ساختگی دیگری که ابو نعیم از راه ابو هریره از زبان پیامبر آورده: هر پیامبری، از میان توده اش دوستی دارد و البته دوست من هم بوبکر است " كنز العمال " ۶: ۴۰

و چنین است که گزارش های ساختگی، یکی با دیگری ناساز در می آید چرا که هر یک از سازندگان از آنچه دیگری ساخته و بافته نا آگاه است و هر کدامشان- در بافتن دروغ ها- توانائی و گشاده دستی ای ویژه خود دارند و خداوند نیز از آن چه انجام می دهند نا آگاه نیست.

و پیش از همه این ها باید میانجیان زنجیره آن گزارش را نگریست و آسیبی را که با بودن اسماعیل (پسر عبدالله- ابو عبدالله- پسر ابو اویس و خواهر زاده مالک و گزارشگر و هم نژاد او) در آن هست پیش چشم داشت زیرا: ابن ابی خيثمه می گوید: او راستگو است و با خردی ناتوان، که نتواند نیکو گزارشگری نماید و او را چنان کسی نمی شناسند که آن چه بایسته این کار است بگزارد یا جز از نگاشته اش برخواند. معاویه پسر صالح نیز گوید: او و پدرش در کار گزارشگری ناتوانند.

و ابن معین گوید: او و پدرش گزارش دزدی می کرده اند، و ابراهیم پسر جنید از زبان یحیی بن معین آورده که او: دروغگو و بی ارزش و درهم گوی بوده است.

و نسائی گفته: در این کار ناتوان است. و جای دیگر می گوید: سخن او شایسته پشتگرمی نیست. و لالکائی گفته: نسائی در نکوهش او چندان پیش رفته که کارش به رها کردن گزارش های او انجامیده و شاید هم در پیرامون او زمین هائی برای وی آشکار شده که برای دیگران آشکار نشده زیرا از سخن همه

[صفحه ۵۸]

اینان برمی آید که او در این کار ناتوان است.

و ابن عدی گوید: او از زبان دائی اش گزارش هائی دور از باور بازگو کرده که هیچ کس در زمینه آن ها از وی پیروی ننموده. امینی گوید: این نیز از همان گزارش های دور از باور است که او از زبان دائی اش بازگو کرده است. و دولابی او را در جرگه

کسانی یاد کرده که در کار گزارشگری ناتوان اند و می گوید: از نصر پسر سلمه مروزی شنیدم می گوید: پسر ابو اویس، دروغساز است که از زبان مالک پرسش های ابن وهب را باز گو می کرد.

و عقلی نیز در نامه ای که درباره همین ناتوانان پرداخته از زبان یحیی پسر معین آورده است که ابن ابی اویس به دو پول نمی ارزد. و دار قطنی گفته: در باز گوگری گزارش های درست، او را بر نمی گیریم.

و اسماعیل نیز در "المدخل" او را یاد کرده و می گوید: در سبکی او چیزها گفته اند که یادآوری آن ها را خوش نمی دارم.

و برخی گفته اند: در پیروی از آئین نامه ها از او دوری گزیدیم

و ابن حزم در "المحلی" می نویسد: ابوالفتح از دی گفت: سیف پسر محمد مرا گزارش کرد که ابن ابی اویس، گزارش ساز بوده. و نسائی از راه سلمه بن شیب آورده است که او گفت: از اسماعیل پسر ابو اویس شنیدم می گفت: هرگاه مردم مدینه کارشان در پیرامون چیزی به چند دستگی می کشید برای (رهاندن) ایشان (از این گرفتاری) به گزارش سازی می پرداختم.

و خوب! با همه این ها آیا گرافگوئی و یاوه سرانی نیست که نووی در دیباچه نامه روشنگرش بر "صحیح مسلم" می نویسد: دانشوران- که خدایشان پیامرزد- همدستان شده اند که پس از قرآن گرامی درست ترین نامه ها، صحیح بخاری و مسلم است؟

[صفحه ۵۹]

آیا نگاشته ای که گزارشش این و سرگذشت باز گوگران گزارش هایش این باشد- و تازه این یکی از بهترین و کم آسیب ترین آن ها است- می تواند درست ترین نامه ها پس از قرآن به شمار آید: سهمناک است سخنی که از دهان ایشان بیرون می آید و آن گاه اگر درست ترین نگاشته های ایشان که همگی بر درستی آن همدستان اند چنین باشد دیگر نگارش هاشان به هنگام ارزیابی چگونه خواهد بود؟

ستایش پیشوای گروندگان از خلیفه

ابن جوزی در "صفه الصفوه" ۹۷:۱ از راه حسن آورده است که علی (ع) گفت: چون برانگیخته خدا (ص) در گذشت در کار خویش نگریستیم پس دیدیم پیامبر (ص) ابوبکر را برای پیشنهادی برگزیده و ما نیز کسی را که پیامبر برای پیشوائی در کار کیش ما به او خرسندی داده بود برای پیشوائی خود در این جهان پسندیدیم و ابوبکر را جلو انداختیم.

گزارش بالا- را محب طبری نیز بی زنجیره پیوسته در "الریاض النضره" ۱۵۰:۱ آورده و می نویسد: از زبان او آورده اند که علی گفت: برانگیخته خدا (ص) برای پیشنهادی بر مردم، ابوبکر را برگزید با آن که مرا در جای خودم می دید و من نه بیمار بودم و نه دور از دسترس او، و اگر می خواست که مرا پیش اندازد پیش می افکند پس ما نیز برای پیشوائی خود در کارهای جهان به همان کس خرسندی دادیم که برانگیخته خدا (ص) برای پیشوائی ما در کار کیش خود به او خرسندی داده بود.

و از زبان قیس پسر سعد پسر عباده آورده اند که گفت: علی پسر ابوطالب

[صفحه ۶۰]

به من گفت: راستی که برانگیخته خدا چندین روز و شب بیمار بود و چون بانگ نماز برمی داشتند می گفت: به ابوبکر دستور دهید بر مردم نماز بخواند و چون برانگیخته خدا (ص) در گذشت نگریستم و دیدم که نماز درفش اسلام است و ستون کیش. پس همان کسی را برای پیشوائی خود در این جهان برگزیدیم که برانگیخته خدا (ص) برای پیشوائی ما در کار کیش مان برگزید. پس دست فرمانبری به او دادیم.

امینی گوید: چه گستاخند پاسداران حدیث در گزارش چنین دروغ های شاخدار و در انداختن ساده دلان توده بینوا به پرتگاه نادانی و در پرده کشیدن بر آنچه به راستی بوده است با مانده این بافته ها. با این که ایشان در کار خویش استادند و بر هیچ یک از ایشان پوشیده نیست که در لا به لای آن ساخته ها چه بسیار جای خرده گیری و زمینه های سست و آسیب پذیر هست.

آری پژوهشگران چه بسیار می توانند- در لا به لای جلد های این کتاب ما- روشنگری هائی بیابند که دروغ بودن گزارش های بالا را آشکار سازد آن هم با پشتگرمی به تاریخ های پذیرفته شده، و گزارش های درست و فرازهای نمایان از گفته های سرور ما فرمانروای گروندگان. آری چه بسیار جدائی ها است میان گزارش های بالا از یک سوی و میان سخنان پاسداران حدیث و تاریخ نگاران در پیرامون سرپیچی علی (ع) از دست فرمانبری دادن به بوبکر- از سوی دیگر- مانند آن که قرطبی در "المفهم" در روشنگری صحیح مسلم به روشنگری این گزارش که می رسد: "تا فاطمه زنده بود علی در نزد مردم ارجی داشت" می نویسد: می خواهد بگوید که او تا آن هنگام در میان ایشان ارزش و آبرویی داشت. و مردم برای دل فاطمه که پاره تن برانگیخته خدا بود و او همسر وی به شمار می آمد علی را ارج می نهادند و چون وی در گذشت و او هنوز دست فرمانبری به بوبکر نداده بود مردم از آن ارجی که به وی می نهادند رو گردان شدند تا او نیز در جرگه مردم و میان ایشان درآید و کار گروهشان را به پراکندگی نکشاند.

[صفحه ۶۱]

آری گزارش بافان، بر سرور خاندان پیامبر و فرمانروای گروندگان، خیلی دروغ بسته اند و این به اندازه ای بر همگان آشکار شد که عامربن شراحیل می گوید: در میان توده مسلمانان کسی که بیش از همه بر او دروغ بستند فرمانروای گروندگان (ع) است و این هم نمونه هائی از آن چه بروی بسته اند که باید به گزارش های گزافه آمیز در برتری بوبکر افزود زیرا زبان او- درود خدا بر وی باد- از گفتن آن ها پاک است.

۳۲- از زبان علی آورده اند: نخستین کس از توده ما که به بهشت درآید بوبکر است و سپس عمر، و به راستی که مرا نگاه می دارند تا همراه با معاویه بازخواست پس دهم.

۳۳- بازنجیره ای گسسته از زبان علی آورده اند که پیامبر گفت: ای علی کسی که بوبکر و عمر را ناسزا گوید برایش گذرنامه ننویسند زیرا آن دو پس از پیامبران سرور پیر مردان بهشت اند- این گزارش با پرداخت و نمای دیگر نیز بیاید.

۳۴- با زنجیره ای گسسته از زبان علی آورده اند که پیامبر گفت: جانشین پس از من بوبکر است و سپس عمر و آن گاه کار به چند دستگی می کشد.

۳۵- به همان گونه آورده اند که پیامبر گفت: ای علی سه بار از خدا درخواست کردم تا تو را پیشوا گرداند و او جز پیشوائی ابوبکر را نپذیرفت.

۳۶- از زبان علی آورده اند که برانگیخته خدا (ص) درنگذشت مگر پس از آن که پنهانی به من گفت که پس از او بوبکر بر سر کار می آید و سپس عمر و سپس عثمان و آن گاه من.

۳۷- از زبان علی آورده اند که خداوند این جانشینی را با دو دست بوبکر گشود و عمر دومین و عثمان سومین کار گزار آن گردید

و سپس با مهر پیامبری محمد (ص) و بادست من جانشینی را به انجام رسانید.

[صفحه ۶۲]

۳۸- از زبان علی آورده اند که برانگیخته خدا (ص) از جهان بیرون نشد مگر پس از این که با من پیمان بست که پس از او بوبکر بر سرکار خواهد آمد و سپس عمر و سپس عثمان و آنگاه من، هر چند که همگان گرد من فراهم نمی آیند.

۳۹- با زنجیره ای گسسته از زبان علی آورده اند که پیامبر گفت: جبرئیل به نزد من آمد و من پرسیدم چه کسی همراه با من کوچ کند؟ او گفت: ابوبکر، و پس از تو نیز کار پیروان تو به دست او خواهد بود و او برترین کسان پس از تو و از میان توده تو است.

۴۰- به همان گونه از زبان علی آورده اند که پیامبر گفت: ارجمندترین یارانم و بهترین ایشان در نزد من، و گرمی ترین ایشان نزد خدا و برترین ایشان در این جهان و جهان دیگر بوبکر راست رواست... گزارش دور و درازی است.

۴۱- از زبان علی آورده اند: ما چنان می نگریم که پس از برانگیخته خدا، بوبکر سزاوارترین مردم است به این کار، زیرا او در آن شکاف کوه نیز همراه برانگیخته خدا بود و دومین کس از آن دو تن به شمار می رفت و ما می دانیم که او چه پایه ای در بزرگی و ارجمندی دارد.

۴۲- با زنجیره ای گسسته از زبان علی آورده اند که پیامبر گفت: ای علی خداوند مرا بفرمود تا ابوبکر را دستیار خود بگیرم و عمر را ریزن و عثمان را پشتی و تو را یاور، شما چهار تنید که خداوند پیمان شما را در بنیاد نامه خویش (یا آغاز آن) گرفته است، جز گروندگان به آئین راستین، شما را دوست ندارند و جز تبهکاران شما را دشمن نگینند، شما جانشینان پیامبری من هستید و بنندگان پیمان من و پشتوانه سخن من بر پیروانم. از هم جدا نشوید، با هم دشمنی ننمائید، یکدیگر را رها نکنید.

۴۳- علی را گفتند: ای فرمانروای گروندگان بهترین مردم پس از برانگیخته خدا کیست؟ گفت بوبکر. گفتند پس از او که؟ گفت عمر گفتند پس از او که؟ گفتم عثمان گفتند پس از او که؟ گفت من.

[صفحه ۶۳]

۴۴- یک بار که علی سخنرانی کرد در پایان گفت بدانید که بهترین مردم پس از پیامبر ایشان (ص) ابوبکر راست رواست و آن گاه عمر - جدا کننده راست و ناراست از یکدیگر - و آن گاه عثمان - دارنده دو فروغ - و آن گاه من و به راستی که من آن را در گردن شما و پشت سرتان افکندم پس شما را بر من جای چون و چرا نیست

۴۵- از علی درباره یاران برانگیخته خدا (ص) پرسیدند و گفتند درباره بوبکر پسر ابوقحافه آگاهی هائی به ما ده. گفت او مردی است که خداوند به زبان جبرئیل (ع) و به زبان محمد (ص) او را صدیق (- راست رو) نامید، او جانشین برانگیخته خدا (ص) بود که چون وی او را به پیشوائی ما در کار کیش خود پسندید ما هم به پیشوائی او بر خود در کارهای این جهان خرسندی دادیم.

۴۶- آورده اند که علی به خدا سوگند می خورد که خدای برتر از پندار نام بوبکر را از آسمان، صدیق (- راست رو) فرو فرستاد.

۴۷- از زبان علی آورده اند: نخستین مردی که به اسلام گروید بوبکر بود و نخستین کسی که به سوی خانه خدا نماز گزارد علی پسر ابوطالب بود.

۴۸- عبدالرحمن پسر ابو زناد از زبان پدرش آورده است که مردی روی آورد و مردم را کنار زد تا در برابر علی پسر ابوطالب بایستاد و گفت: ای فرمانروای گروندگان از چه روی بود که یاران پیامبر (از مهاجر و انصار) ابوبکر را پیش انداختند با آن که

برجستگی های تو درخشان تر بود و پیشینه ات بیشتر و اسلامت پیش تر- او گفت اگر تو از تیره قریش باشی به گمانم از پناهندگانی. گفت آری گفت اگر نه این بود که هر کس به آئین ما گروید پناهنده به خدا است

[صفحه ۶۴]

البته تو را می کشم وای بر تو ابوبکر در چهار برتری بر من پیشی گرفت که آنها را به من ندادند و خود بر آن ها دست نیافتم: در پیشوائی بر من پیشی جست - پیش گامی او در پیشوائی- پیشگامی او در کوچیدن به مدینه، و در همراهی با پیامبر در آن شکاف کوه، و در آشکار ساختن اسلام... گزارشی دور و دراز است که در پایان آن آمده: هیچ کس را ننیم مرا بر بوبکر برتری دهد مگر کيفر بایسته برای دروغ زنان را که تازیانه باشد به وی می چشانم.

۴۹- از زبان علی آورده اند که جبرئیل (ع) به نزد پیامبر (ص) شد و او (ص) پرسید چه کسی با من کوچ کند؟ گفت بوبکر و او راست رواست- این گزارش با پرداخت دیگر نیز گذشت.

۵۰- پس از ۶ روز از درگذشت پیامبر (ص)، بوبکر و علی بدیدار آرامگاه او شدند، پس علی به بوبکر گفت: ای جانشین برانگیخته خدا (ص) تو پیش بیفت بوبکر گفت من بر مردی پیش نمی افتم که از برانگیخته خدا (ص) شنیدم درباره او می گفت پایگاه علی در برابر من همچون پایگاه من است در برابر خدای من پس علی گفت از برانگیخته خدا (ص) شنیدم می گفت: هیچ یک از شما نبود مگر اینکه سخن مرا دروغ شمرد بجز بوبکر- و هیچ یک از شما شب را به بامداد نرسانید مگر بر در او (دریچه دل او) تاریکی ای است مگر در بوبکر. بوبکر گفت تو شنیدی که برانگیخته خدا این را گفت؟ گفت آری پس بوبکر دست علی را گرفت و با هم به درون آمدند.

۵۱- با زنجیره ای گسسته از زبان علی آورده اند که پیامبر گفت پس از پیامبران و برانگیختگان، خورشید بر هیچ کس نتابید و از او روی برنتافت که برتر از بوبکر باشد.

۵۲- علی گوید که بربرانگیخته خدا (ص) در آمدم و گفتیم ای برانگیخته خدا آیا جانشین خود را بر نمی گزینی؟ گفت اگر خداوند، نیکوئی ای در میان شما بداند بهترین شما را کار گزار شما خواهد ساخت، پس خداوند نیکوئی ای در میان ما

[صفحه ۶۵]

دانست و ابوبکر را کار گزار ما گردانید.

۵۳- از زبان علی آورده اند که گفت: برترین ما بوبکر است.

۵۴- با زنجیره ای گسسته از زبان علی آورده اند که پیامبر گفت: در روز رستاخیز آواز دهنده ای بانگ برمی دارد که پیشگامان نخستین کجایند؟ گفته می شود که را می گوئی؟ گوید: ابوبکر راست رو را. پس خداوند به ویژه برای بوبکر و به گونه ای همگانی برای مردم روی می نماید و پرتو می افشاند.

۵۵- با زنجیره ای گسسته از زبان علی آورده اند که پیامبر گفت: نیکوئی در سیصد و هفتاد ویژگی است که چون خداوند خواهد به بنده ای نیکوئی رساند یکی از آن ها را در او می نهد تا به یاری آن به بهشت در آید. گفت، پس بوبکر گفت ای برانگیخته خدا آیا چیزی از آن ها در من هست؟ گفت آری همه آن ها گرد آمده.

۵۶- به همان گونه از زبان علی آورده اند که پیامبر گفت: ای ابوبکر به راستی خداوند پاداش همه کسانی را که از آغاز آفرینش

آدم تا هنگام برانگیخته شدن من به او گرویده بودند به من دادو به راستی خداوند پاداش همه کسانی را که از آغاز برانگیخته شدن من تا برپا شدن رستاخیز به من بگروند به توداد.

۵۷- بوبکر راست رو و علی پسر ابوطالب با یکدیگر برخوردند پس بوبکر بر روی علی لبخند زد علی گفت چرا لبخند زدی گفت از برانگیخته خدا (ص) شنیدم می گفت: هیچ کس بر پل صراط نگذرد مگر علی پسر ابوطالب برای او گذرنامه نویسد علی بخندید و گفت ابوبکر آیا تو را نویدی ندهم؟ برانگیخته خدا (ص) به من گفت: تو برای هیچکس گذرنامه ننویسی مگر ابوبکر را دوست بدارد.

۵۸- با زنجیره ای گسسته از زبان علی آورده اند که پیامبر گفت: سه بار درباره تو با پروردگارم به گفتگو پرداختم و او جز بوبکر را نپذیرفت.

۵۹- از زبان علی آورده اند که برانگیخته خدا (ص) پیمانی با ما نبست که

[صفحه ۶۶]

آن پیمان را در فرمانروائی (برنامه خود) بگیریم و چیزی بود که ما از پیش خود دیدیم پس اگر درست باشد از یاری خدا است و اگر نادرست باشد به گردن خود ما است. سپس ابوبکر جانشین او شد و- در برپا داشتن آئین- پایداری نمود و سپس عمر جانشین شد و- در برپا داشتن آئین- ایستادگی نمود تا کیش ما پای گرفت.

۶۰- بوبکر به علی پسر ابوطالب گفت: البته می دانی که من پیش از تو در این کار بودم گفت راست گفتی ای جانشین برانگیخته خدا پس دست خود را دراز کرد و به او دست فرمانبری داد

۶۱- پس از آن که به ابوبکر دست فرمانبری دادند و علی و یاران او نیز دست فرمانبری به او دادند، سه روز درنگ کرد و می گفت: ای مردم من کناره می گیرم. آیا کسی هست که از فرمانروائی من ناخرسند باشد؟ و علی در میان نخستین مردمانی بود که برمی خاست و می گفت نه به خدا سوگند. تو را بر کنار نمی کنیم و نمی خواهیم که خود را بر کنار نمائی برانگیخته خداوند (ص) تو را پیش انداخت، پس کیست که تو را پس بزنند؟

و به گزارشی دیگر: اگر ما تو را سزاوار نمی دانستیم دست فرمانبری به تو نمی دادیم.

و به گزارش سوید پسر غفله چون مردم دست فرمانبری به بوبکر دادند او به سخنانی برخاست و خدای را ستایش کرد و آفرین گفت سپس گفت ای مردم، خدا را به یادتان می آرم که هر کدام از شما از دست فرمانبری دادن به من پشیمان شده بر هر دو پا بایستند- گفت که- پس علی پسر ابوطالب به سوی او برخاست و با او شمشیر بود پس به وی نزدیک شد و یک پا را بر پله منبر و پای دیگر را بر شن ها نهاد و گفت: به خدا سوگند تو را به کناره گیری و نمی داریم (گزارش)

۶۲- باز زنجیره ای گسسته از زبان علی آورده اند که پیامبر گفت بهترین توده من پس از من بوبکر است و عمر

۶۳- آورده اند که چون پس از مرگ بوبکر او را پوشانیدند علی بر وی در آمد

[صفحه ۶۷]

و گفت به خدا سوگند هیچکس با نامه ای به دیدار خداوند نشتابد که از این مرده پوشیده شده، نزد من دوست تر باشد.

۶۴- از زبان علی آورده اند که: برانگیخته خدا (ص) از این جهان رفت مگر پس از آن که ما دانستیم برترین ما پس از برانگیخته

خدا (ص) بوبکر است و برانگیخته خدا (ص) از این جهان نرفت مگر پس از آن که دانستیم برترین ما پس از بوبکر، عمر است خدای برتر از پندار، از هر دو خشنود باد.

۶۵- با زنجیره ای گسسته از بان علی آورده اند که پیامبر گفت ای علی این دو از میان همه پیشینیان و پسینیان- به جز پیامبران و برانگیختگان- سرور پیران بهشتی اند ای علی این گزارش را برای ایشان بازگو مکن. او نیز گفت: من این گزارش را بازگو نکردم مگر پس از مرگ آن دو.

۶۶- به همان گونه از زبان علی آورده اند که در روز رستاخیز نخستین کسی که کارهایش را به شمار آرند بوبکر است (این گزارش- که درازتر از این است- خواهد آمد)

این ها تاریکی هائی از دروغ و کین توزی است و پرده هائی از فریبکاری و ناراستی تاریکی هائی که یکی بر روی دیگری است یا بگو افسانه های مردمان نخستین است که بازنویسی کرده و داستان های گزافه آمیز و سرگذشت های بی خردانه است که دست های نادرستکاری، که آئین نامه ها و سخنان پیامبر به آن سپرده شده بود از پیش خود درهم بافته و به سرور ما فرمانروای گروندگان بسته اند و ما در لا به لای جلد های این کتابمان با گستردگی در پیرامون آن ها به سخن پرداختیم و راستی را که ایشان سخنانی یاه و ناپسند می گویند.

[صفحه ۶۸]

بوبکر و شبی که در آن شکاف کوه گذراند

بونعیم سپاهانی در " حلیه الاولیاء " ۲۲:۱ از زبان عبدالله- پسر محمد پسر جعفر- و او از محمد- پسر عباس پسر ایوب- و او از احمد- پسر محمد پسر حبیب مودب- و او از ابو معاویه و او از هلال- پسر عبدالرحمان- و او از ابو معاذ- عطاء پسر ابو میمون- آورده است که انس پسر مالک گفت چون شبی که می باید به آن شکاف کوه پناه برند رسید بوبکر گفت ای برانگیخته خدا بگذار تا من پیش از تو درآیم تا اگر ماری چیزی باشد پیش از تو به من رسد او گفت درآی پس بوبکر بدرون رفت و با هر دو دست جستجو می کرد و هر جا سوراخی می دید جامه اش را می آورد و می درید و آن را در سوراخ فرو می کرد تا همه جامه اش را بر سر این کار گذاشت و هنوز یک سوراخ مانده بود پس پشت خود را بدانجا نهاد و برانگیخته خدا (ص) به درون آمد، (انس گفت:) چون بامداد شد پیامبر (ص) به او گفت ابوبکر جامه ات کو؟ او گزارش کار خود را برای وی بازگفت پس پیامبر (ص) دست برداشت و گفت بار خدایا در روز رستاخیز بوبکر را با من و در پایگاه من بگذار پس خدای برتر از پندار، نهانی به او رساند که خداوند آن چه را می خواستی پذیرفت.

و ابن هشام در سیره ۹۸:۲ می نویسد: برخی از دانشوران به من گزارش دادند که حسن بصری گفت چون برانگیخته خدا (ص) و بوبکر شبانه به آن شکاف کوه رسیدند بوبکر (ض) پیش از برانگیخته خدا (ص) درآمد و همه جای آن شکاف کوه را دست مالید تا ببیند که آیا درنده یا ماری در آن هست؟ و این گونه بود که برانگیخته خدا را با جان خود پاسداری کرد.

گزارش بالا را ابن کثیر در تاریخ خود ۱۷۹:۳ آورده و گوید این گزارش از هر دو سو گسسته است.

و در گزارش محب طبری که زنجیره پیوسته ندارد آمده است که- الریاض

[صفحه ۶۹]

النضره ۱: ۶۵- که ابوبکر درون آن شکاف کوه شد و هر سوراخی که دید انگشت خود را در آن فرو برد تا به سوراخ بزرگی رسید که پای خود را تا ران در آن فرو برد سپس گفت ای برانگیخته خدا به درون آی که جا را برای تو نیکو آماده کرده ام. و ابوبکر آن شب را با پریشانی از زخم یک مار به سر برد و چون بامداد شد برانگیخته خدا (ص) به او گفت: ابوبکر این چیست؟- تنش باد کرده بود- پس گفت ای برانگیخته خدا زخم مار است. برانگیخته خدا (ص) به او گفت: چرا مرا آگاه نکردی؟ بوبکر گفت: خوش نداشتم که پریشان گردانم پس برانگیخته خدا (ص) دست خود را بر تن بوبکر گذراند تا دردی که در آن بود از میان رفت که گفتی گریه بود و باز شد.

و نیز در ص ۶۸ گزارش دیگری که زنجیره پیوسته ندارد از زبان عمر آورده است که می رساند در آن شکاف کوه، سوراخ های پر از مار بود و بوبکر بترسید که از آن چیزی بیرون آید که برانگیخته خدا (ص) را بیازارد پس پای خود را در دهانه آن نهاد و مارها نیز آغاز به زدن و گزیدن او کردند تا اشک هایش سرازیر گردید و برانگیخته خدا (ص) می گفت: ابوبکر اندوهگین مباش خدا با ما است پس خداوند آرامش خود را که همان آسودگی دل است برای بوبکر فرو فرستاد.

گزارشی هم که حاکم در "المستدرک" از زبان عمر درست دانسته این است: چون به شکاف کوه رسیدند بوبکر گفت ای برانگیخته خدا تو در جای خود باش تا من آن جا را از سر تا ته واریسی کنم پس به درون شد و به واریسی پرداخت سپس گفت ای برانگیخته خدا فرود آی. پس او فرود آمد. و عمر گفت سوگند به آن که جانم در دست او است که ارزش آن شب از خاندان عمر بیشتر است و حاکم گوید: اگر این گزارش، زنجیره اش گسیختگی نداشت درست بود. گزارش دیگری هم هست که ابن کثیر با گواهی به گسیختگی زنجیره اش

[صفحه ۷۰]

آن را ناسره نموده و بر بنیاد آن: بوبکر گفت: همان گونه که هستی باش تا من دست خود را به درون برم تا آن چه را هست بیابم و تو را از آن، آگاهی دهم تا اگر جانوری در آن باشد به من پیش از تو رسد نافع گفت: به من چنان رسیده که در آن شکاف کوه لانه ای بود که بوبکر پای خود را در دهان آن لانه نهاد از بیم آن که جانوری چیزی از آن بیرون آید و برانگیخته خدا (ص) را گزند برساند

و بر بنیاد یک گزارش: چون بدرون شکاف کوه شد همه آن لانه ها را گرفت و تنها یک لانه ماند که پای خود را بر دهانه آن نهاد و مارها آغاز کردند به گزیدن او تا اشک هایش روان گردید- بنگرید به تاریخ ابن کثیر ۳: ۱۸۰ که می نویسد این گونه پرداخت سخن، شگفت و نکوهیده است.

و حلبی در سیره بر این ها می افزاید: او (ص) سر در دامن بوبکر (ض) نهاد و بخت پس اشک های بوبکر (ض) بر چهره برانگیخته خدا (ص) ریخت، گفت: ابوبکر تو را چه می شود. گفت پدر و مادرم برخی تو باد! گزیده شدم پس برانگیخته خدا آنجا را که گزیده شده بود آب دهان مالید تا گزند از وی دور شد.

و هم می نویسد: در یک گزارش، این افزونی آمده است که او بر تن ابوبکر نشانه باد کردگی دید پرسید چه شده گفت: از گزیدگی مار است گفت چرا مرا آگاه نکردی گفت خوش نداشتم بیدارت کنم پس پیامبر بر آن دست کشید تا نشانی از درد و باد کردگی نماند

و باز می نویسد: برخی گفته اند رافضیان (شیعیان) ایرانی که پوششی پشمین بر سر خویش می گیرند از همین روی است که می خواهند یاد آن مار را بزرگ بدارند که بوبکر را در شکاف کوه گزید زیرا می پندارند که آن مار به این گونه بوده است. سیره حلبی ۳۹:۲ و ۴۰، السیره النبویه از زینی دحلان که در کنار نگاشته

[صفحه ۷۱]

حلبی چاپ شده ۳۴۲:۱

امینی گوید: پژوهشگران را می رسد که از چندین چشم‌انداز در این گزارش‌ها بنگرند یکی باشناختن میانجیان گزارش که از روزی که ساخته شده زنجیره گزارشی آن پیوسته نبوده و چه در نگاشته‌های خیلی کهن و چه در نوشته‌های آیندگان‌شان همواره بازنجیره‌ای گسسته بازگو شده- یا گسسته از یک سوی مانند زنجیره حاکم و بونعیم یا از هر دو سوی مانند گزارش ابن هشام- و خیلی شگفت‌انگیز است که گر چه پیش آمده‌های این داستان را بیش از دو تن- برانگیخته خدا (ص) و بوبکر- کسی ندیده و گزارش آن نیز نخستین بار تنها باید از زبان ایشان بازگو شود با این همه هیچیک از گزارش‌ها از زبان یکی از آن دو بازگو نشده و در هیچ یک از زنجیره‌ها یادی از ایشان نمی بینیم با این که نام بردن از چنین گزارشگرانی- آن هم در مانندچنین گزارش‌هایی- انگیزه‌هایش یکی دو تا نیست و به شونده‌های بسیار باید یادآوری شوند تا برای همیشه آن گزارش‌ها بازگو شوند و پیایی بر زبان‌ها بگذرند زیرا که در آن، نشانه‌ها و درفش‌های پیامبری است و گذشته از آن، نشانه‌ای بر بزرگواری و شگفت‌کاری بوبکر. گذشته از این‌ها، زنجیره بونعیم، پشتگرمی را شاید زیرا عبد الله پسر محمد پسر جعفر در آن جای دارد که ابن یونس می گوید کار وی سرانجام به آشفتگی کشید و گزارش‌هایی بر زمینه نگاشته‌های شناخته شده بساخت و بر دست نوشته‌های بلند آوازه چیزهایی افزود تا رسوا شد و نگاشته‌ها را در روی خودش سوزاندند. و حاکم از زبان دارقطنی آورده است که وی دروغگو است و کتاب "سنن" از شافعی را گرد آورد و در آن دویست گزارش بود که شافعی آن‌ها را بازگو نکرده بود. و دارقطنی می گوید: در دست نویس عمرو پسر حارث بیش از صد حدیث بساخت

[صفحه ۷۲]

و علی پسر رزق گوید: چون وی به گزارشگری می پرداخت می گفت ابو جعفر ابن برقی را در گزارشی پس از گزارشی هست که: این را از گفته کسی نوشتم. و می گفت: آری از گفته که و که. پس مردم گفتند که او گزارش بافی می کند و چنان چه در کار دروغ‌گوئی آموخته شده آن‌ها را به ابن برقی می بندد گفت: و هم نامه‌های استادان را دگرگونه می نمود. و تازه به گفته "لسان المیزان" عبد الله پسر محمد در سال ۳۱۵ مرده پس گزارش بونعیم- که در سال ۳۳۶ زاده شده- از زبان وی سخنی بی سرانجام است.

دیگر از میانجیان گزارش، محمد پسر عباس پسر ایوب، حافظ نامبردار به ابن اخرم است که- چنان چه در لسان المیزان ۲۱۶:۵ آمده خود ابو نعیم می گوید وی یک سال پیش از مرگش دچار آشفته مغزی اش نگیریم باز چون نمی دانیم که آیا آن را در روزگار آشفته مغزی اش بازگو کرده یا پیش از آن؟ از این روی مانند همه گزارش‌هایی که بازگو گران‌ش به آشفته مغزی دچار شوند از

ارزش می افتد. و تازه او گزارش را از زبان احمد پسر محمد پسر حبیب مودب بازگو کرده- که گمانم سرخسی باشد- که خطیب در تاریخ خود ۱۴۰:۵ گزارش از راه وی آورده و گوید میانجیان گزارش آن همگی شایسته پشتگرمی و- از این درگاه- شناخته شده اند مگر مودب. و او نیز گزارش را از زبان ابو معاویه محمد پسر خازم بازگو کرده که چنان چه در تهذیب التهذیب ۱۳۹:۹ آمده بر آئین مرجئه بوده و سر پیروان این کیش در کوفه به شمار می رفته و کاستی گزارش ها را پوشیده می داشته. و او نیز گزارش را از زبان هلال پسر عبد الرحمن گزارش کرده که عقیلی گوید: گزارش وی ناپسند است، و پس از آن که گزارش هائی چند از او یاد می کند گوید: همه این ها ناپسند است که پایه ای ندارد و از آن ها پیروی نشده و ذهبی گفته: نشانه سستی بر گزارش هایش

[صفحه ۷۳]

هویدا است پس باید رهایش کرد " لسان المیزان ۲۰۲:۶ " و هلال نیز گزارش را از زبان عطاء پسر ابو میمون بازگو کرده که هر چند خودنیکمردی شایسته پشتگرمی بوده آئین قدریان داشته و گزارش او را پشتوانه نتوان گرفت برگردید به تهذیب التهذیب ۲۱۵:۷

و چون هیچ یک از زنجیره ها و زمینه های این گزارش، درست نبوده سیوطی نیز در " الخصایص الکبری " در بخش " پیش آمدهای شگفت آوری که به هنگام کوچیدن پیامبر روی داده " نشانی از آن ها نداده (با آن که او گزارش های سستی را هم که در پیرامون این پیش آمدها داشته با یادآوری سست بودن آن ها آورده) و گویا می دانسته است که دیگر، آوردن آن گزارش ها آبروی نگارنده را می ریزد و نگاشته او را در چشم ها از جایگاه والائی که دارد به زیر می آرد. به همین گونه کسانی که در پیرامون نشانه ها و درفش های پیامبری و کارهای توانستنی بزرگ ترین پیامبران به گردآوری گزارش ها پرداخته اند هیچ کدامشان گزارش های یاد شده را نیاورده اند.

دوم این که: در نگاشته های کهن که در سده های نخستین فراهم آمده و زیر بنیاد داوری است تنها این را می بینیم که بوبکر پیش از پیامبر (ص) به درون شکاف کوه شد تا- به گونه ای که در سیره ابن هشام می بینیم- ببیند که آیا درنده یا ماری در آن هست؟ و حاکم نیز- چنانچه شنیدی- این داستان را بیش از اندازه درست نمی شمارد و اگر چیزی بیش از این را هم درست می شمرد از بازگوگری آن هر چند با زنجیره ای گسسته بود خودداری نمی نمود.

آن گاه در سده چهارم داستان جامه، ماندن یک لانه، نهادن بوبکر پشت خود را بر آن، خواندن پیامبر (ص) خدا را به سودوی که با جامه اش او (ص) را از نیش آن گزندگان پنداری برکنار داشت افزوده شده است. و در سده ای که محب طبری بود نواهای تازه ای ساز شده و این مرد که در بازگوگری گزارش های ساختگی و گردآوری پراکنده های آن، هنرمندی

[صفحه ۷۴]

ورزیده و کارکشته بوده گزارشی به آن گونه آورده است که شنیدی جز آن که فرازهای او با همه کوتاهی و رسائی آن ها بسیار آشفته است که یک گوشه آن هم با گوشه دیگر سازگار نیست.

سپس حلبی آمده و برانگیخته خدا (ص) را خوابانیده و سرش را در دامن بوبکر نهاده و چهره برانگیخته گرامی را با اشک هائی که

بوبکر از روی درد می ریخته سیراب کرده و تازه همه این ها دل حلی را خنک نکرده و آتش او را فرو نشانده تا زبان گزنده خود را به سوی شیعیان گردانیده و سر ایشان را با پوششی پشمین به سان آن مار پنداری ای پوشانیده که هرگز هیچ شیعی ای بودن آن را نپذیرفته.

و تازه آن گاه که بوبکر پای خود را تا رانش در آن لانه فرو کرد و پیامبر (ص) به درون آمد و دید او نشسته است و تکان نمی خورد و خود خواست بخوابد و سر گرمی خویش را در دامن او نهاد، چرا پیامبر از یار همراهش نپرسید که این چه شگفت کاری و چه ناجور نشستنی است که از آن بر نمی خیزی؟ و آیا با این که از نزدیک وی را می دید او می توانست همه این ها را از یار همراهش پنهان دارد؟

چه مار گزیده ای بوده؟ و چه شکیبائی و چابکی ای داشته؟ و چه چشم انداز هراس آوری است که پای مرد- آن هم بی هیچ پوششی- تا ران در لانه باشد و سر پیامبر بزرگ در دامن او، مارهای گوناگون از این جا و آنجا او را بگزند و نیش بزنند، نه مار گزیده مانند همه مار گزیده ها به خود بیچد که تکانی به پا یا به پشتش بدهد و آن گزندگان جائی بیابند و از او دور شوند نه ناله ای سر دهد و نه آه و فغانی از او شنیده شود، اشک هایش چنان سرازیر گردد که پیامبر که دیده اش خواب می رود و دلش خواب نمی رود بیدار شود و یار همراه خود

[صفحه ۷۵]

را که برای همراهی با خویش بر گزیده از نیش مارها برهاند.

آیا از روی دادگری و فرزاندگی و خردمندی است که خداوند پیامبرش را از همه آن در دسرها رهائی بخشد و در دمی چند، پی در پی نشانه های توانائی خود را در پاسداری از او بنماید و هنگامی که از برابر بت پرستان قریش می گذرد او را از چشم ایشان پوشیده بدارد و در روی او بر در آن شکاف کوه درختی برویاند- تا او در پناه آن از ایشان پنهان باشد- سپس نیز دو کبوتر رام نشدنی بر دهانه شکاف کوه بنهد و با فرمان او- که کارش برتر از پندار است- کار تنگ بر در آن شکاف کوه تاربتند با همه این ها آیا می شود یار همراه او را که به دستور خودش وی را برگرفته و در دوستی پیامبر (ص) جانفشانی کرده و- با پیش افتادن در آن شکاف کوه- خویش را در پرتگاه افکنده و سپر او شده، آیا می شود که او را واگذارد؟ نه در برابر نیش مارها او را نگاه دارد و نه در آن حالی که همه دل ها را می سوزد و جگرها را کباب می کند بر وی مهربانی نماید؟ از یک سوی برانگیخته خدا (ص) وی را می نگرد و می گوید: اندوه مخور که به راستی خدا با ما است و از یک سوی نیز آن بیچاره می گرید و اشک هایش سرازیر است.

و آیا بوبکر نمی دانست خداوندی که دستور کوچیدن را به پیامبرش داده و او را به درون آن شکاف کوه برده به همان گونه که چشمان درندگان دو پا را از دیدن او بازداشت و چنگال های آن گروه نادان را از رسیدن به او کوتاه نمود به همان سان نیز با توانائی خویش- و بی آن که نیاز به جانفشانی بوبکر باشد- او را از نیش مارها به دور می دارد؟

و آیا باور نداشت یار همراهش که خود داشت جانش را در راه او می داد اگر اذ درد او آگاه شود یا همچون عیسی با یک دست کشیدن یا با خواندن خدای و خواستن از وی او را رهائی می بخشد؟ پس این همه گزارش هائی که در باره او

[صفحه ۷۶]

داده اند چه معنائی داشته؟

آری دستی، اینان را تا آن جا کور و کر می کند که برای گزافه گوئی در برتر خوانی ها، گزارش هائی به این ناچیزی و بی ارزشی بیافرینند.

اهریمن خود را مانند بوبکر نمی نماید

گزارش بالا را خطیب بغدادی در تاریخ خود ۳۳۴:۸ آورده است آن هم از زبان ابوالفتح محمد پسر حسین شیبانی قطیط (که از سرگذشت او را در تاریخ خود آورده و او را به گونه ای که پشتگرمی اش را به سخن وی برساند یاد نمی کند) و او نیز از زبان: ۲- خلف پسر عامر ضریر (که به گفته ذهبی در میزان ۱: ناشناس است و به گفته ابن جوزی گزارشی ناستوده- که همین گزارش بالا باشد- بازگو کرده) و او نیز از زبان:

۳- ابو بکر محمد پسر اسحاق پسر مهران شافعی (که به گفته خطیب در تاریخ خود ۲۵۸:۱ در گزارش های او سخنان ناستوده بسیار است و برای شناختن او و پی بردن به چون و چند کارش همین بس که خطیب در سرگذشت وی با زنجیره ای گسسته از زبان وی آورده است که پیامبر گفت " : چون معاویه را بر منبر من دیدید به او روی آرید که درستکار و درستکار شمرده شده است " پس گزارشگری که گزارشش این باشد دروغگوئی و گزارش بافی اش بر و برگرد ندارد) و تازه او از زبان: ۴- احمد پسر عبید پسر ناصح نحوی که یاقوت در المعجم ۲۲۸:۳ او را یاد کرده و می نویسد گفته اند که سخن او در آن چه بازگو می کند سست است و به گفته حافظ ابن عدی: وی از زبان اصمعی و قرقسانی گزارش هائی

[صفحه ۷۷]

ناستوده بازگو می کرده.

و حافظ ابو احمد گفته: در بیشتر گزارش های وی از او پیروی نشده است

و ابن حجر در تهذیب التهذیب ۶۰:۱ سخن ابن عدی و ابو احمد را آورده و می افزاید حاکم ابو عبد الله گفته: استادان ما از بازگو گری از زبان او خودداری نموده اند و ابن حبان گفته: چه بسا ناسازگاری نموده و ذهبی گفته: سخن او پشتوانه نیست. و سیوطی در بغیه الوعاه ۱۴۴:۵ می نویسد: ابن عیسی گفته که وی گزارش هائی ناستوده داشته و از زبان مردانی شایسته پشتگرمی آورده است که حدیفه گفت شنیدم برانگیخته خدا (ص) می گفت هر که مرا در خواب دید به راستی مرا دیده که البته اهریمن نتواند خود را مانند من بنماید و هر که بوبکر راست رو را در خواب دید به راستی او را دیده زیرا البته اهریمن نتواند خود را مانند او بنماید

امینی گوید: اینان هیچ ویژگی ای برای پیامبران- برگزیدگان آدمیان- نگذاشتند مگر آن که مردمانی را انباز ایشان در آن ها گردانیدند که در دوری از همه گناهان و در پاکی و سرمایه های روانی بزرگوارانه و در خوی های برتر همانند ایشان نبودند. بخاری و مسلم این سخن پیامبر را " هر که مرا در خواب دید به راستی مرا دیده زیرا اهریمن خود را مانند من ننماید " آورده اند و پاسداران گزارش ها با زنجیره هائی درست که جای ناخن زدن ندارد آن را گزارش کرده اند و چنان چه در شرح مناوی آمده سیوطی آن را متواتر شمرده و پیشوایان این هنر نیز آن را از برتری ها و ویژگی هائی که تنها در برانگیخته خدا (ص) است دانسته اند و در روشنگری رازهای آن به گستردگی سخن گفته اند و سیوطی نیز در الخصایص الکبری ۲۵۸:۲ آن را از ویژگی های وی شمرده و بخشی نگاشته است زیر نشانی " و از ویژگی های او آن است که هر کس او را (ص) در خواب دید به راستی او را دیده "

و هیچ یک از روشنگران این گزارش را- چه از پیشینیان دور و چه از پسینیان- نیافتیم از آن گزارش ساختگی که خطیب در سده پنجم آورده است نشانی داده باشد که

[صفحه ۷۸]

گوئی همگی از آن روی گردانیده و ساختگی و دروغ بودن آن را دریافتند جز این که خطیب خوش می داشته آن را بازگو کند و چنان چه برنامه او در بازگویی گزارش ها در برتری این و آن- به جز آنجا که از خاندان پاک پیامبر باشد!- است به هیچ روی سخنی در کثرت و کاستی های زنجیره آن نگفته است و شگفت تر آن که ابن حجر نیز در لسان المیزان ۴۰۳:۲ در سرگذشت خلف پسر عامر می نویسد: وی از محمد پسر اسحاق پسر مهران با زنجیره ای درست گزارش کرده است "... با آن که خود وی سرگذشت سه تن از میانجیان زنجیره را به گونه ای که شنیدی نوشته است. بدین گونه است که دست تبهکارانی که به گزاف گوئی در برتر شماری این و آن می پردازند بر سپرده های کیش و دانش داغ می نهد. پس وی بر ایشان از آنچه دستشان نوشت و وی بر ایشان از آن چه به دست می آرند.

بوبر هرگز پیامبر را اندوهگین ساخت

خلعی و ابن منده و جز آن دو از زبان سهل پسر مالک آورده اند که گفت چون برانگیخته خدا (ص) از بازپسین دیدار خود از خانه خدا آمد بر فراز منبر شد و گفت ای مردم به راستی که هرگز بوبر مرا اندوهگین ساخت این پایگاه را برای او بشناسید ابن منده گوید: این گزارشی شگفت است که جز از راه خالد پسر عمرو اموی آن را نمی شناسیم و ابن حجر پس از بازگویی آن گوید: می گویم: گزارش های خالد پسر عمرو رها شده و سست است... تا آن جا که از زبان ابو عمرو

[صفحه ۷۹]

می نویسد: پشتوانه گزارش او خالد پسر عمرو است که وی را رها کرده اند و زنجیره های گزارش او میانجیانی ناشناس یا سست سخن اند که میان سهل پسر یوسف یا مالک پسر یوسف می گردد. و ابن حجر در تهذیب التهذیب ۱۰۹:۳ درزندگی نامه خالد پسر عمرو می نویسد: احمد گوید که گزارش های وی ناستوده است و خود شایسته پشتگر می نیست و گزارش هائی نادرست بازگو می کند. و آورده اند که یحیی پسر معین گفته: گزارش های او چیزی درخور نیست دروغ پردازی بوده که دروغ می گفته. از زبان شعبه گزارش هائی ساختگی بازگو کرده و بخاری و ساجی و ابو زرعه نیز گویند که گزارش های وی ناستوده است و ابو حاتم گفته گزارش های وی سست و رها کردنی است و ابو داود گفته: چیزی درخور نیست و نسائی گفته: سزاوار پشتگر می نیست و صالح پسر محمد بغدادی گفته: او گزارش بافی می کرده و ابن حبان گفته: از زبان کسانی که شایسته پشتگر می اند به تنهائی گزارش های ساختگی بازگو می کرده و پشتوانه گرفتن گزارش هایش روا نیست و ابن عدی گفته: "وی از زبان لیث و جز او. گزارش هائی ناستوده بازگو کرده " سپس گزارش هائی چند را که از زبان لیث ازیزید بازگو کرده آورده و آن گاه گوید: همه این گزارش ها نادرست است و من بر آنم که همه آن ها را خودش به لیث بسته و دست نویس گزارش های لیث از یزید نزد ما هست و چیزی از این هادر میان آن نیست و او- گذشته از آن چه یاد شد- گزارش هائی

دارد که بیشتر آنها- یا همه آن‌ها- ساختگی است و او- از میان کسانی که گزارش هایشان سست است- کارش آشکار است و آورده اند که احمد پسر حنبل گفت: گزارش های او ساختگی است تا پایان امینی گوید: این ها را بخوانید و آن گاه درستکاری حافظ محب طبری را بنگرید که گزارش دروغ وی را بازگو کرده و زنجیره سست آن را انداخته و

[صفحه ۸۰]

آن را از برتری های بوبکر شمرده و چنان می نماید که هیچ چون و چرائی در آن نیست و کسانی دیگر از نگارندگان نیز در این تبهکاری از وی پیروی نموده و ایشان می پندارند که کار نیکوئی انجام می دهند و می پندارند که بر آئین با ارزشی هستند و بدانند که ایشان دروغگویان اند.

فرازهایی از نامه خدا که درباره بوبکر فرود آمده

اشاره

عبیدی مالکی در عمده التحقيق ص ۱۳۴ می نویسد: چون چکامه محمد بکری را بر نواده اش شیخ زین العابدین بکری خواندند و به این سروده رسیدند:

"اگر نامه هائی ستایش پیشینیان باشد

پس به راستی ما سرآغاز فرازهای نامه خدائیم)" گفت: می خواهد بگوید در آغاز نامه خدا که الم ذلک الکتاب آمده الف بوبکر است و لام الله و میم محمد.

و بغوی گوید: این که خدای برتر از پندار گوید "و از راه کسی پیروی کن که به سوی من بازگردد" بوبکر را می گوید. و روشنگران نامه خداوندی درباره این سخن خدای برتر از پندار "توانگران و دهشکاران شما سوگند نخورند که "... آورده اند که این جا روی سخن به بوبکر راست رواست و شیخ محمد زین العابدین گوید بوبکر راست رو را سیصد و شصت تخت بود و بر هر تختی روپوشی گران به بهای هزار دینار زر.

امینی گوید: این جا دیگر گفتگو از برتری های بوبکر را به پایان می بریم و دیگر گنجایش آن نمی بینیم که بپردازیم به بررسی در پیرامون فرازهائی از نامه خدا که این گروه باهر زوری بوده آن ها را درباره بوبکر فرود آورده و به این گونه فرازهائی بسیار را دستخوش دستبرد و دگرگونی گردانیده اند و در پیرامون نامه خداوندی سخنانی گفته اند که هوس و خواسته هاشان آن را در دیده

[صفحه ۸۱]

آنان آراسته و- از سر تند روی در برتر شماری ها- این کارها را خوش داشته اند، آن هم در برابر آن رسوائی هائی که شنیدی، به همین گونه از بررسی گزافگوئی های آشکاری که در سروده های خویش در این باره نموده اند چشم می پوشیم، و می گذریم از این گونه سخنان که سراینده دانشور ملا حسن افندی بزاد موصلی در سروده نامه هایش ص ۴۲ آورده است:

"راستی را پایگاه بوبکر راست رو بلند است

به گونه ای که هر ستایشی، دست خود را از رسیدن به آن همه والائی کوتاه می یابد.

کاش می دانستم کسی که در فرازهای استوارنامه خدائی

ستایش او آمده، سرایندگی در باره او چه ارزشی دارد؟

هر که در جهان هستی است خشنودی خدای برتر از پندار را

می جوید و خداوند، خرسندی او را "

و نیز آن جا که در ستایش وی گوید:

"راستی که یاد بوبکر راست رو به میان نیاید

مگر آن که جهان هستی مالا مال از فر و شکوه گردد

همان بار پیامبر در دل شکاف کوه

که سوگند به خدا برای سرور بر گزیده یاری بر گزیده بود

هستی در یاد او سرگردان ماند

و اگر پروای شکوه او آن را گرانبار نمی ساخت به پرواز درمی آمد "

نگاهی به دارایی بوبکر

آری این اندازه ما را می رسد که نگاهی بیفکنیم به دارائی ای که به بوبکر بخشیده (!) و آن گاه با دادن آن برانگیخته خدا-با

دست وی- پیامبر و کیش ما و همه مسلمانان را زیر بار منت وی برده اند! همان دارائی بیرون از شماری که یک میلیون اوقیه برای

وی فراهم کرد چنان چه در گزارش نسائی می خوانیم که

[صفحه ۸۲]

عایشه گفت: من به دارائی پدرم که در روزگار نادانی- پیش از اسلام- یک میلیون اوقیه بود نازیدم و بالیدم، در خانه او سیصد و

شصت تخت می چیدند و بر روی هر تخت روپوشی گران- که هر کدام به هزار دینار زر می ارزید- می افکندند، و این را از شیخ

محمد زین العابدین بکری هم شنیدی و آن گاه نیک می دانی که این همه پیرایه خواه ناخواه چیزهای دیگری هم همراه دارد از

کالاهای نیاز خانه، و جامه های گران بها و پستی ها و آوندها و زیراندازها- که بهای آن هانیز از همان اندازه کمتر نباید باشد- و نیز

نوکران و کارگزارانی که چنان دستگاهی می خواهد و کوشک ها و بالاخانه های بلند و آن چه بایسته این همه توانگری است از

اسبان و شتران و گوسفندان و گاوان و کشتزارها و زمین و سرا و دیگر چیزهایی که آن دارندگی و پایگاه والا نیازمند آن ها است.

من نمی دانم کدام زمین فراخی بوده که این همه را در خود جای می داده؟ با این که در آن روزگار هیچ یک از پادشاهان جهان

به این اندازه دارا نبودند! و آیا آن همه تخت ها را در یک بالاخانه چیده بودند؟ چه بالاخانه بزرگی بوده! که پهناوری اش زمینه

نبردگاه ها و پهنه بیابان ها را شرمنده می کرده! و تازه چه خانه بزرگی بوده که این، یکی را بالاخانه هایش به شمار می رفته! و

خوب باید دید چه روزی بوبکر بار می داده و پذیرائی می کرده که مردان بزرگ به مهمانی او آیند و بر آن تخت ها بنشینند؟ و

چرا ما از دهان هیچ کدام از تاریخ نگاران و سرگذشت نویسان، آهسته ترین سخنی درباره چنان روزی نمی شنویم؟ مگر زبان

کسانی را که آن جا می نشستند اند داغ می کردند تا کسی داستان آن را بازگو نکند؟ و گر نه سرشت رویداد، بایسته آن است که آن

انجمن بزرگ که میزبانش همه کوشش خود را در آراستن آن به کار بسته هر هفته یا دست کم بگو هر ماه یا کم هر سال یا از

این هم کمتر در همه زندگی اش یک بار آن را بر پا کرده، بایستی گزارش هائی داشته باشد که تاریخ، یادآوری آن را فراموش نکند و تاریخ نگاران، رها کردن آن را روا نینند، با همه این ها هیچگونه

[صفحه ۸۳]

سخنی درباره آن نمی یابی تا- پس از گذشت صدها سال از زندگی روزگار- عیدی را می بینی که در گوشه پچ پچ می کند و از بیم روشن شدن دروغش از آشکار کردن آن سر باز می زند.

باید پرسید کدام پیشه و کار و هنر و کدام سرچشمه درآمد بوده که آن مرد به یاری اش بتواند هزار هزار اوقیه پول به دست آورد؟ مگر نه آن روزگار هنگام تنگدستی قریش بوده و به گونه ای که دختر پاک و راستگوی پیامبر در آن سخنرانی اش- به بوبکر و دار و دسته او می گوید: نوشابه شما آبی بود که از بس در آن غوطه خورده و شاشیده و سرگین انداخته بودند تیره شده بود و خوراکتان برگ درختان. مثنی زبون و گردن کج کرده که می ترسیدید مردم پیرامون شما بر بایندتان. تا خداوند با دست برانگیخته اش شما را رهائی بخشید.

و شاید در همان روزها بوده است که به گزارش ماوردی در ص ۱۴۶ از اعلام النبوه از راهی که انس پسر مالک دریافت، برانگیخته خدا (ص) به درون مسجد شد پس بوبکر و عمر (ض) را یافت از آن دور پرسید: چرا بیرون آمده اید؟ گفتند گرسنگی، ما را بیرون آورده برانگیخته خدا (ص) گفت: من نیز از گرسنگی بیرون آمده ام پس به نزد ابو الهیثم ابن التیهان شدند تا دستور داد با گندم یا جوئی که در نزد او بود خوراکی ساختند تا پایان گزارش

وان گهی عایشه روزگار پیش از اسلام را کی دیده؟ او که چهار یا پنج سال پس از برانگیخته شدن پیامبر زاده شده مگر می شود که او در روزگار مسلمانی اش بر دارائی ای بنزد که پیش از اسلام بر باد رفته و دارنده آن، هم اکنون با گرسنگی دست به گریبان است؟

تازه من نمی دانم آن هزارها پول انباشته کجا رفت؟ و چه پیش آمدی آن

[صفحه ۸۴]

را بر باد داد و نیست کرد و دارنده آن را تهیدست گردانید تا به روزی افتاد که هیچ نداشت و اگر هم گرفتیم چیزی داشت بیش از چهار یا پنج یا شش هزار درم سیم به هنگام کوچیدن از مکه نداشت و اگر کسی ده یک از یک دهم آن همه دارائی را هم می بخشید آوازه آن، گیتی را می گرفت و در آن روزگار از جلوداران بخشنندگان و پشاهندگان دهسکاران جهان به شمار می آمد. با آن که در هیچ یک از برگ های تاریخ، یادی از آن هزارها و تخت ها و روپوش های گرانبها نیست ما پذیرفتیم که ذهبی درباره گزارش عایشه بگوید " هزار دومی بی گفتگو نادرست است زیرا که چنان دارائی برای پادشاه روزگار نیز دست نمی دهد " و ابن حجر نیز سخن او را در تهذیب التهذیب پذیرد تازه باید پرسید داستان آن هزار اوقیه ای که درست است در کدام یک از برگ های تاریخ توان خواند؟

اگر این خواب ها که دیده اند درست بود و این داستان های پنداری را می شد راست شمرد و شایسته بود که بگوئیم بوبکر چنان دارائی گزاف پنداری داشته است پدرش بوقحافه نیازمند آن نبود که برای عبدالله پسر جذعان مزدوری کند و با بانگ خود مردم را بر سر سفره او بخواند و به گفته کلبی دارالمثاب در یکی دو دم مانده از زندگی اش با پیشه ای به این پستی و فرومایگی نان بخورد

که امیه پسر صلت هم در چکامه ای در ستایش پسر جذعان آن را بنماید و بگوید:

"او را در مکه مردی سبک و چالاک و زیرک در کارها هست که آوا می دهد

و یکی دیگر هم از فراز خانه اش بانگ برمی دارد و مردم را می خواند

به سوی کاسه ای بزرگ از چوب آبنوس

که بر روی آن مغز گندم است آمیخته به انگبین "

کلبی گوید: خواست سراینده از "مرد زیرک و سبک و چالاک در کارها" سفیان پسر عبد الاسد است و از "یکی دیگر" هم

ابوقحافه. و در پانویس مسامره الاوائل

[صفحه ۸۵]

ص ۸۸۵ آمده: گویند که آن بانگ کننده بوقحافه پدر بوبکر راست رو بود.

کسی که یک میلیون اوقیه و سیصد و شصت تخت آراسته به ابریشم داشته سزاوار چنان بود که ده تن همچون بوقحافه مردم را به مهمانسرا و بر سر خوان خوراکی هایش بخوانند نه این که پدر خودش مزدور مردمان دیگر گردد تا از این راه چند شاهی پول سیاه به دست آرد یا شکم گرسنه اش را سیر کند.

و اگر بوبکر را در آن روزگار چنان دارائی بود که پنداشته اند- و اگر بخشی از آن را هم داشت- نیازمند آن نمی شد که برای کوچیدن با یاران برانگیخته خدا (ص) دو شتر سواری به هشتصد درم سیم بخرد و آن گاه یکی را به برانگیخته خدا (ص) پیشکش کند و او (ص) نیز آن را نپذیرد مگر با دادن بهای آن، و بگوید: من شتری را که از آن خودم نیست سوار نمی شوم که بوبکر گفت: ای برانگیخته خدا! پدر و مادرم برخی توباد! آن از آن خود تو است و پاسخ داد: نه! بگو چه بهائی برای خرید آن پرداخته ای؟ گفت چنین و چنان اندازه گفت پس من با پرداخت بها، آن را می ستانم.

و این که برانگیخته خدا (ص) آنرا نپذیرفت انگیزه ای جز آن نداشت که بوبکر را دارائی چندانی نبود یا او (ص) خوش نمی داشت که هیچ کس منتی بر گردن وی داشته باشد تا پس از روزگاری چند چنین سخنانی که بر وی بسته اند بر او نبندند که: به راستی کسی که بیش از همه مردم در همراهی ها و بخشش دارائی خود بر من منت دارد بوبکر است که در بخش "سخنرانی پیامبر در برتری خلیفه" گذشت.

و تازه با نگرش به گزارش ابن صباغ در "الفصول المهمه" و حلبی در "السیره" ۴۴:۲ درمی یابیم که آن چه درباره خرید دو شتر گفته شده نیز جای بررسی و گفتگوی بسیار دارد زیرا به گواهی این دو نویسنده، برانگیخته خدا (ص) اسماء دختر بوبکر را بفرمود تا نزد علی رود و او را از جای پیامبر و بوبکر آگاه سازد و به او

[صفحه ۸۶]

بگوید که یک راهنما برای ایشان به مزدوری بگیرد و همراه با او- پس از گذشت ساعتی از شب آینده که چهارمین شب آمدن به آن جا می شد- سه شتر بیارد پس اسماء به نزد علی- که خدا رویش را گرمی دارد- شد و او را از آن چه بایسته بود آگاه ساخت تا وی راهنمائی برای آن دو به مزدوری گرفت که اریقط پسر عبد الله لثی خوانده می شد و آن گاه همراه با او سه شتر فرستاد تا وی شبانه شتران را به پائین کوه آورد و چون پیامبر بانگ شتر را شنید با ابو بکر از شکاف کوه فرود آمد و مرد را شناختند.

و این گزارش، آشکارا می‌رساند که ابوبکر دو چارپای آماده برای سواری آن دو هم نداشته و شترها را به کرایه گرفته بودند و حلبی که خواسته این گزارش را با گزارش خرید دو شتر سازگار نماید گفته: این فراز که علی (ض) را کرایه کننده و مزدور گیرنده می‌شماردمی‌رساند که دادن مزد راهنما با او بوده نه کرایه شتر و این گونه سازگاری دادن با نگرش به آنچه از نمای برونی گزارش ها برمی‌آید نمی‌خواند- که می‌بینی-

و چنان چه بیاید- بر بنیاد گزارش ها- دارائی ای که بوبکر به هنگام کوچیدن از مکه داشته و همه را نیز با خود به مدینه برد بر روی هم چهار یا پنج یا شش هزار درم سیم بوده. و آن گاه این کجا و آن یک میلیون اوقیه؟ و آن تخت هائی که می‌گویند؟ و آن روپوش های آن که به سیصد و شصت هزار دینار زر می‌ارزیده؟ و آن چه بایسته این پیرایه ها و زیورها است؟ هان؟ چه هماهنگی هست میان کسی که این همه دارائی ها گزاف از آن او بوده با کسی که هیچ نداشته است مگر همان شندر غاز؟ و نیز چه هماهنگی هست میان او و میان چگونگی روزگار خودش و پدرش در مکه و میان پیشه او در مدینه که به خرید و فروش پارچه می‌پرداخته که آن را هم بر روی شانه و دوش خود به این سوی و آن سوی می‌کشیده و بی آن که در تجارتخانه یا دکانی جای داشته باشد در بازارها و کوچه ها پرسه می‌زده و کاری به

[صفحه ۸۷]

این خردی و ناچیزی داشته است.

ابن سعد از راه عطاء آورده است که چون بوبکر به جانشینی پیامبر نشست بامدادان به سوی بازار شتافت و جامه هائی بر دوش خود بار کرده بود تا به فروشندگی پردازد پس عمر پسر خطاب و ابو عبیده جراح او را دیدار کردند و به وی گفتند ای جانشین برانگیخته خدا! کجا می‌خواهی بروی؟ گفت بازار گفتند برای چه کاری؟ تو به سرپرستی مسلمانان رسیده ای گفت پس به خانواده ام چه بخورام؟ گفتند بیا تا چیزی برایت معین کنیم پس با آن دو برفت و بنا شد که روزانه یک نیمه گوسفند به او برسانند و پوشاک سر و تن او را هم بدهند.

و از راه عمیر پسر اسحاق آورده است که مردی عبائی بر گردن بوبکر راست رو دید و پرسید این چیست؟ بده من تا تو را از آن بسنده باشم گفت: از من دور شو که تو و پسر خطاب مرا در کار خانواده ام به راه ناراست ننماید.

و در فراز دیگر که نیز در گزارش ابن سعد آمده می‌بینیم: راستی را که چون بوبکر به جانشینی پیامبر نشست به سوی بازار راه افتاده پارچه هائی از آن خود را نیز بار کرده و می‌برد و می‌گفت: شما مرا در کار خانواده ام به راه ناراست ننماید

و در گزارش حلبی آمده که چون دست فرمانبری به بوبکر دادند او (ض) بامدادان پارچه هائی بر بازوی خود افکنده رهسپار بازار شد پس عمر به او گفت: کجا می‌خواهی بروی؟ تا پایان

وانگهی کدام روز بوده که او دارائی گزافش را در راه پیامبر (ص) و برای برآوردن نیازهای او و سود رساندن به وی بخشیده تا بیش از همه مردم با دادن دارائی خود متنی بر وی داشته باشد؟ چگونه آن را بخشید که هیچکس ندید و هیچ تنابنده ای گزارش آن را نداد؟ و چگونه تاریخ، یک جا از آن جاهائی که بخشندگی می‌نمود نشان نداده؟ با این که از نشان دادن این هم سر باز نمی‌زند که وی یک

[صفحه ۸۸]

شتر به پیامبر (ص) پیشکش کرد و او آن را نپذیرفت و بهایش را داد؟ و با این که هر کس برای راه افتادن کار پیامبر و برای هزینه جنگ ها و برای سود رساندن به اسلام و مسلمانان چیزی داده یا داداشت شده است؟

تازه برانگیخته خدا (ص) که پیش از کوچیدن از مکه برای خواسته های ویژه خودش نیازی به او نداشت زیرا آن هنگام عمویش ابوطالب- درود خدا بر وی باد- پیش از زناشویی وی با خدیجه سرپرستی او را بر گردن داشت و پس از آن نیز که دارائی خدیجه زیر دست او افتاد و خودش نیز فرمانبردار او بود. پس نیازهایی که پیش آمد پس از کوچیدن به مدینه بود که زمینه اسلام گسترده گردید و کار آن بالا گرفت که آن هنگام نیاز افتاد به آراستن و توشه دادن سپاهیان و سرداری لشکریان. که آن جا نیز مردان بنی سالم بن عوف و مردان بنی بیاضه و مردان بنی ساعده- و پیشاپیش ایشان سعد بن عباد- و مردان بنی حرث بن خزرج و مردان بنی عدی- که دائی های گرامی پیامبر خدا بودند- همه ایشان از همان نخستین روزی که او (ص) گام در مدینه نهاد بانگ بلند خود را به گوش او رسانیدند: به سوی ما بیا! به سوی شماره فراوان پشتیبانان و پاسداران و آمادگی ساخت و ساز.

و آن روز هم که بوبکر دارائی ای نداشت مگر همان چهار یا پنج یا شش هزار درم سیم که از مکه آورد (اگر آورده باشد! و چه نشانه ای بر درستی همین گزارش نیز دارید؟) و آن هم مگر چه سودی می توانست برساند؟ و سر تا ته آن چه بود در کنار فرمانروائی ای به آن بزرگی چه ارزشی داشت، با چشم پوشی از همه این ها، کسانی که لاف بخشندگی او را می زنند به ما پاسخ دهند که او در چه هنگامی آن را بخشیده؟ و به کدام هزینه آن را رسانیده و در چه کاری و کجا آن را داده و برای کدام نیازمندی از سر آن گذشته و دهشکاری نموده و چرا از دیده آن همه آفریدگان خدا از یاران پیامبر پوشیده مانده و چرا به گوش سرگذشت نگاران نرسیده که

[صفحه ۸۹]

آن را در لابه لای سرگذشت نامه ها بیارند و در برتری های خلیفه یادآوری کنند؟ و آیا ستون اسلام که به استواری ایستاد و کار آن که سرانجام یافت به یاری همین چند شاهی بود که دانسته نیست به چه هزینه ای رسیده؟ و به همین گونه است که بوبکر با بخشیدن دارائی اش بیش از همه مردم بر برانگیخته خدا منت نهاد؟

آیه ای که از نظر سنیان به ستایش علی آمده

شگفت و هزاران شگفت که فرمانروای گروندگان علی (ع) را چهار درهم بود که یک درهم را در شب و یک درهم را در روز و یک درهم را پنهانی و یک درهم را آشکارا در راه خدا داد و خداوند یک فراز از نامه خویش را درباره او فرستاد و گفت: کسانی که دارائی های خود را در شب و روز و آشکار و پنهان می بخشند برای ایشان است پاداش ایشان در نزد پروردگارشان، نه بیمی برایشان هست و نه اندوهی می برند سوره بقره ۲۷۴

و نیز او- که درود خدا بر وی باد- انگشتی خود را به خواهنده مستمند بخشید و خدای برتر از پندار وی را در نامه ارجمندش با این سخن یاد کرد: جز این نیست که سرپرست شما خداوند است و برانگیخته او و کسانی که گرویدند، همان کسان که نماز را بر پای می دارند و همراه با خم شدن در پیشگاه خدا زکات می دهند سوره مائد ۵۵

و نیز او و خاندانش، مستمندی و پدر مرده ای و گرفتاری را خوراک دادند و خداوند این گفتارش را درباره ایشان فرو فرستاد، ایشان در راه دوستی او به مستمند و پدر مرده و گرفتار، خوراک می خوراندند (سوره هلاتی). که گزارش کار ایشان را درج ۳ ص ۱۰۶ تا ۱۱۱ از چاپ دوم به گسترده گی آوردیم)

آن گاه ابوبکر که همه دارائی اش را در راه خدا می بخشد و بزرگ ترین

[صفحه ۹۰]

پیامبران نیز او را کسی می بیند که با همراهی ها و دادن دارائی خود بیش از همه مردم بر او منت دارد با همه این ها در نامه گرامی خدا یادی از دهشکاری های او یافت نمی شود و این برای چیست؟ خودت می دانی!

و شگفت تر آن که بوبکر با دادن چهار یا پنج یا شش هزار درم سیم - اگر بگیریم که داشته - کسی می شود که بیش از همه مردم بر برانگیخته خدا (ص) منت دارد و عثمان چنین کسی نمی شود! با آن که وی چندین برابر بیش از آنچه بوبکر بخشیده بود بخشید و بر بنیاد گزارش دروغین بویعلی در یکی از لشگرکشی های برانگیخته خدا ده هزار دینار زر فرستاد، و چون آن ها را در برابر وی نهاد او (ص) آن ها را زیر و رو می کرد و با این سخن از خداوند برای وی نیکوئی می خواست: عثمان! خدا هر گناهی را که تو کردی - چه پنهان و چه آشکارا و چه پوشیده و آن چه را تا روز رستاخیز از تو پدید آید پیامرزد! عثمان را پروائی از آنچه پس از این می کند نباشد.

از دیده من برای کسی که لاف بخشدگی بوبکر می زند آسان تر آن است که سخن خود را دنبال کند و بگوید من نه چیزی از این ها می دانم و نه نشانه ای بر درستی هیچ کدامش دارم زیرا که همه آن ها ساخته گرافگویان در برتر خوانی ها است.

شاید که پژوهشگران از آن چه این دو حافظ (حاکم و ابو نعیم) گزارش کرده یا از آنچه بیضاوی و زمخشری آورده اند آگاهی یافته و آن را به دیده خوش بینی نگریسته و راه گریز و پاسخ آن را از من بخواهد، و اینک به روشنگری آن می پردازیم:

[صفحه ۹۱]

از سومی و چارمی بگوئیم که (بیضاوی در ج ۱ ص ۱۸۵ از تفسیر خود و زمخشری در ج ۱ ص ۲۸۶ کشاف) می نویسند این گفته خدای برتر از پندار: کسانی که دارائی های خود را در شب و روز و نهان و آشکارا می بخشند پس پاداش ایشان نزد پروردگارشان است... تا پایان فراز درباره بوبکر و به هنگامی فرود آمد که وی چهل هزار دینار زر - در راه خدا داد، ده هزار در شب، ده هزار در روز ده هزار در نهان ده هزار آشکارا.

این گزارش زنجیره گسسته که نمی دانم از دهان چه کسی از یاران پیامبر و شاگردان ایشان درآمده و در نگاشته های این گروه نیافتم که آن را به هیچ یک از پیشینیان بسته باشند - جز به سعید پسر مسیب که در روگردانی از فرمانروای گروندگان علی (ع) آوازه ای به هم رسانیده - آری این گزارش رادست های سازندگان آفریده اند (در برابر گزارشی از حافظان خودشان که نشان می دهد آن فراز درباره فرمانروای گروندگان علی (ع) فرود آمده.) و برای این کار نیز چهل هزار دینار زر به بوبکر بخشیده اند تا در چشم و دل ساده دلان توده، فرود آمدن این فراز درباره کسی که چنان دارائی گرانی را بخشیده به راستی نزدیک تر باشد تا درباره کسی که تنها چهار درم سیم بخشیده! با این همه، فراموش کرده اند که آن چه همه این گروه بر آن اند آن است که بوبکر در روز کوچیدنش به مدینه چهار یا پنج یا شش هزار درم سیم با خود برداشت که همه دارائی او بود. و فراز یاد شده نیز در سوره بقره است که پیشوایان گزارشگران و روشنگران نامه خدا یک زبان می گویند که این سوره اندکی پس از کوچیدن به مدینه فرود آمد و ابن کثیر در تفسیر خود می نویسد: "بسیاری از پیشوایان و دانشمندان و روشنگران نامه خدا چنین گفته اند و کسی از پذیرفتن آن سر باز نزده". بر این بنیاد، باید پرسید که ابوبکر آن چهل هزار

[صفحه ۹۲]

دینار زر را به هنگام فرود آمدن آن فراز از کجا آورده بود که در راه خدا بدهد یا ندهد؟ مگر او به جز آن شندر غاز که گزارشش رفت چیزی داشته؟- تازه اگر بپذیریم که آن گزارش درست است و خواهی دید که چنین نیست-

سیوطی گزارش زنجیره گسسته یاد شده را با این سخن دنبال می کند: گزارشی که برساند آن فراز درباره بوبکر فرود آمده ندیدم و شاید کسی که لاف آن را زده آن را از گزارشی دریافت کرده باشد که ابن منذر از زبان ابن اسحاق آورده که گفت: چون بوبکر (ص) درگذشت و عمر به جانشینی او نشست خدای را بستود و چنان چه سزاوار است بر او آفرین کرد و سپس گفت: "هان ای مردم! به راستی برخی از آزمندی ها تهیدستی است و برخی از نومیدی ها توانگری، و به راستی شما فراهم می آید آن چه را نمی خورید، و امید می بندید به چیزی که آن را نمی یابید و بدانید که برخی از تنگ چشمی ها رگه ای از دورویی است پس دهشکار نمائید که برای خودتان بهتر است، پس کجایند یاران این فراز؟" آن گاه این آیه گرامی را خواند و تو می دانی که نشانه ای بر درستی لاف ایشان در سخن وی نیست. پایان

بافنده‌ی دیگری هم آمده و از زبان سعید پسر مسیب گزارشی آورده که زنجیره آن از هر دو سوی گسیختگی دارد و بر بنیاد آن: فراز یاد شده درباره عثمان پسر عفان و عبد الرحمن پسر عوف فرود آمده که در روز جنگ تبوک هزینه سپاهی را که دچار تنگدستی بود پرداختند.

این گزارش را نیز رازی در تفسیر خود ۳۴۷:۲ یاد کرده و سپس می نویسد: آن فراز که برای بخشش عثمان به سپاه تنگدست فرود آمد این گفته خدای برتر از پندار بود: کسانی که دارائی های خود را در راه خدا می بخشند و بخشش ایشان منت و آزاری به دنبال ندارد... تا پایان فراز

[صفحه ۹۳]

راستی را که فریفتگی، چشم دل اینان را کور گردانیده که سخنان را دست برد می زنند و از جای خود می گردانند، و در پیرامون نامه خداوند، سخنانی می گویند که اهریمن برای ایشان آراسته، بر این ناآگاهان پوشیده مانده که آن دو فراز در آیه ۲۶۲ و ۲۷۴ از سوره بقره و آن نیز- به گفته روشننگران نامه خدا- نخستین سوره ای است که در مدینه ارجمند فرود آمده و سال ها پیش از جنگ تبوک و سپاهیان تنگدست آن که در ماه رجب از سال نهم به راه افتادند فرود آمده پس درست نیست که فرود آمدن هیچ کدام از دو فراز را برای ستایش از عثمان بدانیم.

آن چه را هم آن دو حافظ درباره بوبکر آورده اند چنین است:

بونعیم در حلیه ۳۳:۱ از زبان محمد پسر احمد پسر محمد وراق و او از زبان ابراهیم پسر عبد الله پسر ایوب مخرمی و او از زبان سلمه پسر حفص سعدی و او از زبان یونس پسر بکیر و او از زبان محمد پسر اسحاق و او از زبان هشام پسر عروه و او از زبان یحیی پسر عباد پسر عبد الله پسر زبیر و او از پدرش و او از اسماء دختر ابو بکر که گفت: دست پیامبر (ص) در دارائی بوبکر بود و آن گاه که از خانه خدا دیدار کردند دست او و بوبکر یکی بود.

این هم میانجیان زنجیره گزارش:

۱- محمد پسر احمد وراق: به گفته حاکم، ابوبکر پسر اسحاق او را دروغگو می شمرده (لسان المیزان ۵: ۵۱)

- ۲- ابراهیم پسر عبد الله مخرمی: دارقطنی می گوید: سخن او شایسته پشتگرمی نیست، از زبان کسانی که سخنان سزاوار پشتگرمی است گزارش هائی نادرست بازگو کرده (لسان‌المیزان ۷۲:۱)
- ۳- سلمه پسر حفص سعدی، استادی از مردم کوفه بوده که ابن حبان گوید: "وی گزارش سازی می کرده " آن گاه گزارشی ناستوده از وی آورده و گفته: "روا

[صفحه ۹۴]

نیست که سخن او را پشتوانه روشنگری گیرند و از زبان او گزارش کنند " سپس گزارشی از وی بازگو کرده و گفته: بی پایه است. (لسان‌المیزان ۶۷:۳)

۲- حاکم در مستدرک ۵:۳ از راه احمد پسر عبد الجبار از زبان یونس پسر بکیر از زبان محمد پسر اسحاق از زبان یحیی پسر عباد آورده است که اسماء دختر بوبکر (ض) گفت چون برانگیخته خدا (ص) از مکه روی به مدینه نهاد و بوبکر نیز با او بود بوبکر همه دارائی خود را که پنج یا شش هزار درم‌سیم بود با خود برد پس نیای من بوقحافه که بینائی اش را هم از دست داده بود به نزد من آمد و گفت: به خدا سوگند این مرد به ناگهان داغ دارائی اش را نیز همراه با خودش بر دل شما گذاشت. من گفتم نه بابا! او برای ما نیکوئی بسیار گذاشت پس به سراغ سنگ هائی چند رفتم و آن ها را در روزن خانه- که بوبکر دارائی خود را در آن جا می نهاد- گذاشتم و سپس با جامه ای روی سنگ ها را پوشانیدم و آنگاه آمدم و دست او را گرفته بر روی آن جامه نهادم و او گفت اگر این ها را به جا گذاشته که بسیار خوب. اسماء گفت: به خدا سوگند که از کم و بیش چیزی بر جای نگذاشته بود. این هم از میانجیان زنجیره گزارش:

- ۱- ابو عمر احمد پسر عبد الجبار کوفی: ابن ابی حاتم گوید: گزارش های او را در آغاز می نوشتم سپس از این کار دست کشیدم چون مردم درباره او خیلی چیزها می گویند و مطین گوید که وی دروغگو بوده و ابو احمد حاکم گوید: سخن او- نزد ارزیابان- نیرومند نیست و ابن عقده او را رها کرده و ابن عدی گوید: مردم عراق را دیدم که در سستی گزارش او همدستان اند و ابن عقده از زبان او گزارشی نمی آورد ابن احمد کبوتر بازی می کرده
- ۲- محمد پسر اسحاق در ج ۱۴ ص ۲۳۸-۲۳۶ از برگردان پارسی سخنان

[صفحه ۹۵]

حافظان را درباره او آورده و روشن ساختیم که وی اهریمنی دروغگو است که کاستی گزارش ها را پنهان می داشته و سخن او را پشتوانه نشاید گرفت.

۳- ابو نعیم در حلیه الاولیاء ۳۲:۱ از راه هشام پسر سعد از زید پسر ارقم از پدرش آورده است که گفت شنیدم عمر پسر خطاب (ض) می گفت: برانگیخته خدا (ص) به ما دستور داد که در راه خدا بخشش کنیم و این همان هنگام بود که دارائی ای داشتم پس گفتم "اگر روزی بر بوبکر پیشی بگیرم امروز همان است که بر او پیش بیافتم" گفت: پس نیمی از دارائی ام را بردم. گفت پس برانگیخته خدا (ص) به من گفت: برای خانواده‌ات چه بر جای گذاشتی؟ گفت: من گفتم: به همین اندازه و چون بوبکر همه آن چه را داشت بیاورد برانگیخته خدا (ص) به او گفت: برای خانواده‌ات چه به جای گذاشتی؟ گفت برای ایشان خدا و برانگیخته او را بر جای گذاشتم پس من گفتم: هرگز در کاری بر تو پیشی نخواهم گرفت.

از راه عبد الله پسر عمر عمری از نافع از پسر عمر از خود عمر نیز گزارش بالا را آورده.

و در سستی زنجیره گزارش نخستین، همان بس که ابو عباد هشام پسر سعد مدنی از میانجیان آن است که یحیی پسر سعد از زبان او گزارشی نمی آورد و احمد نیز درباره او می گفت: گزارش هایش استوار نیست و حرب گفته: احمد وی را نمی پسندید و ابن معین گفته: سخن وی ناتوان است، و آن چنان نیرومند نیست، ناچیز است و گزارش هایش آشفته. و ابو حاتم گفته: گزارش هایش را می نویسند و آن را پشتوانه گفتگو نمی گیرند و نسائی گفته: سخن وی سست است و یکبار هم گفته: نیرومند نیست و ابن سعد گفته: گزارش بسیار دارد و سخن وی سست شمرده شده و گرایش به شیعه داشته و ابن مدینی گفته: وی نیمکردی بوده که گزارش او نیرومند نیست و خلیلی گفته: گزارش او را، پاسداران گزارش ها درباره مواقع، ناستوده شمرده اند و ابن سفیان او را در جرگه کسانی که سخن ایشان سست است یاد کرده

[صفحه ۹۶]

درباره عبد الله پسر عمر عمری هم ابو زرعه دمشقی از زبان احمد آورده است که در زنجیره گزارش ها می افزوده و ناسازگاری می نموده و مردی نیک بوده و ابن مدینی گفته: گزارش او سست است و از زبان یحیی بن سعید آورده اند که چیزی از گزارش های او نباید بازگو کرد و صالح جزره گفته گزارش های او آشفته و سست است و نسائی نیز گفته گزارش او سست است و ابن سعد گفته گزارش بسیار دارد که سست شمرده شد و ابو حاتم گفته، گزارش های او را می نویسند و پشتوانه گفتگو نمی گیرند و ابن حبان گفته: وی از کسانی بود که شایستگی بر ایشان چیره شد تا از نگاهداری، ناآگاه ماند و سزاوار آن گردید که گزارش هایش رها شود. و بخاری گفته: یحیی پسر سعید گزارش های او را سست می شمرد و ابو احمد حاکم گفته: سخن او در نزد ایشان نیرومند نیست و ابن شیهه گفته: در زنجیره های گزارش ها بسیار می افزوده

درباره زید پسر ارقم نیز باید گفت که درست آن زید پسر اسلم برده عمر است و در نگاشته ها دستخوردگی ای روی داده.

این گفتار را برای ایشان پیایی کردیم شاید ایشان یادآوری شوند.

و چون یاوه ای شنوند از آن روی بگردانند و گویند برای ما است کارهایمان و برای شما است کارهایتان. درود بر شما. ما نادانان را نمی خواهیم

قصص ۵۱ و ۵۵

[صفحه ۹۷]

گزاف گویی در برتری های عمر

اشاره

در جلد یازدهم و دوازدهم از برگردان پارسی " غدیر، " هم از سرمایه روانی دومین خلیفه سخن رانیدیم و هم از آن چه در دلش استوار گردیده بود، از: آئین شناسی دانش و کردار و گام های بلندش در زمینه های گوناگون، که از همان چه آن جا گذشت می

توان آگاه شد که همه برتری هائی که یکی پس از دیگری برایش برمی شمارند- و خواهیم آورد- زائیده گزاف گوئی است، و راستی که- از همان نخستین روز تا هنگامی که با زد و بند نخستین خلیفه بر تخت جانشینی پیامبر برآمد- زندگی روانی اش را معیشت تنگ و ناچیزی که از راه آن نان می خورد بر باد داده بود.

روزگاری دراز را در گرداگرد ضجنان به شتر چرانی گذراند، چون به کار می پرداخت بيمش می دادند و در رنجش می افکندند و چون کوتاهی می نمود کنکش می زدند

وروزی چند نیز هیزم کشی می کرد و همراه با پدرش خطاب بار هیزم را بر سر خود می نهاد و می برد و جامه آن دو نیز نمره‌ای بود که نه مفصل میان شانه و بازو را می پوشانید نه مفصل میان ساق و قدم گاه را و چندی نیز در بازار عکاظ می ایستاد و چوبی در دست داشت که کودکان را با

[صفحه ۹۸]

آن به یک سوی می زد و آن روزها عمرک نامیده می شد و یک چند از روزگار مسلمانی اش نیز پیشه میانجی گری در داد و ستدها را داشت و میانجی بود و بده و بستان در بازارها او را از فراگرفتن نامه خدا و آئین نامه پیامبر باز می داشت

و روزگاری چند نیز- در گورستان بقیع- برگ درخت سلم می فروخت که با آن پوست را پیرایند.

من نمی دانم در کدام یک از این گام های زندگی اش چنان شایستگی ای یافته که به گزارش ابن جوزی در سیره عمر ص ۶:" چون در روزگار نادانی و پیش از اسلام جنگی میان قریش و دیگران در می گرفت و می خواستند نماینده ای بفرستند او را گسیل می داشتند ". و ابو عمر در استیعاب می افزاید: و هنگامی که دیگران بر ایشان می بالیدند یا به خاندان و برتری هاشان بر آنان می نازیدند، برای پاسخگوئی، او را می پسندیدند و می فرستادند

آیا همه قریش از این گونه مردم ناچیز و تو سری خور بودند که نمایندگی خود و پاسخگوئی به بالیدن دیگران بر ایشان را به جوانکی در آن پایگاه واگذارند؟ با آن که میان ایشان مردان سخن و بزرگان و سران بود و سروران دلیر با چستی و چالاکی در گفتار و کردار

یا ایشان پروای آن نداشته اند که چه کسی را می فرستند؟ با آن که پیک، نشان دهنده خرد فرستنده است. نه این بوده و نه آن، و تنها دوستی و فریفتگی

[صفحه ۹۹]

است که کوری و کری به بار می آرد و تو همانند این لاف ها را بسیار از اینان می شنوی و این هم نمونه ای از آن ها- گذشته از آن چه در جلد پنجم- از ساخته های گزافگویان در برتری های او- گذشت.

سخنانی درباره دانش عمر

درباره دانش او از زبان پسر مسعود آورده اند که: اگر دانش زندگان تازی را در یک سوی ترازو بنهند و دانش عمر را در

یک‌سوی، دانش عمر خواهد چرید، و به راستی ایشان چنان می دیدند که او نه دهم دانش را برده است و به گزارش محب‌طبری: اگر دانش عمر را در یک سوی ترازو نهند و دانش مردمان روی زمین را در یک سوی، البته دانش عمر خواهد چرید.

مستدرک از حاکم ۸۶:۳، استیعاب ۴۳۰:۲، الریاض النضره ۸:۲، اعلام الموقعین از ابن قیم ص ۶، تاریخ الخمیس ۲۶۸:۲، عمده القاری ۴۱۰:۵

۲- و حذیفه گفت: دانش همه مردم در دامن عمر خوانده و فرا گرفته شده- افزون بردانش خود او-

استیعاب ۴۳۰:۲، اعلام الموقعین ص ۶

۳- مسروق گفت: به یاران محمد (ص) نزدیک شدم و در آن چه نزد ایشان بود نگریستم و یافتم که دانش ایشان به شش کس می انجامد به علی و عبد الله و عمر و زید پسر ثابت و ابو درداء و ابی. سپس به این شش تن نیز نزدیک شدم و در آن چه نزد ایشان بود نگریستم و دیدم که دانش ایشان به علی و عبد الله می انجامد اعلام الموقعین ص ۶

۴- و شعبی گوید: چون کار مردم درباره چیزی به چند سخنی و

[صفحه ۱۰۰]

پراکندگی کشد شما گفته عمر را بگیری اعلام الموقعین ص ۶

۵- و پسر مسیب گفت: پس از برانگیخته خدا (ص) هیچ کس را داناتر از عمر پسر خطاب نمی دانم اعلام الموقعین ص ۷

۶- و یکی از پیروان یاران پیامبر گفت: به نزد عمر شدم و دیدم که آئین شناسان در برابر او همچون کودکانند و او در آئین شناسی و دانش بر ایشان برتری دارد اعلام الموقعین ص ۷

۷- و خلد اسدی گفت: با عمر همراه بودم و هیچ کس را ندیدم که از او در زمینه کیش خداوند داناتر و از نامه خداوندی داناتر و در بررسی آئین، نیکوتر باشد الریاض النضره ۸:۲

این جا سخن را به درازا نمی کشانیم و تنها سفارش می کنیم که جلد ششم این نگاشته را از ص ۸۳ تا ۳۲۵ از چاپ دوم بخوانید که آن چه در آن جا آمده پژوهشگران را از پرنویسی در این جا بی نیازی می بخشد و آن گاه تو که در برابر سخنان بالا سر فرود می آوری آیا از آن چه در آن جا آوردیم چیزی می دانی؟ و آیا نتیجه آن بررسی گسترده را دریافتی؟ یا نه؟

اگر نمی دانی که گرفتاری و دردسری است

و اگر می دانی که دردسر بزرگ تری...

و تو نیک می دانی که بافته های بالا با داستان های شگفت آوری که سرگذشت نامه ها درباره دانش عمر نگاه داشته اند سازشی ندارد و سزاوار همان است که سخنان خود او را درباره دانش خویش پشتوانه بگیریم- که در ج ۶ ص ۳۲۸ از چاپ دوم گذشت- و روشنی رویدادها را آشکار گردانیم چرا که آدمی برخویشتن بینا است.

[صفحه ۱۰۱]

از زبان برانگیخته خدا (ص) آورده اند که گفت: به من دستور داده شد که قرآن را بر عمر بخوانم، این گزارش را حکیم ترمذی در نوادر الاصول ص ۵۸ آورده است

و آورده اند که ابن مسعود (ض) گفت: عمر در میان ما از همه، خدا ترس تر و پرهیزگارتر بود و نامه خدا را بهتر از همه می خواند. این گزارش را حاکم در مستدرک ۸۶:۳ آورده است

و محب طبری به گزارش از علی پسر حرب طائی آورده است که ابن مسعود به زید پسر وهب گفت قرآن را چنان که عمر بر تو خواند بخوان، به راستی که عمر از همه ما نامه خداوندی را بهتر می شناسد و در کیش خدا داناتر از ما است

این ها گزارشی چند با زنجیره های از هم گسسته و گسیخته است و حاکم که از گفتگو در پیرامون زنجیره آن چه آورده خاموشی گزیده، دادگرانه رفتار نموده، شاید هم از زنجیره آن آگاهی نیافته تا آن را درست شمارد و ذهبی نیز به همین انگیزه مهر خاموشی بر زبان زده و گمان می کنم نادرست بودن این گزارش ها روشن تر از آن است که نیازی به نشانه آوردن بر نادرستی زنجیره هایش باشد زیرا اگر مهر خدا آن چنان بر سر خلیفه سایه می افکند که پیامبرش (ص) را می فرمود قرآن را به ویژه بر وی بخواند ناگزیر بایستی این توانائی را هم به وی بدهد که هم در فراگرفتن و فراموش نکردن و از بر کردن

[صفحه ۱۰۲]

آن در نماند و هم در استاد شدن در زمینه آن و آگاهی بر نهفته های آن و به کار بستن آن. و هم قرآن شناس ترین کسان بشود- چنان چه در گزارش حاکم آمده- یا داناترین و استادترین کسان- چنان چه در گزارش طائی آمده. بر این بنیاد پس آن همه رنج های توان فرسا که تنهادر آموختن سوره بقره در دوازده سال بر خویش هموار کرده- و در ج ۶ ص ۱۹۶ از چاپ دوم گذشت- چه بوده؟

و آن همه دستورهای ناساز با فرمان قرآن ارجمند چه بوده؟ که یک جا گفته اگر جنب آب نیابد نماز نخواند و فراموش کرده که خدای برتر از پندار در سوره نساء آیه ۴۳ و سوره مائده آیه ۶ چه فرمانی داده.

۲- و نیز دستور داد زنی را که شش ماه پس از شوهر کردن زائیده بود سنگسار کنند با آن که این دو فراز از نامه خداوندی پیش چشمش بود: "بارداری و شیر دادن زن به فرزند تا ۳۰ ماه می کشد" و "مادران دو سال- نه کمتر- فرزندان شان را شیردهند"

۳- و جلوگیری او از نهادن کابین های سنگین برای زنان با این که سخن خداوند پیش رویش بوده: و اگر شما به یکی از ایشان هفتاد هزار دینار زر بدهید "...

۴- و ناآگاهی او از این که آب (-گیاه و سبز) چیست؟ با آن که در پی آن می خواند: کالائی است برای شما و چارپایانتان.

۵- و پندار او که گرمی تر سنگ خانه خدا نه سود می رساند و نه زیان، ناآگاه از آن چه باید از این سخن خدای برتر از پندار دریافت: "و هنگامی که پروردگارت از آدمیزادگان- از پشت هاشان- برگرفت "...

۶- و جلوگیری او از بهره برداری از کالاهای پاکیزه در زندگی این جهان با این دستاویز که خدای برتر از پندار گفته: "شما کالاهای پاکیزه تان را در زندگی آن جهانی تان بردید "... بی آن که فراز پیش از آن را بنگرد یا به این فراز دیگر نگاهی بیفکند: "بگو چه کسی بهره برداری از زیور خداوند را که برای مردم

[صفحه ۱۰۳]

به در آورد ناروا گردانید "...

۷- و ناآگاهی او از گوشه ها ولایه های سخنانی که از نامه خدا گرفته شده بود.

۸- و دستور او به سنگسار کردن زنی که از زور بیچارگی تن به بیگانه سپرده بود با آن که در نامه فرزانه خدا آمده: هر کس در انجام گناه ناچار بود و آهنگ نافرمانی و ستم نداشت گناهی بر او نیست ".

۹- و جستجوی او پیرامون کسانی که آوازی به راه انداخته و او را دو دل ساخته بودند، سپس نیز بالا رفتن او از دیوار خانه ایشان و گام نهادن در خانه، بی آن که درود بر ایشان فرستد. بی هیچ پروائی از این سه فراز از نامه خدا: "جستجو نکنید " "از در به درون خانه ها شوید " "چون به خانه هائی در آمدید درود بگوئید "

۱۰- و ناآگاهی او از این که مرده ریگ کلاله (- بی پدر و فرزند) چگونه بخش می شود با این که آن فراز تابستانه (- آیه صیف) را می شنید.

۱۱- و این که گفت: مرده را با گریستن زندگان بر وی، شکنجه می دهند که گوئی این سخن خدای برتر از پندار را نخوانده بود: بار گناه هیچ کس را بر دوش دیگری ننهند.

۱۲- و سخن نسنجیده او درباره رها کردن زن، که نشانه کوتاهی اش در دریافت این سخن از خدای برتر از پندار است: "رها کردن زن دوبار است "...

۱۳- و جلوگیری او از متعه حج با آن که این سخن خدای برتر از پندار را می خواند: حج و عمره را برای خدا به انجام رسانید...

۱۴- و ناروا شناختن زناشوئی موقت، که نشان می داد این فراز از سخن خدای برتر از پندار را فراموش کرده: هر یک از زنان را که بهره خویش از ایشان بردید پاداش ایشان را بدهید

گسترده فشرده فرازهای بالا را در جلد ششم از این نگاشته ما زیر نشانی " نشانه‌های شگفت " می توان یافت و همان جا به زمینه های بسیاری از قرآن برمی خورید که

[صفحه ۱۰۴]

وی به آن ها راهی نبرده و در لا به لای دیگر بخش های این نگاشته ما نیز نمونه هائی برای آن توانید یافت.

اکنون آیا در آئین خردمندی، روا است کسی را که قرآن شناس تر و داناتر و استادتر از همه می شمارند تا این اندازه از دریافت فرازهای گرامی قرآن و خواسته ها و نهفته های ارجمند آن به دور باشد؟ اگر به گونه ای که ایشان می پندارند بود پس این سخن وی در آن سخنرانی اش که- با داشتن زنجیره گزارشی درست از میانجیانی همه شایسته پشتگرمی- بودن آن از وی روشن و درست است چیست که می گفته هر کس می خواهد پرسشی درباره قرآن کند به سراغ ابی پسر کعب رود و هر کس می خواهد پرسشی درباره شایست و ناشایست بکند به سراغ معاذ پسر جبل و هر کس خواهد چگونگی بخش کردن مرده ریگ را دریابد به سراغ زید پسر ثابت (برگردید به ج ۶ ص ۱۹۱ از چاپ دوم)

اهریمن از عمر می گریزد

اشاره

۱- از زبان بریده آورده اند که برانگیخته خدا (ص) به یکی از جنگ ها بیرون شد و چون بازگشت دخترکی سیاه پیامد و گفت ای برانگیخته خدا من با خدا پیمان بستم که اگر تو را تندرست برگرداند پیش روی تو دف بزنم و آواز بخوانم پیامبر خدا (ص) گفت اگر تو چنین پیمانی بسته ای بزن و گر نه که نه. او آغاز به زدن کرد و بوبکر به درون آمد و او همچنان زدن را دنبال کرد سپس علی پیامد و او همچنان می زد سپس عثمان به درون آمد و او همچنان می زد سپس عمر به درون آمد و او دف را زیر نشیمنگاهش نهاد و بر روی آن نشست پس برانگیخته خدا (ص) گفت: عمر را به راستی که اهریمن از تو می ترسد، زیرا من نشسته بودم و او می زد و

[صفحه ۱۰۵]

سپس علی به درون آمد و او می زد سپس عثمان به درون آمد و او می زد و چون تو- ای عمر- به درون آمدی دف را بیافکند و در گزارش احمد می خوانیم که پیامبر گفت: عمر به راستی که اهریمن از تو دوری می گزیند. و از زبان جابر آورده اند که بوبکر (ض) بر برانگیخته خدا (ص) در آمد و آنجا دف می زدند پس بنشست و چون برانگیخته خدا (ص) را دید از آن کار جلوگیری نکرد پس عمر (ض) پیامد و چون برانگیخته خدا (ص) آواز او را شنید از آن کار جلوگیری کرد و آن گاه که آن دو بیرون شدند عایشه (ض) گفت ای برانگیخته خدا روا بود و پس از آمدن عمر ناروا شد؟ او (ع) گفت: عایشه همه مردم آن را بر خویش هموار نمی کنند.

گزارش بالا را، هم احمد در مسند خود آورده ۳۵۳: ۵ و هم ترمذی در جامع خود ۲۹۳: ۲- که می نویسد این گزارشی نیکو و درست و ناشناخته است- و هم حکیم ترمذی در نوادر الاصول- که در ص ۵۸ گزارش بریده و در ص ۱۳۸ گزارش جابر را آورده و در جای نخستین می نویسد: خردمندان گمان نبرند که عمر به این انگیزه برتر از بوبکر است زیرا بوبکر در این جا همانند برانگیخته خدا (ص) است و برانگیخته خدا دو کار و دو پایگاه رافراهم آورد، پس او را پایگاه پیامبری است که هیچکس به وی نتواند پیوست و بوبکر را پایگاه مهربانی و عمر را پایگاه پیروی از درستی-

بیهقی در سنن خود ۷۷: ۱۰ و خطیب تبریزی در مشکاه المصابیح ص ۵۵۰ و ابن اثیر در اسدالغابه ۶۴: ۴ و شوکانی در نیل الاوطار ۲۷۱: ۸ نیز گزارش بالا را آورده اند

۲- از زبان عایشه آورده اند که گفت برانگیخته خدا (ص) نشسته بود که بانگ و خروشی همراه با آواز کودکان به گوش ما رسید پس برانگیخته خدا (ص) برخاست و ناگهان زنانی حبشی را دیدیم که دست افشانی و پایکوبی می کردند و کودکان گرد آنان را گرفته بودند پس گفت: عایشه بالا بیا و نگاه کن پس من

[صفحه ۱۰۶]

آمدم و چانه ام را بر شانه برانگیخته خدا (ص) نهادم و من از میان شانه و سر پیامبر آن ها را نگاه می کردم و او می گفت: سیر نشدی؟ سیر نشدی؟ و من برای آن که به پایگاه خود نزد او پی ببرم می گفتم نه. ناگاه عمر نمودار شد و مردم پراکندند و برفتند و برانگیخته خدا (ص) گفت راستی که می بینم اهریمنان- چه از دیوان و چه از آدم رویان- از عمر گریختند. عایشه گفت: من هم برگشتم.

گزارش بالا را، هم ترمذی در ص ۲۹۴ ج ۲ صحیح خود آورده و گوید: این گزارشی نیکو و درست و شگفت است- و هم بغوی در مصباح السنه و هم خطیب عمری تبریزی در مشکاه المصابیح ص ۵۵۰ و هم محب طبری در الرياض ۲۰۸: ۲

۳- احمد در مسند خود ۲۰۸:۲ از گزارش ابوهیره آورده است که گفت همان هنگام که سپاهان با جنگ افزارهاشان نزد برانگیخته خدا (ص) بازی می کردند عمر به درون آمد و دست به سوی سنگریزه ها دراز کرد و به سوی آنان افکند پیامبر (ص) گفت: عمر! رهاشان کن!

و ابو داود طیالسی در ص ۲۰۴ از مسند خود از گزارش عایشه آورده است که او گفت: سپاهان به پرستشگاه پیامبر در می آمدند و بازی گری می نمودند و برانگیخته خدا (ص) مرا می پوشانید و من که دخترکی خردسال بودم به ایشان می نگریستم پس عمر بیامد و از کار ایشان جلوگیری کرد و برانگیخته خدا (ص) گفت عمر رهاشان کن. سپس گفت اینان دختران ارفده هستند.

۴- ابو نصر طوسی در اللع ص ۲۷۴ گزارش کرده که پیامبر (ص) به خانه عایشه (ض) در آمد و آن جا دو دختری را دید که به آوازه خوانی و دف زنی می پرداختند و ایشان را از کار باز نداشت و عمر پسر خطاب (ض) به هنگام خشم گفت: ساز اهریمنی در سرائی برانگیخته خدا (ص)؟ او (ص) گفت. عمر رهاشان کن که هر گروهی را چشنی است.

امینی گوید: ما را نیازی به کاوش در زنجیره این گزارش ها نیست زیرا خود آن ها- زمینه آن ها- چندان آکنده از رسوائی است که ما را از بررسی زنجیره

[صفحه ۱۰۷]

بی نیاز می دارد. پس بگذار که ترمذی، زنجیره آنچه را گزارش کرده نیکو و درست بشمارد و بگذار که پاسداران گزارش ها انبان دانش خویش را با کژی و کاستی هائی از این دست، مالا مال سازند و بگذار که سراینده نیل به پیروی کسانی از پاسداران بی بهره گزارش ها، این ها را از برتری های عمر بشمارد و زیر نشانی " نمونه ای از شکوهمندی او " بگوید:

"شکوهمندی او چه در روزگار اسلام و چه پیش از آن در روزگار نادانی

رویدادهای سهمگین را به زانو درآورد و باز دارندگانی که میان آنها بود وی را از راه باز نگردانید

در لابه لای سختگیری های او رازهای مهربانی برای جهانیان بود.

هر چند که آن را آشکار نمی ساخت

و میان دو پهلوی او- در سرسخت ترین نمایش هایش به دلیری نیز

دل مادری بود که فرزندانش را می پرورید

تازیانه‌ی او مردم را از شمشیر آبدار بی نیاز می ساخت

و چه بسیار گمراه روانان و سرکش جانان را می هراسانید.

و برای او همچون چوبدستی موسی بود در دست دارنده آن

که نادرستی ها در مرز و بوم آن برای گذر کردن نیز فرود نمی آمد.

تا آن جا که کودکان را نیز در بازی هاشان به هراس افکند.

و زنان دوست داشتنی و دست نیافتنی را نیز در بازی گری هاشان بی تاب و توان گردانید.

دیدنی آن زن را که با خدا پیمان بست.

تا برای برانگیخته خدا ترانه ای بخواند.

گفت: با خدا پیمان بستم که اگر پیامبر

از این جنگ به سوی ما باز گردد با ساز دف خود آواز بخوانم

[صفحه ۱۰۸]

آهنگ آستان پیامبر راهنما کرد
 که فروغ چهره او سراسر آن جا را آکنده بود
 دستوری بخواست و دف را بردو آغاز کرد به:
 شورانگيختن و دل را تکان دادن- به همان گونه که خود می خواست-
 پیامبر برگزیده و بوبکر نیز در کنار او بودند
 و از ترانه خوانی او جلوگیری نمی نمودند
 تا آن گاه که عمر از دور برای او پدیدار شد
 و نیروهایش سستی گرفت و چیزی نماند که از ترس جان دهد
 پس ساز و دف خود را از بیم او در زیر پیراهنش پنهان داشت
 و آروز کرد که ای کاش زمین او را در خود می پیچید و می پوشید
 البته در آغاز، دانش برانگيخته خدا انگیزه دلگرمی او بود
 و چون سختگیری ابو حفص (عمر) به میان آمد ترس او را فرا گرفت
 آن کس که دستورهای خدا به گونه ای نهانی بر وی فرود می آمد لبخند زنان گفت:
 و چه لبخندی که آن چه را در دل داشت و می رسانید با آن برابری می نمود
 اهریمنی که این زن را به ناروا کاری و می داشت چون عمر را دید بگریخت،
 زیرا به راستی اهریمنان از گزند کسانی که ایشان را رسوا سازند می ترسند"
 از این بیچاره‌ها پوشیده مانده که آن چه را خواسته اند برای برتر انگاشتن خلیفه دوم آشکار سازند انگیزه می شود که آستان پیامبر
 را با رسوائی هائی- که از آن پاک است- بیالایند. این چه پیامبری است که خوش می دارد به زنانی که در کار دست افشانی و پای
 کوبی اند پردازد و به دلی دلی خوانی هاشان

[صفحه ۱۰۹]

گوش هوش بسپارد و بازیگری ها را بنگرد؟ و تازه به این همه نیز بسنده نکرده و جائی که همه مردم از نزدیک او را می بینند زنش
 عایشه را نیز به دیدن آن وا دارد و همی به وی بگوید: سیر شدی؟ سیر شدی؟ و او برای آن که از پایگاه خویش نزد وی آگاه شود
 پاسخ دهد نه آیا شکوه پیامبری، وی را از آن باز نمی داشت که مانند فرومایگان و شوخ چشمان و بی پروایان و سبک مغزان و پرده
 در آن در کنار بچه ها بایستد و به بازی گری ها چشم بدوزد؟ مگر آئین پاک او همه این ها را ناروا نشناخته؟ البته چرا و این هم
 نشانه هایش در نامه خدا و آئین نامه پیامبر، این سخن خدای برتر از پندار است که: برخی از مردم کسانی اند که سخنان بیهوده را
 می خرند تا ندانسته مردم را از راه خدا گمراه کنند و آن را به ریشخند بگیرند، برای ایشان است کیفری خوار کننده سوره لقمان
 آیه ۶.

و در گزارش ابو امامه از زبان او (ص) آمده است که کنیزان آوازه خوان را نخرید و نفروشید و (خوانندگی) میاموزید که در این

بازرگانی نیکوئی نیست و بهای ایشان ناشایست است و در چنین زمینه ای است که این فراز فرود آمده " : برخی از مردم کسانی اند که "...

و گزارش طبری و بغوی به این گونه است: هم آموختن خوانندگی به کنیزان آوازه خوان ناروا است و هم فروش ایشان. بهایشان هم ناشایست است و در چنین زمینه ای است که این فراز فرود آمده.

گزارش بالا را سعید پسر منصور، احمد، ترمذی، ابن ماجه، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم، ابن ابی شیبہ، ابن مردویه، طبرانی، بیہقی، ابن ابی الدنیا و دیگران آورده اند بر گردید به تفسیر طبری ۳۹: ۲۱، تفسیر قرطبی ۵۱: ۱۴، نقد العلم و العلماء از ابن جوزی ص ۳۴۷، تفسیر ابن کثیر ۴۴۲: ۳، تفسیر خازن ۳۶: ۳، ارشاد الساری ۱۶۳: ۹، الدر المنثور ۱۵۹: ۵، تفسیر شوکانی ۲۲۸: ۴، نیل الاوطار ۲۶۳: ۸، تفسیر آلوسی ۶۸: ۲۱

و ابن ابی الدنیا و ابن مردویه - با زنجیره ای گسسته - از زبان عایشه آورده اند

[صفحه ۱۱۰]

که پیامبر گفت: به راستی خدای برتر از پندار، کنیز آوازه خوان و فروختن و بها و آموزش و گوش دادن به آن را ناروا شمرده سپس این فراز را خواند " : برخی از مردم کسانی اند که سخنان بیهوده را می خرنند "...

الدر المنثور ۱۵۹: ۵، تفسیر شوکانی ۲۲۸: ۴، تفسیر آلوسی ۶۸: ۲۱

و آورده اند که از ابن مسعود درباره این فراز " برخی از مردم کسانی اند که سخنان بیهوده را می خرنند "... پرسیدند گفت به خدا سوگند که آن، آوازه خوانی است و بر بنیاد گزارشی گفت سوگند به خدائی که جز او خدائی نیست که آن، آوازه خوانی است - و این سخن را سه بار بر زبان راند - و از زبان جابر نیز آورده اند که گفته: آن، آوازه خوانی است و گوش دل دادن به آن، و خواست خدای برتر از پندار از واژه " می خرد " این است " : به جای آن می گیرد و برمی گریند " چنان که جای دیگر گفت " : آنان اند کسانی که گمراهی را به راه یافتگی خریدند " که می خواهد بگوید: آن را به جای این بر گرفتند و برگزیدند. و مطرف گوید: خریدن سخنان بیهوده، دوست داشتن آن است و قتاده گوید: شنیدن آن خریدن آن است.

این که خواست خداوند - در این فراز گرامی - از دو واژه " سخنان بیهوده " همان آوازه خوانی است و این فراز درباره این کار فرود آمده - در این گونه روشنگری - بسیار کسان همداستان اند: ابن عباس، عبدالله پسر عمر، عکرمه، سعید پسر جبیر، مجاهد، مکحول، عمرو پسر شعب، میمون پسر مهران، قتاده، نخعی، عطاء، علی پسر بذیمه، حسن. گزارش برداشت ایشان را نیز اینان آورده اند: ابن ابی شیبہ، ابن ابی الدنیا، ابن جریر، ابن منذر، حاکم، بیہقی در شعب الایمان، ابن ابی حاتم، ابن مردویه، فریابی، ابن عساکر. برگردید به تفسیر طبری ۳۹: ۲۱ و ۴۰، سنن بیہقی ۲۲۱: ۱۰ و ۲۲۳ و ۲۲۵، مستدرک حاکم ۴۱۱: ۲، تفسیر قرطبی ۵۱: ۱۴ و ۵۲ و ۵۳، نقد العلم و العلماء از ابن جوزی ص ۲۴۶، تفسیر ابن کثیر ۴۴۲ و ۴۴۱: ۳، ارشاد الساری از

[صفحه ۱۱۱]

قسطلانی ۱۶۳: ۹، تفسیر خازن ۴۶: ۳، تفسیر نسفی که در کنار تفسیر خازن چاپ شده ۴۶۰: ۳، تفسیر الدر المنثور ۱۵۹: ۵ و ۱۶۰، تفسیر شوکانی ۲۲۸: ۴، تفسیر آلوسی ۶۷: ۲۱، نیل الاوطار ۲۶۳: ۸

۲- خدای برتر از پندار، پیروان محمد (ص) را در نامه ارجمندش با این سخن پرهیز می دهد که " : و شما سامدانید = سوره نجم ۶۱

"و عکرمه آورده است که پسر عباس گفت: سآمد در زبان حمیریان آوازه خوان است که چون گویند": برای ما به تسمید پرداز" خواستشان این است که " برای ما خوانندگی کن " و به کنیزک خواننده گویند "اسمدینا" و خواستشان این است " ما را با خوانندگی، سرگشته گردان "

گزارش بالا را اینان آورده اند: سعید پسر منصور، عبد پسر حمید، ابن جریر، عبدالرزاق، فریابی، ابو عبید، ابن ابی الدنیا، بزار، ابن منذر، ابن ابی حاتم، بیهقی برگردید به تفسیر طبری ۴۸: ۲۸، تفسیر قرطبی ۱۲۲: ۱۷، نقد العلم و العلماء از ابن جوزی ص ۲۴۶، نهاییه از ابن اثیر ۱۹۵: ۲، فائق از زمخشری ۳۰۵: ۱، تفسیر ابن کثیر ۲۶۰: ۴، تفسیر خازن ۲۱۲: ۴، الدر المنثور ۱۳۲: ۶، تاج العروس ۳۸۱: ۲، تفسیر شوکانی ۱۱۵: ۵، تفسیر آلوسی ۷۲: ۲۷، نیل الاوطار ۲۶۳: ۸.

۳- و در گفتگوی خدای گرامی با اهریمن به این سخن از پروردگار برتر از پندار برمی خوریم: با آواز خویش، هر یک از ایشان را که توانستی بکشان (سوره اسراء ۶۴)

مجاهد و پسر عباس گویند: این آواز، همان خوانندگی و نوازندگی و بازیگری است و گزارش برداشت ایشان در تفسیر طبری ۸۱: ۱۵ آمده است و نیز در تفسیر قرطبی، ۱۰: ۲۸۸، نقد العلم و العلماء از ابن جوزی ص ۲۴۷، تفسیر ابن کثیر ۴۹: ۳، تفسیر خازن ۱۷۸: ۳، تفسیر نسفی ۱۷۸: ۳، تفسیر ابن جزی کلبی ۱۷۵: ۲، تفسیر شوکانی ۲۳۳: ۳، تفسیر آلوسی ۱۱۱: ۱۵

[صفحه ۱۱۲]

دستورهای پیامبر درباره خوانندگی و بازیگری

در آئین نامه های ارجمند از زبان او (ص) آمده است که هیچ مردی آواز خود را به خوانندگی بلند نکند مگر آن که خداوند دو اهریمن بر سر او فرستد- یکی بر این شانه اش و دیگری بر شانه دیگر- که با پاهای خود او را همچنان بزنند تا آن گاه که خاموش شود.

و در گزارش ابن ابی الدنیا و ابن مردویه به این گونه آمده: هیچ کس آوای خود را به خوانندگی بلند نکند مگر این که خدای برتر از پندار دو اهریمن بر سر وی فرستد که بر دو شانه اش بنشینند و بادو پاشنه خود همچنان بر سینه او بکوبند تا آرام بگیرد.

برگردید به تفسیر قرطبی ۵۳: ۱۴، تفسیر زمخشری ۴۱۱: ۲، نقد العلم و العلماء از ابن جوزی ص ۲۴۸، تفسیر خازن ۴۶۰: ۳، تفسیر نسفی که در کنار تفسیر خازن چاپ شده ۴۶۰: ۳، ارشاد الساری ۱۶۴: ۹، الدر المنثور ۱۵۹: ۵، تفسیر شوکانی ۲۲۸: ۴، تفسیر آلوسی ۲۱: ۶۸

عبدالرحمن پسر عوف آورده است که برانگیخته خدا (ص) گفت مرا از دو آواز بی خردانه و تبهکارانه بازداشته اند آوازی به هنگام ترانه بازیگری و سازهای اهریمن، و آوازی به هنگام گرفتاری و خراشیدن روی ها و چاک زدن گریبان ها و آهنگ اهریمن.

و در گزارش ترمذی و جز او از زبان انس آمده است که پیامبر گفت: دو آهنگ، نفرین زده و تبهکارانه است که از آن جلوگیری می کنم آهنگ ساز و آواز اهریمن به هنگام ترانه خوانی و شادمانی و آوایی به هنگام گرفتاری، سیلی زدن بر چهره و گریبان دریدن

[صفحه ۱۱۳]

تفسیر قرطبی ۵۳: ۱۴، نقد العلم و العلماء ص ۲۴۸، الدر المنثور ۱۶۰: ۵، کنز العمال ۳۳۳: ۷، تفسیر شوکانی ۲۲۹: ۴، نیل الاوطار ۲۶۸

۸:

۳- عمر پسر خطاب آورده است که پیامبر گفت: بهای کنیز خواننده، ناشایست است و خوانندگی او ناروا و نگریستن به او ناسزا و بهای آن همچون بهای سگ است و بهای سگ نیز ناشایست است.

چنان که در ارشاد الساری از قسطلانی ۱۶۳: ۹ و در نیل الاوطار از شوکانی ۲۶۴: ۸ می‌خوانیم گزارش بالا- از راه طبرانی رسیده است

۴- ابو موسی اشعری آورده است که پیامبر گفت: هر کس به آواز خوانندگان گوش دهد نخواهند گذاشت که به آوای روحانیان گوش دهد پرسیدند ای برانگیخته خدا روحانیان کیانند؟ گفت خوانندگان بهشتی.

گزارش بالا را حکیم ترمذی در نوادر الاصول و قرطبی در ج ۱۴ ص ۵۴ از تفسیر خود آورده اند.

۵- آورده اند که پیامبر گفت: در میان پیروان من کسانی خواهند بود که پوشیدن خز و نوشیدن می و نیز ساز و آواز و بازیگری را روا می‌شمارند.

گزارش بالا را احمد و ابو داود و ابن ماجه و ابو نعیم با زنجیره های درست خویش- که جای نکوهشی در آن ها نیست- آورده اند و گروهی دیگر از پیشوایان نیز- به گفته برخی از پاسداران گزارش ها- آن را درست شمرده اند و این سخن آلوسی است در تفسیر خود ۷۶: ۲۱. چنان چه بیهقی نیز در سنن کبری ۲۲۱: ۱۰ آن را آورده و گوید: بخاری در صحیح آن را آورده است.

۶- ابن عباس و انس و ابو امامه آورده اند که پیامبر گفت: در میان این توده، هم فرو رفتن در زمین هست و هم سنگباران شدن و هم دیگرگون شدن چهره و اندام و این در هنگامی است که باده گساری نمایند و کنیزکان خواننده بگیرند

[صفحه ۱۱۴]

و ساز بزنند.

چنان چه در الدر المنثور ۲: ۳۲۴ و تفسیر آلوسی ۷۶: ۲۱ می‌خوانیم گزارش بالا را ابن ابی الدنيا و احمد و طبرانی آورده اند.

۷- آورده اند که عبدالله پسر عمر- یا پسر عمرو عاص- گفت این که خدای برتر از پندار گوید: " ای کسانی که به آئین راستین گرویده اید جز این نیست که باده گساری و برد و باخت و بتان و تیرهای برد و باخت، پلیدی هائی از کار اهریمن است " در تورات به این گونه آمده: به راستی خداوند، درستی را فرو فرستاد تا نادرستی را با آن از میان برد و نادرستی بازیگری، پایکوبی، دست افشانی و نوازندگی با ساز و دف و طنبور را با آن بنماید

گزارش بالا را ابن ابی حاتم و ابوالشیخ و نیز بیهقی در سنن خود ۲۲۲: ۱۰ آورده اند برگردید به تفسیر ابن کثیر ۹۶: ۲، الدر المنثور ۲: ۳۱۷

۸- انس و ابو امامه آورده اند که پیامبر گفت خدا مرا برای مهربانی بر جهانیان و راهنمایی ایشان فرستاد و مرا فرستاد تا بازیگری ها و سازها و کارهای روزگار نادانی را از میان بردارم کتاب العلم از ابن عبدالبرار ۱۵۳، الدر المنثور ۳۲۳: ۲، نیل الاوطار ۲۶۲: ۸

۹- علی آورده است که پیامبر گفت: چهره و اندام گروهی از پیروان من به گونه میمون خواهد گشت و از آن گروهی دیگر نیز به گونه خوک، گروهی را زمین فرو خواهد برد و بر گروهی باد نازا خواهد وزید، زیرا که ایشان باده نوشیدند و ابریشم پوشیدند و کنیزکان خواننده گرفتند و ساز زدند الدر المنثور ۲: ۳۲۴

۱۰- ابوهریره آورده است که پیامبر گفت: در بازپسین روزگار، چهره و اندام گروهی از این توده به گونه بوزینه ها و خوک ها خواهد گردید گفتند ای برانگیخته خدا مگر آنان گواهی نمی دهند که خدائی جز خدای یگانه نیست و محمد برانگیخته او است؟

گفت آری و برنامه نماز و روزه و دیدار از خانه

[صفحه ۱۱۵]

خدا را هم دارند. پرسیدند پس کارشان چیست؟ گفت: بازیگری ها و سازها و کنیزکان خواننده بگیرند، شب را به باده گساری و بازیگری سرکنند و بامدادان چهره و اندامشان به گونه بوزینگان و خوکان خواهد گشت.

و نزدیک به گزارش بالا است گزارش عبدالرحمن پسر سابط و غازی پسر ربیع و صالح پسر خالد و انس پسر مالک و ابو امامه و عمران پسر حصین، که ابن ابی الدنیا و ابن ابی شیبه و ابن عدی و حاکم و بیهقی و ابو داود و ابن ماجه آن را آورده اند برگردید به الدر المنثور ۳۲۶: ۲.

۱۱- انس پسر مالک آورده است که پیامبر گفت: هر کس کنار کنیزکی خواننده بنشیند و گوش به او سپارد روز رستاخیز سرب در گوش او ریزند تفسیر قرطبی ۵۳: ۱۴، نیل الاوطار ۲۶۴: ۸.

۱۲- عایشه آورده است که پیامبر گفت: هر کس مرد و دخترک خواننده ای داشته باشد بر او نماز نکند. تفسیر قرطبی ۵۳: ۱۴
۱۳- ترمذی از زبان علی آورده است که پیامبر گفت: هرگاه پیروان من پانزده کار را بکنند، گرفتاری بر ایشان فرود می آید- که از آن میان این یکی را هم یاد کرده- آن گاه که سازها و کنیزکان خواننده بگیرند. و همین گزارش از راه ابو هریره چنین رسیده-: سرود گویان و سازها آشکار شود نقد العلم و العلماء از ابن جوزی ص ۲۴۹، تفسیر قرطبی ۵۳: ۱۴، نیل الاوطار ۲۶۳: ۸.

۱۴- آورده اند که پسر منکدر گفت: به ما چنان رسید که خدای برتر از پندار در روز رستاخیز گوید: کجایند آن بندگان من که خویش- و گوش های خویش- را از بازیگری و سازهای اهریمن پاک می داشتند؟ آنان را به درون بیاغ های مشک فرستید و آنان را آگاه کنید که من خشنودی خود را برای ایشان روا گردانیدم، تفسیر قرطبی ۵۳: ۱۴.

ابن مسعود آورده است که پیامبر (ص) شنید مردی شبانه آواز می خواند پس گفت برای او نماز نیست، برای او نماز نیست، برای او نماز نیست. نیل

[صفحه ۱۱۶]

الاطار ۲۶۴: ۸

۱۶- پیامبر خدا (ص) روزی که مکه را گرفت گفت: من برانگیخته شده ام تا ساز و دف را بشکنم پس یاران وی- که خدا از ایشان خشنود باد- بیرون شدند و این ها را از دست کودکان می گرفتند و می شکستند. بهجه النفوس در روشنگری فشرده صحیح بخاری از ابو محمد پسر ابو جمره از دی ۷۴: ۲.

۱۷- و در گزارشی آمده است که معاویه گفت: ای مردم پیامبر از نه چیز جلوگیری کرده و من نیز از آن ها جلوگیری می کنم (و از آن میان یکی را آوازه خوانی شمرد). تاریخ بخاری ۴ بخش ۱ ص ۲۳۴

آوازه خوانی در چهار مذهب

۱- پیشوای حنفیان آن را ناروا شمرده و آن را- و شنیدن آن را- از گناهان شناخته و استادان و بزرگان کوفه نیز بر همین رفته اند (سفیان، حماد، ابراهیم، شعبی، عکرمه)

۲- آورده اند که پیشوای مالکیان- مالک- نیز از آواز خوانی و شنیدن آن جلوگیری کرد و گفت چون کسی کنیزی بخرد و سپس ببیند او آواز خوان است می تواند برای این کاستی، او را پس فرستد و دیگر مردم مدینه- به جز ابراهیم پسر سعد به تنهایی- نیز بر همین رفته اند.

و مالک را پرسیدند: کدام آواز خوانی است که مردم مدینه روا بشمارند؟ گفت: این کار را تنها تبهکاران در میان ما انجام می دهند

و مالک را از دستور آواز خوانی پرسیدند گفت: خدای برتر از پندار گوید "پس از درستی به جز گمراهی چیست"؟ و آن گاه آواز خوانی آیا درستی است؟

۳- بر بنیاد آن چه شارح المقنع آورده ناروا بودن این کار از زبان گروهی از حنبلیان نیز روشن شده است و عبدالله پسر امام احمد آورده است که

[صفحه ۱۱۷]

از پدرم درباره آواز خوانی پرسش کردم و او گفت دو روئی را در دل می رویاند و مرا خوش نمی آید سپس سخن مالک را یاد کرد که: این کار را تنها بزهدکاران در میان ما انجام می دهند.

۴- و پیروان شافعی نیز که شیوه او را می شناسند آشکارا ناروا بودن آن را باز نموده و بر کسانی که روا بودن آن را از برداشت های وی شمرده اند تاخته اند- همچون قاضی ابوالطیب که در نکوهش آواز خوانی و جلوگیری از آن، نگارش پرداخته و نیز طبری و شیخ ابو اسحاق در تنبیه.

ابوالطیب طبری گفته: درباره شنیدن آواز از زن نامحرم باید گفت یاران شافعی آن را روا نمی دارند خواه زن آزاد باشد یا کنیز و هم گفته: شافعی گوید: خداوند کنیز اگر مردم را برای شنیدن آواز او فراهم آورد بی خرد است و گواهی او پذیرفتنی نیست. سپس با درستی و تندی بیشتری در این باره سخن رانده و گفته کنیز هم هرزه است و از این روی، دارندة آن را بی خرد شمرده که وی مردم را به کار نادرست خوانده و هر کس مردم را به کار نادرست بخواند بی خرد است.

و ابن صلاح گفته چنین آواز خوانی ای ناروا است و در این باره همه کسانی که میان مسلمانان به کار بستن گسیخته ها و گشودن گره ها می پردازند همدستان اند.

و طبری گفته: دانشوران شهرها همدستان اند که آواز خوانی ناپسند است و باید جلو آن را گرفت و از این میان تنها ابراهیم پسر سعد و عیدالله عنبری راهی جدا در پیش گرفته اند.

و قاسم پسر محمد را کسی از خوب و بد آواز خوانی پرسید گفت تو را از آن باز می دارم و برایت آن را نمی پسندم پرسنده گفت: آیا ناروا است؟ گفت بین برادر زاده ام هرگاه خدای برتر از پندار، درستی را از نادرستی جدا کند خدای پاک، آواز خوانی را در کدام یک از آن دو جرگه می نهد؟ و هم

[صفحه ۱۱۸]

گفت خداوند، آواز خوان و کسی را که برای او آواز بخوانند نفرین کرده است.

و محاسبی در رساله الانشاء گوید آواز خوانی مانند خوردن گوشت مرده حرام است.

و در کتاب التقریب آمده است: کار آوازه خوانی و شنیدن آن ناروا است و نحاس گفته: این کار- به دستور نامه خدا و آئین نامه پیامبر- ناجبا است و قفال گفته: گواهی کسانی که کارشان خوانندگی و دست افشانی و پایکوبی است پذیرفته نمی شود.

برگردید به سنن بیهقی ۲۲۴: ۱۰، نقد العلم و العلماء از ابن جوزی ص ۲۴۲ تا ۲۴۶، تفسیر قرطبی ۵۱: ۱۴ و ۵۲ و ۵۵ و ۵۶، الدر المنثور ۱۵۹: ۵، عمده القاری از عینی ۱۶۰: ۵، تفسیر آلوسی ۶۸: ۲۱ و ۶۹

و در مفتاح السعادة ۳۳۴: ۱ آمده: و به راستی گفته شده که برخورداری از خوانندگی و ساز زدن، ناسپاسی و بیرون شدن از آئین خدا است

امینی گوید: شاید گوینده سخن بالا پشتگرمی اش به گزارشی بوده که ابو یعقوب نیشابوری از زبان ابو هریره آورده و بر بنیاد آن، پیامبر گفت: گوش داده به بازی گری ها گناه است و نشستن در کنار آن، بزهکاری و خوش داشتن آن، ناسپاسی و بیرون شدن از مرز آئین نیل الاوطار ۲۶۴: ۸

و ابراهیم پسر مسعود گفت: آوازه خوانی نادرست است و کار نادرست سرانجامش آتش. و هم گفت: آوازه خوانی به همان گونه دورویی را در دل می رویاند که آب سبزه را. و هم گفت: چون مردی بر چارپائی سوار شود و نام خدا بر زبان نراند اهریمنی در ترک او سوار شود و گوید: برایش آوازه بخوان و اگر نیکو از این کار برنیاید گوید آن را آرزو کن.

و پسر عمر (ض) به گروهی گذشت که جامه دیدار از خانه خدا بر تن داشتند و میان ایشان مردی آواز می خواند گفت هان خدا از شما نشنود. و به دخترکی

[صفحه ۱۱۹]

کوچک گذشت که آواز می خواند. پس گفت اگر اهریمن هیچ کس را رها می کرد این دخترک را رها می کرد.

و ضحاک گفت: آوازه خوانی، دارائی را از میان می برد، پروردگار را به خشم می آرد و دل را تباه می سازد و یزید پسر ولید (کاهنده در آمدها) گفت: ای فرزندان امیه پرهیزید از آوازه خوانی که شرم را می کاهد و هوس را می افزاید و خانه مردانگی را ویران می سازد و راستی که جانشین باده است و همان کار مستی را می کند پس اگر شما جز پرداختن به آن چاره ندارید آن را از زنان دور دارید که انگیزه روسبی گری است

و این هم از سفارش هائی که عمر پسر عبدالعزیز به هم پیمان و یار خودش سهل نوشت: از زبان کسانی که بار دانش بر دوش گرفته و به سخن ایشان توان پشتگرم بود به من رسیده است که بودن در انجمن بازیگران و نوازندگان و خوانندگان، و شنیدن ترانه ها و زیر لب خواندن آن ها، دورویی را چنان در دل می رویاند که آب، گیاه را می رویاند.

و گفته اند که آوازه خوانی، جاسوس دل است و دزد مردانگی و خرد، با زور به نهان خانه دل ها راه می یابد و از رازهای نهفته جان آگاه می شود به سوی سرای پندار تاخت می برد و خواسته ها و هوس ها و سبک مغزی ها و سرمستی هائی را که در آن نهفته، برمی انگیزد و می پراکند، مردی را می بیند که نشانه سنگینی، و زیبائی خردمندی، و شادابی گرویدن به آئین راستین، و سنگینی دانش در او آشکار است سخن او فرزاندگی و خاموشی اش اندرز گوی است، و چون گوش دل به آوازه خوانی دهد ناگهان خرد و آزرش اندک می شود، و مردانگی و نیکی او می رود، تا آن چه را پیش از شنیدن آواز بد می شمرد پس از آن نیکو می شمارد و رازهایش را که تا آن هنگام نهفته می داشت بر زبان می آرد و زیبائی خاموشی و آرامش جای خود را به پرچاندگی و یاهو گوئی و جفتک اندازی می دهد که گوئی دیوی شده تا چه بسا که به دست زدن پردازد و با هر دو پا بر زمین کوبد- که باده نوشی نیز

[صفحه ۱۲۰]

گونه کار می کند- و جز این ها

برگردید به سنن بیهقی ۲۲۳: ۱، نقد العلم و العلماء از ابن جوزی ص ۲۵۰، تفسیر زمخشری ۴۱۱: ۲، تفسیر قرطبی ۵۲: ۱۴، ارشاد الساری ۱۶۴: ۹، الدر المنثور ۱۵۹: ۵ و ۱۶۰، کنز العمال ۳۳۳: ۷، تفسیر خازن ۴۶: ۳، تفسیر شوکانی ۲۲۸: ۴، نیل الوطار ۲۶۴: ۸، تفسیر آلوسی ۶۷: ۲۱ و ۶۸

نگاهی به آن داستان ها

ویژگی ها و بایسته های خوانندگی و نوازندگی که روشن شد و پس از آوردن آن چه از پیامبر اسلام (ص) در این باره رسیده، اکنون باید پرسید آیا خردمندانه است که چنان گشاد بازی هائی به او ببندند که دامن پاکیزه ازهر گنااهش را آلوده نشان دهد و او را از جایگاه خود به زیر آورده در پرتگاه نادانی بیفکنند؟ و آن گاه پندارند که آن که از آن پیشامدها چشم گرفته و در برابر نادرستی، ناخشنودی نموده و نادرستی آن را آشکار ساخته تنها عمر بوده است و بس- نه برانگیخته خدا (ص)-؟ و این چه اهریمنی است که از عمر می ترسد و پروائی از برانگیخته خدا (ص) ندارد؟

این چه پیامبری است که یا آهنگ سازها را می شنود و زنی بیگانه در برابر او دست افشانی و پایکوبی می کند و آواز می خواند و دف می زند؟ یا همسرش را بر سر چنین گذرگاه ها و انجمن های رسوا برپا می دارد و آن گاه می گوید: نه من سر و کاری باهیچ گونه بازیگری و بیهوده کاری دارم و نه بازیگری و بیهوده کاری از سرگرمی های من است یا می گوید: نه من سر و کاری با هیچ گونه بازیگری و بیهوده کاری دارم و نه هیچ گونه بازیگری و بیهوده کاری از سرگرمی های من است یا می گوید: نه من سر و کاری با نادرستکاری دارم و نه نادرستکاری از سرگرمی های من است

[صفحه ۱۲۱]

این چه بزرگمردی است که آوازه خوانی کنیزکان و دف زدن ایشان را در خانه خود می بیند و برای جلوگیری از ایشان لب نمی جنباند تا عمر از آن نوا و آهنگ ها در خشم شود و بگوید: ساز اهریمنی در خانه برانگیخته خدا؟ مگر این پیامبر همان کس نیست که چون آهنگ سازی می شنید دو انگشت را در دو گوش خود می نهاد و از آن جا و آن راه دور می شد نافع گفت: عبدالله پسر عمر آوای سازی شنید پس دو انگشت خود را در دو گوش خود کرد و از آن راه و از آن جا دور شد و به من گفت: نافع آوایی می شنوی؟ گفتم نه پس دو انگشت خود را از دو گوش خود به در آورد و گفت: من با برانگیخته خدا (ص) بودم و او چنین آوایی شنید و چنین کرد مگر نه پسر عباس با پشترگمی به آئین نامه های ارجمند پیامبر گفت: دف ناروا است، ساز و خوانندگی و بازیگری ناروا است، نرد و شطرنج ناروا است، طبل و بربط ناروا است؟

آیا از برانگیخته خدا (ص) به شگفت نمی آئی که زنان سیاه در مسجد گرامی او- که گرامی ترین مرز و بوم های جهان است- بازی گری نمایند، دست افشانی و پای کوبی کنند و آواز بخوانند و او (ص) همراه با همسرش این ها را نگاه کنند و عمر آن زنان را از کار باز بدارد و پیامبر (ص) بگوید: عمر رهاشان کن!

آیا این سخنی که از چندین راه از زبان پاک ترین پیامبران آمده درست است که گفت: در پرستشگاه هاتان از آوردن کودکان و دیوانگان و از خرید و فروش و بگو مگو و از بلند کردن آواز و به کار بستن آئین های کیفری پرهیزید؟ و گفت (ص) هر کس بشنود که مردی در پرستشگاه، گمشده خود را می جوید باید به او بگوید: خدا آن را به تو برنگرداند- پرستشگاه ها برای این کار بنیاد نهاده نشده؟- که این گزارش را مسلم و ابو داود و ابن ماجه و ترمذی آورده اند. و نیز گزارشی که مسلم و نسائی و ابن ماجه از زبان بریده آورده اند: مردی نشان شتر گمشده اش را در مسجد می خواست برانگیخته خدا (ص) گفت نیابی آن را

[صفحه ۱۲۲]

پرستشگاه ها برای آنچه بنیاد نهاده شده ساخته گردیده و نیز گفت: در بازپسین روزگار، گروهی خواهند بود که سخن ایشان در پرستشگاه هاشان است خدا را با ایشان کاری نیست- و این گزارش را ابن حبان در صحیح خود آورده است- و این که گفت: پرستشگاه ها را راه خود مگیرید مگر برای یاد خدا و نماز چه گمان می بری بر پیامبر پاکیزه از هر گناه، که پیش از برانگیخته شدن او نیز پروردگار پاک نگذاشت به شنیدن ساز و آواز پردازد و این جلوگیری از وی برای گرمی داشتن او بود و برای بزرگداشت پایگاهی که در پاکی داشت. آن گاه آیا پس از برانگیختن او- به گرمی پایگاه پیامبری- رهایش می کند تا با دل آسوده و بی هیچ نگرانی به آوازه خوانی زنان بیگانه گوش دهد و آنان برایش دست افشانی و پایکوبی نمایند؟ پاسداران گزارش ها از زبان فرمانروای گروندگان (ع) آورده اند که گفت از برانگیخته خدا (ص) شنیدم می گفت: از میان برنامه هائی که در روزگار نادانی پیاده می کردند من به هیچ یک از آن ها گرایش پیدا نکردم مگر دوبار که هر دوبار خداوند برتر از پندار میان من و خواسته ام جدائی افکند زیرا من شبی به کودکی از قریش که بالای مکه با من به چراندن چارپایان می پرداخت گفتم می شود گوسفندان مرا نیز پائی تا به مکه درآیم و از بگو بخندهای شبانه جوانان برخوردار شوم او گفت برو پس من به این خواست راه افتادم تا به نخستین خانه از خانه های مکه رسیدم آوای خوانندگان و نوازندگانی شنیدم که دف می زدند و ساز می نواختند. گفتم اینها چیست؟ گفتند فلان پسر فلان، فلان دختر فلان را به زنی گفته. پس من نشستم تا آنان را بنگرم و خداوند بر گوشم زد تا خوابم برد و بیدار نکرد مگر برخورد آفتاب. گفت: پس به نزد یار همراهم شدم او پرسید چه کردی گفتم کاری نکردم- و گزارش را به او دادم- سپس شبی دیگر مانند آن چه بار گذشته از وی خواسته بودم، از وی خواستم، و او گفت

[صفحه ۱۲۳]

برو پس به راه افتادم و هنگامی که به مکه آمدم مانند همان چه بار گذشته شنیده بودم شنیدم و آن شب هم که به مکه گام نهادم نشستم تا نگاه کنم پس خداوند به گوش من زد و به خدا سوگند که بیدارم نکرد مگر برخورد آفتاب پس به نزد یار همراهم برگشتم و گزارش را برای او بازگو کردم و دیگر هرگز خواست ناپسندی در من پدید نیامد تا خداوند مرا به پیامبری اش گرمی داشت.

ماوردی در اعلام النبوه ص ۱۴۰ می نویسد هنگامی که پیش از برانگیخته شدن، پاکدامنی و برکناری اش از همه گناهان بدین گونه بوده و به این اندازه از آلودگی های روزگار نادانی دوری می گزیده بایستی پس از برانگیخته شدن، برتر از این باشد و از

آلودگی‌ها دورتر. و در بایستگی این چگونگی‌ها برای او همین بس که اگر بگذارند باید از برترین برگزیدگان شود و اگر بر جای خود رهايش کنند از پرهیزکاران نیکوکار و از بزرگ‌ترین پیامبران در نزد خدای برتر از پندار گردد. آنگاه که برانگیخته شد سرشتی سره و پالوده داشت و دیدی والا و خدای برتر از پندار هنگامی او را فرستاد که پیشترش او را سره و ناب و پالوده گردانیده و از آلايش‌ها پاک ساخته بود تا گمان‌های نادرست درباره او نرود و در چشم این و آن کوچک و سبک ننماید و تا مردمان با شتاب بیشتری سخن او را بپذیرند و فرمانبری از او را بهتر گردن نهند.

اکنون با من بیائید تا از حکیم ترمذی که زمینه گزارش‌ها را با پخت و پزهای دیگرگونه می‌نماید و سخن او در ص ۱۰۵ گذشت بپرسیم چگونه پیامبری را ویژه محمد (ص) شناخته و مهربانی را ویژه بوبکر و درستی را ویژه عمر؟ که پنداشته است راه گشودن گروه‌هائی کور را نموده یا تخم دو زرده کرده کدام پیامبری است که از درستی جدا باشد؟ و کدام پیامبر است که از دارنده درستی

[صفحه ۱۲۴]

پست تر باشد؟ و کدام درستی ای است که عمر برگزیده و شناخت آن برای پیامبر (ص) دست نداده؟ و باز با من بیائید تا رستاخیز دیگری را که زرکشی در الاجابه ص ۶۷ برپا کرده بنگریم که آنجا در میان ویژگی‌های عایشه یکی هم‌این را یاد می‌کند که: به راستی برانگیخته خدا (ص) در پی خشنودی او بوده چه هنگامی که او به بازی می‌پرداخت و چه آن‌گاه که خود در روی او ایستاد تا بازیگری زنان سیاه را ببیند. سپس گوید: "که دانشوران از گزارش آن‌ها دستورهای بسیار دریافته‌اند و چه بزرگ است فرخندگی آن".

آیا این مرد می‌خواهد انگیزه‌ای برای سرفرازی عایشه دست و پا کند؟ یا لغزشی به شوهر وی بندد؟ آیا او (ص) در کارهای شایسته در پی خشنودی وی بوده؟ یا این "در پی بودن" دامنه‌ای فراختر از این مرز داشته؟- که پناه به خدا از این سخن- آیا می‌شود بگوئیم که او (ص) تا جائی در پی خرسندی او بوده که در این راه، آئین خدائی ای را هم که خود آورده بود زیر پا می‌گذاشت؟ چه دستوری است که از چنین دست آویز پست و ناچیز به دست آید؟ آفرین بر این نویسنده و زها زه از دانشورانی که به این گونه دستورها را به دست می‌آرند و خدا بسیار کند- بسیار نکند- همانند این فرخندگی‌ها را!

وانگهی آیا پیمان بستن با خدا، ناروا را روا می‌سازد که پیمان آن آوازه خوان با خدا درست باشد؟ مگر در سخن گرامی پیامبر نیامده است که: روا نیست آدمی زاد با خدا پیمان بندد که گناهی بکند یا آن چه را در دسترس او نیست انجام دهد و نیز: هر که با خدا پیمان بندد که فرمانبرای او نماید باید فرمانبری نماید

[صفحه ۱۲۵]

و هر که با خدا پیمان بندد که از فرمان او سرپیچد نباید چنین کند عقبه پسر عامر گفت که خواهرم با خدا پیمان بست که بی کفش و بی روسری راه برود و چون من این را با برانگیخته خدا در میان نهادم گفت: به او بگو کفش بپوشد و روسری ببندد.

و از زبان پسر عباس آورده‌اند که برانگیخته خدا (ص) در مکه به مردی گذشت که در آفتاب ایستاده بود پرسید: این را چه شده؟ گفتند: با خدا پیمان بسته که روزه بگیرد و تا شب به سایه نرود و سخن نگوید و همچنان ایستاده باشد گفت: باید سخن بگوید و به

سایه رود و بنشیند و روزه اش را تا پایان روز داشته باشد.

و هم گفت: کسی را نرسد میان خود و خدا پیمان بندد که کاری را به انجام برساند مگر کاری باشد برای خشنودی خدای برتر از پندار و هم گفت: پیمان بستن میان خود و خدا برای انجام کاری بر دو گونه است: اگر پیمان فرمانبری از خدا بندد، آن پیمان خدائی است و باید به کار بسته شود و اگر پیمان نافرمانی از خدا بندد آن پیمان اهریمنی است و نباید به کار بسته شود. بر بنیاد آن چه گذشت آیا برای پیمان بستن میان خود و خدا به انجام یک کار، نایستی به جا آوردن آن برتر از انجام ندادنش باشد؟ و آیا نایستی خواست انجام دهنده- از به جا آوردن آن- خشنودی خدا باشد و راه یافتن و نزدیک شدن

[صفحه ۱۲۶]

به آستان پاک او؟ و آیا نباید پیمان بستن به گونه ای باشد که بشود هنگام بستن آن بگوئیم برگردن من که چنان کاری برای خدا بکنم؟ اکنون کدام برتری هست در دف زدن زنی بیگانه در برابر مردی بیگانه؟ و در آوازه خوانی اش و دست افشانی و پایکوبی اش رو در روی او؟ مگر آن که کسی بگوید: آن زنک یا پرستشگاه بزرگ ترین پیامبران، آن نارواها را روا ساخته یا گراف گوئی در برتر خوانی- برتری های خلیفه- روا دانسته است که چنین یاوه هائی بافته شود.

اندیشه عمر درباره آوازه خوانی

اگر به شگفت بیائی جا دارد که آن داستان های خنده آور نشان می دهد که عمر آوازه خوانی را ناخوش می داشته با آن که عینی در عمده القاری که در روشنگری صحیح بخاری است ۱۶۰: ۵- به گزارش از نامه التمهید به خامه ابو عمر نگارنده استیعاب- عمر را از کسانی می شمارد که آوازه خوانی را کاری شایسته می دانند- همچون عثمان، عبدالرحمن پسر عوف، سعد پسر ابوقاص، عبدالله پسر عمر، معاویه و عمر و پسر عاصی، نعمان پسر بشیر، حسان پسر ثابت-

و شوکانی در نیل الاوطار ۲۶۶: ۸ می نویسد "گزارش کرده اند که آوازه خوانی و شنیدن آن را گروهی از یاران پیامبر و شاگردان ایشان روا می دانسته اند، چنان که- به گزارش ابن عبدالبر و دیگران- از میان یاران پیامبر عمر بر این بوده، "سپس گروهی از ایشان- همچون عثمان، عبدالرحمن پسر عوف، ابو عبیده جراح، سعد پسر ابو وقاص، و عبدالله پسر عمر را که نیز بر این بوده اند یاد می کند

و چنان که در نیل الاوطار ۲۷۲: ۸ از نگاشته بیهقی در المعرفه و نیز از زبان مبرد گزارش شده عمر چون به درون خانه اش می شد یک دو فراز از سروده ای

[صفحه ۱۲۷]

را به آهنگ می خواند و پشتگرمی شوکانی به این گزارش- برای روا شمردن آوازه خوانی در پاره ای از جاها- نشان می دهد که خواست وی از به آهنگ خواندن سروده، همان آوازه خوانی است.

و ابن منظور در لسان العرب ۳۷۴: ۱۹ می نویسد: "عمر (ض) آوازه خوانی تازیان بیابانی را روا می شمرده است."

و آن چه چون و چند کار را به روشنی می نماید داستان خوات پسر جبیر از یاران برانگیخته خداست که گفت: به آهنگ دیدار از خانه خدا با عمر به راه افتادیم و در کاروان ما بوعبیده پسر جراح و عبدالرحمن پسر عوف نیز بودند، مردم گفتند از شعر ضرار برای

ما آوازه خوانی کن عمر گفت: "بوعبدالله خوات را واگذارید تا از دخترکان اندیشه خودش - سروده هایش - برای شما آوازه خوانی کند" پس من همچنان آوازه خوانی می کردم تا سپیده دمید، آنگاه عمر گفت: خوات دهانت را ببند که شب ما سپری شد. و ابن عساکر در تاریخ خود می افزاید - ۱۶۳: ۷- که بوعبیده گفت: به سوی مردی بیائید که امیدوارم بدتر از عمر نباشد و به گزارش خوات: من و بوعبیده به کناری رفتیم و همچنان بودیم تا نماز بامداد را گذاردیم

و در کنز العمال ۳۳۶: ۷ آمده است که یاران پیامبر با خوات پسر جیر به سخن پرداختند تا برای ایشان آوازه خوانی کند او گفت: از عمر دستوری بگیرم پس، از او دستوری خواست و او دستوری بداد و خوات به آوازه خوانی پرداخت و عمر گفت: آفرین خوات آفرین خوات!

و در داستان رباح پسر معترف می خوانیم که وی روزی در سفری با عبدالرحمن پسر عوف بود پس رباح آواز خود را بلند کرد به خواندن ترانه های شتر سواران، پس عبد الرحمن به او گفت: این چیست؟ گفت زبانی ندارد سرمان را گرم می کنیم تا راه، دراز نمایم عبدالرحمن گفت اگر چاره ای جز خوانندگی

[صفحه ۱۲۸]

ندارید پس سروده ضرار پسر خطاب را بخوانید و گویند که عمر پسر خطاب نیز در آن سفر همراه ایشان بود و ترانه نصب را برای ایشان می خواند و در تاج العروس می خوانیم که نصب، گونه ای از سروده های تازیان چادر نشین است. عثمان پسر نائل از زبان پدرش آورده است که رباح پسر معترف را گفتیم سرود مردم شهرمان را به آواز برای ما بخوان گفت با بودن عمر؟ گفتیم آری اگر تو را بازداشت دیگر نخوان.

و زیر پسر بکار آورده است که عمر بر وی بگذشت و رباح سرود شتر سواران را به آواز برای ایشان می خواند پس گفت: این چیست؟ عبدالرحمن گفت زبانی ندارد و راه را بر ما کوتاه می نماید. گفت پس اگر چنین می کنید سروده ضرار پسر خطاب را بخوانید اصابه ۵۰۲: ۱

سائب پسر یزید آورده است که ما با عبدالرحمن پسر عوف در راه مکه بودیم که عبد الرحمن به رباح گفت: برای ما آواز بخوان و عمر نیز به وی گفت: اگر سخن او را می پذیری سروده ضرار پسر خطاب را بخوان اصابه ۲۰۹: ۲

و در گزارش ابن عساکر در تاریخ او ۳۵: ۷ آمده است که عمر گفت: این چیست؟ عبدالرحمن گفت این بازیگری زبانی ندارد، با آن، راه را بر خود کوتاه می نمائیم عمر گفت: اگر سخن او را...

و از زبان علاء پسر زیاد آورده اند که عمر در راهی بود و آوازه خوانی می کرد پس خودش گفت: هنگامی که من کار بیهوده کنم آیا نباید شما جلوگیری کنید؟ کنز العمال ۳۳۵: ۷

و از زبان حارث پسر عبدالله پسر عباس آورده اند که یک بار در روزگار

[صفحه ۱۲۹]

فرمانروائی عمر، ما با او و همراه با مهاجران و انصار، راه مکه می سپردیم پس عمر فرازی از یک ترانه را به آواز خواند، مردی از مردمان عراق - که جز او نیز کسی از عراقیان به همراهش نبود - گفت ای فرمانروای گروندگان کسانی به جز تو باید این سخنان را بر زبان رانند پس عمر شرمنده شد و بر پشت شترش زد تا از دیگر شتر سواران جدا شد. چنان چه در کنز ۳۳۶: ۷ می خوانیم

گزارش بالارا شافعی و بیهقی آورده اند.

این است عمر و این است اندیشه و شیوه او در زمینه آوازه خوانی اکنون آیا خردمندانه است که آوازه خوانان از او بهراسند و از گناهی که می کردند شتابزده دست بدارند و بگریزند؟ و پیامبر (ص) آن آوازه را بشنود و از این گناه پرهیزد؟ و چنان بنگرد که اهریمن از عمر می گریزد و از خودش نمی گریزد؟ پناه بر خدا این برتری و برجستگی پنداری را گاهی نیز به عثمان چسبانیده اند چنان چه در گزارش احمد در مسند خود ۳۵۳: ۴ از زبان ابن ابی اوفی آمده است که بوبکر (ض) دستوری خواست تا به خانه پیامبر درآید و آن جا کنیزکی سرگرم دف زدن بود. پس درآمد. سپس عمر (ض) دستوری خواست و درآمد سپس عثمان (ض) دستوری خواست پس کنیزک دست از کار کشید گزارشگر گفت: پس برانگیخته خدا (ص) گفت به راستی عثمان مردی پر آزر است.

و در ص ۳۵۴ نیز با زنجیره ای دیگر به این گونه آن را گزارش کرده "کنیزکی نزد برانگیخته خدا (ص) دف می زد که بوبکر پیامد و سپس عمر پیامد تا چون عثمان (ض) پیامد کنیزک دست از کار کشید و پیامبر گفت "... و به همین زودی ها تو را از اندازه شرم عثمان آگاه خواهیم ساخت تا درستی این گزارش را نیز دریابی. پس از این ها سراینده نیل را به یاد آریم که چنان چه در ص ۱۰۷ گذشت تازیانه

[صفحه ۱۳۰]

عمر را به چوبدستی موسی همانند می کند- همان چوب دستی که در دست پیامبری دور از هر گناه، بد کیشان را ناتوان ساخت و شکست داد و نادرستی نادرستی را باز نمود و درستی را برپای داشت- و می گوید:

"تازیانه او مردم را از شمشیر آبدیده بی نیاز ساخت

و چه بسیار گمراه روانان و سرکش جانان را هراسانید

برای او همچون چوبدستی موسی بود در دست دارنده آن

که نادرستی ها برای گذر کردن نیز در مرزو بوم آن فرود نمی آمد "

از این مرد می پرسیم چه همانندی هست میان آن چوبدستی و میان این تازیانه ای که درباره آن گفته شده: شاید از گزند آن هیچ کس بر کنار نماند مگر چند تن انگشت شمار از یاران بزرگ پیامبر. که همیشه و هر جا می رفت تازیانه در دست او بود و مردم را بیش از آن چه شمشیرها بترساند، در هراس می افکند. و خود می گفت: به روزی رسیده ام که مردم را کتک می زنم و جز پروردگار جهانیان هیچ کس بالا دست من نیست و چنان که در محاضره سکتواری ص ۱۶۹ آمده- پس از وی گفته شد: راستی را که تازیانه عمر از شمشیر حجاج هم ترسناک تر بود.

پس چه همانندی هست میان چوبدستی پیامبری دور از هر گناه با تازیانه آدمی که جز چند تن از یاران بزرگ پیامبر کسی از گزند آن به دور نماند؟ آیا همانندی آن در جایی بود که دارنده اش زنانی را- که بر دختر برانگیخته خدا (ص) می گریستند- کتک می

زد تا او (ص) دست وی را گرفت و گفت عمر آرام باش؟ غ ۱۵۹: ۶ چاپ دوم

یا در جایی که ام فروه دختر ابو قحافه را به گناه گریستن بر پدرش کتک می زد؟ غ ۱۶۱: ۶

یا در جایی که تمیم داری را برای نماز گزاردن پس از عصر- که کاری

[صفحه ۱۳۱]

همساز با آئین نامه پیامبر است- کتک می زد؟ غ ۱۸۳: ۶

یا در جائی که منکدر و زید جهنی و دیگران را برای نماز گزاردن پس از عصر کتک می زد؟ غ ۱۸۳: ۶

یا در جائی که در کشتارگاه هر کس را دو روز پیایی برای خانواده اش گوشت می خرید کتک می زد؟ غ ۲۶۷: ۶

یا در جائی که مردی را برای آمدن به بیت المقدس- که کاری همساز با آئین نامه پیامبر است- کتک می زد؟ غ ۲۷۸: ۶

یا در جائی که کسانی را به گناه روزه گرفتن در ماه رجب- که بر بنیاد آئین نامه پیامبر، کاری بسیار نیکو است- کتک می زد؟ غ

۶: ۲۸۲

یا در جائی که کسی را به گناه پرسیدن معنای یک فراز از نامه خدا که نمی دانست کتک می زد؟ غ ۲۹۰: ۶

یا در جائی که مسلمانی را کتک زد که چرا به نگاشته ای در زمینه دانش ها برخوردی ای؟ غ ۲۹۸: ۶

یا در جائی که هر کس کنیه (نام سرپوشیده) ابو عیسی بر خود می نهاد کتک می زد؟ غ ۳۰۸: ۶

یا در جائی که سرور تیره ربیع را بی هیچ گناهی کتک می زد غ ۱۵۷: ۶

یا در جائی که- چنانچه در تاریخ ابن کثیر ۱۲۵: ۸ آمده- معاویه را بی هیچ گناهی کتک می زد؟

یا در جائی که بوهیره را به گناه خریدن اسب هائی از پول خودش کتک می زد؟ غ ۲۷۱: ۶

یا در جائی که کسی را که روزگاری روزه داشته بود کتک می زد؟ غ ۳۲۲: ۶

یا در جاهای بی شمار دیگر؟ بنگران سراینده که می گوید " آن تازیانه چه بسیار گمراه روانان و سرکش جانان را در هراس افکند

"به چه کسانی چنگ و

[صفحه ۱۳۲]

دندان نشان می دهد؟

برخی از مردم کسانی اند که سخنان ایشان درباره زندگی این جهان ترا به شگفت آرد و خدا را بر آن چه در دل خود دارد گواه

گیرد با آن که او سرسخت ترین دشمنان است. بقره: ۲۰۴

چهار نمایش شگفت انگیز و بزرگوارانه از عمر

۱- چون مصر گشوده شد، مردم آن در ماه بونه از ماه های غیر عربی به نزد عمرو پسر عاص شدند و او را گفتند: ای فرماندار این نیل ما را شیوه ای است که جز با آن روان نمی شود پرسید آن چیست؟ گفتند چون سیزده شب از چنین ماهی بگذرد ما در جستجوی دخترکی دوشیزه برمی آئیم که در خانه پدر و مادر باشد آن گاه پدرش را خشنود ساخته و خود وی را با برترین جامه ها و پیرایه هائی که هست می آرائیم و سپس او را به رود نیل می افکنیم عمرو به ایشان گفت: چنین کاری در اسلام روا نیست و راستی که اسلام شیوه های ناپسند پیشین را ویران می سازد پس ماه های بونه و ایب و مسری برایشان بگذشت و آب روان نگردید- نه کم نه زیاد- پس عمرو چگونگی کار را به عمر پسر خطاب (ض) نوشت و عمر نیز به او نوشت: کاری که تو کردی درست بود زیرا به راستی اسلام شیوه های ناپسند پیشین را ویران می سازد و هم به عمرو نوشت: به راستی من درون این نامه ام بر گه ای برای تو فرستادم و چون نامه من به تو رسید آن را در رود نیل بیفکن پس چون نامه عمر (ض) به عمرو پسر عاص رسید دیدند در آن نوشته

شده:

از سوی بنده خدا عمر- فرمانروای گروندگان- به نیل مصر، پس از دیگر سخنان، اگر تو از سوی خودت روان می شدی دیگر روان مشو و اگر خداوند یگانه

[صفحه ۱۳۳]

و چیره بر همه چیز تو را روان می ساخت پس ما هم از خدای یگانه و چیره بر همه چیز می خواهیم که تو را روان دارد. و در گزارش واقعی آمده است که چنین نوشت: اگر تو که آفریده ای هستی و هیچ سود و زبانی در دست تو نیست از سوی خود و با دستور خود روان می شوی پس خشک شو که ما رانیازی به تو نیست و اگر به نیروی خدا روان بودی و او تو را به تکان می آورد پس به همان گونه پیشین روان شو و بدرود.

پس آن برگه را یک ماه پیش از روز صلیب در نیل افکندند و این همان هنگام بود که مردم مصر آماده کوچیدن و بیرون شدن از آن مرز و بوم گردیده بودند زیرا چرخ زندگی ایشان در آن جا به جز با آب نیل نمی گردید و چون آن برگه را در آن افکندند به روز صلیب که رسیدند خدای برتر از پندار تنها در یک شب شانزده گز آن را روان گردانید و خداوند آن شیوه را تا امروز از مردمان مصر ببرد.

۲- رازی در تفسیر خود می نویسد: زمین لرزه ای در مدینه روی داد پس عمر تازیانه را بر زمین کوفت و گفت: با دستوری از سوی خدا آرام شو پس آرام شد و از آن پس دیگر در مدینه زمین لرزه روی نداد.

۳- هم در تفسیر رازی است که در پاره ای از خانه های مدینه آتش سوزی روی داد پس عمر بر پارچه ای نوشت ای آتش با دستوری از سوی خدا آرام شو پس آن را در آتش افکندند تا در جا خاموش شد.

۴- در محاضره الاوائل از سکتواری آمده است: نخستین زمین لرزه ای که در اسلام روی داد بیست سال پس از کوچیدن پیامبر به مدینه و در فرمانروائی عمر (ض) بود پس آن فرمانروای گروندگان (ض) نیزه اش رازد و گفت: ای زمین آرام باش مگر من بر روی تو دادگری ننموده ایم؟ پس آرام شد و این از نمایش های بزرگوارانه و نشدنی او بود چنان که چهار نمایش بزرگوارانه و نشدنی نیز بر روی چهار عنصر از او دیده شد: دست بردن در عنصر خاک و آب- در داستان نامه اش

[صفحه ۱۳۴]

به نیل مصر- و در هوا- در داستان ساریه و کوه- و در آتش- در داستان سوختن دهکده مردی که عمر به او دستور داد نام خود را دیگرگون گرداند و او زیر بار نرفت و نام او- چنانکه در تبصره الادله و دلائل النبوه آمده- بستگی داشت به آتش مانند شهاب (پاره آتش) ثاقب (درخشان) قبس (شراره)

برگردید به فتوح الشام از واقعی ۴۴: ۲، تفسیر رازی ۴۷۸: ۵، سیره عمر از ابن جوزی ص ۱۵۰، الرياض النضره ۱۲: ۲، تاریخ ابن کثیر ۱۰۰: ۷، تاریخ الخلفاء از سیوطی ص ۸۶، محاضره الاوائل از سکتواری ص ۱۶۸، خزانه الاسرار ص ۱۳۲، تاریخ فرمانی که در کنار الکامل چاپ شده ۲۰۳: ۱، الروض الفائق ص ۲۴۶، فتوحات اسلامیه ۴۳۷: ۲، نور الابصار ص ۶۲، جوهره الکلام از قراغولی حنفی ص ۴۴

امینی گوید: درباره داستان نیل باید گفت که یگانه گزارشگر آن عبدالله پسر صالح مصری است که چنان چه در ج ۵ ص ۲۳۹

چاپ دوم گذشت یکی از دروغپردازان و گزارش سازان است و احمد پسر حنبل گفته: وی در آغاز کارش خوددار و نیکو بود و سرانجامش به تباهی کشید و احمد پسر صالح گفته: وی ناچیز و گناهکار شمرده شده و صالح جزره گفته: ابن معین گزارش او را شایسته پشتگرمی می شمرد با آن که در دیده من وی به هنگام گزارشگری، دروغ می گفته و نسائی گفته: گزارش او شایسته پشتگرمی نیست و ابن مدینی گفته: چیزی از زبان او بازگو نمی کنم و ابن حبان گفته خودش راستگو بوده و ناستودگی ها به دست همسایه او به گزارش هایش راه یافته و من از ابن خزیمه شنیدم می گفت: وی همسایه ای داشت که میان آن دو دشمنی بود همسایه گزارش می ساخت و بر شیخ ابوصالح می بست و آن را با خطی همانند خط عبدالله می نوشت و در خانه وی و میان کتاب هایش می افکند و عبدالله گمان می کرد که از نوشته های خودش است و آن را گزارش می کرد و ابن عدی گفته در زنجیره ها و زمینه های گزارش های وی- بی آن که خودش بداند- نادرستی ها راه یافته.

[صفحه ۱۳۵]

بر سر این گزارش که عبدالله با زنجیره ای گسسته از زبان جابر از پیامبر بازگو کرده بود چه رستاخیزی به راه افتاد: خداوند یاران مرا بر همه جهانیان به جز پیامبران و برانگیختگان- برگزید و از میان یاران من، چهار تن را برگزید: بوبکر، عمر، عثمان، علی پس ایشان را بهترین یاران من گردانید و یاران من همه شان نیکویند. برگزیدید به میزان الاعتدال ۴۶: ۲ که گفته های پاسداران گزارش ها را درباره این گزارش و نادرست و ساختگی بودن آن بازگو کرده.

اگر هم ما فروتنی نیل را در برابر آن نوشته به چون و چرا نگذاریم و آن را از نمایش های شگفت انگیز و نشدنی اسلام بگذاریم که- چون آن مردم تازه مسلمان شده بودند نیاز آشکاری به مانده های آن داشتند- پس از گردن نهادن به این ها تازه با نگرش به زنجیره آن داستان باید آن را دروغی بشماریم که دست گرافه سرایان درباره برتری ها آفریده است.

داستان زمین لرزه را هم که رازی آورده نشان آن رانه با زنجیره پیوسته نه با زنجیره گسسته در میان پیشامدهای روزگار عمر نمی توان جست و هیچ تاریخ نگار توانائی آن را یاد نکرده و پاسداران گزارش ها نیز آن را نیاورده اند تا در زنجیره آن بنگریم و این هم که می نویسد: "پس از آن دیگر زمین لرزه ای در مدینه روی نداد" گزارشی دروغ از نمایشی شگفت و بزرگوارانه است که دروغ بودن آن را تاریخ، آشکار می سازد زیرا پس از آن، بارها زمین لرزه آمد. چنان که در سال ۵۱۵ زمین لرزه سختی در حجاز آمد که در پی آن، رکن یمانی فرو نشست و گوشه ای از آن ویران شد و در همین رویداد- چنان که ابن کثیر در تاریخ خود ۱۸۸: ۱۲ می نویسد- گوشه ای از مسجد برانگیخته خدا (ص) نیز ویران گردید.

و باز در سال ۶۵۴، شبانه زمین لرزه سختی در مدینه در گرفت و تا چند روز پایدارمانده در هر شبانه روز نزدیک ده بار زمین می لرزید که داستان دراز آن را در تاریخ ابن کثیر ۱۸۸: ۱۳ و ۱۹۲ و ۱۹۱ و ۱۹۰ می توان خواند. سخن رازی را که شنیدی و گفتار سکتواری را به دنبال آن خواندی- که

[صفحه ۱۳۶]

می نویسد: "آن نخستین زمین لرزه ای بود که پس از آمدن اسلام در گرفت و خود بیست سال پس از کوچیدن پیامبر به مدینه روی داد-". باید بدانی که به گفته تاریخ الخميس ۵۶۵: ۱ شش سال پس از کوچیدن فرخنده پیامبر، زمین لرزه ای در گرفت و او (ص) گفت: به راستی خدای گرامی و بزرگ از شما خشنودی می خواهد پس او را خشنود سازید.

درباره داستان سخن عمر": ساریه کوه کوه "نیز سید محمد پسر درویش الحوت در اسنی المطالب ص ۲۶۵ می نویسد: این از گفتار عمر است در هنگامی که بر فراز منبر پرده از پیش چشمش برداشته شد و ساریه را که در نهان از سرزمین فارس بود دید. داستان آن را واحدی و بیهقی با زنجیره ای ناتوان و سست آورده اند، زیرا در بازگویی برتری ها دست و بالشان را باز می بینند. پایان

ما بر آن بودیم که سید پسر حوت، در سست شمردن زنجیره گزارش دادگری نموده و می بایست آن را از بنیاد ساختگی بخواند. تا سرگذشت نامه ها ما را آگاه ساخت که ابن بدران (در گذشته در سال ۱۳۴۶) در زیر نویس خود بر تاریخ ابن عساکر ۶: ۴۶ پس از یاد کردن گزارش از راه سیف پسر عمر آن را درست خوانده است. این جا بود که دیدیم پسر حوت در آن گونه داوری بیش از یک درد سر درست نکرده. چه انگیزه ای ابن بدران را به آن دروغگوئی و گل آلود کردن آب واداشته؟ مگر آن همه سخنان را که پیرامون سیف پسر عمر از دهان بزرگان دار و دسته اش درآمده درپیش روی ندارد؟ یا مگر آن پاسداران گزارش ها نیستند که- برای جدا کردن درستکار و نادرستکار میانجیان از یکدیگر- گواهی ایشان در هر زنجیره ای استوارترین پشتوانه است؟ ابن حبان گوید: سیف پسر عمر گزارش های ساختگی را از زبان میانجیان استوار گوی بازگو می کرد و هم گوید: او گزارش بافی می کرد و خود از کسانی شمرده شده که به گناه بد کیشی و بیرون شدن از آئین، آلوده بود و حاکم گفته: وی از کسانی شمرده شده که به گناه بد کیشی و بیرون شدن از آئین، آلوده بود پس، از چشم گزارشگران افتاده

[صفحه ۱۳۷]

و ابن عدی گفته: پاره ای از گزارش هایش آوازه ای دارد و بیشتر آن ها ناستوده است که از آن ها پیروی نشده و ابن عدی گفته: بیشتر گزارش هایش ناستوده است و برقانی از زبان دارقطنی آورده که وی را رها کرده اند و ابن معین گوید: گزارش های وی سست است و هیچ نیکوئی ای از او نباید خواست و ابو حاتم گفته: گزارش های او را رها کرده اند و گزارش او به گزارش واقدی می ماند و ابو داود گفته: وی ناچیز است و نسائی گفته گزارش هایش سست است و سیوطی گفته: وی گزارش ساز است. و نیز گزارشی از زبان سری از یحیی از شعیب پسر ابراهیم از سیف بازگو کرده و گفته: ساختگی است و در زنجیره گزارش های آن کسانی اند که سخنانشان سست است و از همه بدتر سیف.

برگردید به میزان الاعتدال ۴۳۸: ۱، تهذیب التهذیب ۲۹۵: ۴، اللئالی المصنوعه ۱۵۷: ۱ و ۱۹۹ و ۴۲۹

درباره سوختن دهکده برای خودداری آن مرد از برگرداندن نام خود نیز باید گفت این هم یاهو ای است که خرد و آئین و منطق از پذیرفتن آن سرباز می زند و چنان چه در ج ۶ ص ۳۰۸ تا ۳۱۵ از چاپ دوم گذشت از برداشت های ویژه خلیفه در زمینه نام ها و نیز نام های سرپوشیده سرچشمه می گیرد که هم، نام های سرپوشیده مردانی را که برانگیخته خدا (ص) آن نام های سرپوشیده بر ایشان نهاده بود دیگرگون ساخت و هم نام های کسانی دیگر را که نیز او (ص) آن نام ها برای ایشان برگزیده بود دیگرگون کرد و دست آویز بی پایه اش نیز این بود که "برانگیخته خدا (ص) در گذشت و آمرزیده شد و ما نمی دانیم که با ما چه خواهد شد" و آن چه در آن جا آوردیم نشان می دهد که دستور وی در این گونه جای ها نباید هم به کار بسته شود نه این که خداوند، دهکده ای آسوده و آرام را به زیر شکنجه کشد که چرا دارنده آن یکی از فرمان های خلیفه را که گردن نهادن و نهادن به آن یکسان بوده به کار نبسته. و این ستمی آشکار است که هم سوختن پاکان و بی گناهان را به همراه دارد و هم

[صفحه ۱۳۸]

نابود شدن دارائی‌ها را، اگر در کنار پشته‌ای که تنها نشانه برج‌مانده، از آن دهکده خاکستر شده است بایستی همچون زن بچه مرده بر آن زنان شیرخوار و چارپایان زبان بسته خواهی گریست پروردگار ما، داور دادگر، بسی به دور است از این‌ها. و بزرگان توده مابسی به دورند از پذیرفتن این دروغ‌های رسوا. خداوند فریفتگی را نابود سازد که چه می‌کند و چه می‌سازد و چه می‌بافد؟

نامیده شدن عمر به فرمانروای گروندگان

واقعی گوید: ابو حمزه یعقوب پسر مجاهد از زبان محمد پسر ابراهیم برای ما گزارش کرد که ابو عمرو گفت: عایشه را گفتم عمر- جدا کننده راستی از نادرستی- را چه کسی فرمانروای گروندگان نام نهاد؟ گفت پیامبر (ص) که گفته: او فرمانروای گروندگان است گزارش بالا را ابن کثیر در تاریخ خود ۱۳۷: ۷ یاد کرده است.

امینی گوید: ابو حمزه افسانه سرائی بوده که داستان می‌گفته و او را خوش آمده است که بر برانگیخته خدا (ص) و بر همسر وی- مادر گروندگان- دروغ بندد تا- با ساختن برتری‌ای برای عمر- شنوندگانش را خرسند سازد و فراموش کرده که تاریخ- اگر چه پس از روزگاری چند نیز باشد- دروغگوئی و بد کنشی او را آشکار خواهد ساخت.

حاکم آورده است که پسر شهاب گفت: عمر پسر عبدالعزیز از ابوبکر پسر سلیمان پسر ابو خيثمه پرسید چرا در روزگار ابوبکر (ض) نامه‌ها را با

[صفحه ۱۳۹]

نشانی "از سوی جانشین برانگیخته خدا" ... می‌نوشتند سپس عمر، در آغاز کارش می‌نوشت: "از سوی جانشین ابوبکر" ... پس که بود که برای نخستین بار نوشت "از سوی فرمانروای گروندگان؟" او پاسخ داد: شفاء که از نخستین زنان کوچ کننده به مدینه در همراهی پیامبر بود به من گزارش داد که عمر پسر خطاب (ض) به کار گزار عراق نوشت دو مرد چابک به نزد او فرستد تا- درباره عراق و مردم آن- از آن دو پرسش‌هایی کند پس کار گزار عراق، لبید پسر ربیع و عدی پسر حاتم را فرستاد و چون آن دو، پای در مدینه نهادند شتران خود را جلوی مسجد خوابانده و خود به مسجد درآمدند و به عمرو پسر عاص برخوردند و گفتند: ای عمرو دستوری برای ما بخواه تا بر فرمانروای گروندگان در آئیم. عمرو گفت: به خدا سوگند که شما نام درستی برای او برگزیده اید او فرمانرواست و ما گروندگان پس عمرو برجست و بر فرمانروای گروندگان در آمد و گفت درود بر تو ای فرمانروای گروندگان عمر گفت: پسر عاص چه این نام را بر تو آشکار ساخت؟ پروردگار من می‌داند که تو از آن چه گفتی به در می‌آئی گفت راستی این که لبید پسر ربیع و عدی پسر حاتم آمده اند و پس از خواباندن شتران خود در جلوی مسجد بر من در آمدند و مرا گفتند ای عمرو برای ما دستوری بگیر تا بر فرمانروای گروندگان در آئیم و به خدا سوگند که آن دو، نام درستی بر تو نهاده اند ما گروندگانیم و تو فرمانروای ما. پسر سلیمان گفت پس از آن روز، دیگر نامه‌ها را با این نشانی می‌نوشتند.

گزارش بالا را حاکم در مستدرک آورده و درست شمرده و ذهبی نیز در تلخیص المستدرک می‌گوید: آن درست است و سیوطی یک بار در شرح شواهد مغنی ص ۵۷ می‌نویسد با زنجیره‌ای درست گزارش می‌کنیم که لبید پسر ربیع و عدی پسر حاتم بوده اند که چون از عراق به نزد عمر پسر خطاب آمدند او را فرمانروای گروندگان نامیدند، و بار دیگر هم در تاریخ الخلفاء ص ۹۴ داستان

را یاد کرده است.

[صفحه ۱۴۰]

و طبری در تاریخ خود ۲۲: ۵ با پشتگرمی به سخن حسان کوفی گوید: چون عمر بر سر کار آمد به او می گفتند: ای جانشین جانشین برانگیخته خدا عمر (ض) گفت: به این گونه، سخن دراز می شود و پس از این هم که دیگری به جانشینی رسد گویند: ای جانشین جانشین برانگیخته خدا بلکه شما گروندگانید و من فرمانروای شما. این بود که فرمانروای گروندگان نامیده شد.

و ابن خلدون در پیشگفتار تاریخش ص ۲۲۷ می نویسد: چنان پیش آمد که یکی از یاران پیامبر، عمر (ض) را چنین خواند: ای فرمانروای گروندگان پس مردم این را پسندیده درست دانستند و او را بدان خواندند و گفته اند نخستین کسی که او را بدین گونه خواند عبدالله پسر جحش بود و گفته اند عمرو پسر عاصی و مغیره پسر شعبه و گفته اند پیکری بود که - از سوی برخی از سپاهیان - نوید فیروزی آورد و چون به مدینه در آمد سراغ عمر را گرفت و گفت: فرمانروای گروندگان کجا است؟ پس یاران او آن را شنیدند و پسندیدند و گفتند: به خدا نامی درست بر او نهادی و به خدا سوگند که او - به شایستگی - فرمانروای گروندگان است. پس او را به آن نام خواندند تا همچون نام و نشانی برای او در میان مردم راه یافت و به جانشینان وی در آینده نیز رسید و نشانی بود که همراه با ایشان هیچ کس آن را نداشت مگر سائر دولت اموی. پایان.

از این گزارش ها آشکارا برمی آید که نه خود عمر - پیش از آن - چیزی درباره این نام می دانست (که آنرا از برانگیخته خدا - ص - شنیده باشد یا از هیچ کس دیگر و این بود که آن را شگفت انگیز و دور از باور شمرد و گفت: پروردگار من می داند که البته تو از آنچه گفתי به در می آئی) و نه عمرو پسر عاص آگاهی ای در این زمینه داشت (و از همین روی، درست نام گذاری کردن را کار آن دو مرد شمرد و از پیش خود نیز دست آویزی برای آن تراشید) و نه آن و مرد که گفتیم به گزارش درست این نام گذاری کار ایشان بوده، سخنی را که

[صفحه ۱۴۱]

ابن کثیر به پیامبر بسته شنیده بودند تا پشتوانه نشان بخشی شان گردانند زیرا می بینیم که این نام، ناآگاهانه و بی زمینه چینی بر زبانشان گذشته، پس از این ها دوباره نگاهی بیاندازیم به همان گفتار ابن خلدون که گزارش های ناسازگار را درباره " نخستین کسی که عمر را فرمانروای گروندگان نامید " به کوتاهی باز نموده و آن گاه یک گزارش هم ندارد که برساند این نامگذاری از سوی پیامبر (ص) بوده و از گزارش طبری نیز آشکارا برمی آید که عمر خود این نام را بر خویش نهاد.

آری آن کسی که برانگیخته خدا (ص) وی را فرمانروای گروندگان نامید او سرور ماعلی (ع) است ابو نعیم در حلیه الاولیاء ۶۳: ۱ با زنجیره خود آورده است که برانگیخته خدا (ص) گفت: ای انس برای دست نماز من آبی بریز. سپس برخاست و دو گانه ای بگزارد و آنگاه گفت: انس نخستین کسی که از این در درآید فرمانروای گروندگان است و سرور مسلمانان و پیشوای چهره های تابناک و درخشان و بازپسین کسی که سفارش پیامبری را پس از مرگ او به کار بندد. انس گفت: من پنهانی گفتم: خدایا این را از انصار (= یاران مدنی پیامبر) بگردان. ناگاه علی آمد. پیامبر پرسید انس کیست؟ من گفتم علی - پس شادمانه برخاست و او را در برگرفت و سپس عرق از چهره خویش با چهره او می سترد و عرق از چهره علی با چهره خویش و علی گفت: ای برانگیخته خدا می بینم کاری می کنی که پیش از من با هیچ کس چنان نکردی گفت: چه مرا از این کار باز می دارد؟ با آن که تو از سوی من (آن چه را

برگردنم هست) می پردازی و آوای مرا به ایشان می شنوایی و در زمینه آن چه- پس از من- چند سخنی پیش آرد روشنگری می نمائی.

و ابن مردویه آورده است که پسر عباس گفت: برانگیخته خدا (ص) در خانه اش بود و علی پسر ابوطالب- خدا رویش را گرامی دارد- آغاز بامداد به نزد او شد تا کسی در رفتن به نزد او بر وی پیشی نگیرد. پس چون به درون آمد پیامبر

[صفحه ۱۴۲]

(ص) را دید در میان خانه، و سر او در دامن دحیه پسر خلیفه کلبی است پس گفت درود بر تو باد برانگیخته خدا چگونه است؟ گفت: ای برادر برانگیخته خدا نیکو است. علی گفت: خداوند- از سوی ما خانواده- تو را پاداش نیکو دهد. دحیه گفت: راستی که من تو را دوست می دارم و در نزد من ستایشی از تو است که شتابان برایت آورده ام: تو فرمانروای گروندگان و راهبر چهره های درخشان و تابناک و... تا پایان و در این گزارش می خوانیم: پس او سر پیامبر را گرفت و در دامن علی نهاد پس پیامبر (ص) گفت: این گفتگوهای آهسته چیست، پس علی آن چه را در میانه گذشته بود باز گو کرد و او گفت: علی او دحیه نبود... جبرائیل بود و ترا به نامی خواند که خداوند به آن خوانده بود.

حافظ ابوالعلا- حسن پسر احمد عطار در گزارشی از زبان پسر عباس آورده است که پیامبر (ص) گفت: ای ام سلمه گواه باش و بشنو این علی پسر ابوطالب فرمانروای گروندگان است- که همه گزارش در ج ۶ ص ۸۰ چاپ دوم گذشت- و طبرانی در معجم خود با زنجیره ای گسسته از زبان عبدالله پسر علیم جهنی آورده است که پیامبر گفت: به راستی خدای ارجمند و بزرگ در آن شب که مرا به آسمان ها برد به گونه ای نهانی سه ویژگی علی را برای من باز نمود: این که سرور گروندگان است و پیشوای پرهیزکاران و راهبر چهره های درخشان و تابناک

گزارش های دیگری هم هست که گزارش های بالا را یاری می دهد و استوار می گرداند. و از آن میان یکی را بو نعیم در حلیه الاولیاء از زبان پسر عباس آورده است که بر بنیاد آن، پیامبر خدا (ص) گفت: خداوند هیچ آیه ای فرود نفرستاد که فراز " ای کسانی که گرویده اید " در آن باشد مگر علی سرور و فرمانروای ایشان است.

- و به گزارش طبرانی و ابن ابی حاتم: مگر علی فرمانروا و بزرگ آنان است و به راستی که خداوند بارها یاران محمد را نکوهید و علی را جز به نیکویی

[صفحه ۱۴۳]

یاد نکرد.

و باز گزارش خطیب، که حاکم نیز به این گونه آن را آورده و درست شمرده است: جابر پسر عبدالله گفت شنیدم برانگیخته خدا (ص) در روز حدیبیه هم چنان که دست علی را در دست گرفته بود می گفت: این فرمانروای نیکوکاران است و نابود کننده تبهکاران هر که او را یاری کرد خود یاری شده و هر که او را وا گذاشت خود وا گذاشته شده

و چنان چه در تاریخ الخلفاء به خامه سیوطی ص ۱۱۵ و در نور الابصار ص ۸۰ می خوانیم ابن ابی حاتم نیز آن را از زبان پسر عباس گزارش کرده و شیخ الاسلام حموینی هم در فرائد السمطين آن را از زبان عبدالرحمن پسر سهمان آورده و ابن حجر نیز در صواعق- به گزارش از حاکم- آن را آورده و در آن دستبرده و به جای " فرمانروای نیکوکاران "، " پیشوای نیکوکاران " نوشته

است. که خدا درستکاری را زنده بدارد!

و باز گزارش ابن عدی در کامل خود از زبان علی که پیامبر (ص) گفت: علی فرمانروا و سرپرست گروندگان است و دارائی جهان، فرمانروا و سرپرست دورویان، و در گزارشی به جای دورویان، ستمگران و در گزارش دیگر: بدکیشان و ناسپاسان یاد شده است. گزارش بالا را، هم دمیری در حیوه الحیوان ۴۱۲: ۲ آورده است و هم ابن حجر در صواعق ص ۷۵ و دمیری می نویسد: از همین جا است که فرمانروای گروندگان علی را- که خدا روی او را گرامی دارد- در میان گروندگان به شاه زبوران همانند کرده اند. و باز سخن علی: من فرمانروا و او سرپرست گروندگانم و دارائی جهان، فرمانروای بدکیشان و ناسپاسان، و در گزارشی به جای بدکیشان و ناسپاسان، دورویان آمده و

[صفحه ۱۴۴]

در گزارش سوم نیز: بدکاران، نهج البلاغه ۲۱۱: ۲، تاج العروس ۳۸۱: ۱. این بود حقیقت استوار که برای برابری با آن، گروهی به فرمان گزافه سرایان در برتر خوانی‌ها، گزارشی را تراشیده اند که از زبان ابو حرزه داستان ساز شنیدی.

عمر نادرستی را دوست نمی دارد

بونعیم در حلیه الاولیاء ۴۶: ۲ آورده است که اسود پسر سریع گفت: به نزد پیامبر (ص) شدم و گفتم: راستی که هم پروردگارم را با ستایش‌ها و آفرین‌ستودم هم تو را، پس گفت: به راستی پروردگار گرامی و بزرگ تو ستایش را دوست می دارد. پس من به خواندن آن سرودها آغاز کردم تا مردی بلند بالا و بلند پیشانی دستوری بخواست پس برانگیخته خدا (ص) به من گفت: خاموش باش آن گاه وی بیامد و دمی چند گفتگو کرد و برفت و من خواندن را دنبال کردم سپس بیامد و پیامبر (ص) مرا خاموش ساخت تا وی گفتگو کرد و بیرون شد و دو یا سه بار همین کار را کرد و من گفتم: ای برانگیخته خدا این که بود که برای او مرا به خاموشی‌ها می داشتی؟ گفت عمر بود. همان مردی که نادرستی را دوست ندارد.

و از راه دیگر گزارش شده که اسود تمیمی گفت: بر پیامبر (ص) در آمدم و به خواندن سرودهائی آغاز کردم تا مردی تنگ بینی به درون آمد و پیامبر گفت: بس کن تا چون بیرون شد گفت بخوان. پس چون دوباره سرود خوانی آغاز کردم و چیزی نگذشت که او باز بیامد و پیامبر به من گفت: بس کن تا چون وی بیرون شد گفت: بیا بخوان، من گفتم: ای پیامبر خدا این کیست که چون به درون آمد گفتی بس کن و چون بیرون شد گفتی بخوان؟ گفت این عمر پسر خطاب است و

[صفحه ۱۴۵]

نادرستی به هیچ روی در او راه ندارد.

از راه دیگری هم از زبان اسود گزارش شده است که من برای او (ص) سرود می خواندم و یارانش را نمی شناختم تا مردی بلند پیشانی و شانه فراخ بیامد و گفتند: خاموش باش خاموش باش من گفتم وای این کیست که نزد پیامبر (ص) باید برای او خاموشی گزید گفتند عمر پسر خطاب است و به خدا سوگند که پس از آن دانستم اگر چیزی از من می شنید برای او بسی ساده بود که بی

آن که با من سخنی بگوید پای مرا گرفته و تا گورستان بقیع بر روی زمین بکشاندم.

امینی گوید: آیا گزارشگران بد دانسته اند که چه سخنانی نشخوار می کنند؟ یا دانسته اند و آگاهانه چنین یاوه هائی بر زبان رانده اند؟ یا فریفتگی به عمر و گرافگونی در برتر شماری او، ایشان را کور کرده و ندانسته اند که این گفته های زشت، کار را به کجا می کشاند؟ درد اینجا است که کوری نه از دیدگان که از دل‌های درون سینه ها است.

باید پرسید: سروده هائی که آن مرد می خواست بخواند به راستی ستایش و آفرین بر خداوند و برانگیخته او بود و برانگیخته خدا (ص) نیز از همین روی به او دستوری داد و گفت: به راستی پروردگار تو - که گرامی و بزرگ است - ستایش را دوست می دارد. پس کدام نادرستی ای در این بوده است تا عمر آن را دشمن بدارد؟ اگر نادرست بود که برانگیخته خدا (ص) پیش از عمر از آن جلوگیری می کرد. و این چه پیامبری است که از مردی از پیروانش می ترسد و پروا می کند و از خداوند پروائی ندارد؟ و چگونه آن مرد ترسید که عمر پای او را گرفته و کشان کشان بر روی زمین تا گورستان بقیع ببرد و از برانگیخته خدا (ص) نترسید که با او چنین رفتاری کند یا دستور دهد دیگران با او چنین کنند؟ یا مگر عمر میان درستی و نادرستی جدائی نمی نهاده و می پنداشته که همه سروده ها نادرست است و پیامبر (ص) نیز با این پندار وی هماهنگی نموده؟ آیا گزارشگران و نگارندگانی که چنین داستان ها می آرند از این همه تباهی ها آگاه اند یا نه؟

[صفحه ۱۴۶]

اگر آگاه نیستند که درد سر بزرگی است.

و اگر آگاهند که دردسر بزرگ تری

فرشتگان با عمر پسر خطاب سخن می گویند

بخاری در نامه برتری ها بخش برتری های عمر، از زبان ابو هریره آورده است که پیامبر (ص) گفت: به راستی پیش از شما در میان اسرائیل زادگان مردانی بودند که (از سوی خداوند) سخن می گفتند بی آنکه از پیامبران باشند و اگر کسی از پیروان من از ایشان باشد همان عمر است.

و نیز در صحیح خود پس از آوردن داستان غار، از زبان ابوهریره آورده است که پیامبر (ص) گفت: در میان گروه های پیش از شما کسانی بودند که از جهان نهان به ایشان گزارش می رسید و اگر در میان این پیروان من کسی از ایشان باشد عمر پسر خطاب است. یکایک از فرازهای این گزارش را در ج ۵ ص ۴۲ تا ۴۶ از چاپ دوم آوردیم و همان جا این سخن را هم از قسطلانی نوشتیم که: این که پیامبر گفته "اگر در میان پیروان من کسی از ایشان باشد" نه نماینده دودلی او در این باره که رساننده تاکید است و بدان می نماید که تو بگوئی اگر من دوستی داشته باشم فلان کس است چون خواست تو از این سخن، ویژگی او به دوستی صد در صد است نه این که دوستی نداشته باشی.

امینی گوید: من نمی دانم سخن گفتن فرشتگان با عمر برای چه بوده؟ آیا تنها برای این که با رفت و آمد فرشته به نزد او و سخن گفتنش با وی همدمی داشته باشد؟ یا برای بازداشتن او از لغزش ها و استوار ساختن گام او و جلوگیری از نادرست کاری اش و برای آموزش دادن به او درباره آنچه نمی دانست؟ تا

[صفحه ۱۴۷]

جانشین پیامبر در میان مسلمانان، مغزش از پاسخ پرسش‌ها تهی نباشد و در گشودن گره دشواری‌ها در نماند و دستوری ناساز با آئین پاک خدا ندهد و خودسرانه و بی پروا سخن از دهانش نپرد. آری اگر آن گفتگوی پنداری انگیزه خردمندانه‌ای داشته باشد همین است و نه چیز دیگر. آن گاه به جلد ششم برگردید و آن جا- گام گام- عمر را دنبال کنید و در لغزش‌هایش بیاندیشید و آن همه سخنان نابجا را بشنوید و رویدادهای بی خردانه را بنگرید و تازه ما چندین برابر آن‌ها را در پیش چشم داریم که اگر خدای برتر از پندار خواهد شاید در پاره‌ای از جلد‌های آینده به بررسی در آن‌ها پردازیم. اکنون آیا در همه گاه‌هایی که آن گفته‌ها و کرده‌های نسنجیده از وی سر می‌زده- که بهری از آن‌ها را در ج ۶ آوردیم- آیا آن فرشته چرت می‌زده و در انجام آن چه بر گردن داشته کوتاهی می‌نموده؟ یا دور از چشم وی چنین پیش آمده‌هایی شده؟ یا خود سرهای و یکدندگی‌ها در میانه جدائی افکنده؟ یا این که فرشته گهگاه در آمد شد خویش و در بازگشت به سوی او دیر می‌کرده و آن چه روی داده در نبودن او پیش آمده؟ یا این که داستان، ساختگی است و بوئی از درستی هم به آن نرسیده؟ که نیرومندترین پاسخ‌ها همین است و شاید بر خود بخاری هم پوشیده نبوده با این همه...

کاغذی در جامه مرگ عمر

راستی این که حسن و حسین بر عمر پسر خطاب در آمدند و اوسرش گرم بود و به ایشان ننگریست و چون آنان را یافت برخاست و هر دو را ببسویید و به هر کدام هزار درم داد پس ایشان برگشتند و گزارش را برای پدر باز گفتند

[صفحه ۱۴۸]

او گفت شنیدم برانگیخته خدا (ص) می‌گفت: عمر در جهان فروغ اسلام است و در بهشت چراغ بهشتیان. پس آن دو به سوی عمر بازگشتند و گزارش را برای او باز گفتند و او کاغذ و دواتی بخواست و چنین نوشت: دو سرور جوانان بهشتی از زبان پدرشان به من گزارش دادند که برانگیخته خدا (ص) چنین و چنان گفت. آن گاه سفارش کرد که آن نوشته را در جامه مرگ وی نهند و در آینده که چنین کردند بامدادان کاغذ را بر روی گور او دیدند و بر آن نوشته: حسن و حسین راست گفتند و برانگیخته خدا راست گفت.

امینی گوید: یاوه بودن این داستان پنداری به جایی رسیده که- به گزارش سیوطی در تحذیر الخواص ص ۵۳- ابن جوزی آن را در میان گزارش‌های ساختگی یاد کرده و گوید: شگفت از کسی که در بیشمرمی به آن پایه رسد که همانند این سخنان بنگارد و به این هم‌پسند نکرده و آن را به بزرگ‌ترین آئین دانان نشان دهد تا درست بودن چنین نگارشی را با نوشته خود گواهی کنند. پایان.

خداوند، گزافگوئی در برتر خوانی را نابود سازد که به راستی آوازه بزرگ‌ترین آئین دانان رازش گردانیده چنان که برگ‌های نامه تاریخ را سیاه نموده و چهره نگارندگی را نازیبا ساخته است.

زبان و دل عمر

پیشوای حنبلیان احمد در مسند ۴۰۱:۲ از زبان نوح پسر میمون و او از زبان عبدالله پسر عمر عمری و او از زبان جهم پسر ابو جهم و او از زبان مسور پسر مخرمه و او از زبان ابو هریره آورده است که برانگیخته خدا (ص) گفت:

[صفحه ۱۴۹]

به راستی خداوند، درستی را بر زبان و دل عمر نهاده است.

امینی گوید: درباره دل آن مرد باید گفت که ما را راهی به آن نیست، زیرا نهفته هائی در آن است که جز خداوند آن را نمی داند آری ای بسا آن چه بر زبان وی روان می شود پرده از آن رازها نیز بردارد، اکنون اگر خواهی از امام احمد پرس آیا درستی بر زبان عمر بود آن هنگام که سخن تندخود را همچون تازیانه بر چهره برانگیخته خدا (ص) کوفت و از روا شدن فرمان او که دواتی و استخوان شانه گوسفندی خواست تا نوشته ای بگذارد که پس از او مسلمانان به گمراهی نیافتند جلوگیری کرد؟ به هر روی هر چه آن سخن، اندوه زا و درد آور بود باز هم برانگیخته خدا (ص) در هر هنگامی از آن، بسیار دور است نه درد بیماری چندان او را از پا می اندازد که از سختی آن، پریشان بگوید- به ویژه در آن جا که بخواهد پیامی راهنما و نگهدارنده از گمراهی را برساند- و نه از سر هوس سخنی می گوید و گفتار وی هیچ نیست جز آموزش نهانی خداوند که به وی داده می شود و چشم به راه باشید تا اگر خدای برتر از پندار خواهد به بررسی گسترده ای در پیرامون این سخن عمر پردازیم.

و آیا در صد جائی که یکسره لغزید، باز هم درستی بر زبانش بود؟ که در بخش نشانه های شگفت انگیز از جلد ششم با گستردگی آن ها را آوردیم و آن ها را افزاری گردانیدیم برای سنجش و دریافت چگونگی گزارش بالا- و مانده های آن که دست گرافه گویان در برتر خوانی ها آن ها را ساخته است.

گذشته از این ها، زنجیره سست و ناتوانی که گزارش بالا دارد زیرا:

یکی از میانجیان آن نوح پسر میمون است که به گفته ابن حبان چه بسا می لغزیده

و دیگری عبدالله پسر عمر عمری است که ابو زرعه به گزارش از پیشوای حنبلیان احمد می گوید: وی زنجیره ها را می افزوده و ناسازگاری می نموده. و علی

[صفحه ۱۵۰]

پسر مدینی نیز گوید: گزارش او ناتوان است و یحیی پسر سعید گوید: از زبان او گزارش نمی شود و یعقوب پسر شیهه گفته: گزارش های او آشفتگی دارد. و صالح جزره گفته: گزارش های او در هم و سست است و نسائی گفته: گزارش های او سست است و ابن سعد گفته: گزارش هایش بسیار و سست شمرده شده و ابو حاتم گفته: گزارش او نوشته می شود و پشتوانه روشنگری نمی گردد. و ابن حبان گفته: او از آنان بود که شایستگی بر ایشان چیره شد تا یادداشت کردن را از یاد برد و سزاوار آن شد که رهایش کنند. و بخاری در تاریخ خود گوید: یحیی پسر سعید گزارش های او را ناتوان می شمرد و ابو احمد حاکم گفته: گزارش های او نزد ایشان نیرومند نیست و مروزی گفته: احمد او را یاد کرده و نپسندیده و دیگری جهم پسر ابو جهم است که- به گفته ذهبی در میزان الاعتدال- شناخته نیست.

خواب دیدن برانگیخته خدا درباره دانش عمر

بخاری در صحیح خود ۲۵۵:۵ در برتری های عمر از زبان عبد الله پسر عمر آورده است که برانگیخته خدا (ص) گفت: "در خواب بودم که دیدم نوشابه ای - شیری - آشامیدم تا جائی که نوشیدنی را دیدم در ناخنم - یا ناخن هایم - سرازیر می شود، سپس آن را به عمر دادم " پرسیدند این خواب را درباره چه چیزی گرفتی؟ گفت: دانش.

گزارش بالا را حکیم ترمذی در نوادر الاصول ص ۱۱۹، بغوی در مصابیح ۲: ۲۷۰، ابن عبد البر در استیعاب ۲: ۴۲۹، محب طبری در ریاض ۲: ۸ نیز آورده اند

[صفحه ۱۵۱]

و به این گونه:

در خواب بودم که پیمانه ای شیر به من دادند و از آن نوشیدم تا دیدم که نوشیدنی از ناخن هایم بیرون می آید، سپس آنچه را مانده بود به عمر دادم. (گزارش)

حافظ ابن ابی جرمه ازدی اندلسی در بهجه النفوس ۲۴۴:۴ هنگام روشنگری این گزارش می نویسد: دیده دل خود را بر کسی بدوز که او (ص) بازمانده نوشیدنی اش را به وی نوشانید. تا بدانی نیروی دانش وی چگونه باید بشود؟ که هیچ یک از جانشینان پیامبر به پای وی نرسند - چه رسد به دیگر یاران پیامبر (ض) - و چه رسد به آیندگان شان " تا پایان یافه هائی که به هم بافته.

امینی گوید: بایسته بنیاد داستان چنان است که پیامبر این خواب را پس از مسلمان شدن عمر که سال ها پس از برانگیخته شدن خودش بوده دیده باشد. بر این بنیاد، آیا خودش (ص) در سراسر این روزگار، تهی از دانش بوده؟ - با آن که در پایگاه پیامبری جای داشته - یا مگر در دانش او نارسائی ای بوده تا این شیر که در ناخن او - یا ناخن هایش - راه یافته آن را رسا گرداند؟ یا پیامبر با این سخن، تنها می خواهد اندازه دانش عمر را برساند و بنماید که آن را از سرچشمه آموزش های نهانی گرفته؟ در این هنگام کسی که در چنین پایگاهی باشد آیا پاسخ پرسش های روشن - دشواری هایش به کنار - از او پوشیده می ماند؟ و آیا او را می رسد که چون در دانش نامه خداوندی در بماند این سخن را بهانه آرد که: بگیر و بستان های بازار مرا از آموختن این ها باز داشت؟

اگر این مرد به - هنگام نوشیدن از سرچشمه دانش پیامبر بزرگ - دل و جانش رنگ دانش گرفت پس چه جای آن داشت که بگوید: همه مردم از عمر آئین شناس ترند - حتی زنان تازه شوی رفته - و مانده های این گواهی و چگونه روا بود که در روشنگری آئین ها و جز آن، به لغزش های بی شماری دچار شود که پاره ای از آن ها گذشت و اگر خدا خواهد بازمانده آن ها نیز بیاید.

[صفحه ۱۵۲]

و به راستی خداوند گار پاک بر پیروان کیش ما مهربانی نمود که کار ایشان را پس از آن به دست وی سپرد که از آن پیمانه به وی نوشانید و من نمی دانم اگر پیش از آنی وی را به سرپرستی می رسانید فرآورده های نادانی تا چه اندازه در رویدادها رخ می نمود و نشانه های ناسنجیده در دانش او به چه مرزی می رسید؟

و ای کاش سازنده این داستان خنده آور به گونه ای آن را می ساخت که زمینه آن با برانگیخته خدا (ص) و جانشین او! جور دربیاید. با آن که چنانچه روشن شد با هیچ کدامشان جور در نمی آید. آری، آنچه دروغگو به گردن دارد تنها ساختن افسانه است به هر گونه که باشد و سرزنش را نیز بر بخاری باید روا داشت - که آن را ارزش نهد و برای تندروی اش در برترخوانی ها، آن را در

صحیح خود بیارد و بیش از او نیز بر مانده های ابن ابی جمره ازدی- که با سخنان زر اندود، زمینه های درست را از چشم ساده دلان توده نهان می دارند و این کار را که نزد خدا بسی سهمناک است آسان می شمارند.

عمر و گریختن اهریمن از وی

بخاری در نامه آغاز آفرینش- بخش چگونگی اهریمن و سپاهیان وی در صحیح خود ۸۹:۵- و نیز در نامه برتری ها- بخش برتری های عمر در ج ۵ ص ۲۵۶- آورده است که سعد پسر ابو وقاص گفت: عمر دستوری خواست تا بر برانگیخته خدا (ص) درآید و نزد او (ص) زنانی از قریش بودند که با وی سخن می گفتند و آواز خویش را بر او بسیار بلند کرده بودند، پس چون عمر خواست درآید برخاستند و به شتاب خود را پشت پرده رسانیدند و برانگیخته خدا (ص) دستوری داد تا درآمد و عمر که دید برانگیخته خدا (ص) می خندد گفت: ای پیک خداوند! خدا دهان

[صفحه ۱۵۳]

تو را خندان گرداند. گفت شگفت دارم از این زنانی که نزد من بودند که چون آوای تو را شنیدند به پشت پرده شتافتند عمر گفت: ای پیک خداوند! تو سزاواری که از تو پروا داشته باشند سپس عمر گفت: ای زنانی که دشمن خویشید! آیا از من پروا می کنید و از برانگیخته خدا (ص) پروا ندارید؟ گفتند آری! تو از برانگیخته خدا (ص) درشت تر و تندتر هستی برانگیخته خدا (ص) گفت: سوگند به آن که جان من در دست او است هرگز اهریمن تو را دیدار نکرد که رهنورد راهی باشی مگر آن که راهی به جز راه تو در پیش گرفت.

امینی گوید: چه بی آزرم گزارشگری که این داستان را در شمار برتری های کس یاد کند با آن که آوردن آن در شمار یاهو ها سزاوارتر است زیرا نخست پنداشته است که آن زنان از برانگیخته خدا (ص) پروائی نداشته و از عمر پروا می کردند و بر این بنیاد از وی می پرسیم: آیا این زنان- به گونه ای که روشنگران داستان برای پرده کشیدن بر رسوائی های آن گفته اند- زنان خود او (ص) بوده اند یا زنان بیگانه؟ اگر پاسخ نخستین را برگزینیم هیچ انگیزه ای نداشته که ایشان ناگزیر باشند خویشان را از او (ص) بپوشانند و از بسیار گوئی در برابر او پرهیزند و به این گونه از وی پروا نمایند، زیرا زنان را با شوهرانشان برنامه هائی ویژه است و در پرده شدن آنان به هنگام آمدن عمر نیز از آن روی بوده که وی را بیگانه می شمردند نه آن که از وی پروا کنند. اگر هم پاسخ دوم را برگزینیم- که پرداخت فرازهای داستان نیز همان را می رساند- در این هنگام نشستن آن زنان بیگانه نزد برانگیخته خدا- آن هم

[صفحه ۱۵۴]

به این گونه بی پوشش- یا نماینده آن است که او (ص) پوشش را برای زن بایسته. نمی دانسته. یا می دانسته و آن را از یاد برده یا در جلوگیری از پرده دری ایشان کوتاهی نموده یا ایشان را بیم داده و ایشان نپذیرفته اند و با این همه خروش می داشته که از رفتار خویش دست بردارند و از همین روی چون به پشت پرده شتافتند شادمان شده و بر عمر آفرین فرستاده، هر یک از این هارا که بگیریم یا نیازمند آن است که عمر از برانگیخته خدا (ص) آئین شناس تر باشد یا بر روی بنیادهای راستین پایدارتر، یا در آن چه به

دستور خدا وابسته است سخت گیرتر، یا پر دل تر، که از بافته های بی خردانه به خدا پناه می بریم.

دوم: آن چه هم به او (ص) بسته که گفت: "سوگند به آن که جانم در دست او است هرگز اهریمن تو را دیدار نکرد که رهنورد راهی باشی مگر آن که راهی به جز راه تو در پیش گرفت". چگونه است که اهریمن از جانشین پیامبر می هراسد و راهی به جز راه او در پیش می گیرد و بزرگی پیامبر (ص) و نیرومندی باورهایش او را در هراس نمی افکند؟ تا آن جا که گام در راه او می نهد و نمی گذارد که دیگران را از بدی باز دارد، و زنان نادرست کار را بر آن می دارد که آشکارا در برابر او کارهای نابه جا کنند و از این نیز بدتر آن که اهریمن - نفرین خدا بر او باد - بر او (ص) آشکار می شود تا جائی که نماز او را می شکند - هر چند سرانجام از نزد او نومید برمی گردد - چنان چه بخاری در صحیح خود ج ۱ ص ۱۴۳ - نامه نماز، بخش کارهایی که در نماز روا نیست - و نیز مسلم در صحیح خود ج ۱ ص ۲۰۴ - بخش روا بودن نفرین بر اهریمن در نماز، هر دو آورده اند که بوهیره گفت: یک بار برانگیخته خدا نماز خواند و

[صفحه ۱۵۵]

سپس گفت: به راستی که اهریمن بر من آشکار شد تا بر من تاخت برد و نمازم را شکست و خداوند دست مرا بر او باز کرد و گلولی او را فشردم.

گیرم که این نفرین زده در این بار گزندی به برانگیخته خدا (ص) نرسانید، با این همه، به پایگاه برتر وی (ص) گستاخی نمود با آن که در هر دو صحیح از زبان بوهیره آورده اند که پیامبر گفت: چون اهریمن از هر مسلمانی بانگ اذان برای نماز بشنود پشت به او کرده و از ترس برمی گردد و می گریزد و از روی بی تاب و ناشکیبائی تیز می دهد.

چگونه آن نفرین شده به برانگیخته خدا هنگام نماز گردان وی نیز گستاخی نمود و هرگز به عمر گستاخی نمود، زیرا همیشه راهی به جز راه او در پیش می گرفت چنان چه در گزارش احمد و ترمذی و ابن حبان از زبان بریده می خوانیم که پیامبر گفت: ای عمر! اهریمن از تو می ترسد و در گزارش طبرانی و ابن منده و ابو نعیم - با زنجیره ای پیوسته به پیامبر - از زبان سدیسه کنیز حفصه دختر عمر از زبان خود حفصه می خوانیم که پیامبر گفت: از آن گاه که عمر مسلمانی گرفت اهریمن هرگز او را دیدار نکرد مگر به روی افتاد.

راستی را که من هر چند خوش ندارم با یادآوری کارهایی از این مرد - که هیچ انگیزه ای به جز اهریمن نداشته - دل ها را بخراشم و زخم بزنم باز نمی دانم از آغاز مسلمان شدن او تا سالی که مکه به دست پیامبر افتاد (هشت سال پس از کوچیدن به مدینه) و تا آن گاه که این فراز فرود آمد: "آیا شما دست بردار هستید؟" و تا روزی که همین مرد گفت "دست شستیم، دست شستیم" و تا روزی که آن بزم باده گساری در سرای بوطلحه انصاری بر پا شد آیا در همه این جاها و در سراسر این روزگاران

[صفحه ۱۵۶]

اهریمن از او می هراسیده و می گریخته و بر روی می افتاده و راهی به جز راه او در پیش می گرفته؟ تازه برانگیخته خدا که آن بار تاخت بردن و آشکار شدن اهریمن رانده شده را به آن گونه پاسخ گفت مگر روزی که این زنان قریشی نزد او بودند، آن دلاوری اش را که آن جا پشتیبان نماز خود ساخت گم کرده بود تا به یاری آن باز گلولی اهریمن را

بفشارد و آن زنان را از کار ناسزا باز دارد؟

با نگرش به یکایک این زمینه‌ها است که می‌توان هم ارزش آن گزارش را که در برتری عمر آورده اند شناخت و هم بهره‌ای را که از راستی دارد و هم ارج صحیح بخاری را و هم می‌توان دریافت که گزافگوئی در برتر خوانی و دوستی کور و کر کننده چه دسته گل‌ها به آب می‌دهد.

و تازه آن‌چه را از ساخته‌های دست گزافه‌گویان در برتری‌های عمر در جلد پنجم با نشانی "زنجیره‌ای از گزارش‌های ساختگی" آوردیم به یازده افسانه این جاباید افزود.

به این گونه است که گزارش‌های گذشتگان را بر تو می‌خوانیم

و به راستی که ما تو را از سوی خویش یادآور نامه‌ای داده ایم

و هر که از آن روی بگرداند به راستی در روز رستاخیز بار گناهی را بر دوش می‌برد "سوره ۱۰۰ و ۹۹"

[صفحه ۱۵۷]

گزاف‌گویی در برتری‌های عثمان

اشاره

- پسر عفان پسر ابو العاص پسر امیه خلیفه اموی نژاد-

پیش از آغاز به شماره کردن برتری‌های او باید بدانیم که دانش وی در چه پایه بوده و از سرمایه‌های روانی برتر تا چه اندازه بهره داشته و پرهیزگاری اش به کجا رسیده و گرویدن او به آئین راستین چه پایگاهی برای او فراهم آورده زیرا با پیش چشم‌داشتن این‌ها است که نگاه تو به برتری‌های او نگاهی از سر دانائی به چیستی او و آن‌ها خواهد بود.

داوری او درباره زنی که شش ماهه زائید

پاسداران گزارش‌ها آورده اند که بعجه پسر عبد الله جهنی گفت مردی از ما، زنی از خاندان جهینه را به همسری گرفت و زن پس از شش ماه فرزندی آورد. شوهرش به نزد عثمان شد و گزارش‌رویداد را بازگو کرد او دستور داد زن را سنگسار کنند، علی (ض) که- از چون و چند کار- آگاهی یافت به نزد وی شد و گفت چه می‌کنی چنین دستوری بر او روا نیست زیرا خدای بزرگ و برتر از پندار گوید: بارداری و شیرخوارگی کودک بر روی هم سی ماه می‌شود و هم گوید: مادران، فرزندان‌شان

[صفحه ۱۵۸]

را دو سال- بی کم و کاست- شیر می‌دهند، پس روزگار شیرخوارگی بیست و چهار ماه می‌شود و بارداری هم دست کم در شش ماه پایان می‌پذیرد. عثمان گفت به خدا سوگند این را نمی‌دانستم آن گاه عثمان گفت تا آن زن را برگردانند که کار گذشته بود

و سنگسارش کرده بودند و پیش از آن نیز به خواهرش گفته بود: خواهرکم! اندوه مخور که به خداوند سوگند دست هیچ کس به جز او- شوهرم- به دامن من نرسیده. گزارشگر گفت: پس از آن، کودک به روزگار جوانی رسید و مردک نیز بودن او را از پشت خویش گواهی کرد و خود همانندترین مردم بود به او. و باز گفت: مردک را دیدم که پس از آن. پاره پاره اندام هایش بر روی بستر می ریخت.

گزارش بالا- را به گونه ای که در ج ۶ ص ۹۴ از چاپ دوم دیدیم، مالک و ابن منذر و ابن ابی حاتم و بیهقی و ابو عمر و ابن کثیر و ابن دیبع و عینی و سیوطی آورده اند.

امینی گوید: اگر به شکفت می آئی جا دارد که می بینی پیشوای مسلمانان چنان فرازهایی را از نامه گرامی خدا نمی شناسد که در جای های گوناگون به آن نیازمند می باشد و آن گاه این نادانی او کار را به جائی می کشاند که زنی پاک دامن از گروندگان به آئین راستین را دستگیر کند، داغ روسبی گری بر او بچسباند و آبروی او را پیش چشم همگان و میان همه پیروان کیش وی بریزد. چرا نکرد که چون دید پاسخ یک پرسش را نمی داند با کسی از یاران پیامبر گفتگو کند و از او بپرسد و آنچه را نمی داند دریابد و گناه آدمکشی و رسواگری را بر خود نخرد؟ چرا به یاد نیاورد که مانده های این رویداد بارها در روزگار عمر پیش آمد و او خواست زنانی را که شش ماه پس از شوهر کردن زائیده بودند سنگسار کند و- چنان چه در ج ۶ ص ۹۳ تا ۹۵ از چاپ دوم گذشت- فرمانروای گروندگان و پسرعباس از این کار جلوگیری کردند. تازه ما گرفتیم که او آن دو آیه گرامی را هم فراموش کرده و آن چه را

[صفحه ۱۵۹]

نیز در روزگار عمر پیش آمده بود از یاد برده بود با این همه، باز هم با پشتگرمی به کجا بود که دستور داد آن زن بدبخت را سنگسار کنند؟ آیا پشتوانه داوری اش نامه خدا بوده؟ در کدام فرازش؟ یا آئین نامه پیامبر؟ کو گزارشگرش؟ یا برداشت ها و سنجش های پیش خود؟ که چگونه به این برداشت رسیده و چه سان به سنجش پرداخته؟ اگر هم دستوری خودسرانه داده که زنده باد دستور دهنده! و آفرین بر این دستور! و هورا برای این گونه جانشینی پیامبر و این جانشین! آری این است بالاترین وابسته ای که خاندان اموی پرورش داده و گواراترین میوه ای که از آن درخت چیده شده.

عثمان نماز سفر را شکسته نمی خواند

اشاره

بخاری و مسلم و جز آن دو آورده اند که عبد الله پسر عمر (ض) گفت برانگیخته خدا (ص) نماز را با ما در منی و دو رکعتی خواند- و به همین گونه پس از او ابوبکر و پس از ابوبکر عمر و نیز عثمان در آغاز فرمانروائی اش (ض)- سپس عثمان از آن پس چهار رکعت می خواند و پسر عمر نیز چون با پیشنماز نماز می گزارد چهار رکعت می خواند و چون به تنهایی نماز می گزارد دو رکعت و گزارش ابن حزم در المحلی ۴: ۲۷۰ به این گونه است: راستی این که پسر عمر چون در منی با پیشنماز نماز می گزارد چهار رکعت می خواند و پس از بازگشت به خانه اش همان نماز را دوباره دو رکعتی می خواند.

و مالک در موطا ۱: ۲۸۲ از زبان عروه گزارش کرده که برانگیخته خدا

[صفحه ۱۶۰]

(ص) در منی نماز را دو رکعتی خواند و به راستی که بوبکر هم در منی نماز را دو رکعتی خواند و به راستی که عمر پسر خطاب هم در منی نماز را دو رکعتی خواند و به راستی که عثمان هم در چندی از روزگار فرمانروائی اش نماز را در منی دو رکعتی خواند و پس از آن از شکسته خواندن نماز سر باز زد.

و نسائی در سنن خود ۱۲۰:۳ آورده است که انس پسر مالک گفت: من در منی با برانگیخته خدا و پس از او با بوبکر و سپس با عمر نماز را دو رکعتی خواندم و در آغاز فرمانروائی عثمان نیز با او نماز را دو رکعتی خواندم.

و هم او با زنجیره خود آورده است که عبد الرحمن پسر یزید گفت عثمان در منی نماز ا چهار رکعتی خواند و این به گوش عبد الله رسید و گفت به راستی که من با برانگیخته خدا (ص) نماز را دو رکعتی خواندم (گزارش)

گزارش بالا را پیشوای حنبلیان احمد نیز در مسند خود ۳۷۸:۱ آورده و گزارش انس را نیز که یاد شد در مسند خود ۱۴۵:۱ به این گونه آورده: برانگیخته خدا (ص) نماز را در منی دو رکعتی خواند و بوبکر هم در منی نماز را دو رکعتی خواند و عمر هم نماز را در منی دو رکعتی خواند و عثمان هم چهار سال، نماز را در منی دو رکعتی خواند سپس از شکسته خواندن آن خودداری نمود.

و بخاری و مسلم و جز آن دو آورده اند که عبد الرحمن پسر یزید گفت عثمان پسر عفان (ض) نماز را با ما - در منی - چهار رکعتی خواند و این را به گوش عبد الله پسر مسعود رسانیدند پس او - چنان که با گرفتاری ای روبرو شود - از بازگشت به خدا سخن گفت و سپس گفت: من با برانگیخته خدا (ص) نماز را در منی دو رکعتی خواندم و بابوبکر (ض) نماز را در منی دو رکعتی خواندم و با عمر پسر خطاب (ض) نماز را در منی دو رکعتی خواندم و ای کاش که بهره من از این چهار رکعت به اندازه دو رکعتی باشد که پذیرفته گردد.

[صفحه ۱۶۱]

ابو داود و جز او آورده اند که عبد الرحمن پسر یزید گفت عثمان (ض) نماز را در منی چهار رکعتی خواند پس عبد الله گفت: من با برانگیخته خدا (ص) نماز را دو رکعتی خواندم و با بوبکر هم دو رکعتی و با عمر هم دو رکعتی و با عثمان هم در آغاز فرمانروائی اش، دو رکعتی و سپس از شکسته خواندن آن خودداری می نماید، و آن گاه راه ها را بر شما پراکنده نموده و به راستی دوست می دارم که بهره من از این چهار رکعت، همان دو رکعتی باشد که پذیرفته گردد. اعمش گفت: معاویه پسر قره از زبان استادانش بمن گزارش داد که خود عبد الله هم چهار رکعتی خواند و چون به وی گفتند: که تو، عثمان را نکوهش می کنی و آن گاه خود چهار رکعت می خوانی گفت: ناسازگاری بدتر است.

و بیهقی در سنن کبری ۱۴۴:۳ آورده است که عبد الرحمن پسر یزید گفت ما در انجمنی با عبد الله پسر مسعود بودیم و چون او به نمازخانه منی در آمد پرسید فرمانروای گروندگان چند رکعت نماز گزارد؟ گفتند: چهار رکعت پس چهار رکعت نماز گزارد ما گفتیم مگر خودت به ما گزارش ندادی که پیامبر (ص) نماز را دو رکعتی خواند و بوبکر هم آن را دو رکعتی خواند. گفت آری من هم اکنون چنین گزارشی به شما دادم با این همه، عثمان پیشوا است و با او ناسازگاری نمی نمایم چون ناسازگاری بدتر است.

و بیهقی در سنن ۱۴۴:۳ از زبان حمید آورده است که عثمان پسر عفان نماز را در منی شکسته نخواند و آن گاه برای مردم سخنرانی کرد و گفت: ای مردم! شیوه شیوه برانگیخته خدا (ص) است و شیوه دو یار او، با این همه، امسال پیش آمد تازه ای برای مردم کرد که من ترسیدم شکسته نماز خواندن را شیوه ای همیشگی پندارند. به گزارش کنز العمال ۲۳۹:۴، گزارش بالا را ابن عساکر آورده

است

[صفحه ۱۶۲]

ابو داود و جز او از زبان زهری آورده اند که عثمان پسر عفان (ض) نماز را در منی شکسته نخواند زیرا در آنسال تازیان چادر نشین بسیار بودند و او می خواست ایشان بدانند که نماز چهار رکعت است.

و ابن حزم در المحلی ۴: ۲۷۰ از زبان سفیان بن عیینه و او از زبان جعفر پسر محمد و او از زبان پدرش گزارش کرده است که عثمان در منی رنجور شد، پس به نزد علی شدند و گفتند بر مردم نماز بگزار گفت: اگر می خواهید من همان گونه برایتان نماز می خوانم که برانگیخته خدا (ص) می خواند- یعنی دو رکعت- گفتند ما جز به همان گونه که فرمانروای گروندگان- عثمان- نماز می خواند- چهار رکعت- خرسندی نمی دهیم و او نیز نپذیرفت.

گزارش بالا را ابن ترکمانی هم در دنباله سنن بیهقی ۳: ۱۴۴ آورده است. احمد پیشوای حنبلیان در مسند خود ۲: ۴۴ آورده است که عبد الله پسر عمر گفت ما با برانگیخته خدا (ص) بیرون شدیم و او نماز سفر را شکسته (دو رکعتی) می خواند پس از او بوبکر و عمر نیز همین برنامه را داشتند تا عثمان پس از شش سال از فرمانروائی اش که بر همین شیوه بود، نماز را چهار رکعت خواند. و بیهقی در السنن الکبری ۳: ۱۵۳ از زبان ابو نضره آورده است که مردی از عمران پسر حصین پرسید: برانگیخته خدا (ص) در سفرها چگونه نماز می خواند او گفت: به انجمن ما بیا پس گفت: به راستی که این مرد از من پرسید نماز برانگیخته خدا (ص) در سفر چگونه بود، این را از من فرا گیرید که برانگیخته خدا (ص) هیچ سفری نرفت مگر- تا هنگام بازگشت- نماز را دو رکعتی خواند و می گفت " ای مردم مکه برخیزید و دو رکعت دیگر نماز بگزارید که ما در سفر هستیم " در جنگ حنین و طائف نیز دو رکعت نماز گزارد

[صفحه ۱۶۳]

و به آهنگ عمره به جعرانه آمد، پس از آن با بوبکر (ض) از خانه خدا دیدار کردم و عمره به جا آوردم و او نماز رادو رکعتی می خواند نیز با عمر پسر خطاب (ض) بودم و او نماز را دو رکعتی می خواند و هم در آغاز فرمانروائی عثمان با او بودم و او نماز را دو رکعتی می خواند سپس عثمان در منی نماز را چهار رکعتی خواند و ترمذی در صحیح خود ۱: ۷۱ گزارش را به این گونه آورده: " شش سال یا هشت سال از فرمانروائی عثمان با او بودم و او نماز را دو رکعتی می خواند " سپس گوید: این گزارشی نیکو و درست است.

و در کنز ۴: ۲۴۰ از زبان دارقطنی می شنویم که ابن جریج گفت حمید ضمیری از پسر عباس پرسید: من هنگامی که در سفر هستم نماز را شکسته بخوانم یا نه؟ پس پسر عباس گفت: تو آن را شکسته نمی خوانی و چهار رکعتی می خوانی و شیوه برانگیخته خدا (ص) چنین است: برانگیخته خدا (ص) با دل آسوده و بی آن که از هیچ کس جز خدا پروائی داشته باشد بیرون شد و- تا هنگام بازگشت نماز را دو رکعتی خواند پس از او بوبکر بی آن که از هیچ کس جز خدا پروائی داشته باشد بیرون شد و- تا هنگام بازگشت- نماز را دو رکعتی خواند پس از او عمر با دل آسوده بی آن که از هیچ کس جز خدا پروائی داشته باشد بیرون شد و- تا هنگام بازگشت- نماز را دو رکعتی خواند، پس از او عثمان نیز در دو سوم یا پاره ای از روزگار فرمانروائی اش به همین گونه رفتار کرد و سپس آن را چهار رکعتی خواند و همین را امویان دست آویز گرفتند. ابن جریج گفت: گزارش به من چنان رسید که او در

منی از شکسته خواندن نماز سر باز زد و بس، از این روی که یکی از تازیان چادر نشین در پرستشگاه خیف در منی او را آواز داد و گفت: ای فرمانروای گروندگان! از آن نخستین سال که دیدم تو نماز را دو رکعتی خواندی من همیشه آن را دو رکعتی خوانده ام پس عثمان بترسید که مردم نادان گمان برند نماز همیشه دو رکعت است پس در منی از شکسته خواندن آن سر باز زد.

[صفحه ۱۶۴]

و احمد در مسند ۴: ۹۴ آورده است که عباد پسر عبد الله گفت: چون معاویه به آهنگ دیدار از خانه خدا بر ما - در آمد نماز ظهر را در مکه دو رکعت خواند سپس به سوی دار الندوه (= نام جائی = خانه توده) بازگشت پس مروان و نیز عمر و پسر عثمان بر وی درآمدند و او را گفتند: تو بر کار عمو زاده ات (عثمان) خرده گرفتی زیرا او نماز را شکسته نمی خواند. و هم عباد گفت: و چون عثمان به مکه می آمد هر یک از نمازهای ظهر و عصر و عشا را چهار رکعت می خواند و شکسته نمی خواند سپس چون به سوی منی و عرفه بیرون می شد نماز را شکسته می خواند و چون برنامه دیدار از خانه خدا را به انجام می رساند و در منی درنگ می کرد نماز را شکسته نمی خواند. گزارش بالا را ابن حجر در فتح الباری ۲: ۴۵۷ و شوکانی در نیل الاوطار ۲: ۲۶۰ آورده اند.

طبری در تاریخ خود و دیگران آورده اند که در سال ۲۹ عثمان با مردم به دیدار خانه خدا رفت و در منی سرا پرده ای برپا کرد و این نخستین سرا پرده ای بود که عثمان در منی برپا کرد و از شکسته خواندن نماز در آنجا و در عرفه خودداری نمود و اقلدی با زنجیره خود گزارش کرده که پسر عباس گفت: نخستین انگیزه ای که مردم را وا داشت، آشکارا درباره عثمان سخن کنند این بود که او همیشه نماز را با مردم در منی دو رکعتی خواند تا ششمین سال فرمانروائی اش دیگر از شکسته خواندن آن سر باز زد. و این را گروهی از یاران پیامبر (ص) بر او خرده گرفتند و کسانی که می خواستند در پیرامون او به سخن پردازند به گفتگو برخاستند تا در میان کسانی که به نزد او شدند علی هم آمد و گفت: به خدا سوگند نه پیش آمد تازه ای روی داده و نه پیمانی از گذشته در دست است، نه پیامبرت (ص) را به یاد داری که دو رکعت نماز می خواند و پس از او بوبکر، و سپس عمر و تو خود در آغاز فرمانروائی ات بر همین شیوه بودی. من نمی دانم این نوآوری به کجا برمی گردد؟ گفت: اندیشه ای است که خود پذیرفته ام.

[صفحه ۱۶۵]

عبد الملك پسر عمر و پسر ابو سفیان ثقفی آورده است که عمومیم گفت: عثمان در منی نماز را چهار رکعتی خواند پس کسی به نزد عبد الرحمن پسر عوف شد و گفت: آیا درباره برادرت نیکخواهی نمی نمائی؟ که نماز را با مردم چهار رکعتی خواند پس عبد الرحمن نماز را با یارانش دو رکعتی خواند و سپس بیرون شد تا بر عثمان درآمد و گفت: آیا تو - در همین جا - نماز را با برانگیخته خدا (ص) دو رکعتی نخواندی؟ گفت آری گفت آیا با عمر نماز را دو رکعتی نخواندی؟ گفت آری. گفت آیا در آغاز فرمانروائی ات نماز را دو رکعتی نخواندی؟ گفت آری، ای ابو محمد (نام سرپوشیده عبد الرحمن) از من بشنو که به من گزارش رسید برخی از مردمانی که از یمن به دیدار خانه خدا آمده بودند - و نیز از درشتخویان - در سال گذشته گفتند: "کسی هم که در شهر خود باشد یا بخواهد بیش از ده روز در جائی بماند نمازش همان دو رکعت است و اینک پیشوای شما عثمان دو رکعت نماز می گزارد". و من در مکه همسری گرفتم و اندیشیدم که چهار رکعت بخوانم زیرا می ترسم پیش آمد هراس انگیزی برای مردم روی دهد و دیگر این که من در این جا همسری گرفتم و در طائف نیز دارائی ای دارم و چه بسا که به سراغ آن روم و پس از روز چهارم از جشن قربانی در آن جا درنگ کنم. عبد الرحمن پسر عوف گفت: هیچ یک از این ها دست آویز درستی برای تو نمی

تواند باشد، این که می گوئی همسری در آن گرفته ای، پس همسر تو در مدینه است و هر گاه خواهی او را به بیرون می کشانی و هر گاه خواستی او را به آن جا می بری و درنگ کردن او در هر جا، بسته است به ماندگار شدن تو. این هم که می گوئی: من دارائی ای در طائف دارم، راستی این که میان تو تا طائف سه روز راه است و تازه تو خود از مردم طائف نیستی.

این هم که می گوئی: کسانی از مردم یمن و دیگران که به دیدار خانه خدا آمده اند برمی گردند و می گویند: این پیشوای شما عثمان در شهر

[صفحه ۱۶۶]

خود نماز را چهار رکعت خواند، راستی این که برانگیخته خدا (ص) از راه نهانی آموزش می گرفت و مردم آن روز کم و بیش بر کیش او بودند، و به همین گونه پس از او بوبکر و پس عمر، که در روزگار وی دامنه اسلام گسترش یافت و عمر همچنان با ایشان دو رکعت نماز گزارد تا مرد. عثمان گفت: این اندیشه ای است که به مغز من رسیده

گزارشگر گفت: پس عبد الرحمن بیرون شد و پسر مسعود را دیدار کرد که از وی می پرسد: ابو محمد! پیش آمد به جز آن است که دانسته شده؟ گفت نه! گفت پس من چه کنم؟ گفت بر تو بنیاد دانش خویش کارکن، پسر مسعود گفت: ناسازگاری بدتر است. به من چنان رسیده که او چهار رکعت نماز خواند و من هم با یارانم چهار رکعت خواندم عبد الرحمن پسر عوف گفت: به من گزارش رسید که او چهار رکعت نماز خوانده و من با یارانم دو رکعت نماز خواندم با این همه، اکنون برنامه همان است که تو می گوئی و ما با او نماز را چهار رکعتی می خوانیم:

انساب بلاذری ۳۹:۵، تاریخ طبری ۵۶:۵، کامل ابن اثیر ۴۲:۳، تاریخ ابن کثیر ۱۵۴:۷، تاریخ ابن خلدون ۳۸۶:۲

نگاهی به برداشت خلیفه

امینی گوید: می بینید که آن چه این مرد کرد بر بنیاد برداشتی بی پشتوانه بود که نه با هیچ گونه روشنگری، استوار می گردید و نه دست افزاری- از نامه خدا و آئین نامه پیامبر- مایه پشتگر می آن بود و هیچ پاسخی هم برای کارش نداشت جز همان سه بهانه ای که- در برابر خرده گیران سپر خود نموده بود و کی؟ پس از آنی که ارزیابی های موشکافانه پایش را در گل فرو برد و مانند غرقیتی که خود را به هر خار و خسی می آویزد به دست و پا زدن پرداخت، و تازه، آن سه دست آویز سست را نیز چون به عبد الرحمن پسر عوف باز نمود وی به نیکوترین

[صفحه ۱۶۷]

گونه ای بی پایگی اش را آشکار ساخت و هر که در آن ها نیکو بنگرد بی چون و چرا درمی یابد که اگر کسی در زمینه آئین شناسی، گامی استوار داشته باشد هرگز آن ها را بر زبان نمی راند- چه رسد به پیشوای مسلمانان!- اگر تنها همین که زنش از مردم مکه بوده دستوری را که درباره نماز شکسته رسیده از میان ببرد باید پیرسیم کدام یک از یاران پیامبر که در گذشته ها از مکه به مدینه کوچیده بودند از این دیدگاه مانند عثمان نبوده اند؟ بر این بنیاد پس هیچ یک از ایشان نمی توانسته اند نماز را شکسته بخوانند با آن که آئین ما، شکسته خواندن نماز را بر همه مسافران بایسته گردانیده و کار زن هم دست مرد است و در ماندگار شدن

و کوچ کردن دنباله رو او است و شوهر او تنها برای این که به شهر و میهن نخستین زنش - که هر دواز آن کوچیده اند - نزدیک شده دستوری را که درباره مسافر رسیده نباید ندیده بگیرد.

ابن حجر در فتح الباری ۴۵۶:۲ می‌نویسد: احمد و بیهقی از گزارش عثمان آورده اند که چون او در منی نماز را چهار رکعت خواند مردم براو خرده گرفتند و او گفت: من چون به مکه آمدم در آن جا زن گرفتم و راستی این که من شنیدم برانگیخته خدا (ص) می‌گفت: "هر کس در شهری زن بگیرد نماز او همچون نماز مردم آن شهر است" سپس گوید: این گزارش درست نیست و در زنجیره میانجان آن به کسی برمی‌خوریم که سخنش شایسته پشتگرمی نمی‌نماید و برای نپذیرفتن آن همین بس که پیامبر (ص) با زنانش به سفر می‌رفت و نماز را شکسته می‌خواند.

و ابن قیم بهانه هائی برای خلیفه برشمرده می‌گوید: او در منی زن گرفته بود و مسافر چون در جائی درنگ کند و زن بگیرد یا در آن جا همسر گرفته باشد نماز را شکسته نمی‌خواند و در این باره گزارشی هم با زنجیره گسسته از زبان پیامبر (ص) آورده اند و عکرمه پسر ابراهیم از دی از زبان ابو ذئاب و او از زبان پدرش آن را بازگو کرده، به این گونه: عثمان با مردم در منی چهار رکعت نماز گزارد و گفت ای مردم من چون آمدم در این جا زن گرفتم و از برانگیخته خدا (ص) نیز شنیدم که می‌گفت: چون مردی در شهری زن گرفت نماز او مانند نماز مردم آن

[صفحه ۱۶۸]

شهر است. گزارش بالا را، هم امام احمد (ره) در مسند خود ۶۲:۲ آورده و هم عبد الله پسر زبیر حمیدی در مسند خود. با این همه، بیهقی - از دو دیدگاه - آن را سست و ناتوان شمرده - یکی این که زنجیره اش گسیخته است و دیگر این که گزارش های عکرمه پسر ابراهیم را سست و ناتوان می‌شمرده ابو البرکات ابن تیمیه گفته: می‌شود از بیهقی بازخواست کنیم که سخن او درباره عکرمه بر چه بنیادی بوده. زیرا بخاری او را در تاریخ خود یاد کرده و نکوهشی بر وی روا نداشته با آن که شیوه وی در شناساندن گزارشگران این است که از یادآوری نکوهش هائی که از ایشان شده خودداری نمی‌نماید و آسیب پذیری سخنانشان را ندیده نمی‌انگارد. و تازه احمد - و پیش از او پسر عباس - آشکارا بر آن رفته اند که مسافر چون در جائی زن بگیرد نماز را شکسته بخواند و بو حنیفه (ره) و مالک و یاران آن دو نیز همین گفته اند و این بهترین پشتوانه ای است که برای کار عثمان می‌توان یافت. امینی گوید: اگر - به گونه ای که پنداشته اند - عثمان چنان سخنی را آشکارا در آن هنگام بر زبان می‌راند و اگر - بر بنیاد آئین اسلام - همسر گزیدن، انگیزه ای می‌گردید که دستور ویژه برای مسافر را بی‌چون و چرا از میان برمی‌داشت (که چنین نبود) پس دیگر سخنی پشت پرده های پنهانی پوشیده نمی‌ماند تا این نشانه جوی - با هزار زور و دوز و کلک - پرده از چهره آن برگیرد، یا کسانی که پروای درست و نادرست سخن ندارند از پیش خود آن را بیافند.

وانگهی اگر چنین بوده است پس چرا یاران پیامبر، آن همه زبان به خرده گیری از آن مرد دراز کردند؟ مگر هنگامی که او آواز خود را به بازگویی آن عذربجایش بلند کرده بود نمی‌شنیدند که چه می‌گوید؟ یا شنیدند و آن را به چیزی نگرفتند؟ یا این سخنرانی از ریشه ساخته دروغ پردازانی است که پس از گذشت روزگار او آمده اند؟

و تازه، بستن پیمان زناشوئی از دیدگاه اینان روا نیست مگر در نزد دو گواه درستکار، از زبان پسر عباس نیز آورده اند که پیمان زناشوئی نمی‌توان بست مگر

[صفحه ۱۶۹]

با بودن چهار کس: سرپرست زن، دو گواه، مرد خواستگار (یا نماینده او که به سخنرانی و بستن پیمان زناشوئی می پردازد) اینک باید پرسید. در روزی که زبان خرده گیران به سوی خلیفه دراز شد، کسانی که استوانه بزم همسرگیری اش به شمار می رفتند کجا بودند تا در برابر این فریاد و هیاهو از وی پشتیبانی نمایند؟

و کی این مرد، آن زن پنداری را به زنی گرفت تا دستور ویژه ای که درباره نماز مسافر آمده از گردنش برداشته شود؟ و او که احرام بسته برای حج پای به مکه نهاد با پشتگر می به کجا این گونه زناشوئی را روا شمرد؟ چگونه کار ناروا را آشکار می نماید و می گوید: هنگامی که به مکه آمدم همسری گرفتم، او که حج خود را به عمره برنگردانده بود تا این کار بر وی روا باشد و او که - چنان چه با گستردگی بیاید- پیرو کسی بود که برگرداندن حج به عمره را سخت ناروا می شمرد، پس نمی توان درباره اش گفت که او میان دو احرام و پس از انجام برنامه عمره همسر گزیده، زیربایستی از هنگام راه افتادنش از مسجدشجره تا هنگام بیرون شدنش از جامه احرام و پایان برنامه حج در منی، همچنان او را در حال احرام دانست. پس چنان چه بتوانیم گفت که اگر کسی زن بگیرد، دستور ویژه نماز مسافر از گردن او برداشته می شود- و کجا توانیم گفت؟- تازه کسی که به دیدارخانه خدا آمده هنگامی می تواند زن بگیرد و نماز را شکسته نخواند که برنامه حج او به انجام رسد، با آن که عثمان در همان حال احرام و همراه با حاجیان در روزهایی که برنامه های ویژه عرفات و منی را انجام می داد از شکسته خواندن نماز در منی سر باز می زد و این گره کور دیگری است که هرگز گشوده نمی شود زیرا در گزارشی که درست دانسته اند از زبان خود عثمان آورده اند که برانگیخته خدا (ص) گفت: کسی که در جامه احرام است نه برای خود می تواند زن بگیرد و نه برای دیگری

[صفحه ۱۷۰]

می تواند پیمان زناشوئی بندد و نه می تواند به خواستگاری رود.

و آورده اند که سرورما فرمانروای گروندگان گفت: کسی که در جامه احرام است روا نیست زن بگیرد و اگر زن گرفت، زنش را از او جدا می کنیم

و ابن حزم در محلی می نویسد: (۱۹۷:۷) پاسخی برای یک پرسش " هر مرد و زنی از آن گاه که جامه احرام بستند تا دمیدن خورشید در روز قربان و تا رسیدن هنگامی که باید در عقبه ریگ پراند، نمی توانند همسری برای خود بگیرند و نیز مرد نمی تواند کسان دیگر را که در سرپرستی اویند همسر بدهد و نمی توان به نمایندگی دیگری پیمان زناشوئی بست و برای این کار سخنرانی نمود، و هر پیمان همسری ای که پیش از هنگام یاد شده بسته شود از هم پاشیدنی است خواه آمیزشی میان مرد و زن روی داده و روزگاری دراز بر آن گذشته و فرزندی به بار آمده باشد خواه نه، و هنگامی که روز یاد شده فرا رسید می توانند به همسر گرفتن و همسر دادن پردازند " سپس پشتوانه این دستور را یاد کرده و گفته:

"اگر مرد یا زنی که در جامه احرام است همسری بگیرد پیمان زناشوئی ایشان از هم گسیخته می شود زیرا برانگیخته خدا (ص) گفته هر کس کاری بکند که فرمان ما بر آن نباشد پذیرفتنی نیست. به همین گونه اگر مردی که در جامه احرام است کسی را همسر دهد که جز با دستوری از او نمی تواند همسر بگیرد این پیمان زناشوئی ایشان نیز از هم گسیخته است- از همان روی که گفتیم و نیز از این روی که در این جا کار همسر دادن به درستی انجام نگرفته و آن گاه همسرگزیدن نیز - جز با آن کار- درست نبوده و آن چه درست نیست، درستی بر نمی دارد مگر به یاری آن چه آن را درست نماید، درباره خواستگاری نیز باید گفت که اگر

[صفحه ۱۷۱]

کسی در جامه احرام به خواستگاری برود گناه کرده، با این همه اگر پیمان زناشوئی، بیرون از جامه احرام بسته شود از هم گسیختنی نیست زیرا خواستگاری وابستگی استواری با خود زناشوئی ندارد چنان که گهگاه خواستگاری انجام می شود و کار به زناشوئی نمی کشد و پیشنهاد خواستگار پذیرفته نمی گردد و گاهی نیز زناشوئی بی هیچ خواستگاری انجام می شود چنان که اگر مرد به زن بگوید: خود را به همسری من در آور و او پاسخ دهد بسیار خوب چنین کردم و مرد بگوید: من هم خرسندی دادم و آنگاه سرپرست زن نیز خوشنودی نماید " سپس با گستردگی و به نیکوترین گونه ای نادرستی پندار کسانی را آشکار می سازد که می گویند کسی که جامه احرام پوشیده می تواند زن بگیرد. که به همان جا برگردید و در کنار آن نیز گفتار پنهانور امام شافعی را در همین زمینه از نگاشته وی الام بخوانید (ج ۵: ۱۶۰)

و آن گاه کاش می دانستم با پشتگر می به کدام دستور از نامه خدا و آئین نامه پیامبر بوده- که به پندار ابن قیم- ابو حنیفه و مالک گفته و احمد آشکارا بر آن رفته که مسافر اگر در جائی زن بگیرد نباید در آنجا نماز را شکسته بخواند؟ با آن که آئین نامه برانگیخته خدا (ص) که بودن آن از وی (ص) آشکار است با این دستور نمی سازد و همه یاران پیامبر که از مکه به مدینه کوچیدند در آینده که به دیدار آن شهر می آمدند نماز خود را شکسته می خواندند با آن که چنانچه شنیدی نخستین میهن همسرانشان بوده، آری تنها پشتوانه اینان در آن برداشت، گزارش عکرمه پسر ابراهیم است که بیهقی آن را آسیب پذیر شمرده و از زبان ابن حجر نیز گذشت که آن درست نیست و یحیی و ابو داود گفته اند که عکرمه ناچیز است و نسائی گفته گزارش های او سست است و درخور پشتگر می نیست و عقلی گفته: در گزارش های او آشفتگی ها است و ابن حبان گفته: از آن ها بوده که گزارش ها را زیر و بالا- می کرده و زنجیره های آن ها را دیگر گونه می نموده، و پشتگر می به سخن او روا نیست و یعقوب گفته: گزارش های او ناستوده است و ابو احمد

[صفحه ۱۷۲]

حاکم گفته: گزارش های او نیرومند نیست و ابن جارود و ابن شاهین او را در میان کسانی یاد کرده اند که گزارش هاشان سست و ناتوان است

آری این پیشوایان، می خواهند به هر بهائی شده آبروی خلیفه را نگاه دارند هر چند با دادن دستورهای که با آن چه خدا فرو فرستاده ناساز باشد و نمونه های این کار را از ایشان بسیار سراغ داریم و در مجلدات آینده بخش های چشم گیری ازدستورهای آنان را که با نامه خدا و آئین نامه پیامبر نمی سازد خواهیم آورد و هنگام بررسی آن ها تو را آگاه خواهیم ساخت و شگفت و هزاران شگفت که ابن قیم این بهانه ساختگی را بهترین دست آویز برای درست نمودن کار عثمان می شمارد. با این که آن همه چون چراو خرده گیری در پیرامون آن می توان روا داشت و آن گاه بهترین دست آویزشان که برای درست نمودن کار او این باشد درباره بدترین آن ها چه گمان می بری؟

این هم که بهانه آورده من در طائف دارائی ای دارم پذیرفته نیست چون آن مرد از مردم مکه بوده و از آن جا کوچ کرده نه از مردم طائف و میان او و طائف چند روز راه است و تازه اگر گرفتیم که او در مکه یا در خود منی و عرفات- که در آن دو جا نماز را شکسته نمی خواند- زمینی داشت باز هم داشتن زمین در یک جا انگیزه نمی شود که دستور به شکسته خواندن نماز از گردن مسافر برداشته شود مگر بخواهد در آن جا ماندگار شود چنان چه یاران پیامبر (ص) که هنگام گرفتن مکه با او بودند نماز را

شکسته خواندند- و به همین گونه در دیدارشان از خانه خدا به همراه بوبکر- با آن که گروهی از ایشان در مکه یک یا چند خانه و نیز نزدیکانی داشتند، چنان چه شافعی گزارش کرده و در کتاب الام ۱: ۱۶۵ می نویسد یاران برانگیخته خدا (ص) که هنگام گرفتن مکه با او بودند هم آن بار نماز را شکسته خواندند و هم در دیدار پس از آن از خانه خدا، و هم در دیدار پس از آن که به همراه بوبکر انجام گرفت، با آن

[صفحه ۱۷۳]

که گروهی از ایشان در مکه یک خانه یا بیشتر و نیز نزدیکانی داشتند و از آن میان بوبکر خانه ای و نزدیکانی در مکه داشت و عمر نیز در مکه خانه های بسیاری داشت و عثمان هم در مکه خانه و نزدیکانی داشت و هیچ کس از ایشان را نمی شناسم که از پیامبر خدا (ص) دستور گرفته باشد نماز را شکسته بخواند یا از پیش خود نماز را شکسته بخواند یا پس از برانگیخته خدا (ص) که به مکه می آید نماز را شکسته بخواند بلکه آن چه از زبان ایشان از گفتار او برای ما به جای مانده می رساند که در آنجا نیز باید نماز را شکسته خواند، (سخنان بالا را بیهقی نیز در سنن خود ۳: ۱۵۳ یاد کرده است).

درباره این بهانه نیز: "من می ترسم کسانی از مردم یمن که به دیدار خانه خدا آمده اند- و نیز درشتخویانی که در دستورهای کیش خود ورزیدگی ندارند- بگویند نماز برای کسی هم که در شهر خود باشد دو رکعت است و اینک پیشوای مسلمانان، آن را به این گونه می خواند ". باید گفت اگر چنین ترسی بجا بود در روزگار پیامبر که مردم تازه مسلمان شده بودند، سزاوارتر بود که چنین ترسی خود او (ص) را از شکسته خواندن نماز بازدارد زیرا آن هنگام دستورهای بیشتری به گوش ها نخورده بود، همچنین در روزگار بوبکرو عمر این ترس بیشتر جا داشت، با این همه، برانگیخته خدا (ص) و نیز آن دو تن که در پی او رفتند، این ترس را بجا ندانستند و بر بنیاد آن کار نکرده و به همین بسنده نمودند که چگونگی نماز خواندن را برای هر کسی چه در میهن خودش و چه در جای دیگر- بازگو کنند چنان چه خود پیامبر (ص) روزهایی که در مکه بود نماز را دو رکعتی می خواند و سپس می گفت: ای مردم مکه! شما خود نماز را شکسته نخوانید زیرا ما مسافریم یامی گفت: ای مردم شهر! شما چهار رکعت بخوانید زیرا ما در سفریم پس کار پیامبر بهانه ای را که خلیفه برای خود تراشیده بود از دست او می گیرد مگر چه می شد که وی همچنان گام در جای

[صفحه ۱۷۴]

گام پیامبر (ص) می نهاد و آن چه را شیوه همیشگی او (ص) در سفرهایش بود رها نمی کرد. و چرا با آن روشنگری رسا از پیروی او (ص) سر باز زد؟ مگر زبان گویندگان لال و یا گوش شنوندگان کر بود که او نخواست همان برنامه گذشته را در آموختن فرمان خدا پیاده کند؟ و تازه آیا باید نادانان را آموزش داد یا برای نادانی ایشان یک دستور پا بر جارا دگرگون ساخت؟

گذشته از آن که اگر خلیفه می خواست با کار خود بی سر و پاها را از چگونگی نماز برای کسی که مسافر نیست آگاه کند با این کار، ایشان را به گمراهی دیگری دچار می ساخت و به این گمان ناروا می افکند که مسافران هم باید چهار رکعت بخوانند، و برای آموزش دادن بایستی بر دستوری که از آئین رسیده پایدار ماند و آن گاه به روشنگری پرداخت، چنان چه برانگیخته خدا (ص) نیز- به همان گونه که گذشت- در مکه برنامه اش همین بود و عمر چون به مکه می آمد نماز را دو رکعتی می خواند و سپس می گفت ای مردم مکه! شما نماز را شکسته نخوانید زیرا ما گروهی مسافرینیم، و مانند همین گزارش را بیهقی نیز درباره بوبکر آورده است،

(سنن بیهقی ۱۵۷ و ۱۲۶:۳، المحلی از ابن حزم ۱۸:۵، موطا از مالک ۱:۱۲۶)

این ها بود بهانه های خلیفه، که چون عبد الرحمن پسر عوف او را در تنگنای چون و چرا نهاد، آن ها را بمیان کشید و سپس نیز پاسخ آن ها همچون تازیانه ای به چهره اش خورد زیرا عبدالرحمن با ارزیابی دست آویزهای وی در مانده اش ساخت تا به جز این پاسخی برایش نماند که بگوید: "برداشتی است که به مغز من رسیده!" چنان چه سرور ما فرمانروای گروندگان (ع) نیز چون بر وی در آمد و با او به چون و چرا و بگو مگو پرداخت و گفت: به خدا سوگند نه هیچ پیش آمد تازه ای شده و نه هیچ پیمانی از گذشته در دست است ... تا پایان و مرد در پاسخ فرو ماند و گفت: "برداشتی است که به مغز من رسیده!"

و این برنده ترین دست افزارهای عثمان بوده برای آن که نوآوری ناروایش

[صفحه ۱۷۵]

را شایسته بنماید و چنان چه می بینم تنها سخنی که پس از رسوا شدن دارد این است: "برداشتی است که به مغز من رسیده!" با این همه، این مرد پس از مرگش یاورانی یافته که برای او بهانه هائی چند- سست تر از تارهای کارتون- دست و پا کنند که خود خلیفه آن ها را نیافته بود تا همچون خاک بر چهره خرده گیران بپاشد- و چه باید کرد که هر کسی چیزهائی را برای دیگری می گذارد!- و این هم چند نمونه:

۱- در روزگار او در منی ساختمان ها برپا کرده و آن را دهکده ای گردانیده بودند و سرای ها در آن بسیار شده بود با آن که در روزگار برانگیخته خدا (ص) چنین نبود و سرزمینی تهی بود و از این روی به وی گفتند ای برانگیخته خدا! آیا برای خویش خانه ای در منی نمی سازی که در برابر گرما سایه بان تو باشد پس گفت "نه! منی فرود آمدن گاه شتران رهگذران است". و عثمان از دل این دستورها چنان دریافت که نماز را هنگامی که در راه هستیم باید شکسته خواند.

پاسخ: من نمی دانم که فراوانی سرای ها- و دهکده شدن جائی- چه بستگی دارد به دستور شکسته خواندن یا نخواندن نماز؟ مگر مسافر بودن کسی تنها در این است که در بیابان ها و دشت های بی آب و گیاه باشد نه در شهرها و دهکده هائی که نمی خواهد در آن ماندگار شود؟ راستی که این داوری شگفت انگیز و برداشت کسی است که نه نهفته های آئین را دریافته و نه میزان مسافر بودن یا نبودن را که دستور به شکسته خواندن یا نخواندن نماز را در پی خود دارد. و تازه برانگیخته خدا (ص)، هم روزهائی که در مکه بود نماز را شکسته می خواند و هم در خیبر- با آن که مکه بنیاد و مادر دهکده ها خوانده می شد و در خیبر نیز دژها و باروهای برافراشته و دهکده ها و روستاها بود- و در دیگر سفرهایش نیز که بر یک دهکده می گذشت و در روستای دیگری فرود می آمد به همین گونه رفتار می کرد.

و تازه دهکده شدن یک جا نه به گونه ای ناگهانی و یکباره، که با گذشت

[صفحه ۱۷۶]

روزگار و اندک اندک انجام می پذیرد اکنون می پرسیم که یک سرزمین تا چه مرزی از آبادانی باید پیش برود که خلیفه بر بنیاد آن، دستور خدا را دگرگون گرداند؟ و به چه اندازه آن را دگرگون می گرداند؟ من نمی دانم.

بهانه دوم: عثمان در مکه سه روز درنگ کرد و پیامبر (ص) نیز گفته: "کسانی که با من از مکه کوچیده و اکنون به دیدار آن آمده اند پس از به جا آوردن برنامه حج سه روز در آنجا ماندگار شوند" و چنان چه می بینم پیامبر چنین کسانی را ماندگار نامیده

با آن که ماندگار را نمی توان مسافر شمرد و در گزارش مسلم آمده که پیامبر فرمود: "کسانی که با من از مکه کوچیده و اکنون به دیدار آن آمده‌اند پس از انجام برنامه حج سه روز در آن جا درنگ کنند" و بر بنیاد گزارش بخاری: "برای کسانی که با من از مکه کوچیده و اکنون به دیدار آن آمده‌اند پس از روز چهارم از جشن قربانی، ماندن سه روز در آن جا نیکو است".

پاسخ: راستی را برای این که مسافر بتواند نماز خود را شکسته نخواند تنها این اندازه بس نیست که نام "ماندگار" بر او راست آید زیرا گفتگو بر سر دستور خدائی است نه بر سر یک واژه و آنگاه از آئین نامه ارجمند پیامبر برمی آید که هنگام سفر تنها در جائی می توانیم نماز را، شکسته نخوانیم که مدت معینی در آن جاماندگار شویم و اگر بخواهیم کمتر از آن بمانیم راهی جز شکسته خواندن نماز نیست و درباره مکه نیز دستور ویژه ای نرسیده تا با پشتگرمی به آن از شیوه برانگیخته خدا (ص) روی برتاییم ماندگار شدنی هم که آفریننده آن بهانه دست آویز گرفته بیش از درنگی کوتاه در مکه نبوده که برای مهاجران روا شناخته شد- و این هم برای پیشینه ها و نزدیکان و دلبستگی هائی بوده که در آن جا داشتند- و خود هیچ بستگی ای به آن گونه ماندگار شدن که دستور شکسته نماز خواندن را از گردن

[صفحه ۱۷۷]

کسی برمی دارد ندارد. زیرا به گونه ای که در هر دو صحیح آمده برانگیخته خدا (ص) ده روز در مکه ماند- و به گونه ای که در دیگر گزارش ها آمده از ده روز هم بیش تر- با این همه نماز خود را جز شکسته نمی خواند، پس این که درنگ سه روزه در مکه را تنها بر مهاجران روا داشت- و نه بر دیگر کسانی که به مکه آمده بودند- و نیز این که- چنان چه آشکارا از فرازهای گزارش برمی آید- این درنگ را تنها در مکه روا دانست و نه در دیگر جاها، آری با پیش چشم داشتن این دو زمینه درمی یابیم که خواست پیامبر از "ماندگار شدن" همان بوده که یاد کردیم و هیچ یک از آئین شناسان را نرسد که درنگ سه روزه را انگیزه ای بشمارد که به ویژه در مکه و تنها برای مهاجران- دستور به شکسته خواندن را از گردن نمازگزار بردارد. با آن که ایشان با کوچ کردن از آن شهر، از میهن گرفتن آن جا چشم پوشیده بودند و برانگیخته خدا (ص) در بازپسین دیدارش از خانه خدا با آن که بیش از سه روز که به ده روز- کمتر و بیشتر- رسید باز هم نماز خود را در مکه شکسته خواند.

و تازه شافعی و مالک و یاران آن دو، با پشتگرمی به فرازهای گزارشی که یاد شد به این جا رسیده اند که این درنگ سه روزه در مکه را نباید برای مهاجران از آن گونه درنگ هائی در مکه شمرد که از ایشان ناپسند بوده زیرا گفته اند: برانگیخته خدا بر مهاجران نمی پسندید که در مکه که میهن ایشان بود و از آن جا بیرونشان کرده بودند ماندگار شوند و سپس برنامه دیدار از خانه خدا که به پایان رسید یک درنگ سه روزه را برایشان روا شمرد و ابن حزم گفته: بر مسافران روا است که سه روز یا بیشتر در مکه بمانند و این کار برایشان به هیچ روی ناپسندیده نیست، ولی کسانی که همراه پیامبر به مدینه کوچیدند از آنان پسندیده نبوده که پس از پایان برنامه دیدار از خانه خدا بیش از سه روز در مکه بمانند اکنون این دستور ویژه ای که درباره

[صفحه ۱۷۸]

مکه و تنها درباره مهاجران رسیده کجا و ماندگار شدنی که نماز شکسته را از گردن ایشان برمی دارد کجا؟

وان گهی اگر این دست افزار درستی بود پس عثمان بایستی در مکه از شکسته خواندن نماز خودداری نماید نه در منی و عرفه، با آن که در آن دو جا نیز نماز را شکسته نمی خواند.

بهمانه سوم: راستی این که عثمان نخست بر آن شد تا در منی ماندگار شود و آن جا را میهن خود گردانیده پایگاه فرمانروائی اش بگیرد و از همین روی بود که نماز را در آن جا شکسته نخواند، و سپس از آن اندیشه روگردان شد و به مدینه برگشت.

پاسخ: گویا این بهمانه تراش - از پشت پرده ای بس نازک - آشکارا جهان نهان را نگریسته - با آن که جز خداوند کسی از نهفته ها آگاه نیست - زیرا بودن چنان خواست و اندیشه ای در دل عثمان و سپس روگردان شدن او از آن را جز از زبان خود وی یا زبان کسی که گزارش آن را از وی شنیده باشد نمی توان دریافت، و تو دانستی خود خلیفه چون در تنگنای پرخاش ها گیر افتاد چنین بهمانه ای نیاورد با آن که راه گریزی نیکو و بسی بهتر از آن بود که چنان پاسخ های بی سر و تهی بدهد، با این همه، خداوند آن پندار پس از گذشتن روزگاری دراز از زندگی جهان، پرده از چهره این راز برگرفته که خداوند بدارد این چشم بستن هائی را که به پرده برداری از نهفته های گیتی می انجامد!

گذشته از آن که جا به جا کردن بزرگ ترین پایگاه مسلمانان و گرایش به ماندگار شدن در میهن نخستین خود که - پیش از کوچیدن به همراه پیامبر - در آن جا می زیسته کاری بسیار دشوار بوده و خیلی دور از باور است که بگوئیم او بی هیچ اندیشه خواهی از هیچ کس از یاران بزرگ پیامبر و با بی نیازی از زمینه هائی که چیدن آن ها روزگاری دراز می خواهد چنین هوسی در سر پخته و آن را کاری صد در صد ساده پنداشته که تنها با خواست او انجام پذیر یا رها

[صفحه ۱۷۹]

کردنی است.

ابن حجر در الفتح ۴۵۷:۲ و شوکانی در نیل الاوطار ۳: ۲۶۰ می نویسند: عبدالرزاق از معمر از زهری از عثمان آورده اند که " او از شکسته خواندن نماز سرباز زد زیرا می خواست پس از انجام برنامه دیدار از خانه خدا در آن جا ماندگار شود ". بر این گزارش خرده گرفته اند که زنجیره پیوسته ای ندارد و تازه از این دیده گاه نیز جای چون و چرا دارد که ماندگار شدن در مکه بر کسانی که همراه پیامبر به مدینه کوچیدند نارواست و با زنجیره ای درست گزارش کرده اند که عثمان از ترس آن که از کوچیدن به همراه پیامبر، روگردان و پشیمان شمرده شود خانه خدا را همیشه بر پشت شترش بدرود می کرد و در بیرون شدن از مکه شتاب داشت. و روشن شده است که چون پیرامون خانه اش را گرفتند تا او را بکشند یا از کار برکنار کنند مغیره به وی گفت: شترانت را سوار شو و به سوی مکه راه بیافت و او پاسخ داد از شهری که همراه پیامبر به آن کوچیده ام دوری نمی گزینم پایان

ابن قیم نیز در زاد المعاد ۲: ۲۵ از راه دیگری یاوه بودن بهمانه بالا را روشن کرده است که به همان جا برگردید.

بهمانه چهارم: عثمان پیشوای مردم بوده و پیشوا هر جا که فرود آید در مرز کار و فرمانروائی و سرپرستی او است و همچون میهن وی به شمار می رود.

امینی گوید: پشتوانه دستور یک آئین را خود آن کیش باید بشناساند نه دیدگاه های ساختگی، و پیشوا در پیروی از دستورها به همان اندازه ناگزیر است که مردمان کوچه و بازار و از این هم بالاتر آن که: او بیشتر از دیگران باید در پیروی از آئین ها و نهادهای کیش خود کوشا باشد تا مردم نیز رفتار او را برنامه خویش گیرند و او را راهبر خود شناسند و او هر چند که مرز فرمانروائی و کار و سرپرستی اش به همه جهان یا دست کم به همه شهرهائی که زیر فرمان او است می رسد باز هم دستور آئین ما بستگی ای به این زمینه ندارد و تنها بسته

[صفحه ۱۸۰]

است به پشتوانه هائی که خود آئین شناسانده پس اگر در جائی خواست ماندگار شود باید دستوری را که در باره ماندگار است به کار بندد و اگر آهنگ ماندگار شدن نداشت باید به دستوری که درباره مسافران رسیده رفتار کند چنان چه برانگیخته خدا(ص) بی چون و چرا پیشوای همه آفریدگان بود و با این همه، نماز خود را در سفرهایش شکسته می خواند و هیچ کس نگفته است که او در مکه یا عرفات یا منی و دیگر جاها نماز را چهار رکعت می خوانده زیرا او نیز پیرو همان برنامه‌ای بوده که برای همه پیروانش نهاده (این بود پاسخی که ابن قیم در زاد المعاد و ابن حجر در فتح الباری ۴۵۶:۲ به بهانه بالا داده اند)

گذشته از این ها در ص ۱۷۳ دیدیم که بزرگ ترین پیامبران و نیز بوبکر و عمر پسر خطاب آواز برمی داشتند که "ای مردم مکه! شما نمازتان را شکسته نخوانید که ما مسافرانیم" و این می رساند که دستور به شکسته خواندن و نخواندن نماز برای آن آواز دهنده بزرگوار و برای کسانی که پس از او پایگاه جانشینی اش را گرفتند نیز هست.

و تازه اگر کار عثمان در شکسته نخواندن نماز با پشتگر می به بهانه بالا بوده بایستی در میان مردم بانگ در دهد که "این برنامه، تنها برای کسی است که پایگاه پیشوائی دارد و دیگران همه باید نماز خود را شکسته بخوانند" و گر نه او با کار خود مردم را به پرتگاه نادانی می افکند و با روشن نساختن چون و چند آن، انگیزه می شد که نمازشان نادرست گردد، پس چون آواز به این آگهی برداشت و چنین بهانه ای را دست آویز کار خود در برابر خرده گیران نگردانید درمی یابیم که او چنین خواستی نداشته و کسانی از یاران پیامبر هم که از وی پیروی نمودند چنین بهانه ای را دست آویز کار او نگردانیدند و چنان چه در ص ۱۶۱ گذشت تنها انگیزه ایشان در پیروی از وی دچار نشدن به کار زشت ناسازگاری بوده و این می رساند که کار او در چشم ایشان به خودی خود درست نبوده است.

[صفحه ۱۸۱]

بهانه بالا- در بی پایگی مانند همان دستاویزی است که برای مادر گروندگان- عایشه- ساخته اند و بر کار او که نماز را در سفر چهار رکعت می خوانده به این گونه ماله کشیده اند که- چنان چه ابن قیم در زاد المعاد ۲۶:۲- یادآوری کرده- وی مادر گروندگان بوده پس هر جا فرود می آمده میهن وی شمرده می شد که باید پرسید اگر این دستور ویژه برای مادر گروندگان است بایستی مادر بودن او از پدر بودن برانگیخته خدا(ص) گرفته شده باشد زیرا روان گردانیدن یک دستور بر کسی که بنیاد کار شمرده می شود بسی سزاوارتر است تا کسی که از شاخ و برگ های آن است و آن گاه ما می دانیم که برانگیخته خدا در همه سفرهایش نماز را شکسته می خواند. و چه باید کرد با کسانی که دگرگون ساختن دستور خدا را با چنین یاوه سرائی ها آسان می گیرند و آنان که بهانه تراشیدن برای کسانی را ساده می پندارند که به ناسازگاری با هر دستور از دستورهای کیش ما برخیزند و انگیزه ای هم ندارند جز برداشتی که از مغزشان گذشته! یا لغزش گاهی که در آن افتاده اند یا سیاست روز که به این کار وادارشان کرده، و شگفتی من از روش دانشمندانی به پایان نمی رسد که مانده های این یاوه ها را خوش می دارند و در نگاشته هاشان فراهم می آرند و همچون افسانه هائی برای آیندگان بر جای می نهند تا خود را مایه ریشخند و افسوس ایشان گردانند.

بهانه پنجم: "شکسته خواندن نماز برای مسافر کاری بایسته نیست و گردن نهادن و سر باز زدن از آن هر دو یکسان و روا است". این سخن را نیز گروهی یادآوری کرده اند و محب طبری در الریاض ۱۵۱:۲ می نویسد "پشتوانه او در آن کار آشکار است زیرا او از کسانی بوده که شکسته نخواندن نماز را در سفر ناروا نمی دانسته" روشنگران صحیح بخاری نیز با آوردن همین بهانه، از محب پیروی کرده و برداشتی آورده اند ناساز با دستورهای چون و چرا ناپذیر کیش خود که نه با آئین نامه های گرامی ای که بودن آن

ها از پاک ترین پیامبران روشن است هماهنگی

[صفحه ۱۸۲]

دارد و نه با سخنان یاران او، و این هم نمونه ای از آن ها.

۱- از سخنان عمر: چنان چه بر زبان محمد گذشته نماز مسافر دو رکعت است و نماز جمعه دو رکعت و نماز عید هم دو رکعت و این دو تا شکسته نمی شود. و در پاره ای از گزارش ها: چنان چه بر زبان پیامبر (ص) گذشته ...

مسند احمد ۱: ۳۷، سنن ابن ماجه ۱: ۳۲۹، سنن نسائی ۳: ۱۱۸، سنن بیهقی ۳: ۱۹۹، احکام القرآن از جصاص ۲: ۳۰۸ و ۳۰۹، المحلی از ابن حزم ۴: ۲۶۵، زاد المعاد که در کنار شرح مواهب چاپ شده ۲: ۲۱ که می نویسد: بودن این سخن از عمر روشن است.

۲- یعلی پسر امیه آورده است که عمر پسر خطاب را پرسیدم این که خدا می گوید " گناهی بر شما نیست که نماز را شکسته بخوانید " در هنگامی هم که مردم نگرانی نداشته باشند هست؟ پاسخ داد همین پرسش برای من پیش آمد و از برانگیخته خدا (ص) درباره آن پرسیدم او گفت کمکی است که خدا درباره شما روا داشته و شما نیز کمک او را بپذیرید.

صحیح مسلم ۱۹۲ و ۱: ۱۹۱، سنن ابو داود ۱: ۱۸۷، سنن ابن ماجه ۱: ۳۲۹، سنن نسائی ۳: ۱۱۶، سنن بیهقی ۱۴۱ و ۳: ۱۳۴، احکام القرآن از جصاص ۲: ۳۰۸، المحلی از ابن حزم ۴: ۲۶۷

۳- آورده اند که عبد الله پسر عمر گفت: برانگیخته خدا (ص) چون از این مدینه بیرون می شد نماز را بیش از دو رکعت نمی خواند تا بدانجا بازمی گشت و در یک گزارش: با برانگیخته خدا (ص) همراهی نمودم او در سفر نماز را بیش از دو رکعت نمی خواند.

مسند احمد ۲: ۴۵، سنن ابن ماجه ۱: ۳۳۰، سنن نسائی ۳: ۱۲۳، احکام القرآن از جصاص ۲: ۳۱۰، زاد المعاد که در کنار روشنگری زرقانی از مواهب چاپ شده ۲: ۲۹ و داوری نگارنده به درست بودن این گزارش را نیز دارد.

۴- پسر عباس گفت: خداوند به زبان پیامبران نماز را بر شما در میهن خویش

[صفحه ۱۸۳]

چهار رکعت بایسته گردانید و در سفر دو رکعت و در هنگام هراس و بیم یک رکعت

و در گزارشی که مسلم آورده: به راستی خدای بزرگ و گرامی به زبان پیامبران نماز را بر مسافر دو رکعت بایسته گردانید و بر کسی که در میهن خویش است چهار رکعت.

صحیح مسلم ۱: ۲۵۸، مسند احمد ۱: ۳۵۵، سنن ابن ماجه ۱: ۳۳۰، سنن نسائی ۳: ۱۱۹، سنن بیهقی ۳: ۱۳۵، احکام القرآن از جصاص ۲: ۳۰۷ و ۳۱۰، المحلی از ابن حزم ۴: ۲۷۱ که می نویسد: گزارش پشتوانه این دستور را از زبان حذیفه و جابر و زید پسر ثابت و ابو هریره و پسر عمر نیز بازگو می کنیم که گزارش های ایشان با زنجیره هائی هر چه درست تر و استوارتر از زبان برانگیخته خدا بازگو شده. تفسیر قرطبی ۵: ۳۵۲، تفسیر ابن جزی ۱: ۱۵۵، زاد المعاد از ابن قیم که در کنار روشنگری زرقانی چاپ شده ۲: ۲۲۱، مجمع الزوائد ۲: ۱۵۴- از زبان بوهریره-

۵- آورده اند که عایشه گفت: در آغاز کار، نماز چه برای مسافر و چه برای کسی که در میهن خویش است دو رکعت دو رکعت بایسته بود، سپس به نماز کسی که در میهن خویش است افزوده شد و نماز دیگران به همان گونه ماند.

و به گزارش ابن حزم که آن را از راه بخاری آورده: در آغاز کار، نماز بایسته دو رکعت بود سپس که برانگیخته خدا (ص) به مدینه کوچید چهار رکعت بایسته شد و برای کسی که دور از میهن خویش است نماز به همان گونه که بود ماند.

و به گزارش احمد: نماز در آغاز کار بر برانگیخته خدا به گونه دو رکعت دو رکعت بایسته گردید- مگر نماز شام که سه رکعتی بود- سپس خداوند نماز نیمروز و پسین و خفتن را برای کسی که در میهن خویش است چهار رکعت بایسته گردانید و دستور برای دیگران را به همان گونه که نخست بایسته شده بود رها کرد.

برگردید به صحیح بخاری ۱: ۱۵۹ و ۲: ۱۰۵ و ۵: ۱۷۲، صحیح مسلم ۱: ۲۵۷، موطا مالک ۱: ۱۲۴، سنن ابو داود ۱: ۱۸۷، کتاب الام از شافعی ۱: ۱۵۹، احکام القرآن از جصاص ۲: ۳۱۰، سنن بیهقی ۳: ۱۳۵، المحلی ۴: ۲۶۵، زاد المعاد ۲: ۲۱،

[صفحه ۱۸۴]

تفسیر قرطبی ۵: ۳۵۲ و ۳۵۸

۶- آورده اند که موسی پسر مسلمه گفت: از پسر عباس پرسیدم هنگامی که در مکه، تنها نماز می گزارم چگونه نماز بخوانم؟ گفت بر بنیاد برنامه پیامبر (ص) دو رکعت نماز بخوان مسند احمد ۱: ۲۹۰ و ۳۳۷، صحیح مسلم ۱: ۲۵۸، سنن نسائی ۳: ۱۱۹

۷- ابو حنظله گفت: از پسر عمر پرسیدم که در سفرها چگونه نماز بخوانم؟ گفت بر بنیاد برنامه پیامبر (ص) دو رکعت- و به گزارش بیهقی:- بر بنیاد آئین نامه ای که پیامبر خدا (ص) نهاده نماز را شکسته بخوان.

مسند احمد ۲: ۵۷، سنن بیهقی ۳: ۱۳۶

۸- آورده اند که عبد الله پسر عمر گفت: نماز سفر رو رکعتی است و هر که با این آئین نامه پیامبر ناسازگاری نماید از کیش درست به در شده.

سنن بیهقی ۳: ۱۴۰، المحلی از ابن حزم ۴: ۲۷۰، احکام القرآن از جصاص ۲: ۳۱۰، المعجم الکبیر از طبرانی- مجمع الزوائد نیز گزارش را از همان جا بازگو کرده- ۲: ۱۵۵- می نویسد: میانجیان گزارش آن از کسانی اند که سخنانشان پشتوانه گزارش ها و نگاشته های درست است.

۹- آورده اند که پسر عباس گفت: هر که نماز را در سفر چهار رکعت بخواند همچون کسی است که نماز را در میهن خود دو رکعتی بخواند،

مسند احمد ۱: ۳۴۹، المحلی ۴: ۲۷۰

۱۰- آورده اند که پسر عباس گفت: برانگیخته خدا (ص) چون به سفری می رفت نماز خود را همچنان دو رکعتی می خواند تا بازمی گشت و به یک گزارش: پیامبر (ص) چون از شهر بیرون می شد نماز را بیش از دو رکعت نمی خواند تا بازمی گشت

مسند احمد ۱: ۲۸۵ و ۳۵۶، احکام القرآن از جصاص ۲: ۳۰۹

۱۱- آورده اند که عمران پسر حصین گفت: هرگز با برانگیخته خدا (ص) به هیچ سفری نرفتم مگر نماز را دو رکعتی خواند تا برگشت و با پیامبر (ص) به دیدار

[صفحه ۱۸۵]

خانه خدا رفتم و دیدم که او نماز را دو رکعتی خواند تا به مدینه بازگشت و دوازده روز در مکه درنگ کرد و نماز را جز دو

رکعتی نخواند و به مردم مکه می گفت: شما چهار رکعت نماز بخوانید زیرا ما گروهی مسافریم.

برگردید به سنن بیهقی ۳: ۱۳۵، احکام القرآن از جصاص ۲: ۳۱۰

و در گزارشی دیگر آورده اند که عمران گفت: برانگیخته خدا (ص) به هیچ سفری نرفت که همه نمازها- جز نماز شام- را دو رکعتی نخواند. این گزارش را- چنانچه در مجمع الزوائد ۲: ۱۵۵ می خوانیم- ابو داود و احمد آورده اند.

۱۲- عمر پسر خطاب آورده است که پیامبر (ص) گفت نماز مسافر دو رکعتی است تا آن گاه که به نزد خانواده اش بر گردد یا بمیرد
احکام القرآن از جصاص ۲: ۳۱۰

۱۳- آورده اند که ابراهیم گفت راستی این که عمر پسر خطاب (ض) نماز نیمروز را در مکه دو رکعتی خواند و چون روی بگردانید گفت ای مردم مکه! ما گروهی مسافریم هر کدام از شما که میهنش در این شهر است نماز را شکسته نخواند پس مردم آن شهر نماز خود را شکسته نخواندند.

الاثر از قاضی ابو یوسف ص ۳۰ و ۷۵ و برگردید به همان چه در ص ۱۷۴ گذشت

۱۴- آورده اند که انس پسر مالک گفت ما با برانگیخته خدا (ص) از مکه به سوی مدینه بیرون شدیم و اونمازها را دو رکعتی دو رکعتی می خواند تا به مدینه باز گشتیم.

صحیح بخاری ۲: ۱۵۳، صحیح مسلم ۱: ۲۶۰، مسند احمد ۳: ۱۹۰، سنن بیهقی ۳: ۱۳۶ و ۱۴۵

۱۵- آورده اند که عبد الله پسر عمر گفت: به راستی برانگیخته خدا (ص) به سوی ما آمد و ما در گمراهی بودیم و ما را آموزش داد و از آموزش هائی که به ما داد این بود که: خدای بزرگ و گرامی به ما دستور داده نماز را در سفر دو رکعتی بخوانیم.

گزارش بالا را- چنان چه در تفسیر خازن ۱: ۴۱۲ و نیل الاوطار ۳: ۲۵۰

[صفحه ۱۸۶]

آمده- نسائی آورده است.

۱۶- آورده اند که ابو الکنود عبد الله ازدی گفت: از پسر عمر پرسیدم نماز را در سفر چگونه باید خواند؟ گفت: از آسمان دو رکعت فرود آمده اگر می خواهید آن را به همان جا برگردانید. (یا نپذیرید)

گزارش بالا- را طبرانی در المعجم الصغیر گزارش کرده و حافظ هیثمی نیز در مجمع الزوائد ۲: ۱۴۵ آن را از همان جا آورده و می نویسد: میانجیان گزارش آن، سخنان شایسته پشتگرمی است.

۱۷- سائب پسر یزید کندی گفت: نمازها در آغاز دو رکعت دو رکعت بود سپس برای کسی که در میهن خود باشد نماز افزوده شد و برای دیگران به همان گونه ماند.

هیثمی در مجمع الزوائد ۲: ۱۵۵ می نویسد: گزارش بالا- را طبرانی در المعجم الکبیر آورده و میانجیان زنجیره آن از کسانی اند که سخنان پشتوانه گزارش ها و نگاشته های درست است.

۱۸- آورده اند که پسر مسعود گفت: هر که جز در میهن خود نماز را چهار رکعتی بخواند باید آن را دوباره بخواند.

چنان چه در مجمع الزوائد ۲: ۱۵۵ آمده گزارش بالا را طبرانی آورده است.

۱۹- آورده اند که حفص پسر عمر گفت: انس پسر مالک ما را- که چهل مرد از انصار بودیم- به سوی شام به دیدار عبد الملک به راه انداخت تا در آمدی برای ما دست و پا کند و چون باز گشت و ما در راه گشاده ای که برای گذشتن شتران است بودیم نماز نیمروز را با ما دو رکعتی خواند سپس به درون سرا پرده خود رفت و مردم برخاسته دو رکعت دیگر نیز به آن دو رکعت افزودند و او

گفت: خدا زشت گرداند این چهره ها را! که به خدا سوگند نه در مرز برنامه پیامبر کار می کنند و نه دستوری که داده شده می پذیرند گواهی می دهم که البته شنیدم برانگیخته خدا (ص) می گفت: به راستی گروهی در کیش خود دور اندیشی و ژرف نگری می کنند

[صفحه ۱۸۷]

و چنان از کیش به در می روند که تیر از چله کمان.

گزارش بالا را احمد در مسند ۱۵۹:۳ آورده و هیشمی نیز در مجمع ۱۵۵:۲ آن را یاد کرده است.

۲۰- آورده اند که سلمان گفت: نماز دو رکعت دو رکعت بایسته شده بود و برانگیخته خدا (ص) نیز در مکه به همان گونه نماز گزارد تا به مدینه آمد و در مدینه به همان گونه که خدا خواست نماز گزارده و برای کسی که در میهن خود باشد نماز افزوده شد و برای دیگران به همان گونه ماند. چنان که در مجمع الزوائد ۱۵۶:۲ می خوانیم گزارش بالا را طبرانی در الاوسط آورده است.

۲۱- ثمامه پسر شراحیل گفت: به سوی پسر عمر بیرون شدم و پرسیدم مسافر چگونه نماز بخواند؟ گفت: به جز نماز شام که سه رکعتی است همه جا دو رکعت دو رکعت. گفتم: اگر چه در ذو المجاز باشیم؟ گفت ذو المجاز چیست؟ گفت جائی است که در آن گرد می آئیم و خرید و فروش می کنیم و بیست شب یا پانزده شب در آنجا می مانیم پاسخ داد "ای مرد! من (نمی دانم) گفت چهار ماه یا دو ماه) در آذربایجان بودم و دیدم که یاران پیامبر دو رکعت دو رکعت نماز می خواندند و با همین دو چشمم پیامبر خدا (ص) را دیدم که نماز را دو رکعتی می خواند ". سپس با خواندن این فراز از نامه خدا به سوی من آمد: راستی را که برانگیخته خدا برای شما پیشوائی نیکو است

گزارش بالا را احمد در مسند ۱۵۴:۲ آورده است.

۲۲- احمد در مسند ۴۰۰:۲ آورده است که بوهریره گفت: ای مردم! به راستی که خدای بزرگ و گرامی بر زبان پیامبر شما (ص) نماز را بر کسی که در میهن خویش نیست دو رکعتی بایسته گردانید و برای دیگران چهار رکعتی.

۲۳- آورده اند که عمر پسر عبد العزیز گفت: بی چون و چرا نماز برای کسی که در میهن خویش نیست دو رکعت است و جز این درست نیست. گزارش بالا را نیز ابن حزم در المحلی یاد کرده است - ۲۷۱:۴ -

[صفحه ۱۸۸]

و چنان چه در تفسیر قرطبی ۳۵۱:۵، و تفسیر خازن ۴۱۳:۱ می خوانیم. عمر و پسرش و پسر عباس و جابر و جبیر پسر مطعم و حسن و قاضی اسماعیل و حماد پسر ابو سلیمان و عمر پسر عبد العزیز و قتاده و آئین شناسان کوفه همگی بر آن رفته اند که هر کس در شهر خویش نیست باید نماز را شکسته بخواند.

اکنون با این همه گزارش هائی که آوردیم آیا هیچ جائی برای این می ماند که کسی بگوید شکسته خواندن نماز بر کسی که از میهن خود دور است روا بود البته برانگیخته خدا (ص) یا با سخن خود روا بودن آن را آشکار می ساخت یا با رفتار خود- و دست کم با یک بار به جا آوردن آن در همه زندگی اش- چنان چه در دیگر جاهانیز به همین گونه کار می کرد: مسلم در صحیح خود از گزارش بریده آورده است که گفت پیامبر (ص) برای هر نمازی دست نماز می گرفت و روزی که مکه را پیروزمندانه گرفت چند نماز را با یک دست نماز بگزارد پس عمر گفت: کاری کردی که پیش تر نمی کردی؟ گفت عمر! آگاهانه این کار را کردم.

شوکانی در نیل الاوطار ۲۵۸:۱ پس از یادی از گزارش بالا می نویسد: می خواهد برساند که این کار را کردم تا روا بودن آن را دریابند.

و احمد و ابویعلی آورده اند که عایشه گفت: یک بار برانگیخته خدا (ص) به آبریز رفت پس عمر با آفتابه ای در پی او برخاست او پرسید: عمر! این چیست؟ گفت ای برانگیخته خدا! آبی است که با آن وضو بگیری گفت: من دستور ندارم که هر گاه به آبریز رفتم وضو بگیرم و اگر چنین کنم برنامه ای برای دیگران می شود "مجمع الزوائد ۲۴۱:۱" که دو گزارش بالا مانده های بسیاری در بخش های آئین شناسی دارد.

و تازه اگر شکسته نخواندن نماز هم روا بود دستور آن از چشم بزرگ ترین یاران پیامبر پوشیده نمی ماند تا به آن تلخی بر عثمان خرده بگیرند و پنبه

[صفحه ۱۸۹]

بهانه هایش را بزنند آن هم در جایی که سرور ما فرمانروای گروندگان (ع) را میان ایشان می بینیم که شهر دانش پیامبر را در بود و پس از او سرچشمه ای به شمار می آمد برای آموزش دستورهای کیش وی، و پیش از همه یاران پیامبر کارهای بایسته را از کارهای مباح باز می شناخت، پس آیا می توان گفت او که نخستین نماز گزار به همراه برانگیخته خدا (ص) بوده دستور نماز را نمی دانسته است؟

و بگذریم که خود عثمان هم به دامن این بهانه پوچ نیاویخت و اگر دست آویزی را که اینان به نمایندگی او می آرند درست می شمرد نه روشننگری آن را برای این پشتیبانانش رها می کرد و نه پس از آن که درمی ماند بازپسین پاسخ و برنده ترین سخنش آن بود که بگوید: این برداشتی است که به مغز من رسیده! و نه کسانی که از وی پیروی نمودند تنها پشتوانه کار خود را در پیروی از او، پرهیز از بدی ناسازگاری می شمردند و روا بودن کار وی را هر چند به کوتاهی باز می نمودند.

و اکنون پس از گزارش های یادشده می توان ارزش آن چه را محب طبری در ریاض النضره نوشته دریافت ۱۵۱:۲: این زمینه ای است که برای دانستن دستور آن بایستی اندیشه را به کوشش و داشت تا به چه برداشتی رسد و از همین روی است که دانشوران در پیرامون آن، برداشت های گوناگون دارند و روش او- عثمان را می گوید- در این باره انگیزه آن نمی شود که بگوئیم او از کیش راستین به دور شده یا تبهکاری نموده است. پایان

مردک نادان به این اندازه دریافته که در برابر دستورهای آشکار و چون و چرا ناپذیر، هیچ جایی برای آن نیست که کسی برای رسیدن به برداشت ویژه اندیشه خود را به دست و پا زدن و دارد، زیرا تا روزی که عثمان آن نوآوری ناروا را نمود درباره این دستور به هیچ روی برداشت های گوناگونی نبود و همه یاران پیامبر، همدستان بودند که- بر بنیاد آئین نامه های روشن- کسی که در

[صفحه ۱۹۰]

میهن خود نیست باید نماز را شکسته بخواند و کار خلیفه هیچ پشتوانه ای نداشت مگر- به گفته خودش- برداشتی که- در سریچی از فرمان پیامبر (ص)- به مغز وی رسیده بود. و آن چه پرده از گیر و دار برمی دارد گزارش درستی است که احمد در سرگذشت مروان آورده و در آن می خوانیم: چون معاویه به مکه آمد نماز نیمروز را شکسته خواند پس مروان و عمرو- پسر عثمان- به سوی

او برخاسته و گفتند: آن گونه که تو بر عمو زاده ات خرده گرفتی هیچ کس بر او خرده نگرفت گفت: چگونه؟ گفتند مگر نمی دانی که او در مکه نماز را شکسته نمی خواند گفت: وای بر شما دو تن باد! مگر کار درست به جز آن بود که من کردم، من با برانگیخته خدا (ص) و با عمر و بوبکر آن را به همین گونه خواندم گفتند: عمو زاده ات آن را شکسته نخواند و سرپیچی تو از شیوه او خرده گیری بر وی است. پس معاویه به نماز پسین که بیرون شد آن را چهار رکعت خواند. "چند دستگی آئین شناسان هم با روشن بودن شیوه ای که پیامبر بر آن بوده هیچ ارزشی ندارد و باید آن را به دیوار زد زیرا تنها برای آن پدید آمده که دامن آن مرد را از نوآوری ناروایش پاک بنماید با آن که این کار، دامن هر بی گناهی را می آلود. این هم که محب می گوید: "اگر شکسته خواندن نماز را برای کسی که در شهر خود نیست بایسته نشمرده، انگیزه آن نمی شود که او را از کیش خدا به در بخوابانیم یا بزهکار بدانیم". راستی این که انگیزه شدن یا نشدن این کار را باید از هشتمین گزارشی دریافت که در ص ۱۸۴ یاد کردیم و آن را نیز از زبان عبد الله پسر عمر آورده و درست می شمارند و بر بنیاد آن، کسی که در شهر خود نیست باید نمازها را دو رکعتی بخواند و هر که با آئین نامه پیامبر ناسازگاری نماید از کیش او به در شده است

[صفحه ۱۹۱]

کیش این گذشتگان همان سیاست روز بوده است

این گزارش هائی که در باره نماز خلیفه رسیده، همراه با نمونه های فراوان که از رفتار بسیاری از یاران پیامبر در دست داریم آشکارا ما را آگاه می کند که آئین راستین، نمی توانسته ایشان را از ناسازگاری با آموزش های بایسته روگردان سازد و ایشان هماهنگی با سیاست روز را سزاوارتر می دانسته اند و گر نه پس چرا باید نماز را چهار رکعت بخواند با آن که می دانستند این کار با دستور کیش آنان ناساز است و هیچ دستاویزی هم برای کار خود نداشتند جز این که: سرپیچی از فرمان خلیفه بدتر است. و آن گاه اینان یا کسانی که از ایشان پشتیبانی می کنند و همگی شان را بی چون و چرا دادگر و نیکوکار می شمارند تقیه (= انجام کاری را که می دانیم روا نیست برای پرهیز از گزند) را روا نمی دارند. اینک این عبد الله پسر عمر است که از نوآوری ناروای خلیفه پیروی می کند و چون با پیشنماز به نماز می ایستد آن را شکسته نمی خواند و چون به تنهائی نماز می گزارد آن را دو رکعت می خواند با آن که به زبان خود می گوید: کسی که در میهن خود نیست باید نمازش را دو رکعتی بخواند و هر که از آئین نامه پیامبر سرپیچد از کیش او به در شده و این سخن پیامبر (ص) هم در گوش وی هست که: به راستی خداوند، کار هیچ کس را نپذیرد تا آن را به استواری انجام دهد. پرسیدند: به استواری انجام دادن آن چگونه است؟ گفت پاک کردن آن از خودنمائی و نوآوری های ناروا و نیز این سخن وی (ص): هر کس کاری انجام دهد که نشان فرمان ما بر آن نباشد پذیرفته نیست و این عبد الله پسر مسعود است که می داند برنامه پیامبر برای کسی که در

[صفحه ۱۹۲]

میهن خویش نیست دو رکعت نماز است و خود نیز گزارش گر این برنامه است و آنگاه با این دست آویز از شکسته خواندن نماز سر باز می زند که: عثمان پیشوا است و من از فرمان او سرنیچم زیرا نافرمانی بدتر است - که در ص ۱۶۱ گذشت. و این عبد الرحمن پسر عوف است که شکسته نخواندن نماز را در سفر به هیچ روی بر خلیفه درست نمی شمارد و در پاسخ بهانه

های او نیز می گوید: هیچ کدام از این هاروش تو را درست نمی نماید و خود نیز از او می شنود که: راستی را این برداشتی است که- در سرپیچی از شیوه آشکار پیامبر- به مغز من رسیده. باهمه این ها خودش هم چون از پسر مسعود می شنود که ناسازگاری بدتر است نماز را چهار رکعت می خواند چرا ناسازگاری با عثمان بدتر باشد و ناسازگاری خود او و ایشان با آئین های بایسته پیامبر بدتر نباشد؟ مرا بگذار و از آن نخستین یاران پیامبر پرس.

و این علی فرمانروای گروندگان و تنها کسی است که پا در جای پای بزرگ ترین پیامبران می نهد و چون به نزد او آیند تا- چنان که در ص ۱۶۲ گذشت- بر ایشان پیشنهادی کند گوید: اگر خواهید نمازی را که برانگیخته خدا (ص) بر شما بایسته گردانیده- دو رکعت- می خوانم می گویند نه ما جز به نمازی که فرمانروای گروندگان عثمان پسندد- چهار رکعت- خشنودی نمی دهیم پس او نمی پذیرد و ایشان نیز پروا نمی کنند.

آری هم در چشم آن خلیفه هائی که اندیشه های نسنجیده شان را در کیش خدا جای دادند و هم در چشم پیروان ایشان، دستورهای خدائی پشتوانه ای جز سیاست روز نداشت و واداشتن و باز داشتن مردم بر پایه همان می چرخید و با دگرگون شدن آن نیز اندیشه ها دم به دم دگرگونی می یافت، نخستین کس از ایشان را می بینی که پیش چشم همه می گوید: اگر مرا با برنامه پیامبران برگرفته ایدتاب و توان آن را ندارم- با آن که بزرگ پیامبران برنامه ای بس ساده و آسان آورد- و باز می گوید من بر بنیاد اندیشه خودم سخن می گویم اگر درست باشد از خدا است و اگر نادرست

[صفحه ۱۹۳]

باشد از من و اهریمن برگردید به برگردان پارسی غدیر ج ۱۳ ص ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۴۴ و ۲۴۷

کسی هم که پس از او می آید با آن که- گذشته از آن چه در نامه خدا و آئین نامه پیامبر آمده- بزرگ ترین پیامبران دستور تیمم را به او آموخته باز هم او بی باکانه دستور می دهد که اگر جنب دسترسی به آب نداشت نباید نماز بخواند. برگردید به برگردان پارسی غدیر ج ۱۱

و همین مرد است که در رکعت نخست از نماز خود سوره حمد را نمی خواند و در رکعت دوم آن را دوبار می خواند و گاهی هم در هیچ یک از رکعت های نمازش آن را نمی خواند و به همین بسنده می کرد که هنگام پشت خم کردن و پیشانی بر زمین نهادن، خدا را نیکو پرستش کرده و گاهی آن را نیز به جا نمی آورد و هیچ نمی خواند و سپس کار را از سر می گرفت. برگردید به برگردان پارسی غدیر ج ۱۱

و همو است که- چنان چه در برگردان پارسی غدیر ج ۱۱ گذشت- مردم را از خواندن نمازهای نیکو پس از نماز پسین باز می داشت و کسانی را که به این کار می پرداختند تازیانه می زد و با آن که مردم آگاهش کردند که این کار برنامه محمدی (ص) است، گوش نمی داد.

و همو است که- چنان چه در برگردان پارسی غدیر ج ۱۱ ص گذشت- درباره مرده ریگ پدر بزرگ صد جا داوری نمود که برخی از آن ها با برخی دیگر هیچ گونه سازشی نداشت.

و چنان چه در برگردان پارسی غدیر ج ۱۲ به گستردگی گفته شده درآمدن این سخن از دهان وی آشکار است که: در روزگار برانگیخته خدا (ص) دو متعه بود که من مردم را از آن باز می دارم و هر که نپذیرد کیفر می دهم.

و هم از زبان او است که آورده اند: ای مردم سه کار در روزگار برانگیخته خدا بود که من شما را از آن باز می دارم و آن ها را ناروا می شمارم و هر که نپذیرد او را کیفر می دهم: متعه زنان، متعه حج و گفتن حی علی خیر العمل (=بشتابید به انجام

[صفحه ۱۹۴]

نیکوترین کارها) برگردید به برگردان پارسی غدیر ج ۱۲

و دیگر فرمایش ها و داوری هائی که از این گونه داشته و در جلد یازدهم و دوازدهم از برگردان پارسی غدیر زیر نشانی " یاد بادهای شکفت انگیز در دانش عمر " آوردیم.

و این هم از عثمان که آئین نامه روشن و پا برجای پیامبر را درباره کاری همچون نماز که ستون کیش او است پایمال می کند و بهانه اش هم این است: این برداشتی است که به مغز من رسیده!

و پس از اذان و اقامه، دستور به گفتن اذانی دیگر می دهد که توده مسلمان نیز آن را برنامه ای برای همه شهرهای مسلمانان می گردانند.

و فرمانروای گروندگان علی را از متعه حج باز می دارد با آن که از زبان وی می شنود: من برای سخن هیچ کس از مردم، شیوه برانگیخته خدا را رها نخواهم کرد

و بر اسب هم مالیات می بندد با آن که خداوند با گواهی پیامبر پاکش از سر این کار گذشته است.

و با سرپیچی از آئین نامه ای که بی چون و چرا از پیامبر است برنامه سخنرانی کردن در نماز جشن فطر و جشن قربان را پیش از نماز انجام می دهد

و دو رکعت نخستین نماز را بی خواندن حمد و سوره برگزار می کند و این کار بایسته را به دو رکعت پس از آن باز می گذارند. و درباره عده زنی که باطلاق خلع آزاد شده برداشتی دارد که با آئین نامه پیامبر که همه در برابر آن سر فرود آورده اند ناسازگار است و درباره دارائی ها و صدقات روشی برمی گزیند که با آن چه در نامه خدا و آئین نامه پیامبر دستور داده شده به هیچ روی نمی خواند.

و به همین گونه بسیاری از برداشت های او که فرمان ها و آئین های اسلام پاک را پامال می نماید و گزارش آن ها را با گستردگی خواهی خواند.

[صفحه ۱۹۵]

و این هم از معاویه! و چه می دانی معاویه چیست؟ نماز نیمروزش را با پیروی از بزرگترین پیامبران به انجام می رساند پس مروان و پسر عثمان به سراغ وی می آیند و از آن شیوه روگردانش می سازند تا- در نماز- پسین- از برنامه ای که- به گواهی خودش- بودن آن از پیامبر روشن است سرپیچد و پیرو سیاست روز گردیده نوآوری ناروای عمو زاده اش را زنده کند و آئین پیامبر برگزیده را نابود گردانند و به کسانی همچون مروان یا پسر عثمان نزدیک گردد.

و می بینی که به داوری او، گرفتن دو خواهر با یکدیگر- اگر برده باشند- ناروا نیست و چون مردم بر وی پرخاش می کنند پروائی نمی نماید چنانکه بهره وام را هم روا می شمارد با آن که در نامه خدای گرامی آمده است: " خداوند خرید و فروش را روا گردانید و بهره وام را ناروا " و چون ابو دردا او را آگاه می نماید که پیامبر (ص) از این گونه داد و ستد جلوگیری کرده می گوید: من جای سخنی در آن نمی بینم و ابو درداء می گوید: کیست که تواند برای من پوزشی برای معاویه بیارد؟ من دستور برانگیخته خدا را به او گزارش می دهم و او برداشت خودش را به من گزارش می دهد، من در هیچ سرزمینی در کنار تو نخواهم ماند، پس، از

مرز فرمانروائی معاویه بیرون شد (اختلاف الحدیث از شافعی که در کنارنگاشته دیگرش الام چاپ شده ۲۳:۷) و خوبه‌های نامسلمانی را که در پناه مسلمانان اند هزار دینار زر شناخته پانصد دینار آن را در گنجینه دارائی ها می نهد و نیم دیگر را به خانواده کسی که کشته شده می دهد با آن که این کار نوآوری است که آشکارا و بی هیچ چون و چرا با برنامه خداوندی ناسازگار است

و- چنان که شافعی در کتاب الام ۲۰۸:۱ یاد کرده- دستور می دهد که در جشن فطر و جشن قربان اذان بگویند با آن که دستوری برای اذان گفتن در این

[صفحه ۱۹۶]

دو روز نرسیده و اذان نیز جز در کارهائی که دستور آن بایسته است روا نیست و از ارمغان های مردم به یکدیگر باج گرفته و به گونه ای که در کتاب الام ۱۴:۲ می خوانیم نخستین کسی می شود که این شیوه را نهاده است.

و هم به گونه ای که ابن ابی شیبیه گزارش کرده او نخستین کسی است که یک تکبیر را کم کرده و به گونه ای که ماوردی در الاحکام السلطانیه ص ۲۱۹ و ابن کثیر در تاریخ خود ۱۳۶:۸ آورده اند دزدانی را به نزد او می آرند، برخی را دست می برد و گناه یکی شان را ندیده می گیرد زیرا از وی و از مادرش سخنی شنیده که او را خوش آمده است

و باز به گونه ای که به گستردگی گزارش خواهیم داد در جشن فطر و قربان برنامه سخنرانی را پیش از نماز انجام می دهد و این کار با آئین نامه پیامبر هیچ سازشی ندارد.

و نیز او است که نفرین فرستادن بر فرمانروای گروندگان علی (ع) را برنامه کار می گرداند و به سخنوران و پیشوایان و پیشنهادکنندگان گروه دستور می دهد که در همه شهرها و ده های مسلمانان این برنامه را پیاده کنند.

پس، از کار خویش در بینائی ای باش و از هوس های کسانی که نادانند پیروی مکن، و پرهیز که تو را از راه بگردانند، زندگی و مرگ ایشان یکسان است و بد داوری می کنند.

خلیفه آئین های کفری را پایمال می کند

بلاذری در الانساب ۳۳:۵ از راه محمد پسر سعد از زبان ابو اسحاق همدانی آورده است که ولید پسر عقبه باده گساری کرد و مست شد پس بامدادان بر مردم

[صفحه ۱۹۷]

پیشنمازی کرده دو رکعت نماز گزارد آن گاه روی به ایشان کرد و گفت: برایتان بیشتر بخوانم؟ گفتند نه! به راستی که ما نمازمان را بگزاردیم، پس از این ها ابو زینب با جندب پسرزهیر ازدی بر وی درآمدند و دیدند مست است پس انگشتی او را از دستش به در کردند و او از بس مست بود چگونگی را دریافت...

ابو اسحاق گفت: مسروق به من گزارش داد که او چون به نماز ایستاد از جایش دور نشد تا آن چه را نوشیده بود بالا آورد پس

چهار تن - ابو زینب، جندب پسر زهیر، ابو حبیبه غفاری، صعب پسر جثامه - برای گفتگو درباره او با عثمان بیرون شدند و عثمان را از آن چه وی کرده بود آگاه ساختند پس عبد الرحمن پسر عوف گفت: او را چه شده؟ آیا دیوانه گردیده؟ گفتند نه، مست کرده. گزارشگر گفت: پس عثمان ایشان را بیم داد و در هراس افکند و به جندب گفت: تو دیدی که برادرم باده گساری می کرد؟ گفت نه - پناه به خدا - من گواهی می دهم که او را دیدم مست بود و آن چه را خورده بود از درون برمی گرداند و من انگشتی او را از دستش برگرفتم و او از بس مست بود چگونگی را دریافت.

ابو اسحاق گفت: پس گواهان به نزد عایشه شدند و او را از آن چه میان ایشان و عثمان گذشته بود آگاه کردند - و هم از این که عثمان ایشان را رانده - پس عایشه آواز در داد. راستی که عثمان آئین های کیفری را پایمال کرده و گواهان را بیم داده است. واقعی گوید: برخی گفته اند که عثمان کسانی از گواهان را تازیانه زد

[صفحه ۱۹۸]

پس ایشان به نزد علی شده از این رفتار گله مندی نمودند پس او به نزدیک عثمان رفت و گفت: آئین های کیفری را پایمال گردانیدی و گروهی را که به زیان برادرت گواهی دادند کتک زدی و فرمان را زیر و رو نمودی با آن که عمر گفت: امویان و به ویژه خاندان ابو معیط را بر گردن مردم سوار مکن. پرسید می گوئی چه کنم گفت چنان چه من می بینم باید او را از کار برکنار نمائی و سرپرستی هیچ یک از کارهای مسلمانان را به او نسیاری و گواهان را بازجویی کنی اگر کسانی نیستند که گمان بد به ایشان رود و از سر کینه توزی دروغ بگویند برادرت را به کیفری که بایسته است می رسانی

و نیز گوید: گفته می شود عایشه با عثمان درشتی نمود و او نیز پاسخی تندداد و گفت: تو را چه به این کارها؟ تو دستور داری که در خانه ات آرام بگیری گروهی نیز سخنانی به همین گونه گفتند و گروهی دیگر گفتند: کیست که - برای این کار - سزاوارتر از او باشد پس با لنگه کفش ها به جان هم افتادند و این نخستین زد و خوردی بود که پس از پیامبر (ص) میان مسلمانان در گرفت.

و هم از چند راه گزارش کرده که طلحه و زبیر به نزد عثمان شدند و به او گفتند: ما تو را از سپردن کاری از کارهای مسلمانان به ولید پرهیز داده بودیم و تو نپذیرفتی و اینک گواهی داده شده که او باده گساری و بدمستی نموده برکنارش کن. علی نیز به او گفت: او را از کار برکنار کن و اگر گواهان در روی او به زیانش گواهی دادند وی را به کیفر برسان پس عثمان، سعید پسر عاص را به فرمانداری کوفه فرستاد و به او دستور داد ولید رابه سوی وی گسیل دارد پس چون سعید به کوفه درآمد منبر و ساختمان فرمانداری را شستشو داد و ولید را گسیل داشت و گواهان که رو در روی او به زیانش گواهی دادند و عثمان خواست او را به کیفر برساند بالا پوشی آراسته بر او پوشانده و در خانه ای جایش داد و هر کس از قریش را که برای زدن او می فرستاد ولید به وی می گفت: "تورا به خدا سوگند می دهم مبادا پیوند خویش ات را با من ببری و فرمانروای

[صفحه ۱۹۹]

گروندگان را بر خود خشمگین نمائی " و با شنیدن این سخن نیز هیچ کس دست بر او بلند نمی کرد. پس علی پسر ابوطالب که چنین دید تازیانه برگرفت و با پسرش حسن بر او درآمد ولید همان سخن را به وی هم گفت و حسن نیز به وی گفت: پدرجان راست می گوید. علی گفت در آن هنگام (که) من (پروای این سخنان داشته باشم) خدا را باور ندارم. پس با تازیانه ای دو شاخه او را زد و بر بنیاد یک گزارش نیز علی به فرزندش حسن گفت: پسر کم برخیز و او را تازیانه بزن پس عثمان گفت: برخی از اینان که

می بینی تو را بسنده اند پس علی تازیانه برگرفت و به سراغ او رفت و آغاز به زدن او کرد و ولید وی را دشنام می داد. و بر بنیاد گزارش الاغانی ولید به وی گفت تو را به خدا و به پیوند خویشاوندی مان سوگند! علی به وی گفت ابو وهب! (نام سرپوشیده ولید) خاموش باش که به راستی اسرائیلیان تنها برای همین به پرتگاه افتادند که آئین های کیفری را پایمال کردند پس او را زد و گفت: پس از این قرشیان، مرا تازیانه زن خویش خواهند خواند.

گزارشگران گفتند: از عثمان خواسته شد که سر او را بتراشد و گفتند که عمر در چنین جاهائی دستور به سر تراشیدن می داد او گفت: آری در آغاز به این شیوه کار می کرد و سپس آنها را رها کرد.

ابو مخنف و دیگران گفته اند: ولید پسر عقبه تلو تلو خوران برای نماز بامداد بیرون شد پس دو رکعت که خواند روی به مردم کرد و گفت: بیش از این برایتان بخوانم؟ پس عتاب پسر علاق یکی از زادگان عوفه پسر سعد که مردی ارجمند بود گفت: خداوند بر نیکوئی ها در تو نیافزاید سپس یک دو مثنی سنگریزه برگرفت و به چهره ولید کوفت و مردم نیز به سوی او شن پرانی نمودند و گفتند "به خدا سوگند که جز از کسی که تو را فرماندار ما گردانیده شگفت نباید داشت" و این عتاب همان بود که عمر پسر خطاب برای او با دیگر بزرگان دو هزار و پانصد سکه در آمد نهاد و برخی چنین یاد کرده اند که ولید توان خود را از

[صفحه ۲۰۰]

دست داد و آن چه را نوشیده بود همان جا بالا آورد و یزید پسر قیس ارحبی و معقل پسر قیس ریاحی گفتند: راستی را که عثمان خواسته است با خوار کردن پیروان محمد (ص) برادرش را در پایگاهی بلند بدارد و درباره ولید است که حطیه - جرول پسر اوس پسر مالک عبسی - این سروده ها را می گوید:

روزی که حطیه پروردگارش را دیدار نماید گواهی دهد

که به راستی پوزش ولید پذیرفته تر (از عثمان) است

هنگامی که نماز ایشان بر باد رفت بی آن که بداند

از سرمستی گفت: آیا بیش از این برایتان بخوانم؟

زیرا (می خواست) بر نیکوئی هاشان بیفزاید

و اگر می پذیرفتند از ده رکعت هم بیشتر برایشان می خواند.

ای ابو وهب! (نام سرپوشیده ولید)

آنان به پیشنهاد تو گردن نهادند و اگر آن را می پذیرفتند

تو میان نماز جفت رکعتی با نماز تک رکعتی هماهنگی پدید می آوردی

آن گاه که تو به تاخت پرداختی افسارت را گرفتند

و اگر افسارت را رها می کردند تو همچنان می تاختی

ابوالفرج اصفهانی در الاغانی ۴: ۱۷۸ و ابو عمر در الاستیعاب پس از آوردن سروده های بالا سروده های زیر را نیز از حطیه در همین زمینه آورده اند

در میان نماز سخن گفت و آشکارا بر آن بیافزود

و دو روئی خویش را هویدا ساخت

با میی که از دهانش می ریخت

گوشه و کنار پرستشگاه را بیالود

[صفحه ۲۰۱]

و آن گاه که همه آهنگ پراکنده شدن داشتند آواز داد:

آیا بیشتر برایتان بخوانم تا مرا بستائید؟

پس نه من و نه شما را بهره ای از نیکوئی نیست.

سپس ابو عمر می گوید: این که "او مست مست برایشان پیشنهادی کرده و پس از آن که نماز بامدادی را چهار رکعت خوانده گفته: آیا بیشتر برایتان بخوانم؟" گزارش آن زبان زد است و کسانی که به سخن ایشان پشتگرمی باید داشت - چه از گزارشگران و چه از سرگذشت دانان - آن را آورده اند.

و از میان آنان ما گزارش رویداد را، هم درمسند احمد ۱: ۱۴۴ و سنن بیهقی ۸: ۳۱۸ می خوانیم هم در تاریخ یعقوبی ۲: ۱۴۲ که می نویسد: او در محراب بالا - آورد . و هم در کامل ابن اثیر ۳: ۴۲ و اسد الغابه ازهمو ۵: ۹۱ و ۹۲ که می نویسد: این که پس از چهار رکعت خواندن نماز بامداد به ایشان گفته "آیا بیشتر برایتان بخوانم" گزارش آن را سرگذشت دانانی که به سخن ایشان پشتگرمی باید داشت آورده و زبانزد همگان است سپس گزارش طبری را می آرد که می رساند آن گروه با ولید سرسختی نمودند و عثمان به او گفت "برادرم! شکیبائی کن که خداوند تو را پاداش می دهد و گناه تو بر گردن این گروه بار می شود" و سپس گوید: ابو عمر گفته: گزارشی که نزد سرگذشت شناسان درست شمرده شده، می رساند که او باده نوشید و آن را بالا آورد و نمازصبح را چهار رکعت خواند.

و باز بنگرید به تاریخ ابوالفدا ۱: ۱۷۶ و به الاصابه ۳: ۶۳۸ - که در این

[صفحه ۲۰۲]

یکی می نویسد داستان او که مست بود و بر مردم پیشنهادی کرد و نماز بامداد را چهار رکعت خواند زبان زد همگان است و آن را آورده اند، - و به تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۱۰۴ و به سیره حلبی ۲: ۳۱۴ که می نویسد: بر مردم کوفه پیشنهادی کرد و چهار رکعت خواند و هنگام پشت خم کردن و پیشانی به زمین سودن می گفت: بنوش و مرابنوشان! سپس در محراب بالا آورد و نماز را به پایان برد و گفت: برایتان بیشتر بخوانم؟ پس پسر مسعود (رض) گفت خداوند نه به نیکوئی هایش بر تو بیافزاید و نه به نیکوئی هایش بر آنکه تو را به سوی ما فرستاد پس یک لنگه کفش بر گرفت و با آن به چهره ولید کوبید و مردم نیز سنگریزه به سوی او افکندند پس او تلو تلو خوران به سوی کاخ خود شد و سنگریزه ها نیز در پی او روان تا پایان.

و ابوالفرج دراغانی ۴: ۱۷۸ از زبان ابو عبید و کلبی و اصمعی آورده است که ولید پسر عقبه روسبی باز و می گسار بود، در کوفه باده گساری کرد و بامدادان برخاست تا در مسجد جامع بر مردم پیشنهادی کند پس برایشان چهار رکعت خواند و سپس روی به ایشان کرد و گفت: برایتان بیشتر بخوانم؟ پس در محراب بالا آورد و با آواز بلند در میان نماز برایشان این ترانه را خواند:

دل به رباب آویخت،

آن هم پس از پیر شدن دلبر و دلداده!

در ص ۱۷۹ نیز از زبان عمر پسر شیبیه گزارش بالا را آورده. و در ص ۱۸۰ از راه مدائنی گزارش کرده است که زهری گفت:

گروهی از کوفیان به نزد عثمان شدند تا در پیرامون ولید با وی گفتگو کنند پس او گفت: آیا هر گاه که مردی از شما بر فرماندارش خشم گیرد دروغی به او می بندد؟ اگر بامداد شود شما را کیفر خواهم کرد پس ایشان به عایشه پناه بردند و بامدادان عثمان از سرای عایشه آواز و گفتاری شنید که بوی درشتی و تندى می داد. پس گفت آیا عراقیان از کیش به در شده و تبهکار هیچ پناهگاهی جز خانه عایشه نیافته اند؟ او که این

[صفحه ۲۰۳]

سخن بشنید کفش برانگیخته خدا (ص) را بلند کرد و گفت: شیوه دارنده این کفش - برانگیخته خدا - را رها کردی، مردم گفتگوها را شنیدند و آمدند تا مسجد پر شد برخی می گفتند راست می گوید و برخی می گفتند زنان را چه به این کارها؟ تا با سنگریزه و لنگه کفش به جان هم افتاده به زد و خورد پرداختند و گروهی از یاران برانگیخته خدا بر عثمان درآمدند و گفتند از خداپروا کن و آئین های کیفری را پامال نما برادرت را از سر ایشان برکنار کن پس وی را برکنار کرد.

و هم از زبان مطروراق آورده است که مردی به مدینه آمد و به عثمان (ض) گفت من در پشت ولید پسر عقبه نماز بامداد را بگزاردم و او روی به ما کرد و گفت: "برایتان بیشتر بخوانم؟ من امروز سرخوشم!" من بوی می از او شنیدم، پس عثمان آن مرد را زد و مردم گفتند: آئین های کیفری را پایمال کردی و گواهان را زدی.

ابن عبدربه هم داستان نماز را در العقد الفريد ۲:۲۷۳ آورده و می نویسد: از روی مستی نماز بامدادی را برای ایشان سه رکعت خواند...

و در صحیح بخاری در بخش برجستگی های عثمان در لابه لای سرگذشتی می خوانیم که "مردم در این باره بسیار سخن گفتند" و ابن حجر در فتح الباری ۷:۴۴ در روشنگری این فرازمی نویسد: "در گزارش معمر می بینیم، میان کارهای او آن چه بیش از همه مردم را به پرخاش - و بگو مگو واداشت یکی به کار نبستن آئین های کیفری در باره مروان بود و دیگری برکنار کردن سعد پسر ابو وقاص.

امینی گوید: ولید همان کسی است که داستان او را خواهی شنید و اگر خدا خواهد در این جلد و جلد های آینده از چگونگی کار و روزگارش چنان آگاه می شوی که گوئی درکنار وی ایستاده ای، و اکنون می بینی که باده گساری می کند و در محراب بالا می آرد و از زور مستی نماز را بیش از آنچه باید می خواند، و انگشتش به در می کنند و از بس مست است در نمی یابد، و پیش از چنین روزهایی نیز خدای برتر از پندار، او را تبهکار خوانده و با این گفتار - که گوینده اش بسی گرامی است - او را می شناساند: آیا کسی که به آئین راستین گرویده همچون کسی

[صفحه ۲۰۴]

است که تبهکار است (سوره سجده آیه ۱۸) و نیز با این گفتار: هر گاه تبهکاری گزارشی برای شما آورد در پیرامون آن پرس و جو نمائید که ابن عبدالبر در استیعاب ۲:۶۲۰ می نویسد: در میان دانشمندانی که به روشنگری نامه خدا می پردازند هیچ چون و چرائی درباره این گزارش که دانستی نیست که سخن خدا گرامی و بزرگ: "هر گاه تبهکاری گزارشی برای شما آورد ..." درباره ولید فرود آمده است این سخن را ابن اثیر نیز در اسد الغابه ۵:۹۰ از زبان بو عمر باز گو کرده است.

اینک آیا سزاوار است که چنین کسی از سوی پیشوایان مسلمانان در پایگاه والای فرمانداری جای بگیرد و جان و دارائی و زن و

آبروی مردم به دست او سپرده شود، تا دستورهای آئین را از او بگیرند و کار بستن و گشودن را در شهر و ده مسلمانان از او بخواهند و در نمازهای گروهی و آدینه، او را پیش‌نماز خود بشناسند؟ آیا هیچ یک از این کارها با کیش راستین سازگار است؟ مرا بگذار و این پرسش‌ها را از خلیفه ای بکن که او را فرماندار گردانید و کسانی را که به زیان او گواهی داده بودند براند و در هراس افکند یا با تازیانه خویش ایشان را زد.

و گرفتیم که فرمانداری بخشیدن به او پیش از بزهکاری اش بوده، با این همه، دادن کیفری که بایسته بودن آن روشن گردید- و روان نساختن آن بر وی، سرزنش‌ها برانگیخت- چرا باید همی پشت گوش انداخته شود تا آن هنگام که مردک را در خانه ای فرستند و برای برکنار ماندن او از گزند تازیانه، بالاپوشی آراسته بر تن وی کنند و آن گاه هر کس بر وی درآید که او را کیفر رساند او- که شایسته کیفر بوده- ایشان را به خشمگین شدن خلیفه بیم دهد و به این سان- و با پرهیز دادن از بریدن پیوند خویشی- از خود پاسداری نماید. آیا خلیفه می‌دانست که او دیگران را برای پا پیش نهادن در بر پا داشتن آئین‌های کیفری خدا، از خشم وی می‌ترساند و او را به این گونه می‌شناساند و پیوند خویشاوندی اش را از دستور کیش او برتر

[صفحه ۲۰۵]

می‌شمارد؟ و با این همه چون از گفتار او خرسند بود آن را ندیده می‌گرفت؟ یا سخن او را به وی نرسانده بودند؟ این دومی که هیچ سازشی با پرداخت گزارش‌ها ندارد زیرا از آنها درمی‌یابیم وی از همه آن چه در آن جا، روی داده آگاهی داشته و به یاری همه آن کارها، بر پا داشتن آئین کیفری را پشت گوش می‌انداخته تا آن جا که چون دانست دختر زاده برگزیده پیامبر- حسن (ع)- برای دلسوزی بر او گرایشی به کجروی نمی‌یابد از کار او جلوگیری کرد و چنان خواست که تازیانه زدن بر وی به دست سرهنگان خودش انجام گیرد که در پی خشنودی اویند، با این همه فرمان خداوند پیروز شد و داوری او انجام گرفت و چگونه؟ با دست سرور ما فرمانروای گروندگان که خودش به کیفر رساندن وی را گردن گرفت و آن ستمگر هم به دشنام گوئی به او پرداخت و او (ع) نیز در راه خدا از سرزنش هیچ کس پروا ندارد. یا به گونه ای که در صحیح مسلم و ابی‌حزیم و جز آن دو آمده او (ع) به عبد الله پسر جعفر دستور داد که او را تازیانه بزند و خود شماره تازیانه‌ها را نگاه می‌داشت.

آیا پس از آن که کیفری بر کسی بایسته گردید باید کار را چندان پشت گوش انداخت که زد و خوردها بر سر آن درگیرد و بازار بگو مگو داغ شده پیکار زبانی به نبرد با جنگ افزار انجامد و کار گفتگو به مشق و لگد برسد و لنگه کفش و موزه بالا رود و پس از برانگیخته خدا (ص) نخستین پیکار میان مسلمانان سازمان یابد و فریاد مادر گروندگان بلند شود که: "راستی که عثمان آئین‌های کیفری را پایمال کرده و گواهان را در هراس افکنده" و سرور خاندان پیامبر (ص) نیز با این سخن او را نکوهش کند که: آئین‌های کیفری را پایمال کردی و گروهی را که به زیان برادرت گواهی دادند کتک زدی؟ و آیا پس از همه این‌ها چنین تبهکاری که با زبان نامه ارجمند خداوندی نیز پرده اش دریده شده بود شایستگی آن را دارد که برای رسیدگی به دارائی‌ها فرستاده شود؟ چنان که عثمان کرد و مردک را پس از کیفر

[صفحه ۲۰۶]

دادن او به کارپردازی صدقات کلییان و بلقینیان فرستاد و آیا مهر برادری این همه گشاد بازی را روا می‌دارد؟ پاسخ دادن به این پرسش‌ها به گردن من نیست و آن چه بر من است گزارش دادن سرگذشت است همراه با بررسی و انگیزه یابی

در آن. و پاسخ را نیز تنها از یاوران خلیفه می خواهیم، یا نه، خود خواننده بزرگوار را داور این گیر و دارها می گردانیم.

آوای سوم به دستور خلیفه

بخاری و جز او از زبان سائب پسر یزید آورده اند که برنامه آوا در دادن در روز آدینه آغازش در روزگار برانگیخته خدا (ص) بود و در روزگار بوبکر و در روزگار عمر. و هنگام آن نیز به گاه بیرون شدن پیشوایان و به گاه بر پا شدن نماز. و چون روزگار عثمان رسید و مردم بسیار شدند آوای سوم می هم بیافزود که در زوراء (زاء زیردار و واو ساکن، خانه ای در باز! ر) می دادند و این شیوه تا هم اکنون بر جای مانده است

و در گزارش بخاری و ابو داود آمده است که در روزگار پیامبر (ص) و بوبکر و عمر (ص) بانگ مسلمانی در روز آدینه آغازش در هنگامی بود که پیشوا بر سر منبر می نشست و چون عثمان به جای ایشان نشست و مردم بسیار شدند عثمان دستور داد تا در روز آدینه برای بار سوم نیز (اذان) آوای مسلمانی در دهند، پس در زوراء آواز

[صفحه ۲۰۷]

به آن برداشتند و کار به همین گونه پایدار ماند.

و در گزارش نسائی آمده: عثمان دستور داد تا در روز آدینه برای بار سوم نیز آوای مسلمانی در دهند، پس در زوراء آواز به آن برداشتند.

و در گزارشی از همو آمده است که چون برانگیخته خدا (ص) در روز آدینه بر فراز منبر می نشست بلال آوای مسلمانی در می داد و چون فرود می آمد (اقامه) بانگ نماز در می داد و در روزگار بوبکر و عمر نیز چنین بود. و در گزارش ترمذی آمده: به روزگار برانگیخته خدا (ص) و بوبکر و عمر چون پیشوا بیرون می شد بانگ مسلمانی در می دادند و نماز را بر پا می داشتند و چون عثمان بر سر کار آمد آوای سوم می هم در زوراء بیافزود.

و در گزارش بلاذری در الانساب ۳۹:۵ از زبان سائب پسر یزید چنین آمده: برانگیخته خدا (ص) چون برای نماز بیرون می شد بانگ مسلمانی در می دادند و سپس نماز را بر پا می داشت، در روزگار بوبکر و عمر و در بهری از روزگار عثمان نیز کار به همین گونه بود. تا عثمان در سال هفتم آوای سوم می هم بیافزود که مردم آن را نپسندیدند و گفتند نوآوری نادرستی است.

و ابن حجر در فتح الباری ۳۱۵:۲ می نویسد چنان برمی آید که آن هنگام مردمان در همه شهرها کار عثمان را در پیش گرفتند زیرا وی خلیفه ای بود که فرمانش به کار بسته می شد، با این همه، فاکهانی چنان آورده که نخستین کسی که نخستین بانگ مسلمانی را پدید آورد در مکه حجاج بود و در بصره زیاد و به من چنان رسیده که مردمانی که در باختر نزدیک هستند تاکنون نیز جز یک بار برای ایشان بانگ مسلمانی داده نمی شود و ابن ابی شیبیه آورده است که پسر عمر گفت: "نخستین بانگ مسلمانی که در روز آدینه دهند نوآوری است" که هم گمان می رود این سخن را از آن روی گفته که این کار را درست نمی شمرده و هم گمان

[صفحه ۲۰۸]

می رود که می خواهد بگوید: این برنامه در روزگار پیامبر (ص) پیاده نمی شده و هر چه در روزگار او نبوده نوآوری نامیده

می‌شود.

شوکانی نیز در نیل الاوطار ۳: ۳۳۲ آن چه را در فتح الباری بوده بازگو کرده و هم عینی در عمده القاری گزارش پسر عمر را به این گونه یاد کرده که: "نخستین آوای مسلمانی که در روز آدینه دهند نوآوری است" و هم آورده است که زهری گفت: "نخستین کسی که نخستین بانگ مسلمانی را پدید آورد عثمان بود که دستور داد برای مردم بازارها بانگ در دهند" و هم می‌نویسد: در پاره ای گزارش ها آمده است که عثمان سومین بانگ مسلمانی را که در زوراء برای گرد آوردن مردم سر می دادند پدید آورد- تا آن جا که گوید: و گفته شده: نخستین کسی که نخستین بانگ مسلمانی را پدید آورد درمکه حجاج بود و در بصره زیاد امینی گوید: نخستین پرسشی که از بازگو گران این گزارش ها باید کرد این است که خواست ایشان از بسیار شدن مردم که انگیزه ای شد برای دوبار سر دادن بانگ مسلمانی، آیا بسیار شدن ایشان در پایگاه جانشینی پیامبر- مدینه درخشان- است یا بسیار شدن ایشان در سراسر جهان؟ اگر دومی باشد که هزار بار هم بانگ مسلمانی در می دادند سودی برای ایشان نداشت زیرا نه بانگ آوا دهنده مدینه به دیگر شهرها و کشورها می رسید و نه بر مردمان آن جاها بایسته بود که به بانگی که از این جا برمی خیزد گوش دهند و نماز خود را با آن هماهنگ کنند.

بسیار شدن مردم در خود مدینه نیز اگر بگیریم که انگیزه درستی برای افزودن به برنامه آواز در دادن باشد تازه آن چه را درست می نماید افزودن به آواز دهندگان است که در هر گوشه شهر و همه در یک هنگام به کار برخیزند. نه این که پس از بانگ نماز در دادن که باید پس از آوای مسلمانی و- کار پیش از نماز- باشد یک بار دیگر از نو بانگ مسلمانی در دهند زیرا آئین نامه پیامبر، آشکارا با این شیوه ناسازگار است و کار خلیفه هم- به گونه ای که ترکمانی در شرح سنن کبرای بیهقی

[صفحه ۲۰۹]

۱: ۴۲۹ ما را آگاه می سازد- افزودن به برنامه بانگ مسلمانی دادن پس از بانگ نماز بوده است نه افزودن به آواز دهندگان و یاران پیامبر نیز از همین روی وی را نکوهش کردند و کار او را نوآوری ناروا شمردند و گر نه چند تا بودن آواز دهندگان، تنها در روزگار عثمان نبوده است زیرا در روزگار برانگیخته خدا (ص) نیز، هم بلال بانگ مسلمانی برمی داشت و هم پسر ام مکتوم و عثمان نیز- به گونه ای که در روشنگری آبی بر صحیح مسلم ۲: ۱۳۶ آمده- به هنگام بسیار شدن مردم چهارتن را برای این نیازمندی برگرفت و هیچ کس را هم نیافته ام که چند تا بودن آواز دهندگان را ناروا بشمارد که تازه دستورهای هم بر این برنامه بار کرده اند چنانکه گاهی این پرسش را پیش می کشند که- آیا چنان چه گفته شده- با چند تا بودن آواز دهنده، آوای بایسته یا شایسته هم چند تا می شود یا نه؟ و هنگامی که آواز دهنده نخستین کارش به انجام رسید آیا پیشنهاد می تواند در خواندن نماز درنگ کند تا آن دیگری هم کارش پایان یابد؟ یا می تواند بیرون شود و آن دیگری نیز آوای خود را نیمه کاره ببرد؟ و آیا چند آواز دهنده ای که هستند می توانند یکی پس از دیگری آواز بردارند؟ یا همه شان باید در آغاز هنگام نماز آواز بردارند؟ و شافعی در کتاب الام ۱: ۷۲ می نویسد: اگر پرستشگاهی بزرگ چند آواز دهنده آماده داشته باشد جای گفتگو نیست که هر یک از آنان می توانند- بر فراز یکی از گلدسته های آن- آواز بردارند تا همه شنوندگان- در یک هنگام- آواز مسلمانی را بشنوند. آن گاه نمای گزارش درستی که گذشت، می رساند که عثمان به برنامه بانگ مسلمانی دادن افزود به این گونه که دستور داد پس از بانگ مسلمانی و بانگ نماز در دادن، یک بار دیگر بانگ مسلمانی در دهند نه این که پیش تر از این ها بانگ مسلمانی در دهند و این را، هم از گزارش طبرانی که بیاید می توان دریافت و هم از آن چه برخی از روشنگران گزارش به کوتاهی باز نموده و گفته اند که سومین آوا، سومین است از دیدگاه آئین و کیش، زیرا پیش روی پیشنهاد و بر بانگ نماز به

[صفحه ۲۱۰]

بانگ مسلمانی افزوده شده است آری ابن حجر در فتح الباری ۳۱۵:۲ می نویسد: روشنگران همدستان اند که خواست گزارشگر از این دو واژه "سومین بانگ مسلمانی" آن است که دو تایی نخستین یکی بانگ مسلمانی است و دیگری بانگ نماز و آن گاه آوای سومی را هم که به دستور عثمان سر می دادند "سومین بانگ مسلمانی" می خواندند و این می رساند که پیشتر بایستی دوبار دیگر بانگ مسلمانی سر داده شده باشد. و عینی در عمده القاری ۲۹۰:۲ می نویسد: بانگ نماز که در این جا بانگ مسلمانی خوانده شده از این روی است که- همانند آن- آگهی هائی در بردارد و از همین روی است که پیامبر (ص) گفت میان هر دو بانگ مسلمانی، نمازی است برای کسی که بخواهد و خواست او "میان بانگ مسلمانی و بانگ نماز" است.

و تازه گیرم که بسیار شدن مردم انگیزه ای باشد برای افزودن به برنامه آواز در دادن، باز هم چنانکه گفتیم بایستی برنامه آواز در دادن افزونی را در گوشه های شهر که از پرستشگاه به دور است پیاده کنند تا بگوش کسی رسد که آوای مسلمانی ویژه پرستشگاه را که- چنان چه در سنن ابوداود ۱۷۱:۱ آمده- در روزگار پیامبر و روزگار بوبکر و عمر بر در پرستشگاه سر داده می شد نمی شنود نه در زوراء- که چنانچه در القاموس و تاج العروس- آمده خانه ای در کنار پرستشگاه بوده خواه آن را خانه عثمان پسر عفان بشماریم که حموی در معجم ۴۱۲:۴ یادی از آن کرده- و طبرانی نیز گوید: عثمان بفرمود تا آواز نخستین را از خانه ای از آن خود او که زوراء خوانده می شد سر دهند پس، از آن جا بانگ مسلمانی در می دادند یا- به گونه ای که نیز حموی یاد کرده- آن را جائی نزدیک بازار مدینه و نزدیک مسجد بگیریم یا- به گونه ای که ابن بطال بی هیچ چون و چرا

[صفحه ۲۱۱]

پذیرفته و برداشت وی در فتح الباری ۳۱۵:۲ و عمده القاری ۲۹۱:۳ آمده- آن را سنگی بزرگ نزدیک در پرستشگاه بدانیم، پس بانگ مسلمانی در دادن در زوراء- در رسانیدن آواز و چون و چند آگاهی ها- همچون آواز در دادن است بر در پرستشگاه، پس در این افزونی ناساز با آئین نامه پیامبر چه سودی توان یافت؟

وانگهی اگر هم گرفتیم که بسیار شدن مردم در مدینه، عثمان را در انجام این برنامه ناگزیر ساخت تازه باید پرسید که آیا انبوهی ایشان پدیده ای بود که ناگهان در هفتمین سال از فرمانروائی او روی نمود؟ یا از همان هنگام که این شهر، پایتخت مسلمانان گردید شماره مردمانش رو به افزونی رفت؟ بر این بنیاد، شماره مردمان به چند باید برسد تا انگیزه ای برای سرپیچی از برنامه پیامبر گردد؟ و دست آویزی برای سومین بانگ مسلمانی؟ و آیا دستاویز این شیوه من در آوردی را در همه شهرها و پایتخت های بزرگ که مردم آن چندین برابر مدینه اند می توان روا دانست و ده ها صدها بار بانگ مسلمانی را از نو سرداد؟ این را از خلیفه باید پرسید و از یاوران او که کارش را درست می دانند.

و تازه اگر بسیار شدن مردم در مدینه انگیزه آن بود که برای سومین بار آوای مسلمانی در دهند پس چرا مردم همه شهرها هم، کار خلیفه را دست آویز گرفتند و برنامه او را به کار بستند؟ با آن که در همه آن جاها چنان انبوهی ای نبود و خلیفه می باید ایشان را از این کار باز داشته و آگاهشان سازد که این افزونی که بر برنامه خدائی بانگ مسلمانی در دادن روا شمرده شده تنها برای مدینه است و بس. یا دست کم بگوید که این فرمان ویژه شهرهائی است که شماره مردم آن بسیار باشد.

آری، این بار خلیفه نخستین گام را در راه گستاخی به خدا برمی دارد و پس از او نیز معاویه و مروان و زیاد و حجاج می آیند و هر

گونه دلشان می خواهد بر بنیاد هوس های خود کیش خدا را به بازی می گیرند. و آغاز کننده یک کار، ستمگرتر از دیگران است.

[صفحه ۲۱۲]

خلیفه خانه خدا - کعبه - را پنهانور می نماید

طبری در تاریخ خود ۴۷:۵- به هنگام یادآوری از رویدادهای بیست و ششمین سال پس از کوچیدن پیامبر به مدینه- می نویسد: در همین سال بود که عثمان زمینه پرستشگاه مسلمانان را بیافزود و آن را پنهانور نمود، ساختمان های گروهی از همسایگان را بخريد و دیگران که به فروش تن در ندادند سرای هاشان را ویران ساخت و بهای آن را در گنجینه دارائی توده نهاد و چون بر سر او بانگ و فریاد راه انداختند دستور داد ایشان را زندانی کنند و گفت می دانید چه انگیزه ای شما را بر من گستاخ ساخته است؟ راستی که را که جز بردباری من شما را بر من گستاخ نساخته است. عمر با شما همین کار را کرد و بر سر او داد نزدیک ". سپس عبد الله- پسر خالد پسر اسید- درباره ایشان با او به گفتگو پرداخت تا از بند رهائی- یافتند. گزارش بالا را یعقوبی نیز در تاریخ خود ۱۴۲:۲ و ابن اثیر در الکامل ۳۹:۳ آورده اند.

و بلاذری در الانساب ۳۸:۵ از زبان مالک آورده است که زهری گفت: عثمان مسجد پیامبر (ص) را گسترش داد و ده هزار درم سیم ازدارائی خود به هزینه آن رساند پس مردم گفتند: پرستشگاه برانگیخته خدا را گسترش می دهد و برنامه او را دیگرگون می نماید. امینی گوید: گویا خلیفه نه در کیش اسلام، آئین هم سویه و پا برجائی برای آن چه در دست مردم است می دیده و نه در آئین پاک ما ارزش و آبرویی برای دارائی ها و دارندگان آن سراغ داشته و گویا سخن پیامبر بزرگ (ص) به گوش او نخورده بوده که دست زدن به دارائی هیچ مسلمانی روا نیست مگر او

[صفحه ۲۱۳]

از سر دل خرسندی دهد و بر بنیاد گزارش جصاص در احکام القرآن ۱: ۱۵۷: " مگر از دل و جان خشنود باشد ". و در شفاء قاضی عیاض و نیل الاوطار ۴: ۱۸۲ آمده است: " مگر خودش خشنودی دهد " و بر بنیاد گزارش ابن حبان که آن را درست می شمارند: هیچ مسلمانی را نرسد که چوبدستی برادرش را جز با خشنودی خود او بستاند.

و از شگفت ترین چیزها آن که خلیفه خود، روزگار عمر- و هنگام گسترش دادن وی به پرستشگاه- را دریافته و درگیری او را با عباس پسر عبد المطلب- که نمی خواست خانه اش را بدهد- دیده و پیش چشمش بود که ابی پسر کعب و ابوذر غفاری و جز ایشان، داستان ساختمان بیت المقدس به دست داود (ع) را گزارش کردند و عباس همان را پشتوانه سخن و دادخواست خود گردانید و عمر نیز که از آئین نامه ارجمند پیامبر آگاه شد در برابر آن سر فرود آورد- که گسترده داوری در ج ۶ ص ۲۶۲ تا ۲۶۶ از چاپ دوم گذشت- جز آن که این یکی مرد پروای هیچ یک از این ها را نداشت و آن آئین نامه چون و چرا ناپذیر را پایمال نمود و آن گاه کار عمر را دستاویز گردانید و این را که مردم از وی می ترسیده اند و او چون بردباری نموده باکی از وی ندارند. پس خانه های مردم را بی آن که خشنودی دهند ویران ساخته و کسانی را که در این باره با وی به گفتگو و چون و چرا پرداخته اند به زندان افکنده و بهای آن را در گنجینه دارائی توده نهاده تا آن جا که مردم گفتند: مسجد برانگیخته خدا را پنهانور می سازد و آئین نامه او

را دیگرگون می نماید.

[صفحه ۲۱۴]

اندیشه خلیفه درباره متعه حج

بخاری در صحیح آورده است که مروان پسر حکم گفت: در راه مدینه تا مکه با عثمان و علی (ض) بودم و شنیدم که عثمان مردم را از متعه حج و از انجام حج و عمره با هم باز می داشت و علی که چنین دید، برای حج و عمره با هم آغاز به لبیک گفتن نمود عثمان گفت: مرا چنان می بینی که مردم را از کاری باز بدارم و تو آن را به جای آری؟ گفت: من برای سخن هیچ یک از مردم، آئین-نامه برانگیخته خدا (ص) را رها نمی کنم.

و در گزارش احمد آمده است که: ما با عثمان (ض) می گشتیم که ناگاه دیدیم مردی برای حج و عمره با هم لبیک می گوید عثمان (ض) گفت این کیست گفتند علی. گفت مگر نمی دانی که من از این کار جلوگیری کرده ام؟ گفت آری، با این همه، من سخن برانگیخته خدا (ص) را برای سخن تو رها نمی کنم.

و بخاری و مسلم آورده اند که سعید پسر مسیب گفت: علی و عثمان (ض) در عفان فراهم آمدند و عثمان مردم را از متعه حج باز می داشت پس علی به او گفت: کاری که برانگیخته خدا (ص) انجام به دستور آن داده تو چه می خواهی که از آن جلوگیری می کنی؟ گفت: ما را رها کن گفت من نمی توانم تو را واگذارم پس علی که چنین دید برای حج و عمره با هم آغاز به لبیک گفتن نمود.

مسلم آورده است که عبد الله پسر شقیق گفت: عثمان (ض) مردم را از متعه حج باز می داشت و علی (ض) مردم را به انجام آن وامی داشت پس عثمان در این باره سخنی به علی گفت سپس علی گفت: تو می دانی که ما با برانگیخته خدا (ص) حج تمتع انجام می دادیم گفت آری، ولی ترسان بودیم.

[صفحه ۲۱۵]

برگردید به صحیح بخاری ۶۹:۳ و ۷۱، صحیح مسلم ۳۴۹:۱، مسند احمد ۹۵ و ۶۱:۱، سنن نسائی ۱۵۲ و ۱۴۸:۵، سنن بیهقی ۳۵۲:۴ و ۲۲:۵، مستدرک حاکم ۴۷۲:۱، تیسیر الوصول ۲۸۲:۱

امینی گوید در پیرامون این زمینه در جلد ششم ص ۹۸ تا ۱۳۰ و ۲۱۳ تا ۲۲۰- از چاپ دوم- در لابه لای " نشانه های شگفت انگیز " به گستردگی سخن رانیدیم و آن جا گزارش های فراوانی یاد کردیم که می رساند روا بودن متعه حج با پشتوانه های بسیاری که در نامه خدا و آئین نامه پیامبر دارد، آشکار و بی چون و چرا است و هیچ فرازی هم فرود نیامد که آئین متعه حج را بگرداند و برانگیخته خدا (ص) نیز- تا هنگام مرگ- مردم را از آن باز نداشت و- چنان که بخاری و مسلم و گروهی از پیشوایان گزارش ها از راه های بسیار گزارش کرده اند- جلوگیری از آن تنها بر بنیاد اندیشه و برداشت خلیفه دوم بود. و عثمان خود نیز آن گیر و دارها را دید و بگو مگو هائی که بر سر این کار در گرفت و پر خاش های یاران پیامبر به جلوگیری کننده، در پیش چشم او بود و نیز این که: دست آویزی این بود که اگر من متعه حج را برایشان روا بشمارم زن می گیرند و نوعروسان با در حجله ها به دیدار خانه خدا

می آرند، و تو می دانی که این بهانه پوچ، هیچ نبوده مگر یک برداشت ناچیز که پشتوانه ای آن را استوار نمی گردانیده و نامه خدا و آئین نامه پیامبر نیز آن را در هم می شکسته زیرا برانگیخته خدا (ص) از دارنده این برداشت- در شناخت آن زمینه ای که وی با چشم های نزدیک بینش پرده از چهره آن بر گرفته- استادتر بوده و پیش از وی نیز خدای پاک همه این ها را می دانسته و هیچ کدام نه تنها مردم را از متعه حج باز نداشتند که دستور آن را پا بر جا نیز گردانیدند.

"دانش به جز نامه خدا و یادبودهای پیامبر نیست
و آن چه به جز این باشد نه چیزی است و نه گزارشی
مگر یک مشت هوس ها و دشمنی های به هم آمیخته

[صفحه ۲۱۶]

که مبدا بیهوده ای از دارندگان آن تو را بفرید."

آری عثمان همه این ها را دید ولی پروای هیچ کدام از آن ها را نداشت و گام در جای پای کسی نهاد که پیش از وی بود، با آن که درست آن بود که از نامه خدا و برنامه پیامبر پیروی کند- و درستی برای پیروی کردن شایسته تر است و تازه به این هم بسنده ننموده و آغاز کرده است به سرزنش فرمانروای گروندگان علی (ع)- که روان برانگیخته خدا بود و دروازه شهر دانش او و داناترین پیروان او و استادترین ایشان در داوری- که چرا با برداشت بی پشتوانه ما که با فرمان خدا ناساز است هماهنگی نمی نمائی و آن گاه کار گفتگو میان آن دو- در عسفان و در جحفه- به آن جا می کشد که چنان چه داستان آن در جلد ششم ص ۲۰۵ از چاپ نخست و ص ۲۱۹ از چاپ دوم گذشت چیزی نمی نماند که فرمانروای گروندگان علی (ع) برای حج تمتع به جا آوردن، کشته شود.
ما نمی دانیم این مرد هنگامی که سرور ما علی (ع) به وی گفت "به راستی تو می دانی که ما با برانگیخته خدا حج تمتع به جا می آوردیم" چه خواستی داشت که پاسخ داد: آری ولی ترسان بودیم؟ در آن سال که مردم با برانگیخته خدا (ص) حج تمتع به جا آوردند چه ترسی در کار بوده؟ مگر نه این همان بازپسین دیدار پاک ترین پیامبران از خانه خدا بوده که شماره همراهان او به صد هزار کس و بیشتر می رسیدند؟ و تو خواهی یافت که بزرگان توده نیز این بهانه ناچیز و ساختگی را در نمی یافتند تا آن جا که پیشوای حنبلیان احمد پس از یاد کردن آن گزارش در مسند می نویسد: شعبه به قتاده گفت: ترس ایشان از چه بوده؟ پاسخ داد نمی دانم.

من نمی دانم آیا اندازه دانش خلیفه این بوده است؟ یا مرز خردمندی اش

[صفحه ۲۱۷]

یا اندازه پافشاری اش در پیاه کردن برنامه هائی که می خواسته؟ یا مرز پیروی اش از نامه خدا و آئین نامه پیامبر او؟ یا اندازه درستکاری اش در نگهداری سپرده های کیش مسلمانان که خود جانشین پیامبرشان بوده؟ اگر نمی دانید از یاد دارندگان بپرسید.
و آن گاه آیا گزافه گوئی آشکار و ناروا نیست که ابن سیرین- به گونه ای که بلاذری در الانساب ۴:۵ آورده- بگوید: در میان همه ایشان، نخست عثمان به دستورهای وابسته به دیدار خانه خدا از همه آگاه تر بود و سپس پسر عمر.
اگر آگاه ترین توده شیوه اش این و داستانش این باشد اسلام را بدرود باید گفت.

خلیفه خون بی گناهان را پایمال می کند

اشاره

کرایسی در ادب القضاء با زنجیره ای درست از زبان سعید پسر مسیب آورده است که عبد الرحمن پسر ابو بکر گفت: اندکی پیش از کشته شدن عمر من گذارم بر هرمان افتاد که با جفینه و ابو لولو راز می گفت و می شنید پس چون مرا دیدند برخاستند و از میان ایشان دشنه ای دو سر به زمین افتاد که دسته آن در میانش بود پس از آن، در دشنه ای که عمر با آن کشته شده بود نگرستند و دیدند همان است که او چگونگی اش را می گوید پس عبید الله پسر عمر برفت و شمشیرش را برگرفت و همین سخن را از عبد الرحمن شنید پس به نزد هرمان شد و او را کشت و جفینه را که دخت کوچک بو لولو بود بکشت و خواست همه برده های مدینه را بکشد که جلوش را گرفتند و چون عثمان بر سر کار آمد عمرو پسر عاص به وی گفت: این پیش آمد در هنگامی رویداده که تو بر مردم

[صفحه ۲۱۸]

فرمانروائی نداشته ای پس خون هرمان پایمال شد.

گزارش بالا را هم طبری با اندکی دگرگونی در تاریخ خود ۴۲:۵ آورده و هم محب طبری در الریاض ۱۵۰:۲ چنان که ابن حجر نیز در الاصابه ۶۱۹:۳ آن را یاد کرده و آن را به همین گونه که ما آوردیم درست شمرده است.

و بلاذری در الانساب ۲۴:۵ از زبان مدائنی آورده است که غیاث پسر ابراهیم گفت: عثمان بر فراز منبر شد و گفت: هان ای مردم ما سخنرانان نبودیم و اگر زنده بمانیم و اگر خدا خواست برایتان به گونه ای که باید سخنرانی خواهیم کرد و این هم از خواست خدا بود که عبید الله پسر عمر خون هرمان را بریزد و هرمان نیز از مسلمانان بوده و هیچ بازمانده ای به جز توده مسلمانان ندارد و من پیشوای شمایم و از وی گذشتم آیا شما هم می گذرید؟ گفتند آری پس علی گفت: این تبهکار را بکش که کاری سهمناک به جای آورده و مسلمانی را بی گناه کشته است و به عبید الله نیز گفت: اگر روزی دستم بتو رسد در برابر هرمان تو را خواهم کشت.

و یعقوبی در تاریخ خود ۱۴۱:۲ می نویسد: مردم درباره خون هرمان و خودداری عثمان از کیفر دادن عبید الله پسر عمر سخن بسیار گفتند پس عثمان بر منبر شد و برای مردم سخنرانی کرد و گفت: بازخواست خون هرمان با من است و من آن را برای خدا و برای عمر بخشیدم و آن را در برابر خون عمر رها کردم پس مقداد پسر عمرو برخاست و گفت راستی این که هرمان همیمان خدا و برانگیخته او بوده و تو را نمی رسد که آن چه از آن خدا و برانگیخته او است ببخشی. گفت بینیم و ببینید سپس عثمان عبید الله پسر عمر را از مدینه به کوفه فرستاد و او را در خانه ای فرود آورد که آن جا را به نام وی کوفک پسر عمر

[صفحه ۲۱۹]

می نامیدند برخی از ایشان نیز در این باره گفته اند.

"ای ابو عمرو!- نام سرپوشیده عثمان- دو دل مباش که

عبید الله با کشتن هرمان در گرو و در بند است"

و بیهقی در سنن کبری ۶۱:۸ آورده است که عبید الله پسر عبید پسر عمیر گفت: چون عمر (ض) زخم خورد عبید الله پسر عمر بر

هرمزان برجست و او را بکشت پس عمر را گفتند که عید الله پسر عمر هرمزان را کشت گفت: چرا او را کشت؟ گفت: می گوید او پدرم را کشته گفته شد چگونه؟ گفت پیش از این دیدم که با ابو لولو تنها بود ووی را به کشتن پدرم برانگیخت عمر گفت من نمی دانم این چیست بنگرید هر گاه من مردم از عید الله بخواهید که گواه و پشتوانه سخنی که درباره هرمزان می گوید- که او مرا کشته- بیارد اگر گواهی آورد، که خون او در برابر خون من ریخته شده و اگر گواهی نیاورد عید الله را در برابر هرمزان بکشید پس چون عثمان (ض) بر سر کار آمد گفتندش آیا سفارش عمر (ض) را درباره عید الله به کار نمی بندی؟ گفت: بازخواست خون هرمزان با کیست؟ گفتند با تو ای فرمانروای گروندگان! گفت من نیز از گناه عید الله پسر عمر گذشتم.

و در طبقات ابن سعد ۵: ۸ تا ۱۰ چاپ لیدن آمده است که عید الله برفت و دختر بو لولو را که خویش را مسلمان می خواند بکشت و عید الله آن روز چنان خواست که هیچ برده ای را در مدینه نگذارد و همه را بکشد پس نخستین کسانی که با پیامبر به مدینه کوچیده بودند گرد آمدند و از سوی اینان آن چه را عید الله انجام داده بود سهمناک شمرده بر او سخت گرفتند و از سر بردگان به دورش داشتند پس گفت البته به خدا ایشان و جز ایشان را- به برخی از مهاجران گوشه می زند- خواهم کشت پس عمرو پسر عاص همچنان باوی نرمی نمود تا شمشیر را از چنگ وی به درآورد و سعد نیز به نزد وی شد و هر یک از آن دو سر دیگری را گرفته و در این زد و خورد موی همدیگر را می کشیدند تا مردم در میان آن دو جدائی انداختند پس عثمان روی به ایشان نهاد و این در همان سه روزی بود که- برای

[صفحه ۲۲۰]

برگزیدن جانشین- رای زنی می شد- و پیش از آن که وی را فرمانروا بشناسند- پس وی سر عید الله پسر عمر را گرفت و عید الله نیز سر او را، سپس آن دو را از هم جدا کردند و آن روز زمین بر مردم تاریک شد و این بر دل مردم گران آمد و ترسیدند که با کشته شدن جفینه و هرمزان و دختر بو لولو به دست عید الله، گرفتاری ای از آسمان پدید آید.

و ابو وجزه آورده است که پدرم گفت: آن روز عید الله را دیدم که با عثمان چنگ در موی یکدیگر افکنده بودند و عثمان می گفت "خدا تو را بکشد! مردی نماز گزار و دختری کوچک و یکی دیگر را که در پناه برانگیخته خدا (ص) بود کشتی، رها کردن تو درست نیست" و هم گفت: به شگفت آمدم از عثمان که چون به فرمانروائی رسید چگونه او را رها کرد تا سپس دانستم که عمرو پسر عاص پا در میانی کرده و او را از اندیشه اش برگردانیده است.

آورده اند که عمران پسر مناح گفت چون عید الله پسر عمر، هرمزان و دختر ابو لولو را بکشت سعد پسر ابو وقاص با او درآویخت و هر یک موی دیگری را گرفته می کشیدند و سعد نیز در گیر و دار همین کار می گفت:

"جز تو هیچ شیری نیست که یک بار غرشی سر دهد

و از تو است که شیران زمین به سختی ها دچار می شوند و نابود می گردند" پس عید الله گفت:

"بدان من گوشتی نیستم که آسان از گلوی تو فرو روم

پس از همان گنجشگان زمین هر چه می خواهی بخور".

پس عمرو پسر عاص، پیامد و چندان با عید الله سخن گفت و با او نرمی نمود تا شمشیرش را از او گرفته در زندان افکندند و پس از آن که عثمان بر سر کار آمد وی را آزاد کرد

[صفحه ۲۲۱]

آورده اند که محمود پسر لبید می گفت: من گمان می کردم که عثمان چون بر سر کار آید عید الله را خواهد کشت و این پندارم بر بنیاد آن گیر و داری بود که دیدم باوی داشت زیرا او و سعد بیش از همه یاران برانگیخته خدا (ص) با وی سرسختی می نمودند. و از زبان مطلب پسر عبد الله آورده اند که علی به عید الله پسر عمر گفت: دختر ابو لولو چه گناهی داشت که او را کشتی؟ و هم آورده اند که پیشنهاد علی و پیشنهاد بزرگ ترین یاران برانگیخته خدا- به هنگامی که عثمان اندیشه ایشان را پرسید- این بود که باید عید الله را کشت، با این همه، عمرو پسر عاص با عثمان به سخن پرداخت تا وی را رها کرد و علی می گفت: اگر دستم به عید الله پسر عمر رسد و توانائی داشته باشم او را به سزای کارش خواهم کشت.

و از زبان زهری آورده اند که چون عثمان به فرمانروائی رسید مهاجران و انصار را بخواند و گفت: پیشنهادی به من دهید درباره کشتن این کسی که چنین رخنه ای در کیش ما پدید آورده است پس همه مهاجران و انصار یک سخن و همدستان شده و عثمان را بر کشتن او دلیر می کردند و اندکی از مردم می گفتند: خدا هرمان و جفینه را از آمرزش خود دور گرداند، می خواهند عید الله را به دنبال پدرش فرستند، پس سخن در این باره بسیار شد و عمرو پسر عاص گفت: ای فرمانروای گروندگان! این پیش آمد پیش از آن که تو به فرمانروائی بر مردم رسی روی داده، پس چشم از او ببوش. مردم از سخن عمرو پسر عاص پراکنده شدند. و از زبان ابن جریج آورده اند که عثمان اندیشه مسلمانان را در این باره پرسید پس یک سخن گفتند که باید خونبهای هرمان و دختر بو لولو را پرداخت- و در برابر آن دو نباید عید الله پسر عمر را کشت- و آن دو، مسلمان شده

[صفحه ۲۲۲]

بودند و عمر بر ایشان درآمدی نهاده بود و در آینده که به علی پسر ابوطالب دست فرمانبری داده شد خواست عید الله پسر عمر را بکشد و او از چنگ وی به سوی معاویه پسر ابو سفیان گریخت و همچنان با او بود تا در جنگ صفین کشته شد و طبری در تاریخ خود ۴۱:۵ می نویسد: چون دست فرمانبری به عثمان دادند او در گوشه مسجد بنشست و عید الله پسر عمر را که در خانه سعد پسر ابو وقاص زندانی بود بخواند و سعد همان بود که چون وی هرمان و جفینه و دختر بو لولو را بکشت و می گفت: به خدا سوگند البته مردانی را که در ریختن خون پدرم دست داشتند- به مهاجران و انصار گوشه می زند- خواهم کشت همان گاه سعد به سوی وی برخاست و شمشیر را از دست وی باز ستاند و مویش را کشید تا بر زمینش افکند و در خانه خویش زندانی اش کرد تا عثمان او را به در آورد پس عثمان به گروهی از مهاجران و انصار گفت: درباره این کسی که چنین رخنه ای در اسلام پدید آورده است پیشنهادهایی به من دهید پس علی گفت: من بر آنم که وی را بکشی پس یکی از مهاجران گفت: عمر دیروز کشته شد و پسرش امروز کشته شود؟ پس عمرو پسر عاص گفت: ای فرمانروای گروندگان! خداوند تو را برکنار داشت از این که این پیش آمد به روزگار فرمانروائی=تو

[صفحه ۲۲۳]

بر مسلمانان روی دهد. عثمان گفت: من اکنون سرپرست ایشانم و برای آن خونبهای نهادم و پرداخت آن را از دارائی خویش به گردن گرفتم گزارشگر گفت مردی از انصار که او را زیاد پسر لبید بیاضی می گفتند چون عید الله پسر عمر را می دید می گفت "ای عید الله تو در برابر پسر اروی

هیچ گریزگاه و پناهگاه و زینهای نداری.

دست خویش را به خون کسی آلودی که به خدا سوگند ریختن آن ناشایست و ناروا بود

کشتن هرمان کاری سهمناک بود

که بی هیچ انگیزه‌ای=انجام گرفت. مگر آن که گوینده ای بگوید:

آیا هرمان را در کشته شدن عمر، گناهکار می شمارید؟

رویدادها بر روی هم تل انبار شد و بی خرد کسی گفت:

آری من او را گناهکار می شمارم=او بود که به این کار فرمان داد و پیشنهاد آن را کرد

جنگ افزار آن بنده در درون خانه اش بود

و آن را زیر و رو می کرد و دستور به دستور، ارجمند شناخته می شود) " گزارشگر گفت: پس عبید الله پسر عمر به نزد عثمان شد

و از زیاد پسر لبید و سروده‌اش گله مندی نمود پس عثمان زیاد پسر لبید را بخواند و او را از این سخنان باز داشت و زیاد نیز درباره

عثمان چنین سرود:

"ای ابو عمرو- نام سرپوشیده عثمان

دو دل مباش که عبیدالله با کشتن هرمان در گرو و در بند=است.

پس به راستی اگر گناه وی و افزارهای لغزش را ندیده بگیری

تو و او با یکدیگر همچون دو اسب خواهید بود که برای گرو بندی به

[صفحه ۲۲۴]

کار گیرند

آیا از او می گذری؟ هنگامی که به نادرست از او بگذری

پس تو به آن چه گزارش می کنی نزدیک نیستی. "

پس عثمان زیاد پسر لبید را بخواند و او را از این سخنان باز داشت گزارش بالا را ابن اثیر هم در الکامل ۵: ۳۱ یاد کرده است.

امینی گوید: از گزارش هائی که آوردیم بر روی هم برمی آید که خلیفه، عبید الله- کشته هرمان و جفینه دختر کوچک بولولو-

را به سزای آدمکشی نرسانید با آن که بسیاری از یاران پیامبر در کیفر دادن او پا می فشردند و سرور ما فرمانروای گروندگان (ع) نیز

بایشان هماهنگی می نمود، با این همه و با آنکه پیشنهاد علی با آئین نامه پیامبر و نامه خداوندی همساز بود و خود بر بنیاد گفته

چون و چرا ناپذیر پیامبر درستکار، استادترین پیروان وی در داوری شناخته می شد، باز هم پیشنهاد او و دیگر یاران پیامبر را ندیده

گرفته و به پیشنهاد عمرو- پسر عاصی و نابغه- چسبید که- در ج ۲ ص ۱۲۰ تا ۱۷۶ از چاپ دوم- سرگذشت او را به گستردگی

آوردیم و از همان جا چگونگی گوهر و تبار و دانش و پابندی او به کیش ما را می توانی دریافت، آری دستور چنین کسی به کار

بسته شد که به عثمان گفت " این پیش آمد در هنگامی روی داده که تو بر مردم فرمانروائی نداشته ای و "... با این که آن کس

در آن هنگام بر سر کار بوده- که همان خلیفه کشته شده باشد- در بازپسین دم از زندگی اش فرمان داد که اگر پسرش گواهی

دادگر نیارد بر این که هرمان پدر او را کشته، بایستی به کیفر کار خود کشته شود. و خیلی روشن است که او چنین گواهی نیاورد

پس عبید الله تا هنگامی که رهایش کردند همچنان در بند این فرمان بود و گذشته از این خون جفینه و دختر بولولو را هم به گردن

داشت. آیا آئین اسلام گفته است که اگر خلیفه بخواهد آئین های کیفری خدا را روان گرداند باید پیش آمدها به هنگام فرمانروائی

او روی داده باشد؟ تا پسر نابغه- عمرو- آن هیا بانگ ها را راه بیاندازد؟ و اگر این خوابشان درست باشد پس دیگر چه

[صفحه ۲۲۵]

نیازی بوده است که خلیفه از مردم بخواهد بزهکار را ببخشند؟ و باز گرفتیم که خلیفه یک روزگار می تواند در جایی که کسی کشته شده و بازمانده ندارد چنین گذشتی کند یا از مردم چنین گذشتی بخواهد ولی آیا می تواند فرمانی را هم که به دستور خلیفه پیش از او باید روان گردانید پامال کند؟ و آیا مسلمانانی که درخواست چنین بخششی از ایشان شد و ایشان هم آن چه در دست شان نبود بخشیدند آیا روا بود چنان فرمان گذراو بی چون و چرائی را پامال کنند؟ و اگر هم گرفتیم که روا بوده: آیا بخشش چند تن از ایشان بس بود که تبهکار بی کیفر بماند؟ یا می باید همه مسلمانان در این باره با ایشان هم آواز گردند؟ و تو می بینی در میان مسلمانان کسانی بوده اند که کیفر ندادن او را زمینه ای برای پرخاش و خرده گیری به عثمان گرفتند تا آن جا که وی چون دید مسلمانان جز کشتن عیدالله راهی را نمی پذیرند به او دستورداد تا به سوی کوفه کوچ کند و آن جا خانه و زمین به وی بخشید که همان است که به آن، کوفک پسر عمر می گفتند و این بر مسلمانان، گران و سهمگین آمد و در پیرامون آن سخن بسیار گفتند.

و آن گاه فرمانروای گروندگان علی (ع) که سرور توده و داناترین ایشان به فرمان ها و آئین های کیفری بود با عیدالله دشمنی می نماید و او را بیم می دهد که در برابر این بزهکاری اش هر گاه بر وی دست یابد وی را بکشد. و هنگامی هم که بر سر کار می آید به پیگرد او می پردازد تا وی را بکشد پس او از نزد وی به شام- به سوی معاویه می گریزد و چنان چه در الکامل از ابن اثیر ۳: ۳۲ می خوانیم در پیکار صفین کشته می شود. و در استیعاب از ابن عبد البر نیز آمده است که: او پس از مسلمان شدن هرمان، وی را بکشت و عثمان او را بخشید و چون علی بر سر کار آمد او بر خویشان بترسید و به سوی معاویه گریخت تا در صفین کشته شد و در مروج الذهب ۲: ۲۴ می خوانیم: که علی او را (در جنگ) بزد و جامه های آهنینی را که بر تن داشت بدرید چندان که شمشیر وی با آن چه در اندرون

[صفحه ۲۲۶]

او بود بیامیخت و به هنگامی که علی به پیگرد او پرداخت تا در برابر خون هرمان او را بکشد و او بگریخت علی گفت: اگر امروز از چنگ من به در رفتی روز دیگری به در نروی.

و همه این ها می رساند که هم فرمانروای گروندگان (ع) با پی گیری و پافشاری می خواسته است که گناه او بخشیده نشود و هم گذشتن عثمان از او داوری روا و گذرا نبوده که بتوان از آن پیروی کرد و گر نه علی نه در پی آن برمی آمد که وی را بجوید و نه بر آن می شد که بکشدش. تا آن جا که در روز صفین نیز همان گناهش رابه رخ او می کشد و آن گاه که عیدالله در برابر مردم آشکار می گردد علی او را آواز می دهد: وای بر تو ای پسر عمر! برای چه با من جنگ می کنی؟ به خدا سوگند که اگر پدرت زنده بود با من نمی جنگید. پاسخ داد خون عثمان را می جویم گفت: تو خون عثمان را می خواهی و خدا از تو خون هرمان را می خواهد پس علی اشترنخعی را بفرمود تا به سوی او بیرون شود.

این جا دیگر بهانه هائی که برای چشم پوشی از عیدالله و زنده گذاشتن او می آوردند به پایان می رسد با این همه، قاضی القضاة (= داور داوران) سر خویش را از نهانگاه نیرنگ بازی به در آورده و به استاد خود ابو علی چنین بسته که او گفته: عثمان با چشم پوشی از او خواست که کیش ما به ارجمندی رسد زیرا او ترسید که کشته شدن وی به گوش دشمنان خورده و

بگویند: پیشوایشان را کشتند و فرزند او را هم کشتند و چگونگی رویداد را دریافته به سرزنش مسلمانان برخیزند. پایان آیا کسی هست از این مرد پیرسد کدام سرزنشی بر مسلمانان خواهد بود که دستور آئین خویش را به کار بسته و داوری خلیفه پیشین را درباره فرزند تبهکارش که خون بیگناهان را ریخت روان گردانند؟ و در کار کیش خدا هیچ گونه دلسوزی ای

[صفحه ۲۲۷]

به او گریبان گیر ایشان نشود (چون از مرزهایی که خدای پاک نهاده بود گام فراتر نهاد و کسانی که از مرزهای خدا گام فراتر نهند ایشانند ستمگران) و هیچ هم پروای این نکردند که دیروز به داغ کشته شدن پدر دچار گردید و امروز خودش کشته می گردد و برای خاندانش داغ بر روی داغ می آید. آری چنین کاری در زمینه کیش ها مایه سرفرازی ای است که همه چشم به آن دارند زیرا انگیزه آن سخت سری در گرویدن است و روا داشتن بینش، و دلیری در راه خدا و نگهبانی بر مرزهای نامه خدا و آئین نامه پیامبرش (ص)، و گرفتن گرد آورده های کیش یگانه پرستی. و آن گاه کدام توده است که این همه انگیزه های گردن فرازی را در خود بنماید و فرازهای ستایش آمیز در پیرامون او پرداخته نشود و پیاپی آفرین و زه برایش گفته نیاید؟ آری سرزنش را تنها در جایی باید جست که در کار بستن دستورها سستی شود و- به بهانه های پوچ و ناچیز- آئین های کیفری را پایمال کنند و در پی هوس ها و دلخواسته ها روند. با این همه چه باید کرد که استاد ابو علی خوش داشته که در پشتیبانی از عثمان بهره ای داشته باشد و ناچار به پشتیبانی پرداخته است.

و تازه آن چه خلیفه انجام داد گرهی کور برای کسانی پدید آورد که خواستند از شیوه او پیروی کنند زیرا برای پاک نمودن کار او- که با نامه خدا و آئین نامه پیامبر ناساز بود- به دست و پا افتادند و در روشنگری آن چه رویداد به آن باز می گردد به گل فرو ماندند، چندان که یکی پنداشت از این روی را بخشیده که سرپرست مردمان، می تواند چنین کاری کند و بر بنیاد این پندار، پیشوا می تواند به جای کشتن کشته شده، با گرفتن خونبها از وی سازش نماید هر چند نمی تواند که یکسره او را ببخشد چون کیفر دادن او حق مسلمانان است زیرا مرده ریگ او نیز به ایشان می رسد و پیشوا نماینده ایشان است- در به پا داشتن آئین ها- و اگر چشم پوشی نماید حقی را که ایشان داشته اند از بیخ و بن نابود گردانیده و این روا نیست. و از همین روی پدر و نیا نمی توانند به نمایندگی فرزند چشم پوشی نمایند هر چند می توانند کیفر ستمگر را به گونه ای رسا بخواهند، البته پیشوا نیز می تواند که با گرفتن

[صفحه ۲۲۸]

خونبها سازش نماید

دیگری نیز می پندارد که عثمان از مسلمانان خواست عبید الله را ببخشند و آنان هم که بازماندگان مرد کشته شده بودند- چون بازمانده ای نداشت- درخواست او را پذیرفتند. و ما نمی دانیم آیا ایشان در جستجوی بازماندگان او در شهرهای ایران برآمدند؟ چون آن مرد و خاندانش ایرانی بوده اند- یا ایشان- برای داوری به این که بازماندگانی ندارد- همین را بس دانستند که کسی از ایشان را در مدینه نمی دیدند. و او در آن شهر، تنها بود و خانواده و خویشاوندانی نداشت، یا این که از پیش خود به این گونه داوری نمودند. و مگر چه زیانی برایشان داشت که کار را برمی گردانند به بازماندگان او در کشور خودش و ایشان را زینهار می دادند تا به سراغ آن که کسی از ایشان را کشته بود بیایند و او را کیفر دهند یا از وی چشم پوشند؟

و تازه کجا مسلمانان، درخواست عثمان را پذیرفتند؟ مگر نه سرور ایشان (ع) می گفت: این تبهکار را بکش و به سزای خود برسان

که به راستی کاری سهمگین به جای آورده است و خلیفه پیشین نیز دستور داد که او را کیفر دهند و در میان توده مسلمانان کسی - جز عمرو عاص پسر نابغه - نبود که از وی پشتیبانی نماید یا از گناهش چشم پوشد و دیدیم که به گزارش ابن سعد، زهری می گفته: مهاجران و انصار، یک سخن همدستان شده و عثمان را به کشتن او دلیر می گردانیدند.

سومی هم آمده است و فلسفه هائی می بافت که از زبان استاد ابو علی شنیدی. و آیا چنان سرزنش ها و ننگ ها و دشنام هائی که بر بنیاد فلسفه ایشان با کشتن پسر عمر پدید می آمد، دامن گیر امویان شد که تنها در یک روز چنان کشتاری همگانی - در میان خاندان پاک پیامبر - به راه انداختند و پدر را که سرور جوانان بهشتیان بود با زادگان و بستگان وی از کودک شیرخوار و نوجوان گرفته تا پیرمرد و میانسال همه را سربریدند؟

[صفحه ۲۲۹]

یکی دیگر هم پیدا شده و برای هرمان، بازمانده ای تراشیده است به نام قماذبان. و بر آن رفته که او با پافشاری مسلمانان از گناه عبید الله درگذشت طبری در تاریخ خود ۴۳:۵ گزارش می کند که آن را شعیب از سیف پسر عمرو او از ابو منصور گرفته است که این گفت: شنیدم قماذبان رویداد کشته شدن پدرش را بازگو می کرد و می گفت: ایرانیانی که در مدینه بودند برخی بابری رفت و آمد داشتند، یک بار فیروز (= ابو لولو) به پدرم گذر کرد و با او دشمنی دو سره بود، پدرم آن را از دست وی گرفت و گفت: در این شهرها چه می کنی؟ گفت: با این، کارد تیزی کنم پس مردی وی را دید و چون عمر زخم خورد آن مرد گفت: من این کارد را دست هرمان دیدم که آن را به فیروز داد پس عبید الله روی به هرمان آورد و او را بکشت و چون عثمان بر سر کار آمد مرا خوانده وی را به دست من سپرد و گفت: ای پسرکم! این کشنده پدر تو است و تو برای پرداختن به او سزاوارتر از مائی پس برو و او را بکش پس من وی را بیرون بردم و در آن سرزمین هیچ کس نماند که همراه من نیاید جز آن که ایشان خواهش می کردند او را ببخشم پس من به ایشان گفتم: آیا من می توانم او را بکشم گفتند آری و عبید الله را دشنام دادند من گفتم آیا شما می توانید از کار من جلوگیری کنید؟ گفتند نه و باز او را به دشنام گرفتند پس من او را برای خدا و برای ایشان رها کردم پس مرا برداشتند و به خدا سوگند که من راه را تا به خانه نیامدم مگر بر روی سر و دست مردان.

اگر این بازمانده پنداری در آن جا بوده پس چرا - به گونه ای که در گزارش های درست آمده - عثمان بر فراز منبر گفت: "این مرد بازمانده ای ندارد که مرده ریگش به او رسد - مگر همه مسلمانان - و من نیز پیشوای شمایم؟" و چرا به گزارش خود طبری در جای دیگر گفت: من سرپرست ایشانم و برای

[صفحه ۲۳۰]

آن خونبھائی نهادم که پرداخت آن را از دارائی خویش به گردن گرفتم؟ و اگر می دانست که چنان بازمانده ای هست چرا پیش از گفتگو با او، داوری کرد که به جای کیفر دادن کشنده باید خونبھا پرداخت؟ و چرا پس از پیشنهاد خونبھا، آن را به وی نپرداخت و بر دارائی خود هموار ساخت؟ و تازه سرانجام خونبھا چه شد و با آن چه کردند؟ من نمی دانم.

و اگر مسلمانان پذیرفته بودند که کسی به نام قماذبان هست و هیچ کس هم در آن سرزمین نماند که همراه وی نیاید و اونیز سرانجام، کشنده پدرش را بخشید پس چه جای آن داشت که باز هم خلیفه به ایشان بگوید: من از او گذشتم آیا شما هم می گذرید؟ - و یا به گزارش بیهقی: من از عبید الله پسر عمر گذشتم - و در هنگامی که بازمانده مردی که کشته شده زنده بود و راست

راست راه می رفت دیگر چه جای آن داشت که خلیفه از مسلمانان بخواهد تا کشنده را ببخشند؟ و چه جای آن داشت که مسلمانان در چشم پوشی از او- و بخشیدن وی- با خلیفه هماهنگی نمایند؟ و چه جای آن داشت که سرور ما فرمانروای گروندگان برای سستی خلیفه در به کار بستن آئین کیفری، آن همه پرخاش و نکوهش روا دارد؟ و چه جای آن داشت که او (ع) به عید الله بگوید: ای تبهکار! اگر روزی به چنگ من افتی تو را در برابر هرمان خواهم کشت؟ و چه جای آن داشت که در آغاز فرمانروائی اش عید الله را پیگرد نماید؟ و چه جای آن داشت که او- از بیم فرمانروای گروندگان- از مدینه به شام گریزد؟ و چه جای آن داشت که عمرو پسر عاصی به عثمان بگوید: این پیش آمد در هنگامی روی داده که تو فرمانروای مردم نبوده ای؟ و چه جای آن داشت که سعید پسر مسیب بگوید: خون هرمان پایمال شد؟ و چه جای آن داشت که لید پسر زیاد رو در روی عثمان بگوید، آیا می بخشی و هنگامی که به ناروا ببخشی...؟ و چه جای این گزارش بود که ملک العلماء حنفی در بدائع الصنائع ۲۴۵:۷ بازگو کرده و آن را پشتوانه دستور آئین گردانیده و می گوید: گزارش شده که چون

[صفحه ۲۳۱]

سرور ما عمر (ض) کشته شد هرمان بیرون شد و دشته در درست او بود پس عید الله پنداشت آن که سرور ما عمر (ض) را کشته همین است پس او را بکشت و این رویداد را برای سرور ماعثمان (ض) بازگو کردند پس سرور ما علی (ع) به سرور ما عثمان گفت: عید الله را بکش سرور ما عثمان خودداری کرد و گفت: چگونه مردی را بکشم که دیروز پدرش کشته شده؟ چنین نخواهم کرد، آن مرد، یکی از مردمان روی زمین بوده و من سرپرست اویم و از کشنده اش گذشتم و خونبهایش را می پردازم؟ و باز چه جای آن داشت که استاد ابو علی بگوید: راستی این که هرمان بازمانده ای نداشت تاخون او را بجوید و پیشوا، بازمانده بی بازماندگان است و بازماندگان می توانند ببخشند.

آری با نگرش به همین خرده گیری ها بوده که ابن اثیر در الکامل ۳۲:۳ گزارشی را که می رساند بازماندگان هرمان عید الله را بخشیدند، نادرست شمرده و می نویسد:- در چگونگی رهائی یافتن عید الله- آن یکی گزارش، درست تر است زیرا علی چون به فرمانروائی رسید خواست وی را بکشد و او از چنگ وی به شام نزد معاویه گریخت و اگر رهائی او به دستور بازماندگان بود علی کاری به کار او نداشت.

و تازه پیش از همه این ها، زنجیره گزارش پر از کژی و کاستی و بیماری و جای چون و چرا است زیرا طبری آن را از نامه سری پسر یحیی به وی بازگو می کند که با این نسبت هرگز یادی از وی ندیده ایم جز آن که نسائی گزارشی از سیف بن عمر راز دهان او بازگو کرده و گفته: آسیب پذیری این گزارش شاید برای آن باشد که سری بازگوگر آن است، ابن حجر نیز او را همان سری پسر اسماعیل همدانی کوفی می شمارد که یحیی پسر سعید او را دروغگو دانسته و گروهی از پاسداران گزارش ها، سخنانش را سست می شمارند. و ما بر آنیم که

[صفحه ۲۳۲]

وی همان سری پسر عاصم همدانی است که در بغداد زیستن گرفته و در سال ۲۵۸ مرده و پسر جریر طبری نزدیک سی سال با وی همروزگار بوده و ابن خراش او را دروغ پرداز می خوانده و ابن عدی گزارش های او را بسیار سست می شمرده و گوید: وی گزارش دزدی می کرده و ابن حبان می افزاید: او گزارش هائی را که از رفتار و گفتار یاران پیامبر داشته به گونه گزارش هائی

درمی آورده که از رفتار و گفتار خود پیامبر رسیده، و پشتوانه گرفتن سخن او روا نیست و نقاش درباره یک گزارش می گوید: این را سری از پیش خود ساخته پس این نام از آن دو تن دروغ ساز است که جدا کردن آن دو از یکدیگر- و نشان دادن آن که در این جا گزارشی از وی آمده- چندان ارزشی ندارد.

و یاد کردن او با نشانی " پسر یحیی " نیز برای چسباندن او است به یکی از نیاکانش- چنانکه ابن حجر در نامیدن او به پسر سهل این را یادآوری کرده- و تازه اگر نگوئیم این کار گونه ای نیرنگ بازی و نهان داشتن کاستی گزارش است. و البته خوانندگان نپندارند که این مرد همان سری پسر یحیی است که به گزارش های او پشتگرمی دارند زیرا وی بسی پیش از این می زیسته و در سال ۱۶۷ در گذشته و طبری که آن گزارش را- از نامه سری به خویش- بازگو کرده، ۵۷ سال پیش از این به سال ۲۲۴، تازه پای به جهان نهاده است.

دیگر از میانجیان زنجیره گزارش، شعیب پسر ابراهیم کوفی است که ناشناس مانده و ابن عدی گوید: شناخته نشده و ذهبی گوید: زنجیره گزارش او- از نوشته های سیف- گونه ای ناشناختگی دارد

[صفحه ۲۳۳]

دیگری نیز سیف پسر عمر تمیمی بازگوگر گزارش های ساختگی است که چنان چه زندگی نامه اش در ص ۱۳۶ گذشت او را رها کرده و از چشم ها انداخته و از بد کیشان می شمرد و همگی همدستان اند که گزارش های او سست و ناتوان است و گذشت که سیوطی، گزارشی با همین زنجیره یاد کرده و سپس می گوید: ساختگی است و در زنجیره آن، کسانی اند که گزارش هاشان سست است و بدترین ایشان سیف پسر عمر.

دیگری نیز ابو منصور است و این نام سرپوشیده از آن چند تن از کسانی است که گزارش هاشان سست شمرده شده و بر ایشان و گزارش هاشان پشتگرم نتوان بود.

بها نه ساختگی

راستی این که مهر عثمان، محب طبری را کور و کر ساخته و بها نه ساختگی دیگری- به جز آن چه یاد شد- آورده و در ریاض النضره ۱۵۰:۲ به گونه دو پاسخ آن را گنجانیده است: نخست این که هرمان با ابو لولو در آن کار همدست بوده و یاری اش داده و هرچند کسی که کار بر دست او انجام شده تنها بو لولو بوده، با این همه، کسی که دیگری را در کشتن پیشوای دادگر، یاری دهد و کشتن او- از دیدگاه گروهی از پیشوایان- روا است و به اندیشه بسیاری از آئین شناسان، کسی که دستور به کشتن دیگری دهد و آن که فرمان وی را به کار بندد هر دو باید کشته شوند و عبید الله پسر عمر نیز همین را نشان بی گناهی خود گرفت و گفت: عبد الرحمن پسر بوبکر، وی را آگاه ساخته که او دید ابو لولو و جفینه و هرمان به جائی درآمده و به گفتگو پرداختند و میان ایشان دشمنی دو سر بود که دسته آن در میانش جای داشت و فردای همین نشست بود که عمر کشته شد پس عثمان، عبد الرحمن پسر عوف را بخواست و در این باره از وی پرسش کرد او گفت بنگرید اگر این کار هم دو سره باشد جز این گمانی نمی رود که

[صفحه ۲۳۴]

ایشان بر کشتن او همدستان شده بودند پس چون در کارد نگریستند دیدند به همان گونه است که عبد الرحمن می گوید. و از

همین روی بود که عثمان، عید الله پسر عمر رانکشت چون بر بنیاد آن زمینه ها، دید که نباید وی را کشت یا در کشتن وی دودل شد و بایسته بودن آن را برای همین دو دلی نپذیرفت.

پاسخ دوم: راستی این که عثمان ترسید با کشتن وی آشوبی بزرگ برخیزد زیرا تیمیان و عدویان پشتیبانش بوده از کشتن وی جلوگیری می کردند و امویان نیز گرایش به وی داشتند تا جائی که عمرو پسر عاص گفت: "دیروز فرمانروای گروندگان کشته شد و امروز پسرش کشته آید؟ نه سوگند به خدا که هرگز چنین نخواهد شد" و سپس به سرکشان گرائید. و عثمان که چنین دید برای آرام کردن آشوب، بهره برداری کرد و گفت: کار او با من است و من بازماندگان هرمان را از وی خشنود می نمایم.

امینی گوید: همدست=شمردن هرمان با ابو لولو در کشتن خلیفه- و آن هم بی هیچ چون و چرا- تنها بر بنیاد سخنی بوده است که عبد الرحمن پسر بوبکر گفت: "که من دیدم آن دو با هم در گوشه سخن می گفتند و نزد ابو لولو دشنه ای دو سر بود" و آن گاه گنهکار شمردن کسی بر بنیاد این داوری، دشوارتر است از گرفتن خورشید در مشت، زیرا این گمان نیز می رفته که آن دو در پیرامون کار دیگری که میان خودشان داشته اند گفتگو می کرده اند یا ابو لولو در باره همان کاری که می خواسته انجام دهد اندیشه او را پرسیده و هرمان وی را- از انجام آن- بازداشته و باز او به سخن وی گوش نداده و فردا عمر را کشته و مانند این گمان ها. پس چگونه می توان هرمان را سزاوار کیفری دانست با آنکه هر گونه دو دلی در گناه کار بودن کسی بایستی ما را از کیفر دادن او باز دارد

گرفتیم که عبد الرحمن آن همدستی را دیده و با لافزنی گفته است که

[صفحه ۲۳۵]

در=برابر چشم من چنان پیش آمدی روی داد. با این همه آیا در کیش خداوندی می توان مسلمانی را تنها با گواهی یک مرد کشت؟ آن هم در جائی که گواهان آئین پسندانه ای- همساز با آن لاف- نباشد؟ البته نه و از همین روی بود که چون داستان از آغاز تا انجام- به گوش خود عمر رسید و دانست که بو لولو با هرمان گفتگوهائی نهانی داشته، گفت: من نمی دانم این چیست، بنگرید هر گاه من مردم از عید الله بخواهید که گواهی به زیان هرمان بیارد تا دانسته شود که او مرا کشته اگر گواه آورد، که خون او- در برابر خون من- ریختنی بوده و اگر گواهی نتوانست بیارد در برابر هرمان خون عید الله را بریزید.=

و تازه گرفتیم که عید الله گواهی بر همدستی هرمان داشته ولی آیا می توانست سر خود به کیفر دادن وی برخیزد؟ یا باید کار او را با همه بازماندگان در میان بگذارد زیرا گمان آن بود که کسی از دیگران، گناه وی را ببخشد و بگذریم از این که می گویند کیفر دادن گنهکاران، با فرمانروا یا نماینده او است و توده دانشوران نیز برداشتشان همساز با این دستور است

و باز اگر عید الله- یا کسی که آئین کیفری را درباره او به کار نبست- چنین بهانه ای داشت البته آن را- در برابر توده پر خاشگر- آشکار می ساخت و نه سرور ما فرمانروای گروندگان می گفت: این تبهکار را بکش. و نه او را بیم می داد که چون بر وی دست یابد او را بکشد و نه در آغاز فرمانروای اش او را می خواست تا بکشد و نه عید الله از او به سوی معاویه می گریخت و نه عثمان به این دستاویز بسنده می کرد که "کار خونخواهی با من است و همه مسلمانان بازماندگان آن کشته هستند" و نه به چشم پوشی از گناه وی و درخواست بخشش برای او از مسلمانان می کوشید و نه میان یاران پیامبر که همان جا بودند گفتگو بر سر آن پیش آمد درمی گرفت و نه سعد پسر ابو وقاص به سوی او

[صفحه ۲۳۶]

برمی خاست و شمشیر را از دست او می ستاند و از مویش گرفته به زمین می افکند و در خانه خویش زندانی می کرد. و تازه گرفتم که چنین بهانه ای برای عید الله درباره هرمان درست باشد ولی در کشتن دختر خردسال و تیره روز بولولو و در ترساندن همه بردگان- به کشتن ایشان- چه بهانه ای برای او دست و پا توان کرد؟

۲- من نمی دانم=محب این سرگذشت شگفت انگیز را از کجا آورده که تیمیان و عدویان بر پا خاسته و از کشتن عید الله جلوگیری می نمودند و توده امویان هم به گونه ای یک جا به سوی ایشان گرویدند تا فرمانروای تازه از ایشان بترسد. و این چه فرمانروائی است که از نخستین روزش دستخوش بیم و هراس بوده؟ و اگر در آغاز فرمانروائی اش چنین سستی و ناتوانی ای از وی آشکار گردد پس از آن با کدام کر و فر و شکوه است که کار توده را می گرداند و آدمکشان را سزا می دهد و آئین های کیفری را بر پای می دارد؟ زیرا هر کس به سزای تبهکاری اش کشته شود و هر که آئین های کیفری درباره او به کار بسته آید ایل و تباری دارد که برای او به خشم می آیند و آنان نیز هم پیمانانی دارند که برای خشنود ساختن ایشان آماده می باشند.

در نامه هایی که سرگذشت ها و گزارش ها را بازگو می کند هیچ گونه نشانه ای از آن لاف که محب بهانه جوی آورده، نیست و گر نه سعد پسر ابو وقاص در روزی که به سوی عید الله برخاست و مویش را گرفت و کشید و در خانه خویش زندانی اش کرد سزاوارتر بود که بترسد با آن که در آن روز نه هیچ یک از تیمیان دیده شد که سر راه بر سعد بندد و نه هیچ کدام از عدویان بر او پرخاش نمود و نه هیچ یک از امویان- بر سر آن کار- دشمنی نمود. ولی محب می خواهد که آن استخوان پوسیده هارا به جنبش و تکان آرند!

وانگهی اگر راستی کسانی را که او یاد کرده، در پامال کردن این دستور کیفری خدا، چندان پافشاری داشته اند که خلیفه ناچار شده برای پرهیز از تند و

[صفحه ۲۳۷]

تیزی خشم ایشان درخواستشان را بپذیرد، این گناهی است که با دادگری یاران پیامبر نمی سازد با آن که توده سنیان، در دادگری ایشان همدستان اند. و باز اگر خلیفه- در انجام آن چه می خواست به جای آرد- از پرخاش و نکوهش سرزنشگران می هراسید پس چرا از پرخاش های یاران پیامبر در سرانجام روزگارش- که انگیزه ای جز پیش آمدهای وابسته به خودش نداشت- پروا نکرد تا آن جا که کار به نابودی خودش کشید؟ آیا در آغاز ترسو بود و سپس دلیر گردید؟ از محب طبری بپرس!

اندیشه خلیفه درباره جنابت

اشاره

مسلم در صحیح از زبان عطاء پسر؟؟ آورده است که زید پسر خالد جهنی مرا گزارش کرد که من از عثمان پسر عفان پرسیدم اگر مردی با زنش بیامیزد و نطفه از وی بیرون نیاید چه کند؟ عثمان گفت به همان گونه که برای نماز، وضو می گیرد این جا نیز وضو بگیرد و نره خود را بشوید و عثمان گفت: این دستور را از برانگیخته خدا (ص) شنیدم.

بخاری نیز در صحیح خود گزارش بالا را با افزونی هایی آورده و با این پرداخت: عثمان پسر عفان را پرسیدند که چون مردی با زن بیامیزد و نطفه از وی بیرون نیاید چه کند؟ او گفت غسل بر گردن او نیست. و سپس گفت: این دستور را از برانگیخته خدا (ص)

شنیدم. گزارشگر گفت: پس از آن همین پرسش را از علی پسر ابوطالب و زبیر پسر عوام و طلحه پسر عبید الله و ابی پسر کعب کردم و آنان نیز همین سخن را از سوی پیامبر (ص) بازگو کردند. بخاری

[صفحه ۲۳۸]

از راه دیگری نیز همین گزارش را آورده و در آن، به جای این فراز " آنان نیز همین سخن را از سوی پیامبر بازگو کردند " می خوانیم: همان دستور را به وی دادند.

احمد نیز در مسند خود ۶۳:۱ و ۶۴ گزارش بالا را آورده و در آن جا می خوانیم: از علی پسر ابوطالب (ض) و زبیر پسر عوام و طلحه پسر عبید الله و ابی پسر کعب نیز همین پرسش را کردم و ایشان همان دستور را به وی دادند و در ساختمان گزارش او، این فراز " از سوی برانگیخته خدا " به چشم نمی خورد و بی‌هقی نیز در السنن الکبری ۱: ۱۶۴ و ۱۶۵ گزارش را با هر سه ساختمان آن آورده است.

امینی گوید: چنین بوده است چون و چند آئین شناسی خلیفه در هنگام فرمانروائی اش با آن که این سخن خدای برتر از پندار در پیش رویش بوده: نه هنگام مستی به نماز نزدیک شوید- تا بدانید چه می گوئید- و نه هنگام جنابت- مگر آن گاه که راهگذر باشید- تا غسل کنید. سوره نساء آیه ۴۳

شافعی در کتاب الام ۱: ۳۱ می نویسد: خداوند گرامی و بزرگ، غسل کردن به هنگام جنابت را بایسته گردانید و در زبان تازیان چنان شناخته گردیده که جنابت از آمیزش با زنان پدید می آید هر چند که همراه با آمیزش آب جهنده ای بیرون نیاید. کابین و نیز کیفر برای آمیزش ناروا و جز آن هم به این گونه بایسته می گردد، و هر کس در باره او بگویند که از زنی جنب شده به خرد ما چنان می رسد که با وی آمیخته هر چند نطفه از وی بیرون نیاید (برگردان سخن شافعی به یاری روشنگری ربیع)

آئین نامه های پیامبر درباره جنابت

و آئین نامه پیامبر نیز نشان می دهد که جنابت یا از آمیزش با زن پدید می آید- که با فرو کردن نره در اندام نهفته وی انجام گیرد هر چند که تنها کلاهک نره در آن فرو رود- یا از بیرون شدن آبی جهنده- هر چند که

[صفحه ۲۳۹]

آمیزی روی ندهد-

و همو در اختلاف الحدیث که در کنار کتاب الام ۱: ۳۴ چاپ شده می نویسد: آن چه را تازیان برای جنب شمردن کسی بایسته می دانسته اند آمیزش با زن بوده است هر چند که آب مرد نرود، و توده همداستان اند که آمیزش ناروا- که کیفری را بر کسی بایسته می گرداند- همان نزدیکی با زن است گر چه نطفه مرد بیرون نیاید و کسی که کلاهک نره خود را در اندام نهفته زن بیگانه فروبرد سزاوار کیفر است و آن چه، به راستی همانند تر است این که: کیفر جز بر کسی که به ناروا جنب شده روا نیست تا پایان

و در تفسیر قرطبی ۵: ۲۰۴ آمده است. جنابت همان آمیزش مرد است با زن، و توده پیروان کیش ما بر آن اند که جنب پاک نیست چه، نطفه از وی بیرون بیاید و چه تنها ختنه گاه خود را در اندام نهفته زن فرو برده باشد. پایان

وانگهی، چگونه دستور این پرسش بر خلیفه پوشیده مانده با آن که پرسش های گذشتگان، او را ورزیده گردانیده و پاسخ های

پیامبر، وی را دانا ساخته و گفتگوهای یاران برانگیخته خدا- در باره آن چه در این باره از او (ص) فرا گرفته بودند- در گوشش بود و این هم نمونه:

۱- ابو هریره آورده است که پیامبر گفت: چون مرد میان ران ها و دو کنار اندام نهفته زن جای گیرد و ختنه گاه آن دو به یکدیگر بچسبد باید غسل کنند.

و بر بنیاد یک گزارش: چون میان ران ها و دو کنار اندام نهفته اش جای گیرد و برای فرو بردن نره به تلاش پردازد باید غسل کند، چه نطفه‌ای از او بیرون آمده باشد و چه نه.

و بر بنیاد گزارش سوم: چون ختنه گاه مرد و زن به یکدیگر برخورد باید غسل کنند چه نطفه‌ای از مرد بیرون آمده باشد و چه نه. و در گزارش احمد می خوانیم: چون میان ران ها و دو کنار اندام نهفته اش

[صفحه ۲۴۰]

جای گرفت و برای فرو بردن نره، تلاش کرد باید غسل کنند.

صحیح بخاری ۱۰۸:۱، صحیح مسلم ۱۴۲:۱، سنن دارمی ۱۹۴:۱، سنن بیهقی ۱۶۳:۱، مسند احمد ۲۳۴:۲ و ۳۴۷ و ۳۹۳، المحلی از ابن حزم ۳:۲، مصابیح السنه ۳۰:۱، الاعتبار از ابن حازم ص ۳۰، تفسیر قرطبی ۲۰۰:۵، تفسیر خازن ۳۷۵:۱

۲- آورده اند که ابو موسی با گروهی نشسته بود که ایشان در آن چه غسل را بایسته می گرداند گفتگو می کردند پس کسانی از مهاجران که در آن انجمن بودند گفتند: چون ختنه گاه مرد و زن به یکدیگر برخورد باید غسل کنند و کسانی از انصار که آن جا بودند گفتند چنین نیست، مگر آبی جهنده از مرد برود. پس بوموسی گفت: من گزارش را می آورم پس برخاسته به سوی عایشه رفت و درود گفت سپس گفت من می خواهم چیزی از تو بیرسم و شرمم می آید گفت شرم مدار اگر چیزی از من پرسی آن را از مادرت که تو را زائیده پرسیده‌ای، راستی را که من مادر تو ام گفت: من گفتم: چه کاری غسل را بایسته می گرداند؟ گفت: دانا لغزیده! برانگیخته خدا (ص) گفت: چون مرد میان دو ران و دو کنار اندام نهفته زن بنشیند و دو ختنه گاه به یکدیگر رسد باید غسل کرد.

صحیح مسلم ۱۴۳:۱، مسند احمد ۱۱۶:۶، موطا مالک ۵۱:۱، کتاب الام از شافعی ۳۱:۱ و ۳۳، سنن بیهقی ۱۶۴:۱، المحلی از ابن حزم ۲:۲، المصابیح از بغوی ۳۲:۱، سنن نسائی- ابن حبان و ابن قطان نیز به درستی این گزارش داوری نموده اند- الاعتبار از ابن حازم ص ۳۰

۴- از زبان زهری آورده اند که مردانی از انصار- و از آن میان ابو ایوب و ابو سعید خدری- برداشتشان این بود که، غسل در هنگامی بایسته است که نطفه‌ای از مرد بیرون بیاید و کسی که با زنش بیامیزد و نطفه‌ای از وی بیرون نیاید بر او غسل نیست، و چون این سخنان را برای عمر و پسر عمر و عایشه باز گفتند ایشان این را نادرست شمردند و گفتند چون ختنه گاه مرد از ختنه گاه زن گذشت باید

[صفحه ۲۴۱]

غسل کنند.

سنن بیهقی ۱۶۵:۱، صحیح ترمذی ۱۶:۱ که داوری خود را به درست بودن گزارش نیز آورده و می نویسد: بیشتر دانشوران از یاران

برانگیخته خدا (ص) همین برداشت را داشته اند.

۵- آورده اند که عایشه گفت: چون ختنه گاه مرد و زن به یکدیگر برخورد باید غسل کرد.

و بر بنیاد یک گزارش از همو: چون مرد میان ران ها و دو کناره اندام نهفته زن جای گرفت و آن گاه ختنه گاه مرد به ختنه گاه زن چسبید باید غسل کرد سنن ابن ماجه ۲۱۱:۱، مسند احمد ۴۷:۶ و ۱۱۲ و ۱۶۱.

۶- عمرو پسر شعیب پسر عبدالله پسر عمر و پسر عاصی از زبان پدرش از نیایش آورده است که پیامبر گفت: چون ختنه گاه مرد و زن به یکدیگر برخورد و کلاهک نره در اندام نهفته زن پنهان شد باید غسل کرد- در المدونه می افزاید: خواه نطفه ای از مرد بیرون بیاد، خواه نه-

سنن ابن ماجه ۲۱۲:۱، المدونه الکبری ۳۴:۱، مسند احمد ۱۷۸:۲ و چنانچه در نیل الاوطار ۲۷۸:۱ می خوانیم ابن ابی شیبه نیز گزارش بالا را آورده است.

گویا خلیفه از این همه گزارش ها به دور بوده نه آن ها را شنیده و نه در مغز خود نگاهداشته یا این که شنیده و خواسته است- در برابر آئین نامه بی چون و چرای پیامبر برداشتی از خود را بایسته گرداند یا این که او تنها روزگاری از آغاز اسلام را به یاد داشته که دستور غسل هنوز داده نشده بود و آن چه را هم می پنداشت در این باره از برانگیخته خدا شنیده برای همان روزگار بوده که- چون او در جستجوی آموزش برنیامده- گمان برده است که همان دستور- برای همیشه- باید به کار بسته شود. و به گفتگوهای آئین شناسان گوش نداده تا بداند که چه آئینی در این باره گذرانده شده و خود به همین گونه مانده است، تا چه بر کسانی که از این دستور آگاه بودند و چه بر نا آگاهان، پیشوائی و فرمانروائی یافته و پایگاهش وی

[صفحه ۲۴۲]

را از یادگیری و آموزشی، پرهیز داده و آنگاه که پرسشی در این باره از او کردند و چاره ای جز روشنگری دستور نیافته در پاسخ، برداشت خودسرانه خویش یا همان فرمانی را بازگو کرد که از روزگاری دراز، پیش از گذشتن آئینی در این باره، به یاد داشته است.

شاید هم او دستور نسخ شده ای را شنیده و دستور نسخ کننده آن را شنیده بود- و این سخن را برای سازش با پندار آنان می گوئیم که گویند با مقرر شدن غسل، هم این دستور پیامبر "غسل هنگامی بایسته است که نطفه ای از مرد بیرون آید" نسخ شده و هم سخنانی همانند آن در این زمینه: چون شتاب داشتی یا دچار کم آبی بودی بر تو غسل نیست و باید وضو بگیری و این را باز با گردن نهادن به آن می گوئیم که وضو گرفتن تنها به جای غسل، دستوری برای این زمینه بوده و سخن او (ص): هنگامی غسل بایسته است که نطفه ای از مرد بیرون بیاید درباره آمیزش با زن بوده. اگر هم سخن پسر عباس را در پیرامون آن بپذیریم، نمی توان گفت که آن دستور نسخ شده، زیرا بر بنیاد روشنگری او، خواست پیامبر آن است که اگر کسی خواب آمیزش دید و نطفه ای از وی بیرون نیامد غسل بر گردن او نیست چنان که در جای دیگر نیز خود او (ص) آشکارا گفت: کسی که خواب آمیزش دید و نطفه ای از وی نیامد غسل بر او بایسته نیست پس آن جا که غسل بر گردن کسی نیست هیچ پیوندی با این زمینه نخواهد داشت تا یکی را دستور نسخ شده و دیگری را دستور نسخ کننده بشماریم.

قسطلانی در ارشاد الساری ۳۳۱: ۱ و نووی در روشنگری صحیح مسلم که

[صفحه ۲۴۳]

در کنار الارشاد چاپ شده می نویسند: توده یاران پیامبر و آیندگان ایشان گفته که این دستور نسخ شده و خواستشان از نسخ آن است که در آغاز کار، اگر کسی با زن می آمیخت و نطفه‌ای از وی بیرون نمی آمد غسل برگردن او نبود و سپس غسل بایسته گردید، و پسر عباس و جز او بر آن رفته اند که این دستور، از آغاز هم درباره آن نبوده تا سپس نسخ شود، زیرا خواست پیامبر از آن سخن این بوده که اگر کسی خواب آمیزش با زن دید و نطفه از وی بیرون نیامد غسل بر وی نیست و این فرمان هم بی چون و چرا سر جای خود است پایان

نسبت های دروغین به صحابه

آن چه نیز در گزارش های نخستین این بخش دیدیم که می رساند سرور ما فرمانروای گروندگان علی (ع) و ابی پسر کعب و دیگران، در آن برداشت با عثمان همداستان بوده اند دروغی است که برایشان بسته اند تا بر نادانی خلیفه در پاسخ چنین پرسش آسان و ساده‌ای پرده بکشند زیرا در جلد ششم ص ۲۴۴ از چاپ اول و ص ۲۶۱ از چاپ دوم دیدیم که پیشوای ما (ع) در همین زمینه برخلیفه دوم خرده گرفت و سخن او را نپذیرفت و گفت: ختنه گاه مرد که از ختنه گاه زن گذشت باید غسل کنند و آن گاه عمر به سوی عایشه فرستاد تا وی نیز همان سخن علی (ع) را گفت و خلیفه نیز در برابر آن سر فرود آورد و گفت به گوش من نرسد که کسی چنان کاری کرده و سپس غسل ننموده، و گرنه به سختی او را کیفر خواهم کرد.

آری در همان روز، همه کسانی که دستور این زمینه را نمی دانستند از آن آگاه شدند و ناسازگاری در آن باره از میان برخاست، قرطبی در تفسیر خود ۵: ۲۰۵ می نویسد: "گروه دانشوران- از یاران پیامبر و شاگردان آنان و آئین شناسان کشورها- بر همین اند و می گویند تا ختنه گاه مرد با ختنه گاه زن برخورد غسل به گردن ایشان می افتد و در این باره میان یاران پیامبر ناسازگاری هائی بود که سپس به گزارش عایشه از پیامبر (ص) بازگشتند "آن گاه این علی (ع) است که با عثمان هماهنگی نموده و دستوری ناساز با آن چه خدا

[صفحه ۲۴۴]

فرستاده داده است؟ آن هم پس از بازگویی فرمان- به گونه ای درست- و واداشتن مردم به انجام آن؟ و پس از روشنگری نشانه هائی که بر درستی آن داشته و آن چه را از بزرگ ترین پیامبران شنیده به گواهی آورده؟ به جز از گمان و از هوس های دل خویش پیروی نمی کنند.

درباره ابی پسر کعب نیز باید گفت که با زنجیره های درست از زبان وی این سخن را آورده اند: آن برداشت که می رساند " غسل پس از آن بایسته می شود که نطفه از مرد بیرون آید " آسان گیری ای بود که برانگیخته خدا در آغاز اسلام روا داشت و در آینده دستور غسل را آورد.

و بر بنیاد یک گزارش: آن برداشت که می رساند شستشوی همه تن با آب پس از آنی بایسته می شود که آب از کمر برود، در آغاز اسلام بود و سپس، از روا شناختن آن جلوگیری شد.

و بر بنیاد یک گزارش: راستی که برانگیخته خدا (ص) در آغاز اسلام آن را آسان گیری ای برای مردم گردانید زیرا جامه اندک داشتند و سپس دستور داد تا غسل کنند و بر بنیاد یک گزارش: سپس دستور داد غسل کنند

نشدنی است که ابی خود این همه گزارش ها را باز گو کند و آن گاه پس از روشن شدن دستور این زمینه و پخش و پراکنده شدن

آن در روزگار خلیفه دوم، باز خود در روزگار عثمان با او هماوازی نموده بگوید که غسل بایسته نیست. درباره دیگران نیز باید گفت که به گزارش فتح الباری ۱: ۳۱۵، احمد می گوید: این ۵ تن برداشتی ناساز با آن چه در آن گزارش می خوانیم داشته اند و در این، جای چون و چرا نیست. پس این که به ایشان بسته اند که تنها برخورد ختنه گاه مرد به ختنه گاه

[صفحه ۲۴۵]

زن را برای بایسته شدن غسل بسنده نمی شمرده اند سخنی بیهوده و دروغ است که ناسازبودن برداشت ایشان با آن، آشکار گردیده و آن را به ایشان چسبانده اند تا تنگنایی که خلیفه گرفتار آن است چندان نمایش ندهد چنان که- برای همین خواسته- گزارش های دیگری نیز- البته از دیدگاه روبرو- در هم بافته اند و یکی در المدونه الکبری ۱: ۳۴ از زبان سعید پسر مسیب که گفت: راستی این که عمر پسر خطاب و عثمان پسر عفان و عایشه می گفتند ختنه گاه مرد که به ختنه گاه زن برخورد باید غسل کنند. نادان گمان برده است که با آفریدن این گزارش می تواند آن چه را سرگذشت نامه ها و گزارش ها در برگ های خود نگاشته و از ناآگاهی آن دو مرد به دستور خدا و برداشت ناساز ایشان با نامه خدا و آئین نامه پیامبر پرده برداشته اند از میان ببرد. و شگفت تر آن که ابن حزم در المحلی ۲: ۴ علی و پسر عباس و ابی و عثمان و گروهی دیگر و توده انصار را از کسانی می شمارد که گویند فرو بردن نره در اندام نهفته زن، غسل را بایسته نمی گرداند مگر نطفه بیرون آید. و سپس می گوید: برداشت ناساز با این را هم- که بایسته بودن غسل باشد- از بوبکر و عایشه و عمر و عثمان و علی و پسر مسعود و پسر عباس... گزارش کرده اند، همه این ها برداشت هائی یک بام و دو هوا و گزارش هائی ساختگی است که کسانی مانند ابن حزم در هم بافته اند تا آن دو خلیفه در برداشت خود تنها نمایند.

و احمد در مسند خود ۴: ۱۴۳ از زبان رشدین پسر سعد و او از زبان موسی پسر ایوب غافقی و او از زبان یکی از فرزندان رافع پسر خدیج و او از زبان خود رافع آورده است که من روی شکم زنم بودم که برانگیخته خدا (ص) مرا آواز داد و من بی آن که نطفه ای از من بیرون آمده باشد برخاستم و غسل کردم و به سوی برانگیخته خدا (ص) بیرون شدم و او را آگاه ساختم که چون تو مرا خواندی من روی شکم زنم بودم و بی آن که نطفه ای از من بیرون

[صفحه ۲۴۶]

آید برخاستم و غسل کردم پس برانگیخته خدا (ص) گفت: این دیگر بر تو بایسته نبود زیرا هنگامی غسل بایسته می شود که نطفه بیرون آید. رافع گفت: پس از آن درآینده برانگیخته خدا ما را دستور داد که برای همان نیز غسل کنیم. گزارش بالا- را سازنده آن آفریده است تا برداشت پسر عباس را درباره این سخن " زیرا غسل... بیرون آید " نادرست بنماید و آشکار سازد که در آغاز دستوری بوده و سپس با دستوری دیگر نسخ شده است، با این همه وی فراموش کرده که اگر هم سخن او را بپذیریم، دامن عثمان را از این آلاش- که در روزگار فرمانروائی از دستوری که دستور نخستین را نسخ کرده ناآگاه بوده- پاک نمی گرداند.

آیا هیچ خردمندی می تواند باور کند که پسر خدیج داستان خود را برای برانگیخته خدا (ص) به آن گونه بازگو کرده و بگوید که چون مرا خواندی روی شکم زنم بودم و بی آن که نطفه از من بیرون آید برخاستم؟ آیا شیوه بر آن است که چنین سخنانی را برای

کسی همچون برانگیخته خدا (ص) بازگو کنند؟

تازه اگر آن مرد با شنیدن آواز پیامبرش، بی درنگ برخاسته و از گرفتن کام خود از همسر خویش چشم پوشیده چرا دیگر پاسخ گفتن به آواز او را- تا پس از غسل- پشت گوش انداخته؟ با آن که چنان کاری آنروز بایسته نبود؟ پس از چه کسی آن دستور را گرفته بود؟ و چرا غسل کرد؟ با این که هنوز چنان دستوری نرسیده بود.

وان گهی یک نگاه به زنجیره این گزارش، تو را از بررسی در زمینه آن بی نیاز می دارد زیرا یکی از میانجیان آن ابوالحجاج رشدین پسر سعد مصری است که احمد گزارش های او را سست می شمرده و ابن معین گوید: گزارش های او نوشته نمی شود و ناچیز است. و ابو زرعه گفته: گزارش هایش سست است و ابو حاتم گفته: گزارش هایش ناستوده است و خود تهی از ناآگاهی نیست و از

[صفحه ۲۴۷]

زبان کسانی که به سخن ایشان پشتگرمی توان داشت گزارش هائی ناستوده بازگو می کند و گزارش هایش سست است و جوزقانی گفته: او گزارش های پیچیده و ناستوده بسیاری دارد و نسائی گفته: گزارش های او را که سست است رها باید کرد و گزارشش نوشته نمی شود و ابن عدی گفته: از گزارش های او چه بسیار اندک پیروی می شود و ابن سعد گفته: گزارش های او سست بوده و ابن قانع و دارقطنی و ابو داود گفته اند: گزارش هایش سست است و یعقوب پسر سفیان گفته گزارش های رشدین سست تر است و سست تر. و تازه او گزارش بالا را از زبان:

موسی پسر ایوب غافقی آورده که گرچه می گویند ابن معین سخن او را شایسته پشتگرمی می شمرده با این همه داوری وی و ساجی، به ناستوده بودن گزارش هایش را نیز آورده اند و عقیلی نیز او را از کسانی که گزارش هایشان سست است دانسته- و تازه او گزارش خود را از زبان:

یکی از فرزندان رافع آورده است که شناخته نشده و دانسته نیست کیست پس این گزارش زنجیره اش گسیخته و میانجیان آن به گونه ای اند که شایسته پشتگرمی نمی نمایند شوکانی درنیل الاوطار ۱: ۲۸۰ می نویسد: حازمی آن را نیکو شمرده و نیکو شمردن آن، جای چون و چرا دارد چون یکی از میانجیان زنجیره آن رشدین است که گزارش های او نیکو نیست و یکی دیگر هم ناشناس است. و به این گونه از وی یاد شده: از زبان یکی از فرزندان رافع پسر خدیج. پس چنان می نماید که گزارشی سست باشد نه نیکوی.

این هم بسیار دور از باور است که پنداریم عثمان آن پاسخ را به پرسشی داده بود که یا پیش از رسیدن دستور غسل از وی شده بود یا پیش از نسخ فرمانی که- در آغاز اسلام در روزگار پیامبر- بایسته نبودن غسل را می رسانید، و این بهانه که از گفتار قسطلانی در ارشاد الساری ۱: ۳۳۲ برمی آید نمی تواند دامن

[صفحه ۲۴۸]

عثمان را پاک بنماید زیرا در روزگار برانگیخته خدا کار پاسخگوئی به همه پرسش های دشوار درباره دستورها با خود او بود نه با دیگران. مگر آن هنگام عثمان که بود تا درباره دستوری از وی پرسش شود که چون در پاسخ درماند پرسنده به سراغ دیگران برود و سرانجام دست به دامن طلحه و زبیر- و نه برانگیخته خدا- بشود؟ مگر آن روز بوبکر و عمر کجا بودند؟ با آن که- چنان چه در الغدير ج ۷ ص ۱۸۲ چاپ دوم گذشت- خود اینان از پسر عمر گزارش می کنند که در روزگار برانگیخته خدا (ص) هیچ کس به

روشنگری دستورهای خدا نمی پرداخت مگر بوبکر و عمر. پس هیچ کس را نرسد که چنان پنداری را پشتوانه پشتیبانی از خلیفه گرداند.

آن گاه اگر به شگفت آئی، جا دارد که از بخاری می شنوی "در این جا غسل کردن به استوار کاری نزدیک تر است و این بازپسین سخن را از آن روی روشن نمودیم که ایشان برداشت های گونه گون دارند " و این را کجا می نویسد؟ پس از آوردن گزارش بوهیره که در ص گذشت- و دیدیم بایسته بودن غسل را می رساند- و پس از دستور خودسرانه عثمان که یاد شد و پس از گزارش همساز ابی با او- آری پس از این ها به برداشت عثمان گراییده و از آن چه پیامبر اسلام آورده و همه یاران او و پیرانشان و دانشمندان بر سر آن همداستان اند- که گواهی قرطبی را در این باره شنیدی- روی گردانیده. نووی در روشنگری صحیح مسلم که در کنار ارشاد الساری چاپ شده می نویسد:- ۴۲۵:۲- پیروان کیش ما اکنون همه همداستان اند که هر کس با زن آمیخت باید غسل کند هر چند نطفه ای از وی بیرون نیاید و هر کس نیز نطفه از وی بیرون آمد باید غسل کند (هر چند با زن نیامیخته باشد) و این همداستانی از روزگار یاران پیامبر بوده و همچنان پا بر جای مانده است و قاضی عیاض می گوید: پس از آن چند سخنی یاران پیامبر، هیچ کس را نمی شناسیم که در بایسته بودن غسل، چون و چرا کند مگر آن چه از اعمش در این

[صفحه ۲۴۹]

باره گفته شده و پس از او نیز داود سپاهانی.

و قسطلانی در ارشاد الساری ۳۳۳:۱ می نویسد: بدر دمامینی مانند سفاقی گوید: وی گرایشی به آئین داود داشته و بر ماوی این سخن را به این گونه دنبال می کند که این، تنها گرایشی به آئین داود بوده است و توده بر آن اند که برخورد ختنه گاه مرد به ختنه گاه زن، غسل را بایسته می گرداند و درست همین است.

و ابن حجر در فتح الباری ۳۱۶:۱ می نویسد: ابن العربی گوید: یاران پیامبر و آیندگانشان همداستان اند که در چنین جائی باید غسل کرد و در این باره هیچ کس به جز داود ناسازگاری ننموده و ناسازگاری وی نیز بی ارزش است و آن چه کار را دشوار می نماید ناسازگاری بخاری است و دستور او به این که غسل، نیکو است نه بایسته. و او خود یکی از پیشوایان کیش ما و از بزرگ ترین دانشمندان مسلمانان است. پایان

از بخاری چه شگفتی دارد که برای دستور دادن، برداشت کسی همچون عثمان را بر آن چه برانگیخته خدا (ص) آورده و همه پیروان وی بر آن همداستانند برتر بشمارد؟ مگر او همان نیست که برای گزارش دادن، عمران پسر حطان- شورش دشمن علی- را از پیشوای راستین- جعفر پسر محمد- شایسته تر می شمارد؟ اگر تو از هوس های ایشان پیروی کنی- آن هم پس از آن که دانشی برایت آمد- به راستی که در آن هنگام از ستمگران خواهی بود.

خلیفه گزارش پیامبر را پنهان می کند

احمد در مسند خود ۶۵:۱ آورده است که ابوصالح گفت: شنیدم عثمان (ض) بر فراز منبر می گفت: ای مردم من گزارشی را که از برانگیخته خدا (ص)

[صفحه ۲۵۰]

شنیده بودم از شما پنهان کردم چون دلم نمی خواست از پیرامون من پراکنده شوید، سپس دیدم بهتر است آن را برای شما بازگو کنم تا هر کس از شما آن چه در دیده اش نیکوتر نماید برگزیند شنیدم برانگیخته خدا (ص) می گفت یک روز پاسداری در جایی که بیم می رود دشمن بر آن بتازد، در راه خدا بهتر است از هزار روز که در پایگاه های دیگری سپری شود.

و هم در مسند ۶۱:۱ و ۶۵ از زبان مصعب آورده است که عثمان پسر عفان (ض) هنگام سخنرانی برفراز منبر خود گفت: من برای شما گزارشی بازگو می کنم که از برانگیخته خدا (ص) شنیدم و چیزی مرا از بازگوگری آن برای شما باز نداشت مگر دریغ داشتن آن به شما، راستی این که شنیدم برانگیخته خدا (ص) می گفت: یک شب پاسداری- در راه خدای برتر از پندار- برتر است از هزار شب که شبش را برای نماز به پای ایستند و روزش را روزه بدارند.

و هم در مسند ۵۷:۱ آورده است که حمران گفت: عثمان (ض) بر روی زمین وضو ساخت و سپس گفت: برای شما گزارشی بازگو می کنم که از برانگیخته خدا (ص) شنیدم و اگر یک فراز از نامه خدا نبود آن را برای شما بازگو نمی کردم شنیدم پیامبر (ص) می گفت: هر کس وضو بگیرد و وضوی خود را نیکو بسازد و سپس به درون آید و نماز بگذارد آن چه میان این کارش و میان نماز دیگر انجام می دهد آرمزیده شود تا آن نماز را بگذارد.

گروهی دیگر از پاسداران گزارش ها نیز گزارش بالا را از مسند احمد گرفته و یادآوری کرده اند.

امینی گوید: کاش یکی مرا آگاه می ساخت که این همه دریغ ورزیدن از یاد دادن آن گزارش ها به پیروان محمد (ص) را چگونه می توان روا شمرد؟ مگر مردمان به آن دو گزارش که درباره برتری پیکار و پاسداری در راه خدا رسیده نیازی سخت نداشتند و مگر جز به یاری آن دو برنامه بود که ستون کیش ما و زیر بنیادهایش می ایستاد؟ و شکوه آن در دل ها جای می گرفت؟ در آن روزها

[صفحه ۲۵۱]

که مسلمانان برای رفتن به پیکار از یکدیگر پیشی می جستند از بس برتری های این برنامه به ایشان رسیده و کشور گشائی ها که پیایی انجام می گرفت ایشان را در کارزار ورزیده گردانیده و به گسترش دادن زمینه کشور و به چنگ آوردن بهره ها و سودها و ادارشان می نمود و اگر خلیفه نیز درباره آوائی که همواره در گوششان بود و در دلشان نشان می گذاشت چیزی گزارش می کرد شیفگی ایشان به آن می افزود و به دلخواه خویش به سوی آن پیشی می گرفتند و دانایان ایشان، به نادانان آموزش می دادند- نه این که- چنانچه خلیفه پنداشته- از پیرامون او بپراکنند، و اگر می خواسته برساند که پراکنده شدن ایشان از گرد خویش را- برای رفتن به پیکار نیز- خوش ندارد که پذیرفتنی نیست زیرا نیاز خلیفه به توده خویش و نیاز توده به خلیفه ای که پیرامون او را می گیرند- از هر سوی که بنگری- تنها برای روان شدن به پیکار و نیاز است و برای پشتیبانی از آئین راستین و خواندن مردم به سوی خدای برتر از پندار و به سوی کیش درست و راه راست او است. نه این که گرد او فراهم آیند تا با رفت و آمد و بگو بختند، او را دلخوش دارند. پس هیچ انگیزه ای برای دریغ ورزیدن از بازگوگری آن گزارش ها نبوده است.

درباره گزارش سوم هم باید گفت بازگوگری آن از نیازمندی های مردم است به فرمانروای ایشان در روزگار آشتی، و بستن کدام امید به یک فرماندار بهتر است از این که توده را به نیکو وضو ساختن بدارد و پس از آن نیز به نمازی که بهترین زمینه و ستون کیش ما است، و دست افزاری برای آرمزش و برآوردن خواسته ها، و یکی از پایه های اسلام پس چرا خلیفه از این کار دریغ می وزرد و توده خود را از این همه پاداش ها و دستمزدها بی بهره می گرداند.

آن فراز از نامه خداوندی را هم که - سرانجام - وی را به آشکار کردن گزارش‌ها واداشت ای کاش خود او به ما نشان می‌داد و بازگو می‌کرد. و البته که آن فراز، از همان آغاز فرود آمدن - و از نخستین دمی در کار بوده و بایستی

[صفحه ۲۵۲]

به آن توجه می‌شده که خلیفه بازگوگری گزارش دریغ می‌ورزیده. پس چه انگیزه ای تا آن گاه، زبان او را بسته بود تا گزارش آن را به آن هنگام بازگذارد؟ شاید هم خواست او از آن فراز همان بوده که ابوهریره آشکارا از آن یاد کرده، چنان چه جصاص در آیات الاحکام ۱: ۱۱۶ آورده است که بوهریره گفت: اگر این یک فراز در نامه خدای گرامی و بزرگ نمی‌بود برای شما گزارش نمی‌کردم سپس خواند: "راستی را آنان که آن چه را از نشانه‌های روشن و راهنمایی فرو فرستادیم پنهان می‌کنند..." جصاص می‌نویسد: از این سخن در می‌یابیم که گزارش‌های برانگیخته خدا (ص) از همان نشانه‌های روشن و راهنمایی ای است که خدای برتر از پندار فرو فرستاد.

و تازه گرفتیم که چنین فرازی هم فرود نیامده بود، با این همه آیا فرمانی که برانگیخته خدا (ص) آوای خویش را به بازگوگری آن بلند کرد، بایستی پشت پرده‌ها پوشیده بماند تا هنگامی که خلیفه چنان ببیند که آن را آشکار گرداند؟ من نمی‌دانم راز این‌ها چیست و شاید خلیفه پاسخی بر آن داشته که من آگاه نیستم.

و آیا یاران نخستین پیامبر تا این اندازه از آئین نامه‌های او ناآگاه بودند که دو گزارش به این ارزندگی از ایشان پنهان بماند؟ و دانش آن، تنها ویژه خلیفه گردد و خلیفه هم بداند که همه ایشان از آن ناآگاهند و بدانند که اگر آن را پنهان دارد آشکار نمی‌شود؟

و تازه کسی که دانش و آموزش‌های پیامبر را پنهان دارد یا آمرزش از او دور می‌شود یا سرزنش‌هایی به او روی می‌آرد و تو درباره این دوکیفری که به او می‌رسد گزارش‌های بسیار خواهی یافت و از آن میان درباره کیفر دوم چنین رسیده است:

[صفحه ۲۵۳]

- ۱- پسر عمر آورده است که پیامبر گفت: دانشی که بر زبان نیارند همچون گنجی است که از آن نبخشند (گزارش از ابن عساکر)
- ۲- پسر مسعود آورده است که پیامبر گفت: دانش بی سود همچون گنجی است که از آن نبخشند (گزارش از قضاعی)
- ۳- ابوهریره آورده است که پیامبر گفت: نمونه کسی که دانش می‌آموزد و سپس آن را بازگو نکند همچون کسی است که گنج بیاندوزد و از آن نبخشد (گزارش از طیالسی و طبرانی و منذری)
- ۴- ابو سعید آورده است که پیامبر گفت: پنهان کننده دانش را هر چیزی نفرین می‌فرستد - از ماهی دریا تا مرغ آسمان (گزارش از ابن جوزی در العل)
- ۵- پسر مسعود آورده است که پیامبر گفت: هر مردی که خداوند، دانش به او دهد و او آن را پنهان دارد خداوند در روز رستاخیز لگامی از آتش بر او می‌نهد (گزارش از طبرانی)
- ۶- بوهریره آورده است که پیامبر گفت: خداوند به هیچ دانشمندی دانشی نداد مگر از او پیمان گرفت که آن را پنهان ندارد (گزارش از ابن النظیف و ابن جوزی)
- ۷- پسر مسعود آورده است که پیامبر گفت: هر کس دانشی را از آنان که سزاوارند پنهان دارد روز رستاخیز لگامی از آتش بر او

نهاده می شود (گزارش از ابن عدی)

- ۸- بوهیره آورده است که پیامبر گفت: هیچ مردی نیست که دانشی را نگاه دارد و سپس آن را پنهان سازد مگر روز رستاخیز با لگامی از آتش که بر او نهاده شده خواهد آمد (گزارش از ابن ماجه)
- ۹- بوسعید آورده است که پیامبر گفت: هر کس دانشی را- که خداوند با آن به مردم در کار کیش خویش- سود می رساند، بپوشاند روز قیامت لگامی از آتش بر او

[صفحه ۲۵۴]

نهاده خواهد شد (گزارش از ابن ماجه و مندری)

- ۱۰- بوهیره آورده است که پیامبر گفت: نمونه کسی که دانش بیاموزد و سپس آن را بازگو نکند همچون مردی است که خداوند دارائی ای روزی او کرده و او آن را گنج ساخته و از آن بخشیده است (گزارش از ابو خيثمه در العلم و ابونصر در الابانه)
- ۱۱- پسر عمر آورده است که پیامبر گفت: هر کس از بخشیدن دانشی که به او داده شده دریغ ورزد، روز رستاخیز او را به گونه ای می آرند که در زنجیر بسته باشد و لگامی از آتش بر دهان او نهاده. (گزارش از ابن جوزی در العلل)
- ۱۲- و به گزارش ابن نجار از پسر عمرو: هر کسی دانشی بیاموزد و سپس آن را پنهان دارد روز رستاخیز خداوند لگامی از آتش بر او خواهد نهاد.
- و به گزارش خطیب: هر کس دانشی را بپوشاند روز رستاخیز خداوند لگامی از آتش بر او خواهد نهاد (گزارش از ابن حبان و حاکم و مندری)
- ۱۳- ابن مسعود آورده است که پیامبر گفت هر کس دانشی را که از آن سود برند پنهان دارد روز رستاخیز، خدا لگامی از آتش بر او خواهد نهاد (گزارش از طبرانی در الکبیر و ابن عدی در الکامل و سجزی و خطیب).
- ۱۴- پسر عباس آورده است که پیامبر گفت: هر کس دانشی را که می داند پنهان دارد روز رستاخیز لگامی از آتش بر او نهاده می شود (گزارش از طبرانی در الکبیر)
- ۱۵- قتاده گفت: پیمانی است که خدا بر دانشوران گرفته که هر کس دانشی را بدانند باید به مردم بیاموزد و پرهیزد از پنهان داشتن دانش که پنهان داشتن دانش، نابودی است (چنان چه در تفسیر شوکانی ۳۷۵:۱ می خوانیم این گزارش از عبد پسر حمیدو ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم است)
- ۱۶- حسن گفت: اگر پیمانی که خدا از دانشمندان گرفته، نبود بسیاری از

[صفحه ۲۵۵]

پرسش هائی را که می کنید پاسخ نمی دادم (گزارش از ابن سعد)

درباره کیفر نخستین نیز همین چند فراز سخن- از پیامبر (ص)- بسنده می نماید :

- ۱- خدا بیامرز مردی را که سخنی از من بشنود و نگاهدارد تا به دیگری برساند (گزارش از ابن حبان)
- ۲- خدا بیامرز مردی را که سخنی از ما بشنود و نگاهدارد سپس به کسی که نگهدارنده تر از او است برساند (گزارش از ابن عساکر)

۳- خدایا پیامرز جانشینان مرا که پس از من می آیند، گزارش ها و آئین نامه مرا بازگو می کنند و به مردم می آموزند. (گزارش از طیالسی و رامهرمزی و خطیب ابن نجار)

۴- آمرزش خدا بر جانشینان من! گفتند: ای برانگیخته خدا جانشینان تو کیانند؟ گفت آنان که آئین نامه مرا زنده می کنند و به مردم می آموزند. (گزارش از ابو نصر در الابانه و المنذری در الترغیب و ابن عساکر)

۵- خداوند بر مردی ببخشد که سخنی از ما بشنود و به دیگران برساند (گزارش از منذری)

برگردید به مسند احمد، بخش های ویژه به گزارش های هر یک از آن یاران پیامبر که نامشان رفت، مسند طیالسی، الترغیب و الترهیب از منذری، کتاب العلم از بو عمر، احیاء العلوم از غزالی، مجمع الزوائد از حافظ هیثمی ج ۱، کنز العمال: نامه علم.

آری شاید خلیفه- در پنهان داشتن آئین نامه های برانگیخته خدا (ص)- از اندیشه آن دو پیرمرد پیروی می کرده که پیش از او فرمانروائی داشتند و ایشان- چنانچه درج ۶ ص ۲۹۴ از چاپ دوم با گستردگی گفتیم- از این که سخنان فراوان از زبان پیامبر(ص)- و درباره او- بازگو شود جلوگیری می کردند و من نمی دانم این که خلیفه خیلی کم از پیامبر گزارش می کرده (و شماره گزارش های

[صفحه ۲۵۶]

او به گواهی سیوطی در تاریخ الخلفاء ص ۱۰۰ و ابن عماد حنبلی در الشذرات ۱: ۱۳۶، بر روی هم صد و چهل و شش گزارش بوده) آیا انگیزه اش کم مایگی او از آئین نامه های پیامبر و برای تهیدستی اش از این رشته دانش توده؟ یا برای دریغ داشتن او از پراکندن آن ها و نخواستن دانش و آگاهی برای توده؟ و خداوند می داند آن چه را سینه هاشان پنهان می دارد و آن چه را آشکار می نمایند

اندیشه خلیفه درباره زکات اسب

بلاذری در الانساب ۵: ۲۶ با زنجیره اش از زبان زهری آورده است که عثمان از اسب زکات می گرفت و این کار او را ناپسند شمردند و گفتند: برانگیخته خدا (ص) گفت: برای شما از زکات اسب و برده چشم پوشیدم و ابن حزم در المحلی می نویسد ۵: ۲۲۷: ابن شهاب گفته: عثمان پسر عفان از اسب زکات می گرفت.

و به گونه ای که در تعالیق الآثار به خامه قاضی ابو یوسف می بینیم (ص ۸۷) عبدالرزاق نیز گزارش بالا- را از زبان زهری بازگو کرده

امینی گوید: ای کاش این دستور خودسرانه خلیفه، هیچ پشتوانه ای در نامه خدا و آئین نامه پیامبر داشت ولی افسوس که در گرامی نامه خدا یادی از زکات اسب نیست و آئین نامه ارجمند پیامبر نیز راهی ناساز با دستور وی را پیش پای ما می نهد. و در آن چه برانگیخته خدا (ص) درباره زکات نگاشته این سخن او را هم می خوانیم که: در برده یک مسلمان و در اسب او چیزی بایسته نیست.

و هم از او (ص) رسیده است که: برای شما از زکات اسب و برده چشم پوشیدم - و به گزارش ابن ماجه: برای شما از زکات اسب و برده گذشت کردم-

[صفحه ۲۵۷]

و هم این سخن: بر مسلمان نه در برده اش و نه در اسبش زکاتی نیست
و به گزارش بخاری: بر مسلمان در رهی اش و در اسبش زکاتی نیست
و به گزارشی از همو: بر مسلمان در رهی اش و در اسبش زکاتی نیست
و به گزارش مسلم: بر مسلمان در رهی اش و در اسبش زکاتی نیست
و به گزارش از همو: بر مرد مسلمان در رهی اش و در اسبش زکاتی نیست
و به گزارش ابو داود: اسب و برده زکات ندارد مگر زکات فطره برای برده
و به گزارش ترمذی: بر مسلمان در اسب و برده اش زکاتی نیست.
و گزارش نسائی نیز همچون نخستین گزارش مسلم است.
و در گزارشی از همو: بر مرد مسلمان در برده و اسبش زکاتی نیست.
و در گزارشی از همو: بر مرد مسلمان در اسب و برده اش زکاتی نیست.
و در یک گزارش: بر مرد مسلمان در برده و اسبش زکاتی نیست.
و گزارش ابن ماجه نیز همچون نخستین گزارش مسلم است.
و به گزارش احمد: نه در برده مرد و نه در اسب او زکاتی نیست.
و به گزارش بیهقی: بر یک مسلمان نه در برده او و نه در اسب او زکاتی نیست.
و به گزارش عبدالله پسر وهب در مسندش: بر مرد در اسب او و در برده اش زکاتی نیست.
- و به گزارش ابن ابی شیبه: و نه در بنده اش -

و به گزارش طبرانی در الکبیر و بیهقی در السنن ۴: ۱۱۸ که از زبان عبدالرحمن پسر سمره بازگو شده: در اسب و استر و الاغ و جانوران خانگی زکات نیست

و از زبان بوهریره نیز آورده اند که پیامبر گفت: از زکات اسب و الاغ و استر و جانوران خانگی برای شما گذشتم.
برگردید به صحیح بخاری ۳: ۳۰ و ۳۱، صحیح مسلم ۱: ۳۶۱، صحیح ترمذی ۱: ۸۰، سنن ابوداود ۱: ۲۵۳، سنن ابن ماجه ۱: ۵۵۵ و ۵۵۶، سنن نسائی ۵: ۳۵ تا

[صفحه ۲۵۸]

۳۷، سنن بیهقی ۴: ۱۱۷، مسند احمد ۱: ۶۲ و ۱۲۱ و ۱۳۲ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۸ و ۲۴۳: ۲ و ۲۴۹ و ۲۷۹ و ۴۰۷ و ۴۳۲، کتاب الام از شافعی ۲: ۲۲، موطا از مالک ۱: ۲۰۶، احکام القرآن از جصاص ۳: ۱۸۹، المحلی از ابن حزم ۵: ۲۲۹، عمده القاری از عینی ۴: ۳۸۳.
و اگر در اسب هم زکاتی بود بایستی برنامه برانگیخته خدا (ص) - که همه آن چه را زکات داشت به گسترده‌گی باز نموده - یادآوری شود زیرا که او آن را همچون برنامه ای نهاد که در زکات گرفتن به کار بسته شود و کار یاران پیامبر هم بر همان بنیاد بود. چنان که بوبکر هم دستور نامه ای را که درباره زکوه نوشت - تا پشتوانه دیگران گردد - از همان گرفتن و فرمانروای گروندگان سرور ما نیز آوای خویش را به بازگوگری همان شیوه بی چون و چرا برداشته و کار خود را بر آن بنیاد نهاده بود و همه یاران پیامبر در این زمینه همدستان بودند و برداشت پیروان ایشان نیز بر همین زمینه استوار بود و عمر پسر عبدالعزیز، سعید پسر مسیب، عطاء، مکحول، شعبی، حسن، حکم پسر عتیه، پسر سیرین، ثوری، زهری، مالک، شافعی، احمد، اسحاق، ظاهریان،

ابویوسف، محمد پسر حنفیه همه بر این بودند

ابن حزم می نویسد: توده مردم بر آن اند که اسب به هیچ روی زکات ندارد و مالک و شافعی و احمد و ابویوسف و محمد و توده دانشوران گویند: اسب به هیچ روی زکات ندارد- پایان

آری حنفیان در این جا- بی داشتن هیچ پشتوانه ای- دو مورد را هم جدا کرده و سخنی گفته اند که توده از آن روی گردان شده اند زیرا ایشان می گویند اسب نر زکات ندارد- هر چند هم بسیار شود و به هزار اسب برسد و اگر ماده یا نر و ماده با هم باشد که خوراکش از چرا فراهم شود- و نه از کاه و یونجه دستی- در این

[صفحه ۲۵۹]

هنگام باید زکات داد و دارنده چنان اسبی می تواند برای هر اسب یک دینار زر یا ده درم سیم بدهد و می تواند آن را ارزیابی کند و برای هر دویست درهم بهای آن، پنج درم بدهد.

گزارش بالا- را ابن حزم در المحلی ۲۸۸:۵ و ابوزرعه در طرح التثريب ۱۴:۴ و ملک العلماء در بدایع الصنایع ۳۴:۱ و نووی در روشنگری صحیح مسلم آورده اند

این گونه جدا نگری را هرگز نه یاران پیامبر می شناختند و نه پیروان ایشان زیرا که آنان هیچ نشانه ای برای آن در نامه خدا و آئین نامه پیامبر نیافتند و سزاوار بود که اگر این دستور بر پایه ای بنیاد نهاده شده آن را بشناسانند و برانگیخته خدا (ص) نیز آن را در نامه خویش بیارد- و به همین گونه پس از او ابوبکر- و این ها، خود نشانه در نایسته بودن آن بسنده است و از همین روی بوده که ابویوسف و محمد در این زمینه با استادشان ابو حنیفه ناسازگاری نموده و چنان که جصاص در احکام القرآن ۱۸۸:۳ و ملک العلماء در البدایع ۳۴:۲ و عینی در العمده ۳۸۳:۴ یاد آوری کرده اند گفته اند که اسب زکات ندارد

و بالاترین کوششی که یاران بوحنیفه به کار انداخته اند تا پشتوانه ای برای برداشت او دست و پا کنند، پیش کشیدن گزارش هائی است که در هیچ یک از آن ها این برداشت خودسرانه را نتوان یافت. به این گونه.

۱- بخاری و مسلم هر یک در صحیح خود از زبان بوهریره آورده اند که پیامبر گفت: هیچ دارنده زر و سیم نیست که آن چه را در آن دو بایسته است ندهد (پس کسانی را که از دادن آن چه در آن دو و در شتر و گاو و گوسفند بایسته است خودداری کنند بیم داد و درباره شتر گفت) و یکی از آن چه در آن بایسته است دوشیدن آن است روز آب دادنش- بوهریره گفت: پرسیدند ای برانگیخته خدا اسب چه؟ گفت: اسب برای سه کس است برای یکی بار گران گناه است و برای یکی پاداش و برای یکی پرده، آن که برایش بار گران گناه است کسی است که آن را برای

[صفحه ۲۶۰]

نازیدن و خودنمائی و بالیدن برمسلمان ببندد و برای او بار گران گناه خواهد بود آن دومی که برایش پرده خواهد بود کسی است که آن را در راه خدا ببندد و سپس آن چه را در راه خدا در پشت آن و گردن آن بایسته است فراموش نکند و برای او پرده ای خواهد بود و آن سومی که برایش پاداش خواهد بود کسی است که آن را در راه خدا برای مسلمانان ببندد. و در گزارش مسلم به جای این فراز " سپس آن چه را در راه خدا در پشت " ... چنین می خوانیم " و آن چه را در راه خدا در پشت و شکم آن در سختی و آسانی بایسته است فراموش نکند "

گزارش بالا- را ابن ترکمانی ماردینی در الجوهر النقی که ذیل سنن بیهقی چاپ شده ۱۲۰:۴ دست آویز گردانیده و گوید: نمای سخن او که گفته "سپس آن چه را در راه خدادار... بایسته است فراموش نکند" می‌رساند که اسب هم زکات دارد زیرا در آغاز گزارش نیز همه جا سخن از زکات است: هیچ دارنده گنجی نیست که زکات آن را نپردازد و هیچ دارنده شتری نیست که زکات آن را نپردازد و هیچ دارنده گوسفندی نیست که زکات آن را نپردازد. و ما نمی‌دانیم نمای آن سخن با پیوند زدنش به فرازهای نخستین چگونه ما را به برداشت بوحنیفه راه می‌نماید؟ و دیگران نیز چنان که بیهقی در السنن ۱۱۹:۴ می‌نویسد نشانه‌ای بر بایستگی زکات اسب در آن نیافته‌اند.

۲- بیهقی در السنن الکبری ۱۱۹:۴ از زبان ابوالحسن علی پسر احمد پسر عبدان و او از زبان پدرش و او از زبان ابو عبدالله محمد پسر موسی استخری و او از زبان اسماعیل پسر یحیی پسر بحر ازدی و او از زبان لیث پسر حماد استخری و او از زبان بویوسف قاضی و او از زبان ابو عبدالله غورک پسر حصرم و او از زبان جعفر پسر محمد و او از زبان پدرش آورده است که جابر گفت برانگیخته خدا (ص) گفت برای هریک اسب که خوراکش از چرا باشد باید یک دینار داد.

بیهقی گوید: این گزارش تنها از راه غورک رسیده و بوبکر پسر حارث ما را آگاه ساخت که حافظ عمر پسر علی- دارقطنی را می‌گوید- گفت: این

[صفحه ۲۶۱]

گزارش را تنها غورک از زبان جعفر آورده و گزارش های او بسیار سست است و فروتر از او نیز کسانی اند که گزارش هاشان سست است.

امینی گوید: یکی از میانجیان زنجیره این گزارش، احمد پسر عبدان است که به گفته مسلمه پسر قاسم، ناشناس مانده و دیگران:

۲- محمد پسر موسی استخری، استادی ناشناس است که به گفته ابن حجر گزارشی ساختگی از زبان شعیب بازگو کرده است.

۳- اسماعیل پسر یحیی ازدی به گزارش ابن حجر، دارقطنی گزارش های او را سست می‌شمرده است.

۴- لیث پسر حماد استخری: به گزارش ذهبی و ابن حجر، دارقطنی گزارش های او را سست می‌شمرده است

۵- بویوسف قاضی. بخاری گوید: او را رها کرده اند. و از زبان پسر مبارک آورده اند که راستی، او بسیار سست سخن است. و از زبان یزید پسر هارون آورده اند که گزارش کردن از وی روا نیست و فلاس گفت: هر چند که او راستگوی بوده لغزشهای بسیار دارد تا پایان سرگذشتش که در ص ۵۰ و ۵۱ گذشت

۶- غورک سعدی: به گزارش ذهبی در المیزان، دارقطنی گوید: گزارش های او بسیار سست است

دیگر انگیزه ای که این گزارش را سست می‌نماید آن است که پسر بویوسف قاضی آن را در میان گزارش هایی که از زبان پدرش بازگو کرده و الاثار نامیده نیاورده و ذهبی در المیزان ۲: ۲۲۳ آن را یاد کرده و می‌نویسد: در زنجیره آن، لیث و جز او را می‌بینیم که دارقطنی گزارش هاشان را سست می‌شمرده است

و تازه گزارش یاد شده، از آن دو دستور جداگانه ای که بوحنیفه داده تهی است و به هیچ روی نمی‌رساند که اگر اسب نر باشد هر چه هم بسیار شود زکات

[صفحه ۲۶۲]

ندارد و اگر ماده باشد یا هم نر و هم ماده باشد زکات دارد- و تا پایان این بافته ها-

۳- ابن ابی شیبہ در مسند خود در گزارشی دراز از زبان عمر آورده است که پیامبر گفت: هیچ کس از شما را ندانم که روز رستاخیز بیاید و گوسفندی بانگ کننده همراه داشته باشد و خود آواز دهد: محمد محمد پس می گویم: به راستی من پیام را رساندم و برای تو در برابر خدا چیزی ندارم. و هیچ کس از شما را ندانم که روز رستاخیز بیاید و اسبی شیهه کشنده همراه داشته باشد و خود آواز دهد: ای محمد ای محمد پس می گویم: من برای تو در برابر خدا چیزی ندارم.

ابن ترکمانی ماردینی در الجواهر النقی- ذیل سنن بیهقی ۴: ۱۲۰- گزارش بالا را دست آویزی گردانیده برای بایسته شمردن زکات اسب، و می گوید: و این می رساند که در این چیزها بایستی زکات داد. پایان

تو نیز در گزارش، نیکو بیاندیش شاید دریابی که این گزارش از چه راهی ما را به برداشت آن مرد می رساند که گمان نمی کنم دریابی جز این که ماردینی را دوستی پیشوایش بوحیفه کور و کر کرده و پنداشته که پشتوانه ای یافته است برای برداشت آن مرد- که همداستانی توده را در هم شکسته و در برابر دیدگاه و زمینه بس روشن و آئین نامه بی چون و چرای پیامبر به بافندگی پرداخته است. که همه این هانیز فرآورد دستور آن کس بود که از اسب زکات گرفت آن هم پس از گذشت کردن خدا و برانگیخته او در این زمینه.

۴- کار عمر پسر خطاب که نیز از اسب زکات می گرفت. با آن که در کردار او هیچ پشتوانه ای برای حنفیان و دیگران نیست، زیرا آن جدانگری میان نر و ماده که این گروه به آن چسبیده اند در برنامه او نبوده و تازه- به گونه ای که در ج ۶ ص ۱۵۵ از چاپ دوم گذشت- او زکات اسب را- برای دارندگان- کاری نیکو می شمرد که به خواهش خود ایشان آن را می گرفت نه این که آن را بایسته بدانند و در پرداخت آن، ناگزیرشان نماید و سرور ما فرمانروای

[صفحه ۲۶۳]

گروندگان علی (ع) عمر را از همین نیز پرهیز می داد زیرا می ترسید کار او در زکات گرفتن از اسب، به گونه باجی درآید که در آینده کسانی آن را بایسته شمارند. که در روزگار عثمان به همین گونه شد و درستی پیش بینی او (ع) بر همگان آشکار گردید. پس آن گونه جدانگری که یادش رفت، نوآوری ناروائی در کیش ما بود که از مرزهای آئین نامه بی چون و چرای پیامبر بیرون و خود به همان گونه بود که ابن حزم در المحلی ۵: ۲۲۸ می نویسد: درباره چگونگی زکات اسب، برداشتی آوردند که هیچ کس را نمی شناسیم پیش از ایشان آورده باشد.

و تازه این برداشت با "قیاس" که بنیاد آئین ایشان بر آن است نیز نمی سازد و ابن رشد در پیش درآمدهای المدونه الکبری ۱: ۲۶۳ می نویسد: قیاس به این گونه است که چون دانشوران همداستان شده اند که استر و الاغ زکات ندارد- هر چند خوراکش با چرا کردن فراهم شود- و نیز همداستان شده اند که شتر و گاو و گوسفند اگر خوراکش با چرا کردن فراهم شود زکات دارد و درباره اسب- اگر چرا کننده باشد- همداستان نیستند در این هنگام باید همان دستوری را درباره آن به کار بست که درباره خر و استر به کار می بندیم نه دستوری که درباره شتر و گاو و گوسفند به کار می بندیم زیرا به آن دو مانده تر است تا به این سه چون مانند آن دو، سم دارد و سم دار به سم دار مانده تر است تا به چارپایانی که سمشان شکافته یا کف پا دارند. گذشته از آن که خدای بزرگ و برتر از پندار نیز اسب را با استر و الاغ در یک جا یاد کرده و یک گونه شمرده و گفته: "و اسبان و استران و خران، تا سوار شوید و پیرایه ای برای شما باشد" و نیز گاو و گوسفند و شتر را در یک جا یاد کرده و یک گونه شمرده و گفته: و چهار پایان را آفرید، برای شما در آن است گرما و سودها، و از آن می خورید و برای شما در آن، زیبایی است هنگامی که از چراگاه آیند و به چراگاه

روند. و هم بر بنیاد این سخن از خدای گرامی و بزرگ: خدا است که نهاد برای شما چهارپایان را تا بر آن سوار شوید و از آن ها بخورید.

[صفحه ۲۶۴]

عثمان برنامه سخنرانی را پیش از نماز انجام می دهد

ابن حجر در فتح الباری ۲: ۳۶۱ می نویسد: این منذر بازنجیره ای درست که به حسن بصری می پیوندد درباره عثمان آورده است که نخستین کس که پیش از نماز سخنرانی کرد عثمان بود. در آغاز، نماز می گزارد و سپس سخنرانی می کرد سپس دید کسانی از مردم به نماز نمی رسند پس چنان کرد و پیش از آمدن آنان سخنرانی نمود و این انگیزه به جز انگیزه ای است که مروان را به همین کار واداشت چوه عثمان شایسته آن دید که توده به نماز برسند و مروان سزاوار آن دید که هرگونه شده سخنرانی به گوش ایشان برسد. با این همه گفته شده که مردم در روزگار مروان آگاهانه از نشستن پای سخنرانی و گوش دادن به آن سر باز می زدند زیرا که در آن، هم نکوهش هابود برای کسانی که سزاوار آن نبودند و هم تند روی در ستایش برخی از مردم. این بود که مروان سود خود را زمینه کار، گردانید و شاید هم عثمان گهگاهی برنامه سخنرانی را پیش می انداخته و مروان با وی ناسازگاری نموده و آن را برنامه همیشگی گردانیده است.

سخنان بالا را شوکانی هم در نیل الاوطار ۳: ۳۶۲ یاد کرده است

ابن شبه آورده است که ابو غسان گفت نخستین کسی که در نمازگاه بر منبر برای مردم سخنرانی کرد عثمان پسر عفان بود و ابن حجر گفته: شاید هم عثمان این کار را یک بار کرد و دیگر به جا نیاورد تا مروان باز آن را انجام داد فتح الباری ۲: ۳۵۹، نیل الاوطار ۳۷۴:۳

[صفحه ۲۶۵]

گزارش بالا را سیوطی در الاوائل و نیز در تاریخ الخلفا ص ۱۱۱ و سکتواری در محاضره الاوائل ص ۱۴۵ نیز آورده و می گویند: نخستین کسی که در دو جشن فطر و قربان، پیش از نماز سخنرانی کرد عثمان (ص) بود.

امینی گوید: آن چه بودنش از آئین نامه گرامی پیامبر چون و چرا ندارد این است که سخنرانی در آن دو جشن باید پس از نماز باشد. ترمذی در صحیح خود ۱: ۱۷۰ می نویسد: نزد دانشوران- از یاران پیامبر (ص) و دیگران- برنامه این بوده که نماز آن دو جشن پیش از سخنرانی خوانده شود و گویند: نخستین کسی که پیش از نماز سخنرانی کرد مروان پسر حکم بود پایان.

و این هم نمونه ای از گزارش هائی که در این باره رسیده:

۱- آورده اند که پسر عباس گفت: گواهی می دهم که برانگیخته خدا (ص) روز جشن فطر یا قربان پیش از سخنرانی نماز می خواند و سپس سخنرانی می کرد.

صحیح بخاری ۲: ۱۱۶، صحیح مسلم ۱: ۳۲۵، سنن ابو داود ۱: ۱۷۸ و ۱۷۹ سنن ابن ماجه ۱: ۳۸۵، سنن نسائی ۳: ۱۸۴، سنن بیهقی ۲۹۶:۳

۲- عبدالله پسر عمر گفت: پیامبر (ص) و سپس بوبکر و سپس عمر، نماز جشن را پیش از سخنرانی می خواندند. و به گزارش شافعی: راستی این که پیامبر و بوبکر و عمر نماز دوجشن را پیش از سخنرانی می خواندند و به گزارش بخاری: به راستی که برانگیخته خدا (ص) در جشن قربان و فطر نماز می گزارد و پس از نماز به سخنرانی می پرداخت صحیح بخاری ۱۱۱:۲ و ۱۱۲، صحیح مسلم ۳۲۶:۱، موطا مالک ۱۴۶:۱ مسند احمد ۳۸:۲، کتاب الام از شافعی ۲۰۸:۱، سنن ابن ماجه ۳۸۷:۱، سنن بیهقی ۲۹۶:۳، سنن ترمذی ۷۰:۱، سنن نسائی ۱۸۳:۳، المحلی از ابن حزم ۸۵:۵، بدایع الصنائع ۲۷۶:۱

۳- بوسعید خدری گفت: برانگیخته خدا (ص) روز جشن بیرون می شد

[صفحه ۲۶۶]

و با مردم دو رکعت نماز می گزارد سپس نماز را سلام می داد و بر دو پای می ایستاد... تا پایان سنن ابن ماجه ۳۸۹:۱، المدونه الکبری از مالک ۱۵۵:۱، سنن بیهقی ۲۹۷:۳

۴- عبدالله پسر سائب گفت جشن را با برانگیخته خدا (ص) بودم پس نماز جشن را با ما خواند سپس گفت: نماز را گزاردیم و هر که دوست دارد برای سخنرانی بنشیند و هر که دوست دارد برود. سنن ابن ماجه ۳۸۶:۱، سنن ابو داود ۱۸۰:۱، سنن نسائی ۱۸۵:۳، سنن بیهقی ۳۰۱:۳، المحلی ۸۶:۵

۵- جابر پسر عبدالله گفت: راستی این که پیامبر (ص) روز عید فطر برخاست و نماز گزارد و پیش از سخنرانی آغاز به نماز کرد و سپس برای مردم سخنرانی کرد صحیح بخاری ۱۱۱:۲، صحیح مسلم ۳۲۵:۱، سنن ابو داود ۱۷۸:۱، سنن نسائی ۱۸۶:۳، سنن بیهقی ۲۹۶:۲ و ۲۹۸

۶- از زبان پسر عباس و جابر پسر عبدالله و عبدالله پسر عمر و انس پسر مالک آورده اند که برانگیخته خدا (ص) پیش از سخنرانی نماز می کرد المدونه الکبری ۱۵۵:۱.

۷- براء پسر عازب گفت: برانگیخته خدا (ص) روز قربان پس از نماز برای ما سخنرانی کرد صحیح بخاری ۱۱۰:۲، سنن نسائی ۱۸۵:۳

۸- ابو عبید برده ابن ازهر آورده است که آن گاه که پیرامون خانه عثمان را گرفته بودند من عید را با علی پسر ابوطالب بودم و او بیامد و نماز گزارد سپس روی بر تافته به سخنرانی پرداخت. موطا مالک ۱۴۷:۱، کتاب الام از شافعی ۱۷۱:۱ که بهری از آن را از زبان مالک یاد کرده است.

[صفحه ۲۶۷]

این گزارش ها می نماید که برانگیخته خدا (ص)- بر این برنامه سامان یافته- همیشه پایدار مانده و هرگز او را بر روشی به جز آن ندانسته اند چنان که هم آن دو پیرمرد و سرور ما فرمانروای گروندگان علی (ع) بر این شیوه بودند و هم خود عثمان در چندی از روزگارش، چنان که در گزارش پسر عمر آمده است که پیامبر و بوبکر و عمر و عثمان در آن دو جشن پیش از سخنرانی نماز می کردند و نمای این گزارش هر چند نمی رساند که عثمان، تنها در چندی از روزگارش با آنان هم شیوه بوده- نه در همه آن- با این همه اگر بخواهیم هم آن را بپذیریم و هم گزارش هائی دیگر را که می رساند: عثمان در این زمینه با پیشینیانش ناهماهنگی نموده و نخستین کسی است که سخنرانی را پیش انداخته، برای درست دانستن هر دو، باید بگوئیم که او در آغاز بر روش گذشتگان بوده تا

سپس بر آن شده است که برنامه را پس و پیش کند و چنین کرده. و آن چه برداشت ما را یاری می دهد آن است که پسر عمر خود در گفتار دیگرش که در ص ۲۶۵ گذشت آورده است که: "پیامبر و سپس بوبکر و سپس عمر نماز جشن را پیش از سخنرانی می خواندند" که می بینیم این جا سخنی از عثمان به میان نیاورده با آن که اگر او همیشه بر شیوه و برنامه پایدار می ماند می باید نام وی هم در میان باشد و میانه آنان جدائی نیفتد. آن چه را برای جمع میان دو گزارش پسر عمر گفتم درباره دو گزارش پسر عباس هم می توان گفت که در یک جا آورده است: "جشن را با پیامبر و پس از او با بوبکر و سپس با عمر بودم و آنان پیش از سخنرانی آغاز به نماز کردند" و جای دیگر می گوید برانگیخته خدا (ص)- و بوبکر و عمر و عثمان- نخست نماز می گزاردند و سپس سخنرانی می کردند.

کاش می دانستم- با نمازی که دستور دگرگونی ناپذیر خدا را درباره آن

[صفحه ۲۶۸]

دگرگون نمودند چگونه به درگاه خدای پاک نزدیک توان شد؟ شوکانی در نیل الاوطار ۳: ۳۶۳ می نویسد: درباره این که آیا پیش انداختن سخنرانی- در نماز آن دو جشن- درست است یا نه برداشت ها با هم سازگار نیست از آن چه در مختصر مزنی آمده بر می آید که شافعی، درستی آن را گردن نمی نهاده. و نووی نیز در شرح مذهب همین را می گوید: از نمای سخن شافعی- به گونه ای چون و چرا ناپذیر- برمی آید که وی درستی آن را گردن نمی نهاد. سپس خود گوید: درست نیز همین است.

پس از عثمان، زورمندان اموی نیز از شیوه او پیروی کردند و با آئین نامه پیامبر که بایستی پیروی می شد ناسازگاری نموده سخنرانی را پیش انداختند، با این همه انگیزه عثمان در کار خویش به جز آن بود که آیندگانش داشتند زیرا او با دشواری سخن می راند و انجمنیان را نیز سخنانی که او به زور سرهم می کرد و بافت درستی نداشت خوش نمی آمد و از این روی پراکنده می شدند و برای شنیدن نمی ماندند و او سخنرانی را پیش انداخت تا هرگونه شده آن را به گوش ایشان برساند زیرا که آنان چشم به راه نماز بودند و پیش از گزاردن آن نمی توانستند پراکنده گردند.

جاحظ گفته: عثمان پسر عفان (رض) بر فراز منبر شد و سخن راندن بر او دشوار گردید پس گفت: راستی این که بوبکر و عمر برای این جایگاه، گفتاری آماده می کردند و شما به پیشوای دادگر نیازمندترید تا به پیشوای سخنور و اگر خدا خواهد در آینده سخنرانی ها برای شما می کنم و خواهید دانست و بلاذری در الانساب ۵: ۲۴ می نویسد: راستی این که چون دست فرمانبری به عثمان دادند او بسوی مردم بیرون شد پس به سخن پرداخت، خدای را بستود و بر او آفرین کرد و سپس گفت: هان ای مردم راستی که کار سواری نخستین برای نخستین بار دشوار است و راستی این که پس از امروز روزهایی هست و اگر

[صفحه ۲۶۹]

زنده بمانم- به گونه ای که باید- برای شما سخنرانی می نمایم زیرا ما سخنرانان نبودیم و در آینده خداوند این کار را به ما خواهد آموخت گزارش یاد شده را ابن سعد نیز در طبقات خود ۳: ۴۳ چاپ لیدن با همین گونه پرداخت آورده و ابوالفدا در تاریخ خود ۱: ۱۶۶ می نویسد: چون به عثمان دست فرمانبری دادند بر فراز منبر شد و به سخنرانی برخاست پس خدای را بستود و به یگانگی اش گواهی داد و آنگاه سخن گفتن بر او دشوار گردید و گفت: راستی این که آغاز هر کاری دشوار است و اگر زنده بمانم- به گونه ای که باید- برایتان سخنرانی ها خواهم کرد سپس فرود آمد.

و به گونه ای که در انساب بلاذری می خوانیم بومخنف گزارش کرده است که عثمان چون بر فراز منبر شد گفت: ای مردم این پایگاهی است که برای آن نه گفتاری آماده کرده ام و نه سخنانی فراهم آورده ام و اگر خدا خواهد در آینده بر می گردیم و به گفتار می پردازیم.

و آورده اند که غیاث پسر ابراهیم گفت چون عثمان بر فراز منبر شد گفت هان ای مردم ما سخنرانان نبودیم و اگر زنده بمانیم و خدا خواهد- به گونه ای که باید- برای شما سخنرانی خواهیم نمود.

و گزارش شده که عثمان به سخن پرداخت و گفت: راستی را بوبکر و عمر برای این جایگاه سخنانی را آماده می کردند و خدا آن را خواهد آورد.

گزارش یاد شده را یعقوبی نیز در تاریخ خود ۱۴۰:۱ آورده و می نویسد: عثمان بر فراز منبر شد و در همان جایی که پیامبر خدا (ص) می نشست و بوبکر و عمر نمی نشستند بنشست زیرا بوبکر یک پله پائین تر از پیامبر می نشست و عمر یک پله پائین تر از بوبکر پس مردم در این باره به سخن پرداختند و برخی شان گفتند امروز بدی زائیده شد و عثمان مردی کمرو بود پس سخن گفتن بر او دشوار آمد و همان گونه که ایستاده بود درنگ بسیار کرد و هیچ سخنی بر زبان نیاورد و سرانجام گفت: راستی این که بوبکر و عمر برای این پایگاه، گفتاری آماده می کردند

[صفحه ۲۷۰]

و شما به پیشوای دادگر نیازمندترید تا به پیشوائی که به بهترین گونه سخنرانی نماید و اگر زنده بمانید برایتان سخنرانی خواهم کرد. سپس فرود آمد.

و بر بنیاد گزارشی که ملک العلماء در بدائع الصنائع ۲۶۲:۱ آورده است: راستی این که عثمان چون به فرمانروائی رسید در نخستین روز آدینه به سخنرانی برخاست پس چون گفت: ستایش خدای را... نتوانست دنباله سخن را بگیرد و گفت: شما به پیشوائی کاری نیازمندترید تا به پیشوائی زبان آور. و راستی این که بوبکر و عمر برای این جایگاه گفتاری آماده می کردند و پس از این برای شما سخنرانی ها خواهم کرد و از خدا می خواهم که من و شما را بیمارزد پس فرود آمد و نماز آدینه را با ایشان بگزارد.

و شاید هم برای گریز از تنگنای خود در سخنرانی بوده که چون بر فراز منبر می شد این دست و آن دست می کرد و با آگاهی خواستن از مردم و پرسش از گزارش ها و نرخ هایشان وقت را می گذرانید. به گواهی احمد در المسند ۷۳:۱ از زبان موسی پسر طلحه که هیشمی نیز در مجمع ۱۸۷:۲ آن را آورده و می نویسد: زنجیره گزارشی آن از میانجیانی ساخته می شود که گواهی هایشان درست شمرده می شود)

این سخن نیز که ابن حجر در فتح الباری دست آویز گردانیده- و در ص ۲۶۴ گذشت "- به راستی او برای توده بهتر آن دید که خود را به نماز برسانند "... نمی تواند کار خلیفه را پاک بنماید زیرا چنان مصلحت پنداری در روزگار پیامبر هم قابل توجه بود با این همه، او (ص) آن را زیر بنیاد برنامه نگردانید زیرا می دید در وضع آن قانون سود بالاتری در پیش چشم بوده، پس آن برداشت- در برابر آئین نامه ای که بودنش از پیامبر آشکار است- به آن می ماند که کسی برای نوشتن برنامه، در برابر دستورهای روشن و یک پهلوی خدا، باز هم اجتهاد کند، و اگر روایت کنیم که بر بنیاد برداشت های این و آن، دستورها و فرمان های آئین پاک دگرگون گردد دیگر در کاخ پرشکوه اسلام، سنگ هم بر روی سنگ بند نمی شود و آن گاه

[صفحه ۲۷۱]

چه جدائی است میان این برداشت با برداشت مروان؟ و مگر او نیز در این که نوآوری تازه و نا به جایی در کیش ما روا داشت مانند این نبود؟ هر چند کار زشتی دیگر نیز به آن بیافزود که همان دشنام گوئی است به کسی که ناسزا گفتن بر وی روا نبود. این کوتاه سخنی بود درباره نوآوری خلیفه. درباره امویان نیز باید دانست که ایشان در سخن پرانی هاشان بر فراز منبرها سرور ما فرمانروای گروندگان علی (ص) را ناسزا می گفتند و نفرین می فرستادند و این بود مردم هم برای شنیدن نمی نشستند و از گرد ایشان پراکنده می شدند. این بود سخنرانی را برای پیش از نماز گذاشتند تا مردم ناگزیر آن را بشنوند هر چند که آن سخنان ننگین را خوش ندارند زیرا این سخن برانگیخته خدا (ص) را که از زبان پسر عباس و ام سلمه بازگو شده- و به درست بودن شناخته گردیده- به یاد داشتند که: هر که علی را ناسزا گوید به راستی مرا ناسزا گفته و هر که مرا ناسزا دهد خدای برتر از پندار را دشنام داده است.

پیشوایان گزارش های درست آورده اند که بوسعید خدری گفت: روز جشنی مروان منبر را بیرون برد و آغاز به سخنرانی کرد پس مردی برخاست و گفت: مروان با آئین نامه پیامبر ناسازگاری نمودی و روز جشن منبر را بیرون بردی- با آن که بیرون برده نمی شد- و پیش از نماز به سخنرانی برخاستی با آن که آن را پیش نمی انداختند- مروان گفت: آن کاری بود که رها شده است بوسعید گفت: درباره این مرد باید بگویم که وی آن چه را بروی بایسته بود انجام داد زیرا از برانگیخته خدا شنیدم می گفت: هر کس کار ناروایی ببیند پس اگر به نیروی بازوی خود بتواند آن را دگرگون گرداند پس با نیروی بازوی خود آن را دیگرگون سازد و اگر نتوانست پس با زبانش و اگر با زبانش هم نتوانست با دلش و این کمترین کاری است که از مومنان باید خواست

[صفحه ۲۷۲]

و بر بنیاد گزارش شافعی که در کتاب الام از زبان عیاض پسر عبدالله بازگوشده، بوسعید خدری گفت: مروان به سوی من و مردی که او را به سوی خود کشیدم و او گفت: ابو سعید آن چه تو میدانی رها شده بوسعید گفت: من سه بار آواز دادم و گفتم: به خدا سوگند که جز بدتر از آن را نیاورده اید.

و بر بنیاد گزارش بخاری در صحیح خود: در جشن فطر- یا قربان- همراه با مروان که فرماندار مدینه بود بیرون شدم پس چون به نماز گاه رسیدیم ناگاه منبری را که کثیر پسر صلت ساخته بود دیدیم که مروان می خواست پیش از نماز گزاردن بر آن بالا رود من جامه اش را کشیدم و او مرا کشید و بالا رفت و پیش از نماز سخنرانی کرد پس به او گفتم: به خدا سوگند دیگرگونی پدید آوردید گفت: ابو سعید آن چه تو می دانی گذشته، پس گفتم: به خدا سوگند آن چه می دانم بهتر از آن ها است که نمی دانم. گفت: راستی این که مردم پس از نماز برای شنیدن گفتار ما نمی نشینند و من برنامه سخنرانی را برای پیش از نماز نهادم

و بر بنیاد یک گزارش: بوسعید گفت: گفتم نمازی که باید نخست خوانده شود چه شد؟ گفت ابوسعید نه آن چه تو می دانی رها کرده شد. من سه بار گفتم سوگند به آن که جان من در دست توانای او است شما هرگز بهتر از آن چه را من می دانم نخواهید آورد.

ابن حزم در المحلی ۵: ۸۶ می نویسد: امویان به نوآوری برخاسته و سخنرانی را برای پیش از نماز گذاشته و بهانه شان نیز این بود که مردم چون نماز بگزارند از گرد ایشان می پراکنند و به شنیدن سخنرانی نمی نشینند از آن روی که ایشان علی پسر ابوطالب (رض) را نفرین می فرستادند و مسلمانان از این برنامه می گریختند- و سزاوارشان هم بود- چه برسد که نشستن پس از نماز نیز کاری بایسته نبود.

[صفحه ۲۷۳]

ملک العلماء در بدایع الصنائع ۱: ۲۷۶ می نویسد: امویان برنامه سخنرانی پیش از نماز را پدید آوردند چون ایشان در سخنرانی شان سخنانی می گفتند که روا نبود و مردم نیز پس از نماز برای شنیدن آن نمی نشستند پس ایشان، پیش از نماز آن را انجام دادند تا مردم بشنوند. سرخسی نیز در المبسوط ۲: ۳۷ همین را می نویسد

و سندی در شرح سنن ابن ماجه ۱: ۳۸۶ می نویسد: گفته اند انگیزه این بوده که ایشان در سخنرانی به کسی که دشنام گوئی بر او روا نبود دشنام می دادند و مردم نیز هنگامی که سخنرانی پس از نماز بود پراکنده می شدند تا آن را نشنوند این بود سخنرانی را پیش انداختند تا به گوش همه برسد.

و شوکانی در نیل الاوطار ۳: ۳۶۳ می نویسد: در صحیح مسلم از گزارش طارق پسر شهاب از زبان بوسعید آمده است که: نخستین کسی که روز جشن، پیش از نماز آغاز به سخنرانی کرد مروان بود و گفته اند: نخستین کسی که چنین کرد معاویه بود- و این را قاضی عیاض گزارش کرده- و شافعی نیز این را از زبان پسر عباس با این پرداخت آورده: تا آن که معاویه پیش آمد و سخنرانی را پیش انداخت.

و عبدالرزاق نیز از زبان زهری گزارش بالا را با این پرداخت آورده: نخستین کسی که سخنرانی پیش از نماز را در روز جشن پدید آورد معاویه بود و گفته اند نخستین کسی که چنین کرد زیاد بود در بصره، در روزگار فرمانروائی معاویه- این را نیز قاضی گزارش کرده- ابن منذر از زبان پسر سیرین گزارش کرده که نخستین کس زیاد بود که در بصره چنین کرد. گوید: میان این گزارش های رنگ به رنگ که درباره زیاد و معاویه و مروان رسیده ناسازگاری نیست زیرا، هم مروان و هم زیاد کار گزار معاویه بودند پس باید گفت: نخستین

[صفحه ۲۷۴]

بار او چنان کاری کرده و سپس کار گزارانش به پیروی او برخاستند. پایان

بی چون و چرا هر یک از این سه تن، نوآوری ناروائی نموده و در گرداب رسوائی افتادند، با این همه، گناه همه شان برگردن کسی است که ایشان را در دگرگون ساختن آئین نامه پیامبر گستاخ نمود تا آتشی را که او روشن کرد پیاپی دامن زدند و شیوه های پیامبر برگزیده- حتی نماز او- را به بازی گرفتند شافعی در کتاب الام ۱: ۲۰۸ آورده است که وهب پسر کیسان گفت دیدم پسر زبیر سخنرانی را برای پس از نماز گذاشت و سپس گفت: به راستی همه شیوه های برانگیخته خدا (ص) دیگرگونه شده حتی نماز.

پس اگر انگیزه ما در نکوهش بر خلیفه- در این برنامه اش- یک چیز باشد در سرزنش بر دیگر امویان دو انگیزه داریم: بر هم زدن برنامه پیامبر و بنیاد نهادن ناسزا گوئی به فرمانروای مومنان. که در این زمینه سخنی که بر سر زبان ها است درباره ایشان راست درآمده: هم گند فروشی و هم کم فروشی؟ من از این سه تن (معاویه، زیاد، مروان) شگفت ندارم که به نوآوری ناروائی برخیزند، چون کارهای دیگرشان نیز با این شیوه هماهنگ است و پرده دری و ریشخند کردن آئین ما بادل و جانسان سرشته بوده و گناهانی که به جا می آوردند نامه زندگی شان را سیاه کرده بود. پس چه جای شگفتی از ایشان که همه آئین نامه های پیامبر را دیگرگون سازند و چه جای شگفتی از مروان که با خرمی هر چه بیشتر به بوسعید بگوید: آن چه می دانستیم رها شده. یا بگوید: " آن چه می دانستی بر باد رفت " و چه جای شگفتی که شیوه سخنرانی را دیگرگون سازند همان سخنرانی که نهاده شده بود برای اندرز گوئی و

ویراستن روان ها و همان سخنرانی که- چنان چه در البدایع ۱:۲۷۶ آمده- درباره آن گفته اند: واجب شده است برای آموزش دادن آن چه باید در روز جشن برپای داشت و برای پند دادن و خدا را به بزرگی یاد کردن. آری زمینه آن را دیگرگونه گردانیدند و به گونه ای در آوردند که کیش ما بسیار ناروا می شمارد زیرا در

[صفحه ۲۷۵]

آن به بدگوئی از فرمانروای مومنان پرداختند که نخستین مسلمانان بود و پشتیبان آئین ایشان، و پیشوای پاک از هر گناه، و پاکدامن به گواهی بی چون و چرای گرامی نامه خدا، و روان پاک ترین پیامبران به گفته آشکار قرآن، همتای بزرگ تر یادبود گران پیامبر قرآن- به گواهی گزارش دو یاد بود- دروذهای خدا بروی باد، و شاید تو از عثمان نیز به شگفت نیائی که آئین خدا و شیوه برانگیخته او را دیگرگون نموده زیرا زندگی نامه اش را بررسی نموده و شیوه اش را که بازگوگر سرمایه روانی او است شناخته ای و می دانی این یکی نیز با آن سه تن از یک درخت است که از بالای زمین برکنده شده و آرامش ندارد.

آری همه شگفتی ما از کسانی است که اینان و مانده هایشان از سوداگران هوس ها و دلبخواه ها را دادگر و درستکار می شمارند به بهانه آن که ایشان، از همراهان پیامبرند. چرا که نزد ایشان همه همراهان پیامبر دادگرند و شگفت تر این که در بسیاری از بخش های فقه، گفتار و کردار ایشان را پشتوانه برداشت خود می گیرند. آری نوریان مرنوریان را جاذبند!

دستور خلیفه درباره خونبها و کشتن کشته

بیهقی در سنن کبری ۸:۳۳ از زبان زهری آورده است که ابن شاس جذامی مردی از بومیان شام را بکشت پس گیر و دار را به عثمان (ض) باز نمودند و او بفرمود که وی را بکشند پس زیر (ض) و کسانی از یاران برانگیخته خدا (ص ض) در این باره با وی به سخن پرداختند و از کشتن وی بازش داشتند زهری گفت: پس برای وی هزار دینار خونبها نهاد. و این را شافعی نیز در کتاب الام ۷:۲۹۳ آورده است.

[صفحه ۲۷۶]

و بیهقی از زبان زهری و او از زبان سالم و او از زبان پسر عمر (ض) آورده است که مردی مسلمان، کسی از نامسلمانان را که درپناه کشور اسلام می زیست، آگاهانه بکشت و داوری به نزد عثمان (ض) بردند پس وی را نکشت و وی را واداشت که خونبهای همانند خونبهای یک مسلمان بپردازد.

و ابو عاصم ضحاك در الدیات ص ۷۶ می نویسد: از کسانی که کشتن مسلمان را در برابر نامسلمان روا می شمردند اند عمر پسر عبدالعزیز است و ابراهیم و ابان پسر عثمان پسر عفان و عبدالله- این برداشت ایشان را حکم بازگو کرده است- و یکی از آنان که خونبهای ذمی را به اندازه خونبهای مسلمان می دانست عثمان پسر عفان است

امینی گوید: گاهی از این به شگفت می آیم که چگونه خلیفه می خواسته است مسلمان را در برابر نامسلمان بکشد و گاهی از این که چه سان خونبهای نامسلمان را هم اندازه با خونبهای مسلمان نهاده است، که نه این کارش بر پشتوانه ای استوار است و نه آن یکی بر بنیاد آئین نامه ای هست. این چه خلیفه ای است که زیر با آن روش شناخته شده و آن نهفته های آشکار شده اش بیاید و او

را از دستوری که درباره خون‌ها داده روگردان سازد و از آن برداشتش باز دارد؟ و تازه باز برداشتی بیاورد که- در دور بودن آن از آئین نامه پیامبر- همسنگ دستور نخستینش باشد؟ و آن گاه زیر و مردمانی که خلیفه را از دستور نخستینش روگردان ساخته بودند خاموشی بگزینند و خوش نداشته باشند که برای بار دوم با خلیفه ناسازگاری نمایند و به ریخته نشدن خون مسلمان بسنده نمایند. با آن که این همه سخنان آشکار پیامبر، بی چون و چرا می‌رساند که مسلمان را در برابر نامسلمان نباید کشت و خونبهای پیروان دیگر نامه‌های آسمانی که در پناه کشور اسلامند نیم خونبهای مسلمان است و اینک تو و گزارش آن سخنان در پیرامون آن دو زمینه. پس درباره نخستین از آن‌ها آمده است:

۱- بوجحیفه آورده است که علی پسر ابوطالب را گفتم: آیا نزد شما چیزی

[صفحه ۲۷۷]

از دانش هست که نزد مردم نباشد؟ گفت: نه به خدا سوگند نزد ما هیچ نیست مگر همان چه نزد مردم است جز آن که خداوند مردی را دریافتی از قرآن یا از آن چه در این نامه است روزی کند که از زبان برانگیخته خدا (ص) آئین‌های خونبهاگرفتن در آن آمده است و این که مسلمان را در برابر نامسلمان نباید کشت.

و به گزارش شافعی: کسی از مومنان را در برابر نامسلمان نباید کشت سپس خود گوید: کسی از گروندگان را- بنده باشد یا آزاد یا زن- به هیچ روی و هرگز در برابر نامسلمان نباید کشت و هر کس که کلمه ایمان را بازگو کند هر چند از تازیان نباشد یا گنگ باشد و خرد خود را به کار اندازد و با نشان دادن، گرویدن خود را بنماید و نماز بگزارد و نامسلمانی را بکشد پس نباید او را کشت و خونبهای او برگردن وی است که از دارائی اش بپردازد خواه بسیاری از نامسلمنان را کشته باشد خواه شماره کمی. و خواه نامسلمانی را برای گرفتن دارائی ای از وی کشته باشد یا به انگیزه جز گرفتن دارائی. و خدا دانایتر است که روا نیست هیچ یک از مومنان را هیچ گاه در برابر هیچ نامسلمانی- بکشند- خواه در راهزنی دست به کشتار زده باشد خواه در جای دیگر.

برگردید به صحیح بخاری ۷۸:۱۰، سنن دارمی ۱۹۰:۲، سنن ابن ماجه ۱۴۵:۲، سنن نسائی ۲۳:۸، سنن بیهقی ۲۸:۸، صحیح ترمذی ۱۶۹:۱، مسند احمد ۷۹:۱، کتاب الام از شافعی ۳۳:۶ و ۹۲، احکام القرآن از جصاص ۱۶۵:۱، الاعتبار از ابن حازم ص ۱۹۰، تفسیر ابن کثیر ۲۱۰:۱ که می‌نویسد: توده بر آن رفته اند که مسلمان را در برابر نامسلمان نباید کشت زیرا در گزارش بخاری روشن شده که علی گفت برانگیخته خدا (ص) گفت: مسلمان را در برابر نامسلمان نباید کشت، پس نه هیچ گزارشی ناساز با این را درست توان دانست و نه می‌توان از خود آن معنایی- ناساز با آن چه می‌نماید- بیرون کشید. با این همه، بوحیفه بر آن رفته است که او را می‌توان کشت زیرا می‌گوید: فرازی که در سوره مائده

[صفحه ۲۷۸]

آمده عام است.

امینی گوید: مقصود وی از فراز مائده همان است که خدای برتر از پندار گوید: و بر ایشان در تورات نوشتیم که جان در برابر جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و زخم زدن‌ها را سزائی مانند خود آن باید داد. آیه ۴۵. و آن گاه در برابر سخنان یک پهلوی و روشنی که- بودن آن از پیامبر- درست و آشکار شناخته شده، کسی که به اجتهاد پرداخته، این اندازه ندانسته که عام بودن آیه از تخصیص آن- به یاری دست افزارهای دیگر- جلوگیری نمی‌نماید چنان چه خود او

از دیدگاه های گوناگون برای آن مخصص آورده و در پاسخ دست آویز سست وی بسیاری از آئین شناسان به گفتگو پرداخته اند و پیشاپیش ایشان امام شافعی در کتاب الام ۲۹۵:۷ گفتگویی را که میان او و یکی از یاران بوحنیفه رفته است آورده: گوئیم: ما نمی خواهیم با پشتوانه ای مایه دارتر از سخن خودت که می گوئی این آیه عام است با تو گفتگو کنیم زیرا تو می پنداری که آن، هم پنج دستور جدا جدا را در بر دارد و هم یک دستور ششمی که همه را در بر می گیرد و بدین گونه با همه چهار دستوری که پس از دستور نخستین بود ناسازگاری نمودی و دستور پنجم و ششم جمع آن در دو جا است: در آزاد که بنده ای را بکشد و مرد که زنی را بکشد پس گمان بردی که نه چشم و گوش و بینی آزاد را در برابر چشم و گوش و بینی برده، نه هیچ زخمی را که مرد به زن زده می توان به خود او زد و نه هیچ زخمی را که آزاد به برده زده. راستی که نخست به چیزی آغاز کردی و پنداشتی که آن را دست افزار گردانیده ای و سپس در یک جا با آن ناسازگاری نمودی، و در یک جا هماهنگی؟ و پنداشتی که مرد چون بنده اش را بکشد به خون او کشته نمی شود و فرزند خود را هم که بکشد به خون او کشته نمی شود و چون کسی را که زینهار گرفته، بکشد به خون او کشته نمی شود با

[صفحه ۲۷۹]

آن که همه این خون ها ریختن آن ناروا است. آن که از بوحنیفه پشتیبانی می نمود گفت: در این باره از گزارشی که به جا مانده پیروی می کنیم. گفتیم: آیا این گزارش را با نامه خدا ناسازگار می بینی؟ گفت نه گفتیم پس بر این بنیاد، نامه خدا جز به آن گونه است که تو می نمائی و به پندار خود پرده از نهفته های آن برمی داری. پس چرا با این شیوه میان دستورهای خدای گرامی و بزرگ جدائی می نهی؟ یکی از کسانی که آن جا بود گفت: این را رهاکن که همه آن چه گذشت دهان وی را می بندد. گفت: و فراز دیگر آن جا است که خدای بزرگ و گرامی می گوید: هر کس به ستم کشته شد به سرپرست او توانائی دادیم، پس در کشتار از مرز خود بیرون نشود. و این نشان می دهد که هر کس به ستم کشته شد سرپرست او می تواند کشنده اش را بکشد به او گفته شد: باز همان سخن به روی تو برمی گردد که چون پسر به دست پدرش و برده به دست خداوندش و زنهار یافته به دست مسلمان، کشته شود چه باید کرد؟

گفت: من در برابر همه این ها گریز گاهی دارم. گفتم گریز گاهت را نشان بده گفت: راستی این که خدای برتر از پندار و بزرگ چون کار خونخواهی را به دست سرپرست سپرده پس پدر سرپرست است و او را نمی رسد که خویشتن را بکشد گفتیم: آیا اگر گرفتیم که مقتول، خود پسری بزرگسال داشته باشد آیا پدر را از سرپرستی او برکنار می بینی و می گذاری که نوه اش، او را بکشد. گفت چنین کاری نمی کنم گفتم آیا با دست زدن به کشتن وی، از سرپرستی برکنارش نمی کنی؟ گفت نه گفتم چه می گوئی درباره عمو زاده مردی که او را کشته و بازمانده او است و اگر وی را نمی کشت مرده ریگش به او می رسید و عمو زاده دیگری هم دارد که پیوندش با او دورتر است. آیا می گذاری که دورتر نزدیک تر را بکشد گفت آری. گفتم چگونه؟ با آن که کشنده باز مانده نزدیک کشته است؟

[صفحه ۲۸۰]

گفت: کشنده با کشتن وی از بازماندگی برکنار شده. گفتیم: کشنده با کشتن از بازماندگی برکنار می شود؟ گفت آری گفتیم

پس چرا پدر را با کشتن پسر از باز ماندگی برکنار نمی کنی؟ با آن که وی را از مرده ریگ بی بهره می گردانی؟ گفت درباره پدر پیر و گزارشی هستم که به جای مانده. گفتیم: گزارشی که بر جای مانده تو را به دستوری ناساز با آن چه گفتی راه می نماید. گفت: در این زمینه پیرو همداستانی آئین شناسانم. گفتیم: همداستانی آئین - شناسان ناساز با برداشتی است که تو می گوئی از دل قرآن به چنگ آورده ای اگر برده ای که پسری آزاد دارد به دست خداوندش کشته شود آیا کشنده از بازماندگی بر کنار می شود و فرزند می تواند صاحب برده را بکشد؟ گفت: آئین شناسان همداستان اند که نه. گفتیم اگر نامسلمان امان گرفته ای پسرش به او باشد آیا می تواند مسلمانی را که کشنده پدرش است بکشد؟ گفت: آئین شناسان همداستان اند که نه. گفتیم آیا همداستانی آئین شناسان با نامه خداوندی ناسازگار است گفت نه گفتیم پس همداستانی آئین شناسان نشان می دهد که تو در آن برداشت از درون نامه خدای گرامی و بزرگ لغزیده ای. و هم گفتیم: هر کس با تو در این زمینه همداستان است که مردی را برای کشتن برده اش نباید کشت بر آن رفته است که آزاد را در برابر برده و مسلمان را در برابر نامسلمان نباید کشت، پس تو که می پنداری ایشان در بنیاد آن چه بر آن رفته اند لغزیده اند چگونه همداستانی شان را دست آویز گردانیده ای؟ و خدا دانایتر است.

۲- قیس پسر عباد گفت: من و اشتر به نزد علی شدم و گفتیم: آیا برانگیخته خدا (ص) سفارشی به تو کرده است که به توده مردم نکرده باشد؟ گفت: نه مگر آن چه در این نگاشته من است پس نگاشته ای بیرون کرد و دیدیم در آن نوشته است: نه هیچ یک از گروندگان را در برابر نامسلمانان می توان کشت و نه هیچ مسلمانی را برای کشتن نامسلمانی که به او زینهار داده است. گزارش بالا را ابو عاصم در الدیات ص ۲۷ و احمد در مسند ۱: ۱۱۹ و

[صفحه ۲۸۱]

۱۲۲ و ابو داود در سنن خود ۲: ۲۴۹ و نسائی در سنن خود ۸: ۲۴ و بیهقی در السنن الکبری ۸: ۲۹ و ۱۹۴ و جصاص در احکام قرآن ۱: ۶۵ و ابن حازم در الاعتبار ص ۱۸۹ آورده اند چنان که شوکانی نیز در نیل الاوطار ۷: ۱۵۲ آن را یاد کرده و می نویسد: این نشان می دهد که مسلمان را برای کشتن نامسلمان نباید کشت، در درستی این دستور درباره نامسلمانی که سر جنگ با ما دارد - به گزارش البحر - کسی چون و چرا نکرده و درباره نامسلمانی هم که در پناه کشور اسلامند نیز توده بر آن اند که برنامه همین است چون نام مسلمان بر ایشان راست می آید. و شعبی و نخعی و بوحنیفه و یاران وی بر آن رفته اند که مسلمان را برای کشتن نامسلمانی که در پناه مسلمانان است می تواند کشت. سپس درباره پشتوانه ای سخن ایشان به گستردگی سخن می راند و با نیکوترین شیوه در روشنگری، ناسره بودن آن ها را باز می نماید که به همان جا بنگرید.

۳- عایشه گفت: در دسته شمشیر برانگیخته خدا (ص) دو نوشته یافت شد و در یکی از آن دو: هیچ مسلمانی را در برابر نامسلمان نباید کشت و هیچ کسی را برای کشتن امان داده خود نباید کشت.

گزارش بالا را ابو عاصم در الدیات ص ۲۷ و بیهقی در السنن الکبری ۸: ۳۰ آورده اند.

۴- معقل پسر یسار آورده است که پیامبر گفت: نه کسی از مومنان رادر برابر نامسلمنان شاید کشت و نه کسی را برای کشتن امان داده خود. مسلمانان یک دست هستند در برابر دیگران و خون هاشان با یکدیگر برابری می نماید. گزارش بالا را هم، بیهقی در سنن کبرای خود ۸: ۳۰ آورده است.

۵- پسر عباس آورده است که پیامبر گفت: نه هیچ مسلمانی را برای کشتن نامسلمنان توان کشت و نه هیچ کس را برای کشتن امان داده خویش.

گزارش بالا را ابن ماجه در سنن خود ۲: ۲۴۵ آورده است.

[صفحه ۲۸۲]

۶- عمرو پسر شعیب از پدرش از نیای خویش عبدالله پسر عمرو پسر عاصی گزارش کرده که پیامبر گفت: هیچ مسلمانی رادر برابر نامسلمان نباید کشت.

و به نوشته احمد: نه هیچ یک از مومنان رادر برابر نامسلمان توان کشت و نه هیچ کس را برای کشتن نامسلمانی که با او پیمان بسته است

گزارش بالا- را هم ابوعاصم ضحاک در الديات ص ۵۱ آورده است و هم: ابو داود در سنن خود ۲۴۹:۲، احمد در مسند خود ۲۱۱:۲، ترمذی در سنن خود ۱۶۹:۱، ابن ماجه در سنن خود ۱۴۵:۲، جصاص در احکام القرآن ۱۶۹:۱- از روی نوشته احمد- شوکانی هم در نیل الاوطار ۷:۱۵۰ آن را آورده و می نویسد: میانجیان زنجیره آن از کسانی اند که گزارش هاشان درست شمرده شده. و در ص ۱۵۱ می نویسد:

این در بالا-ترین مرز درستی است، پس درست نیست که جز این، چیزی از یاران پیامبر بازگو شود مگر آن چه از عمر گزارش کردیم که او در این باره نوشت: مسلمان را باید در برابر نامسلمان بکشند، سپس نامه ایی در پی آن فرستاد و گفت: او را مکشید و زندانی اش کنید.

۷- عمران پسر حصین آورده است که پیامبر گفت: کسی از مومنان را در برابر نامسلمنان نباید کشت.

شافعی در کتاب الام ۶:۳۳ می نویسد: شنیدم که چند کس از گزارشگران جنگ های پیامبر می گفتند (و هم از زبان چند تن از ایشان به من رساندند که): برانگیخته خدا (ص) در روز گرفتن مکه در سخنانی اش گفت " کسی از مومنان را در برابر نامسلمنان نباید کشت " و به من چنان رسیده که عمران پسر حصین (ص) این گزارش را از زبان برانگیخته خدا (ص) بازگو کرده است. مسلم پسر خالد از زبان پسر ابو حسین و او از مجاهد و عطاء- و گمان می کنم طاووس و حسن

[صفحه ۲۸۳]

نیز- برای ما گزارش کرد که برانگیخته خدا (ص) در سخنانی اش در سال گرفتن مکه گفت: هیچ کس از مومنان را در برابر نامسلمنان نباید کشت.

بیهقی نیز در السنن الکبری ۸:۲۹ این گزارش را آورده و می نویسد: شافعی (ره) گفته " همه گزارشگران جنگ های پیامبر خدا همداستان اند که او (ص) در سخنانی اش در روز گرفتن مکه چنین گفته. " و خود آن را با زنجیره ای پیوسته- از زبان عمرو پسر شعیب و عمران پسر حصین- بازگو می کند.

شوکانی در نیل الاوطار ۷:۱۵۳ نیز آن را یاد کرده و گوید: انگیزه ای که او (ص) را وادار کرد در روز گرفتن مکه بگوید: مسلمان را در برابر نامسلمان نباید کشت همان است که شافعی در کتاب الام یاد کرده همان جا که می نویسد: سخنانی او (ص) در روز گرفتن مکه انگیزه اش آن بود که خزاعیان یکی را که پیمان با وی بسته شده بود کشتند و پیامبر (ص) به سخنانی پرداخت و گفت: اگر مسلمانی را در برابر نامسلمانی می کشتم البته این کشنده را در برابر اومی کشتم. پس گفت: هیچ یک از مومنان را در برابر نامسلمنان نباید کشت تا پایان.

۸- از زبان عبدالله پسر عمر آورده اند که پیامبر گفت: نه هیچ یک از مومنان را در برابر نامسلمانی توان کشت و نه هیچ مسلمانی را

برای کشتن نامسلمانی که با او پیمان بسته است
گزارش بالا را جصاص در احکام القرآن ۱: ۱۶۵ آورده است
درباره زمینه دوم نیز گزارش هائی از این دست داریم:
از زبان عمرو پسر شعیب و او از پدرش از نیایش آورده اند که برانگیخته خدا (ص) فرمان داد که پیروان آن دو نامه آسمانی که
جهودان و ترسایان باشند خونبهایشان نیم خونبهای مسلمانان است

[صفحه ۲۸۴]

و به گزارش بوداود: ارزش خونبها در روزگار برانگیخته خدا برابر با ۸۰۰ دینار زر بود- یا ۸۰۰۰ درم سیم- و خونبهای پیروان دیگر
نامه های آسمانی نیز در آن روز نیم مسلمانان بود. و به همین گونه ماند تا عمر به فرمانروائی رسید و به سخنرانی برخاست و گفت:
راستی این که شتر گران شده. پس عمر برای زر داران نیز هزار دینار بایسته گردانید. سنن بوداود ۲: ۲۵۱
و در گزارشی دیگر از ابو داود: خونبهای نامسلمانی که با مسلمانان پیمان آشتی بسته نیم خونبهای یک آزاد است. ۲: ۲۵۷
و در گزارش بو عاصم ضحاک در الدیات ص ۵۱ خونبهای نامسلمانی نیم خونبهای مسلمان است و هیچ مسلمان را در برابر نامسلمانی
نباید کشت

خطابی در شرح سنن ابن ماجه در زیر گزارش بالا می نویسد ۲: ۱۴۲: دربارۀ خونبهای پیروان دیگر نامه های آسمانی، چیزی روشن
تر از این نیست و مالک و احمد نیز بر همین رفته اند و اصحاب بو حنیفه گویند: خونبهای آنان برابر با خونبهای مسلمانان است و
شافعی گوید: یک سوم خونبهای مسلمانان است و انگیزه آن، پیش چشم داشتن آن گزارش است که در زنجیره اش کاستی ای
نیست.

نسائی در سنن خود ۸: ۴۵ از زبان عبدالله پسر عمر آورده است که پیامبر گفت: خونبهای نامسلمانی نیم خونبهای مومن است. این
گزارش را ترمذی نیز در سنن خود ۱: ۱۶۹ آورده است.

این بود آئین نامه برانگیخته خدا (ص) و توده نیز بر همان رفته اند و آئین شناسان آموزشگاه ها نیز آن را بنیاد کار گرفته اند و تنها
بوحنیفه در این دو زمینه ناسازگاری ها نموده و برداشت های نسنجیده آورده و بهانه هائی را دست آویز گردانیده که نشاندهنده
کوتاه دستی او است در دریافت آئین نامه های پیامبر و شناخت گزارش ها و آگاهی از نامه خدا. و بسیاری از بزرگان گروه ها زیر
بنیاد برداشتش را درباره هر دو زمینه باز نموده و سستی آن را نشان داده و با گستردگی در بیهودگی آن، داد سخن داده اند که در
این باره می توان به گفتار امام شافعی

[صفحه ۲۸۵]

بسنده کنی که در کتاب الام ۷: ۲۹۱ در این باره با گستردگی و درازی سخن رانده و بهره های بسیار رسانده که به همان جابر گردید
و بالاترین پشتوانه بوحنیفه در زمینه نخستین- در برابر آن همه گزارش های درست- گزارش زنجیره گسسته عبدالرحمن پسر بیلمانی
است که دارقطنی و نیز ابن حازم در الاعتبار ص ۱۸۹ و جز آن دو، سستی آن را باز نموده اند و بیهقی نیز در سنن خود ۸: ۳۰ آورده
است که " یک بخش در روشنگری این که گزارش رسیده به ما- در روا بودن کشتن مومن در برابر نامسلمانی- سست است " پس
آن را از چند راه بازگو کرده و نادرست بودن همه آن راه ها را نشان داده است.

برداشت خلیفه درباره خواندن حمد و سوره در نماز

اشاره

ملک العلماء در بدایع الصنائع ۱: ۱۱۱ می نویسد: عمر (ض) در نماز شام در یکی از دو رکعت نخستین، حمد و سوره نخواند و آن را در واپسین رکعت بلند خواند. و عثمان (ض) نیز در نماز خفتن در دو رکعت نخست حمد و سوره نخواند و در دو رکعت واپسین، آن را بلند خواند.

و هم درص ۱۷۲ می نویسد: آورده اند که عمر (ض) در نماز شام در یکی از دو رکعت نخستین، حمد و سوره نخواند و آن را در رکعت سوم بلند خواند و آورده اند که عثمان (ض) در دو رکعت نخستین حمد و سوره نخواند و در دو رکعت واپسین، آن را بلند خواند.

امینی گوید: آن چه دو خلیفه انجام دادند از دو روی با آئین نامه پیامبرنا سازگار است ۱- بر گزار کردن یک یا دو رکعت بی خواندن حمد و سوره ۲- دوبار خواندن حمد در یک رکعت یا دو رکعت واپسین، یک بارش برای باز یافت

[صفحه ۲۸۶]

آن چه از دست رفت و دیگری برای آن چه در خود آن رکعت باید خواند- که آئین نامه روشن شده پیامبر از این هر دو شیوه بر کنار است و نمازی که این دو کاستی را داشته باشد پذیرفته نیست، درباره کاستی نخستین دستورهای رسیده که نمونه هایی از آن را می بینید:

۱- عبادۀ پسر صامت آورده است که پیامبر گفت: هر کس سوره حمد و بیشتر از آن را نخواند نمازش درست نیست.

و به یک گزارش: هر کس- پیش نماز باشد یا پس نماز- سوره حمد را نخواند نمازش درست نیست.

و به گزارش دارمی: هر کس سوره حمد را نخواند نمازش درست نیست برگردید به صحیح بخاری ۱: ۳۰۲، صحیح مسلم ۱: ۱۵۵، صحیح ابو داود ۱: ۱۳۱، سنن ترمذی ۱: ۳۴ و ۴۱، سنن بیهقی ۲: ۳۸ و ۶۱ و ۱۶۴، سنن نسائی ۲: ۱۳۷ و ۱۳۸، سنن دارمی ۱: ۲۸۳، سنن ابن ماجه ۱: ۲۷۶، مسند احمد ۵: ۳۱۴ و ۳۲۱، کتاب الام ۱: ۹۳، المحلی از ابن حزم ۳: ۲۳۶، المصابیح از بغوی ۱: ۵۷ که جداگانه نیز درستی آن را گواهی کرده، المدونه الکبری ۱: ۷۰

۱- از زبان بوهریره آورده اند که پیامبر گفت: کسی که سوره حمد را نخواند نمازش درست نیست، کمبود دارد، کمبود دارد، کمبود دارد، نارسا است

و به یک گزارش کسی که نمازی بگزارد و در آن سوره حمد را نخواند کمبود دارد- سه بار- و نارسا است.

و به گزارش شافعی: هر نمازی که سوره حمد در آن خوانده نشود کمبود دارد. گزارش.

و به گزارش احمد: هر نمازی که سوره حمد در آن خوانده نشود کمبود دارد، پس آن کمبود دارد، پس آن کمبود دارد.

برگردید به مسند احمد ۲: ۲۴۱ و ۲۸۵، کتاب الام از شافعی ۱: ۹۳، موطا مالک ۱: ۸۱، المدونه الکبری ۱: ۷۰، صحیح مسلم ۱: ۱۵۵ و ۱۵۶، سنن ابو داود

[صفحه ۲۸۷]

۱۳۰:۱، سنن ابن ماجه ۲۷۷:۱، سنن ترمذی ۴۲:۱، سنن نسائی ۱۳۵:۲، سنن بیهقی ۳۸:۲ و ۳۹ و ۴۰ و ۱۵۹ و ۱۶۷ و مصابیح السنه ۵۷:۱

۳- بوهیره آورده است که پیامبر (ص) مرا بفرمود تا بیرون شوم و آواز دهم: نماز درست نیست مگر با خواندن سوره حمد و بیشتر. گزارش بالا را احمد در مسند ۴۲۸:۲ آورده است و: ترمذی در صحیح خود ۴۲:۱، ابو داود در سنن خود ۱۳۰:۱، بیهقی در سنن خود ۳۷:۲ و ۵۹، حاکم در مستدرک ۲۳۹:۱ که می نویسد: گزارشی درست است و گردی بر چهره آن ننشسته است.

۴- عایشه آورده است که پیامبر گفت: هر کس نمازی بگزارد که سوره حمد را در آن نخواند نمازش کاستی دارد. گزارش بالا را احمد در مسند خود ۱۴۲:۶ و ۲۷۵، و ابن ماجه در سنن خود ۲۷۷:۱ آورده است و در کنز العمال نیز (۹۵:۴ و ۹۶) آن را از زبان عایشه و پسر عمر و علی و ابو امامه می توان یافت- و به گزارش احمد و ابن ماجه و بیهقی و خطیب و ابن حبان و ابن عساکر و ابن عدی-

۵- بوسعید خدری آورده است که پیامبر گفت: هر کس در هر یک از رکعت ها، حمد و سوره را نخواند نمازش درست نیست چه از نمازهای واجب باشد یا نه. صحیح ترمذی ۳۲:۱، سنن ابن ماجه ۲۷۷:۱، کنز العمال ۹۵:۵.

۶- آورده اند که بوسعید گفت برانگیخته خدا (ص) ما را بفرمود که سوره حمد را با آن چه بتوانیم (از سوره های دیگر) بخوانیم. سنن بیهقی ۶۰:۲، سنن بوداود ۱۳۰:۱، تیسیر الوصول ۲۲۳:۲

۷- آورده اند که بوقتاده گفت: راستی این که پیامبر (ص) در دو رکعت نخستین از نماز ظهر و عصر، سوره حمد و سوره ای دیگر را می خواند و در دو رکعت دیگر نیز سوره حمد را.

و در گزارشی از مسلم و بوداود: با ما نماز می گزارد و در دو رکعت نخست

[صفحه ۲۸۸]

از نماز ظهر و عصر سوره حمد را می خواند و دو سوره دیگر.

برگردید به صحیح بخاری ۵۵:۲، صحیح مسلم ۱۷۷:۱، سنن دارمی ۲۹۶:۱، سنن ابوداود ۱۲۸:۱، سنن نسائی ۱۶۵:۲ و ۱۶۶، سنن ابن ماجه ۲۷۵:۱، سنن بیهقی ۵۹:۲ و ۶۳ و ۱۹۳، مصابیح السنه ۵۷:۱ که جداگانه نیز درستی آن را گواهی کرده است.

۸- آورده اند که سمره پسر جندب گفت: وجوب دو بار درنگ را در یادم نگاه داشته ام و به یک گزارش: از برانگیخته خدا (ص) وجوب دوبار درنگ را در یاد نگاه داشته ام یک بار هنگامی که پیش نماز تکبیر می گوید و سپس خواهد به خواندن نماز پردازد و یک بار هنگامی که سوره حمد و سوره ای دیگر را به پایان برده و خواهد به رکوع رود.

سنن بوداود ۱۲۴:۱، صحیح ترمذی ۳۴:۱، سنن دارمی ۲۸۳:۱، سنن ابن ماجه ۲۷۸:۱، سنن بیهقی ۱۹۶:۲، مستدرک حاکم ۲۱۵:۱، مصابیح السنه ۵۶:۱، تیسیر الوصول ۲۲۹:۲

۹- رفاعه پسر رافع آورده است که مردی بیامد و در مسجد نزدیک برانگیخته خدا (ص) نماز گزارد سپس بیامد و بر پیامبر (ص) درود فرستاد پس پیامبر (ص) او را گفت: نمازت را دوباره بخوان که به راستی تو نماز نخواندی پس او برگشت و همان گونه که نخست نماز خوانده بود نماز گزارد پس پیامبر (ص) گفت: نمازت را دوباره بخوان که به راستی تو نماز نخواندی او گفت ای برانگیخته خدا به من بیاموز که چگونه نماز بگزارم گفت: چون رو به قبله آوردی پس تکبیر بگویی و آنگاه سوره حمد و آنچه را خدا خواهد بخوان، و چون به رکوع رفتی دو کف دستت را برکنده زانویت بگذار و کشیدن پشت خود و رکوع خود را نیکو بنمای

و چون برخاستی، استخوان های پشت- از شانه تا ران ها- را برپای دار و سرت را بلند کن تا استخوان ها به سر بندها برگردد پس چون پیشانی بر زمین نهاده نیکو سجده کن و چون سر برداشتی بر ران راست بنشین و سپس در هر

[صفحه ۲۸۹]

رکعت و هر سجده ای چنین کن تا آرام بگیری و به گزارش احمد: و چون نماز را به این گونه به پایان بردی به راستی که آن را کامل گردانیدی و هر یک از این کارها را که انجام ندادی در نمازت کاستی پدید آوردی.

سنن بو داود ۱: ۱۳۷، سنن بیهقی ۲: ۳۴۵، مسند احمد ۴: ۳۴۰، کتاب الام از شافعی ۱: ۸۸، مستدرک حاکم ۱: ۲۴۲ و ۲۴۱، المحلی از ابن حزم ۳: ۲۵۶

مانند گزارش یاد شده را- البته از زبان بوهیره- هم بخاری در صحیح خود ۱: ۳۱۴ آورده است و هم مسلم در صحیح خود ۱: ۱۱۷، چنان که بیهقی نیز در سنن خود ۲: ۳۷ و ۱۲۲ و ۶۲ آن را از زبان بخاری و مسلم بازگو کرده است.

۱۰- از زبان وائل پسر حجر آورده اند که گفت: من نزد پیامبر (ص) بودم که ظرفی آوردند- تا آن جا که گفت: پس وی در محراب شد و مردمان در پی او از چپ و راست او صف بستند، پس دو دست خود را بلند کرد تا در برابر نرمة گوشش نهاد و سپس دست راستش را بر دست چپش و نزدیک سینه اش نهاد و آن گاه آغاز به خواندن کرد و سوره حمد را بلند خواند و چون خواندن حمد را به پایان برد گفت: آمین (چنین باد!) تا کسانی که پشت سرش بودند شنیدند سپس سوره ای دیگر خواند و آن گاه دو دست خود را به تکبیر گرفتن بلند کرد تا در برابر نرمة گوشش نهاد و آن گاه پشت خم کرد و دو دست خود را بر کننده زانو نهاد- تا آن جا که گفت: سپس چهار رکعت نماز بگزارد و در همه آن ها همان کرد که در این یکی کرده بود. مجمع الزوائد ۲: ۱۳۴.

۱۱- آورده اند که عبدالرحمن پسر ابزی گفت: آیا نماز برانگیخته خدا را به شما ننمایم؟ گفتیم آری بنما. پس برخاست و تکبیر گفت و آنگاه حمد و سوره خواند، سپس پشت خم کرد و هر دودست را بر کننده های دو زانو نهاد تا هر اندامی جای خود را گرفت، سپس سر بر زمین نهاد تا هر اندامی جای خود را

[صفحه ۲۹۰]

گرفت سپس سر برداشت و در رکعت دوم نیز همان کرد که در رکعت نخست کرده بود و آن گاه گفت: نماز گزاردن برانگیخته خدا به این گونه بود.

گزارش بالا را احمد در مسند ۳: ۴۰۷ آورده و هیشمی نیز در مجمع الزوائد ۲: ۱۳۰ آن را یاد کرده و گوید: گزارش های بازگوگران آن، شایسته پشت گرمی است.

۱۲- آورده اند که عبدالرحمن پسر غنم گفت: ابو ملک اشعری به تبار خویش گفت: برخیزید تا همان گونه که پیامبر (ص) نماز می گزارد با شما نماز بخوانم پس ما پشت سر او صف بستیم و او تکبیر گفت سپس سوره حمد را بخواند تا پشت سری هایش بشنیدند آن گاه خدا را تکبیر گفت و به رکوع رفت سپس سر برداشت و تکبیر گفت و در همه نمازش چنین کرد.

چهره گسترده گزارش از زبان احمد

راستی این که بوملک اشعری تبار خویش را فراهم آورد و گفت: ای گروه اشعریان فراهم آئید و فرزندان و زنانان را گرد آرید تا نمازی را که پیامبر (ص) در مدینه برای ما خواند به شما بیاموزیم پس گرد آمدند و زنان و فرزندان را فراهم آوردند پس او وضو گرفت و چگونگی وضو ساختن را به ایشان بنمود و وضو را به جای هایش نگاهداشت تا چون سایه برگشت و درهم شکست برخاست و اذان گفت و مردان هر چه نزدیکتر به یکدیگر صف بستند و پسران در پشت سر ایشان صف بستند و زنان پشت سر پسران صف بستند، پس نماز را آغاز کرده پیش افتاد و هر دو دست را بلند کرده و تکبیر گفت و آن گاه سوره حمد و سوره ای دیگر را- که می توانست- بخواند. آن گاه تکبیر گفته به رکوع رفت و سه بار گفت: سبحان الله و بحمده سپس گفت: سمع الله لمن حمده (خدا می شنود هر کس او را بستاید) و راست بایستاد و آن گاه تکبیر گفت و به خاک افتاده سر بر زمین نهاد، سپس تکبیر گفته سر برداشت، سپس تکبیر گفته سر بر

[صفحه ۲۹۱]

زمین نهاد سپس تکبیر گفته برپای خاست پس در رکعت نخست شش بار تکبیر گفت و چون برخاست تا رکعت دوم را آغاز کند تکبیر گفت و چون نماز خویش بگزارد چهره خویش را به سوی تبار خود کرد و گفت: تکبیر گفتن مراداشته باشید و رکوع و سجود را از من بیاموزید که به راستی نمازی که برانگیخته خدا (ص) در چنین هنگامی از روز برای ما می خواند به همین گونه بوده است.

گزارش بالا را هم احمد در المسند ۳۴۳:۵ آورده است و هم- به گزارش کنزالعمال ۲۲۱:۴- عبدالرزاق و عقیلی، چنان که هیشمی نیز در المجمع ۱۳۰:۲ آن را آورده است.

۱۳- بوحنیفه و بومعاویه و ابن فضیل و بوسفیان از زبان بونصره- و او از زبان بوسعید- آورده اند که پیامبر (ص) گفت: هر کس در همه رکعت ها برای خدا حمد و نیز یک سوره دیگر نخواند نمازش درست نیست چه از نمازهای واجب باشد یا نه- احکام قرآن از جصاص ۲۳:۱

۱۴- انس پسر مالک گفت: پیامبر (ص) و بوبکر و عمر قرائت را با این فراز آغاز می کردند: الحمد لله رب العالمین (= ستایش خدا را که پروردگار جهانیان است) کتاب الام از شافعی ۹۳:۱

۱۵- آورده اند که علی پسر ابوطالب گفت: از آئین نامه پیامبر است که پیش نماز در دو رکعت نخست از نماز ظهر سوره حمد را با یک سوره دیگر در پیش خود آهسته بخواند و کسانی که پشت سر اویند نیز خاموش باشند و در پیش خود بخوانند و او در دو رکعت دیگر سوره حمد را در هر رکعت بخواند و از خدا آمرزش بخواهد و او را یاد کند و در نماز عصر نیز چنین کند.

چنان که در کنزالعمال ۲۵۱:۴ می خوانیم، گزارش بالا- را سیوطی- با همین پرداخت- از زبان بیهقی باز گو کرده است. و در سنن بیهقی ۱۶۸:۲ به این گونه آمده است که: او دستور می داد یا وامی داشت که پشت سر پیش نماز در دو رکعت نخست از نماز ظهر و عصر سوره حمد و یک سوره دیگر خوانده شود و در دو

[صفحه ۲۹۲]

رکعت پس از آن نیز سوره حمد خوانده شود. گزارشی هم که حاکم در المستدرک ۲۳۹:۱ آورده، پرداختش نزدیک به همین است. ۱۶- آورده اند که عایشه گفت: پیامبر (ص) نماز را با تکبیر آغاز می کرد و قرائت را با این فراز: ستایش خدای را، پروردگار

جهانیان. برگردید به صحیح مسلم ۴۲:۱، سنن ابوداود ۱۲۵:۲، سنن ابن ماجه ۲۷۱:۱، سنن بیهقی ۱۱۳:۲

۱۷- آورده اند که بوهریره گفت در هر نمازی باید حمد و سوره خواند آن چه برانگیخته خدا (ص) به ما شنواید به شما می شنوایم و آن چه از ما پوشیده داشت (آهسته خواند) از شما پوشیده می داریم و برنیاد گزارشی: هر نمازی حمد و سوره دارد. مسند احمد ۳۴۸:۲، صحیح مسلم ۱۱۶:۱، سنن ابو داود ۱۲۷:۱، سنن نسائی ۱۶۳:۲، سنن بیهقی ۴۰:۲ به گزارش از مسلم و در ص ۶۱ به گزارش از بخاری، تیسیر الوصول ۲۲۸:۲.

۱۸- آورده اند که بوهریره گفت: راستی این که پیامبر (ص) قرائت را با این فراز آغاز می کرد: ستایش خدای را پروردگار جهانیان. این گزارش را ابن ماجه در سنن خود ۲۷۱:۱ آورده است.

واز زبان انس پسر مالک نیز- همراه باافزونی هائی- به خامه دارمی در سنن وی ۸۳:۱ و نسائی در سنن وی ۱۳۳:۲ و شافعی در کتاب الام ۹۳:۱ بازگو شده است.

۱۹- عمرو پسر شعیب از پدرش ازنیایش عبدالله پسر عمرو پسر عاصی گزارش کرده است که پیامبر گفت: هر نمازی که سوره حمد در آن خوانده نشود کمبود دارد، کمبود دارد، کمبود دارد و به گزارش احمد: کمبود دارد. پس آن کمبود دارد پس آن کمبود دارد.

گزارش بالا را احمد در السمند ۲۰۴:۲ و ۲۱۵ و ابن ماجه در سنن خود

[صفحه ۲۹۳]

۲۷۸:۱ آورده اند

۲۰- بوداود در سنن خود ۱۱۹:۱ از زبان علی پسر ابوطالب (ض) آورده است که برانگیخته خدا (ص) چون به نماز برمی خاست تکبیر می گفت و هر دو دست خود را تا کنار دو شانه اش بالا می برد و چون خواندن حمد و سوره را هم به پایان می برد و چون می خواست به رکوع رود نیز به همین گونه رفتار می کرد.

۲۱- بوحمید ساعدی در میان ده کس از یاران برانگیخته خدا (ص) بود (یکی شان بوقتاذه) پس بوحمید گفت: من نماز گزاردن برانگیخته خدا (ص) را به شما می آموزم برانگیخته خدا چون به نماز برمی خاست هر دو دستش را بلند می کرد تا در برابر شانه اش می نهاد سپس می خواند تا هر استخوانی به گونه درست سر جایش آرام می گرفت سپس می خواند و سپس تکبیر می گفت و سپس هر دو دست را بلند می کرد تا در برابر شانه هایش می نهاد و آن گاه به رکوع می رفت- سپس چگونگی رکوع و سجود او را یاد کرد- و آن گاه گفت: در رکعت دوم نیز همین گونه رفتار می کرد.

سنن بوداود ۱۱۶:۱، سنن دارمی ۳۱۳، سنن ابن ماجه ۲۸۳:۱- که پاره ای از آن را آورده، سنن بیهقی ۷۲:۲، مصابیح السنه ۵۴:۱

۲۲- آورده اند که جابر پسر عبدالله گفت: در دو رکعت نخست، سوره حمد و سوره ای دیگر خوانده می شود و در دو رکعت پس از آن، سوره حمد. و گفت: ما چنان گزارش می کردیم که نماز درست نیست مگر با خواندن سوره حمد و بیش از آن. و به گزارش طبرانی: شیوه قرائت در نماز آن است که در دو رکعت نخست سوره حمد خوانده شود و یک سوره دیگر و در دو رکعت پس از آن نیز سوره حمد.

سنن بیهقی ۶۳:۲ که می گوید: از زبان علی پسر ابوطالب و عبدالله پسر مسعود و عایشه هم گزارش هائی که گواه این زمینه باشد بازگو کرده ایم. و باز به گونه ای که در کنز العمال ۲۰۹:۴ و ۲۵۰ می خوانیم ابن ابی شیبه نیز

[صفحه ۲۹۴]

- آن را بازگو کرده و به گونه ای که در مجمع الزوائد ۱۱۵:۲ می‌خوانیم طبرانی هم به همان گونه یاد شده آن را گزارش کرده است.
- ۲۳- جابر پسر عبدالله گفت: هر کس یک رکعت نماز بخواند و سوره حمد را در آن نخواند نماز نخوانده است مگر پس نماز باشد صحیح ترمذی ۴۲:۱ که جداگانه نیز درستی آن را گواهی کرده، موطا مالک ۸۰:۱، المدونه الکبری از مالک ۷۰:۱، سنن بیهقی ۱۶۰:۲، تیسیر الوصول ۲۲۳:۲
- ۲۴- از زبان عبدالله پسر عمر آورده اند که پیامبر گفت: هر کس در نمازی که بر او نوشته شده- یا برای ستودن خدا می‌خواند- باید سوره حمد را همراه با (سوره دیگر از) قرآن بخواند و هر نمازی که حمد را در آن نخواند (این را سه بار گفت): کمبود دارد گزارش بالا را نگارنده کنزالعمال در ۹۶:۴ از زبان عبدالرزاق بازگو کرده و نیکو شمرده است.
- ۲۵- از زبان بوهریره آورده اند که پیامبر گفت نماز کسی که سوره حمد در آن نخواند پذیرفته نیست.
- و به گزارش دارقطنی: که جداگانه نیز درستی آن را گواهی کرده: نمازی که مرد سوره حمد را در آن نخواند پذیرفته نیست و به گزارش احمد: نمازی که در آن سوره حمد خوانده نشود پذیرفته نیست.
- کنزالعمال ۹۶:۴ به گزارش از گروهی از پاسداران گزارش ها.
- ۲۶- آورده اند که بودرداء گفت: در دو رکعت نخست از نمازهای: ظهر وعصر و عشاء در هر رکعت سوره حمد و یک سوره دیگر بخوان و در واپسین رکعت از نماز مغرب هم سوره حمد را. کنزالعمال ۲۰۷:۴
- ۲۷- از زبان حسین پسر عرفطه آورده اند که پیامبر گفت چون در نماز به پا خاستی بگو: بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمین (...)- به نام

[صفحه ۲۹۵]

- خداوند بخشاینده بخشایشگر، ستایش خدای را پروردگار جهانیان (...)- تا آن را به پایان رسانی (و سپس: قل هو الله احد...) = بگو او است خداوند یگانه تا پایان آن. به نوشته کنزالعمال ۹۶:۴ این گزارش را دارقطنی بازگو کرده است.
- ۲۸- آورده اند که پسر عباس گفت: هیچ نمازی مگر آن که سوره حمد و یک سوره در آن بخوانی و خواندن سوره حمد را در هیچ رکعتی فرو مگذار. این گزارش را نیز به گونه ای که در الکتز ۲۰۸:۴ می‌خوانیم عبدالرزاق بازگو کرده است.
- ۲۹- آورده اند که ابن سیرین گفت: راستی این که پسر مسعود در نماز ظهر و عصر در هر یک از دو رکعت نخست، سوره حمد و یک سوره دیگر می‌خواند و در دو رکعت واپسین نیز سوره حمد را.
- گزارش بالا را هیشمی در مجمع الزوائد ۱۱۷:۲ آورده و می‌نویسد: میانجیان زنجیره آن، شایسته پشتگرمی اند جز این که پسر سیرین خودش چیزی از ابن مسعود نشنیده است.
- ۳۰- زید پسر ثابت گفت: خواندن حمد و سوره، برنامه پیامبر است و تو با برداشت خود، با مردم ناسازگاری نمای. این گزارش رانیز چنان چه در مجمع الزوائد ۱۱۵:۲ می‌خوانیم طبرانی در الکبیر آورده است.
- این بود آئین نامه پیامبر اسلام در خواندن سوره حمد در هر رکعت- چه در نمازهای واجب باشد و چه به جز آن- و دستورهای پیشوایان کیش ها نیز بر همین بنیاد است و این هم گفته‌های یک پهلوی و روشن ایشان:

[صفحه ۲۹۶]

برداشت شافعی

پیشوای شافعیان در کتاب اللام ۹۳:۱ می نویسد: "برانگیخته خدا (ص) این برنامه را نهاده که نماز گزار باید سوره حمد را بخواند و ما را راه نموده که اگر نماز گزار، نیکو بتواند آن را بخواند خواندنش بر وی واجب است". سپس گزارش هایی چند در این باره یاد کرده و آن گاه می نویسد: "هر کس به تنهایی یا برای امامت بر دیگران به نماز ایستد بایستی در هر رکعت سوره حمد را بخواند و هیچ چیز جای آن را نمی گیرد و اگر به اندازه یک حرف از حمد را رها کند- چه نادانسته باشد و چه از سر فراموشی- آن رکعت، شایسته ارج نهادن نیست هر کس به اندازه یک حرف از آن را رها کند نمی گویند که سوره حمد را تماما خوانده است.

و در ص ۸۹ درباره کسی که نیکو نمی تواند آن را بخواند می نویسد: پس اگر هفت آیه را نیکو نمی تواند خواند و کمتر از آن را می تواند، از وی پذیرفته نیست، مگر همه آن چه را نیکو می تواند خواند بخواند- هفت آیه باشد یا کمتر پس هر رکعتی را که در آن، کمتر از آن چه بد نیکوئی می تواند، بخواند بایستی از سر بگیرد. و هر که کمتر از هفت آیه را نیکو بتواند خواند اگر پیش نماز شود یا به تنهایی خواهد نماز بگزارد بایستی پاره ای از آیه ها را چند بار بر زبان آورد تا با این کار، هفت یا هشت آیه خوانده باشد و اگر چنین نکرد برگردن او نمی بینم که دوباره آن را بخواند و از وی پذیرفته نیست مگر در هر رکعت آن چه را نیکو می تواند، بخواند به همان گونه که هفت یا هشت آیه ای را که نیکو می تواند، بی کم کاست بر زبان راند.

و هم می گوید برای پذیرفته بودن نماز دست کم بایستی نخست تکبیره الاحرام

[صفحه ۲۹۷]

بگوئی و اگر نیکو می توانی سوره حمد را بخوانی و آن را با "بسم الله الرحمن الرحيم- به نام خداوند بخشنده مهربان" آغاز کنی و به رکوع روی تا به همین گونه آرام بگیری و سربرداری تا راست بایستی و بر خاک افتی تا به همین گونه که پیشانی بر زمین می سائی آرام بگیری سپس سر برداری و راست بنشینی و آن گاه به همین گونه که یاد کردم دوباره پیشانی بر زمین نهی سپس برخیزی و در هر رکعت همین برنامه را از سر بگیری و در چهارم رکعت بنشینی و تشهد بخوانی و بر پیامبر (ص) صلوات و درود بفرستی و بگوئی السلام علیکم- "درود بر شما باد" پس چون به این گونه کار کردی نمازت پذیرفته است با این همه، بهره خویش را در آن چه رها کرده ای تبا نه نموده ای و اگر کسی بتواند سوره حمد را نیکو بخواند و آن گاه به جای آن، خدا را بستاید و به بزرگی یاد کند، از وی پذیرفته نیست و اگر آیه هایی به جز حمد را نیکو بتواند خواند- و نه خود آن را- باید یک حرف از حمد را رها کند تا هنگامی که رکعت را به پایان نبرده باید برگردد و آن را به انجام رساند و اگر پس از بیرون شدن از نماز، تازه به یادش آید و جای آن گذشته باشد باید نماز را دوباره بخواند.

و هم در کتاب الام ۲۱۷:۱ می نویسد: راستی این که هر کس در یک رکعت از نماز خورشید گرفتگی- در قیام نخست باشد یا قیام دوم- سوره حمد را نخواند آن رکعت پذیرفته نیست و باید یک رکعت دیگر بخواند و دو سجده سهو به جای آورد چنان که اگر حمد را در یک رکعت از نمازی که بر او بایسته است نخواند از وی پذیرفته نیست.

برداشت مالک

به گونه ای که در المدونه الکبری ۶۸:۱ می خوانیم پیشوای مالکیان می گوید: یک بار عمر حمد و سوره نخواند و چون وی را گفتند تو حمد و سوره

[صفحه ۲۹۸]

نخواندی پرسید پشت خم کردن و پیشانی بر زمین نهادن چگونه بود گفتند نیکو. گفت پس باکی نیست ". این سخن را بنیاد کار نتوان گرفت و من بر آنم که هر کس چنین کند باید نماز را از سر بگیرد هر چند که هنگامش گذشته باشد و هم درباره کسی که در دو رکعت از نماز ظهر و عصر یا عشا، حمد و سوره نخواند می گوید: نمازش پذیرفته نیست و باید آن را از سر بخواند و هر که حمد و سوره را در بیشتر رکعت ها نخواند باید نماز را دوباره بخواند و اگر در پاره ای از آن ها بخواند و در پاره ای نخواند نیز باید نماز را دوباره بخواند و اگر در دو رکعت، آن را بخواند و در دو رکعت آن را نخواند نیز باید نماز را دوباره بخواند، از هر نمازی که خواهد باشد.

و گفت: هر کس خواندن حمد را فراموش کند تا آن جا که سوره را بخواند باید برگردد و حمد را بخواند و پس از پایان آن، سوره را بخواند و گفت: روا نیست بجای حمد و سوره ای که در یک رکعت نخوانده در رکعت دیگر دوبار بخواند. و هم درباره کسی که سوره حمد را در دو رکعت نخوانده و چیزی جز حمد را خوانده گوید که: بایستی نمازش را از سر بگیرد و هم درباره مردی که در یک رکعت از نمازهای واجب حمد و سوره را نخوانده گوید: آن رکعت با هر دو سجده اش ندیده گرفته می شود و ارجی به آن نباید نهاد.

برداشت حنبلیان

ابن حزم در المحلی ۲۳۶:۳ می نویسد: در هر رکعت از هر نمازی، خواندن حمد واجب است، چه به تنهایی نماز بگذاریم و چه پس نماز باشیم و چه پیش نماز و در این باره جدائی ای میان نمازهای واجب و مستحب و میان مردان و زنان نیست. سپس پاره ای از پشتوانه های این دستور را یاد می کند.

[صفحه ۲۹۹]

و باز در ص ۲۴۳ کار عمر و آن چه را مانند آن به علی بسته اند- و او برتر از این ها است- یاد کرده و گوید: در برابر برانگیخته خدا (ص) سخن هیچ کس را دست آویز نتوان گرفت.

و در ص ۲۵۰ می نویسد: هر کس کلمه استعاذه یا چیزی از سوره حمد را فراموش کند و هنگامی که به رکوع رود یادش بیاید- هر گاه باشد- باید برگردد و آن چه را از یادش رفته بود بر زبان آورد و سرانجام نیز سجده سهو به جای آورد خواه پیش نماز باشد خواه به تنهایی نماز بگذارد، اگر هم پس نماز باشد آن چه را تا هنگام به یاد آوردن فراموش کرده ندیده می گیرد و چون پیش نماز نماز را به پایان برد او برمی خیزد و آن چه را فراموش کرده بود به جا می آورد و سپس سجده سهو می گزارد و پشتوانه این برداشت را در هنگام گفتگو از کسی که کار لازمی را در نماز خود فراموش کند یاد کردیم و دیدیم که او باید آن چه را به جا نیاورده به همان گونه که دستور داده شده به جای آورد و آن چه را به جا آورده به همان گونه که دستور داده شده از سر بگیرد. و باز گوید:

هر کس سوره حمد را از بر نداشته باشد و هر چه از قرآن که بتواند - اگر بداند - بخواند - که اندازه ای برای آن نیست - از وی پذیرفته است و باید بکوشد که سوره حمد را بیاموزد و اگر پاره ای از آن را بداند و پاره ای رانداند باید آن چه را می داند بخواند و از وی پذیرفته است و باید بکوشد که بازمانده را بیاموزد و اگر چیزی از قرآن از بر ندارد به همان گونه که می ایستد و به همان گونه که به نیکوئی می تواند خدا را با زبان خود یاد کند و رکوع و سجود کند تا نمازش را به پایان برد و از وی پذیرفته است و باید بکوشد تا سوره حمد را بیاموزد.

و شوکانی در نیل الاوطار ۲: ۲۳۳ می نویسد: کسانی که می گویند باید در همه رکعت‌ها سوره حمد را خواند همدستان نیستند که اگر کسی خواندن آن را فراموش کرد آیا نمازش درست است یا نه. شافعیان و احمد پسر حنبل بر آن

[صفحه ۳۰۰]

رفته اند که درست نیست و پسر قاسم از زبان مالک آورده است که اگر کسی آن را در یک رکعت از نماز دو رکعتی فراموش کند نمازش تباه می شود و اگر آن را در یک رکعت از نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی فراموش کند - به گزارشی از او - نمازش پذیرفته نیست و باید آن را از سر گیرد و به گزارشی دیگر تنها باید دو سجده سهو بگذارد و به گزارش سومی از او، باید آن رکعت را از سر گیرد و پس از سلام برای سهوی که کرده سجده کند، و بر بنیاد رکن بودن حمد و سوره در نماز - که چنان چه آگاهت ساختیم گزارش ها می تواند آن را برساند - بایستی گفت هر کس آن را فراموش کند باید نماز را از سر بگیرد و همچون کسی که از سر فراموشی نماز را بی وضو خوانده است. پایان

درباره بوحنیفه باید گفت: پیشوای حنفیان در زمینه دستورهای نماز، برداشت های پرت و پلا - و پر لغزشی دارد که به سخنان ریشخند کنندگان به نماز می ماند و برای روشن شدن در این باره نمازی را که قفال خواند به یاد آرید که در پیرامون آن برداشته های نسنجیده و ناساز با نامه خدا و آئین نامه پیامبر، در آینده به گسترده گی سخن خواهیم راند، آری وی در برابر آن همه دستورهای روشن و یک پهلوی تازه اندیشه خود را به اجتهاد واداشته تا چه راهی به او بنماید جصاص در احکام قرآن ۱: ۱۸ می نویسد: همه یاران ما (حنفیان) همدستان اند که در هر یک از دو رکعت نخستین نماز بایستی سوره حمد را با یک سوره دیگر خواند و اگر به جای سوره حمد چیز دیگر بخواند هر چند بد کرده باز هم نمازش درست است پایان.

ابن حجر در فتح الباری می نویسد: راستی این که حنفیان می گویند "خواندن سوره حمد واجب است با این همه - بر پایه بنیاد خویش - بر آن رفته اند که هر چند واجب است با نخواندن آن هم نماز درست است چون وجوب آن، از

[صفحه ۳۰۱]

آئین نامه پیامبر گرفته شده و آن چه را درست بودن نماز جز با آن پذیرفته نیست، تنها از راه آن چه در قرآن آمده می توان دریافت و بس و آن گاه خدای برتر از پندار گوید: آن چه از آن بتوانید، بخوانید. پس آن چه قرآن - به تنهایی - بایسته می شمارد خواندن آن اندازه است که شدنی باشد و وجوب خواندن سوره حمد را از راه سخن پیامبر دریافت ایم، پس هر چند پذیرفتن آن، بایسته است و سرباز زدن از آن گناه دارد، باز با نخواندن آن هم نماز درست است ". زمینه چینی برای این گونه برداشت ها بر بنیاد اندیشه ای تباه است و بازده آن نپذیرفتن بسیاری از آئین نامه های پاک پیامبر و آن هم بی پشتوانه و دست افزاری روشن، که چه بسیار جای ها آئین گذار می گوید: این بسنده نیست، این پذیرفته نیست، این درست نیست، و آن گاه کسانی که به این اندیشه چسبیده اند می

گویند: نه این بسنده است، پذیرفته است، درست است، و برای همین ها بوده که گذشتگان، از دارندگان رای می پرهیزیده اند. سخنان بالا را شوکانی هم در نیل الاوطار ۲: ۲۳۰ یاد کرده است.

و با نگرش به ارجی که در گزارش ها به خواندن سوره حمد در همه نمازها داده شده، و نیز با پذیرفتن نمای این گزارش " : جز با خواندن سوره حمد، نماز درست نیست " کسانی که از بزرگان سنیان بر آن رفته اند که خواندن آن بر پسنماز نیز همه جا- یا در نمازهایی که باید آن را بلند خواند-بایسته است. ترمذی در صحیح ۴۲:۱ می نویسد: خداوندان دانش در این باره که آیا پسنماز هم باید حمد و سوره را بخواند یا نه، همداستان نیستند. پس بیشتر خداوندان دانش از یاران پیامبر (ص) و پیروان پس از ایشان بر آن رفته اند که پشت سر پسنماز هم باید حمد و سوره را خواند و مالک و پسر مبارک و شافعی و احمد و اسحاق نیز بر این رفته اند و آورده اند که عبدالله پسر مبارک گفت هم من هنگامی که پسنماز باشم حمد و سوره را می خوانم و هم مردم- به جز گروهی از کوفیان- و بر آنم که هر کس آن را نخواند نمازش درست است. و گروهی از خداوندان دانش،

[صفحه ۳۰۲]

بر کسانی که سوره حمد را نخوانند- هر چند پسنماز باشند- سخت گرفته و گفته اند جز با خواندن سوره حمد نماز درست نیست خواه تنها نماز بخوانی خواه پسنماز باشی. پایان

و با همه این ها، از زبان عبادہ پسر صامت نیز آورده اند که پیامبر گفت: می بینم که شما پشت سر پسنمازتان نماز را می خوانید، چنین نکنید مگر در خواندن سوره حمد باشد. زیرا هر کس آن را نخواند نمازش درست نیست

و به گزارش بوداد: چون من نماز را بلند خواندم شما چیزی از قرآن را نخوانید مگر سوره حمد را.

و به گزارش نسائی و ابن ماجه: چون من نماز را بلند خواندم هیچ یک از شما آن را نخوانید مگر سوره حمد را.

و به گزارش حاکم: چون پسنماز می خواند شما نخوانید مگر سوره حمد را زیرا هر کس آن را نخواند نماز نکرده است.

و به گزارش طبرانی: هر کس پشت سر پسنماز نماز می گزارد باید سوره حمد را بخواند

و از زبان انس پسر مالک آورده اند که پیامبر گفت: آیا در نمازتان پشت سر پسنماز و هنگامی که او می خواند شما نیز قرآن می خوانید؟ چنین نکنید و هر یک از شما آهسته و در پیش خود سوره حمد را بخوانید.

و از زبان بوقلابه- بی زنجیره ای پیوسته- آورده اند که پیامبر گفت: آیا هنگامی که من می خوانم شما نیز پشت سر من می خوانید؟ چنین نکنید و هر یک از شما در پیش خود و آهسته سوره حمد را بخوانید

ابن حزم در المحلی ۳: ۲۳۹ می نویسد: یاران ما برداشت های گونه گون

[صفحه ۳۰۳]

دارند گروهی گفته اند پسنماز بایستی در همه رکعت ها سوره حمد را بخواند خواه پسنماز آن را بلند بخواند خواه آهسته. و گروهی گفته اند: این کار تنها در هنگامی برگردن او بایسته است که پسنماز آن را آهسته بخواند و اگر پسنماز آن را بلند خواند او نباید بخواند و در این که پسنماز یا کسی که به تنهایی نماز می خواند باید در همه رکعت ها سوره حمد را بخواند همه همداستان اند.

و بیهقی گزارش هایی درست آورده است که می رساند خواندن سوره حمد از گردن کسانی که پشت سر پسنمازند برداشته شده

است خواه او آن را بلند بخواند و خواه آهسته، و سپس سخن کسانی را یاد می کند که گویند همیشه بایستی آن را پشت سر پیشنماز خواند، سپس می گوید: بر بنیاد آئین نامه پیامبر، این درست ترین برداشت ها است و نزدیک ترین آن ها به استوار کاری. برگردید به السنن الکبری ۲: ۱۵۹ تا ۱۶۶.

این جا سخن در پیرامون زمینه نخست از دو زمینه ای که دو خلیفه در نماز، آئین نامه ارجمند پیامبر را پایمال نمودند به پایان می رسد و از لابلای آن، هم دستور زمینه دوم دانسته می شود و هم این که توده همدستان اند که بازیافت آن چه جایش گذشت- دوبار خواندن حمد در یک رکعت به جای رکعت دیگر- در آئین نامه پیامبر نیامده است و برداشت عمر و عثمان بر بنیادی استوار نیست، نه شایسته به کار بستن است و نه سزاوار پشتگرمی و نه هیچکس از بازگوگران دستورها آن را شیوه گردانیده است. و درستی برای پیروی سزاوارتر است.

[صفحه ۳۰۴]

برداشت خلیفه درباره نماز مسافر

بوعبید در الغریب و نیز عبدالرزاق و طحاوی و ابن حزم از زبان بومهلّب آورده اند که: عثمان نوشت: به من گزارش رسیده که گروهی به آهنگ بازرگانی یا فراهم آوردن باج یا چرانیدن چارپایان بیرون می شوند و آنگاه نماز را شکسته می خوانند نماز شکسته تنها برای کسی است که او را در پی کاری فرستاده باشند یا در برابر دشمن باشد. و از زبان قتاده آورده اند که عیاش مخزومی گفت: عثمان به برخی از کار گزارانش نوشت: اقامت کننده در یک شهر، و نیز بیابانگردان و بازرگانان، نماز خود را شکسته نخوانند و نماز شکسته، تنها برای کسانی است که توشه و توشه دان به همراه داشته باشند.

و به گزارش ابن حزم: عثمان به کار گزارانش نوشت: هیچ یک از باجگیران

[صفحه ۳۰۵]

و بازرگانان و کشتکاران نماز را شکسته نخوانند و تنها کسانی نماز را شکسته بخوانند که... تا پایان گزارش گذشته و در لسان العرب می خوانیم: در داستان عثمان (ض) آمده است که او گفت: چرانیدن گوسفندان، شما را در نمازتان گول نزنند زیرا به راستی کسی می تواند نماز را شکسته بخواند که او را در پی کاری فرستاده باشند یا در برابر دشمن باشد. امینی گوید: عثمان این قید را برای نماز شکسته در سفر از کجا آورده؟ مگر هیچ یک از حدیث هائی که در این باره رسیده و ما آن ها را در ص ۱۸۲ تا ۱۸۷ آوردیم هیچ گونه قیدی دارد؟ و مگر دامه آن ها به آن گستردگی نیست؟ و پیش از آن هامگر دستور خداوندی در آن آیه، مطلق نیست که می گوید: و هنگامی که در سفر باشید باکی برای شما نیست که نماز را کوتاه به جای آرید که بوحنیفه- و پیروانش- و ثوری و ابو ثور، در عام شمردن دستور آیه چنان تند رفته اند که آن را ویژه سفر مباح ندانسته و گفته اند که سفر معصیت را نیز- همچون راهزنی و تبهکاری- در بر می گیرد و این را، هم ابن حزم در المحلی ۴: ۲۶۴ یاد کرده است و که جصاص در احکام قرآن ۲: ۳۱۲ و هم ابن رشد در بدایه المجتهد ۱: ۱۶۳ و هم ملک العلماء در البدایع ۱: ۹۳ و هم خازن در تفسیر

خود ۴۱۳:۱

و بودن در برابر دشمن، هیچ ارتباطی به شکسته و تمام خواندن نماز ندارد و حالت ترس، و بودن در برابر دشمن، نمازها را به گونه ای ویژه در می آرد و دستورهای خاص بر آن بار می کند و قواعدی را پیش می کشد که از آن دو مورد تجاوز نمی کند. پس به گونه ای که همه مسلمانان بر آن رفته اند، مقتضای ادله شرعی آن است که بازرگان و مامور خراج و کشاورز و دامدار و جز ایشان نیز چون- به همان اندازه مقرر- از وطن دور شدند، نماز را شکسته بخوانند و با دیگر مسافران یکسان

[صفحه ۳۰۶]

باشند و اگر به آن اندازه نرفتند چه اینان و چه دیگران حکم مسافر را ندارند و باید نمازشان را تمام بخوانند بی آن که هیچ فرقی میان اصناف باشد و جدائی هائی که خلیفه در حکم اصناف نهاده فقط فتوائی خود سرانه است و نظریه ای ویژه خود او سخنی من در آورد که نباید به آن توجه کرد آن هم در برابر نصوص نبوی و همداستانی یاران وی و اجماع مسلمانان و پیشوایان و دانشمندان. ما نیز تنها از این روی آن را یاد کردیم تا تو راهم از چون و چند بهره ای که این مرد از دانش دین داشته آگاه کنیم و هم از شبازدگی اش در فتوی دادن بی جستجوی دلیل شرعی، یا بگو پروای دلیل نداشتن با وجود شناختن آن و در نتیجه، سخن بر روی سخن پیامبر (ص) گفتن:

همچون آن بز کوهی که روزی سنگ خاره را پیای شاخ زند تا آن را از جای بر کند و به آن زیانی نرساند و تنها شاخ خودش سستی گیرد

و تازه در گزارشی که ابن جریر طبری و جز او از راه علی (ع) آورده اند به ویژه درباره بازرگانان می خوانیم که گروهی از ایشان از پیامبر (ص) پرسیدند: ای پیامبر خدا ما که به مسافرت می پردازیم چگونه نماز بگزاریم؟ پس خداوند این آیه فرستاد: و هنگامی که در سفر باشید باکی برای شما نیست که نماز را کوتاه بخوانید.

و بوبکر بن ابوشیبہ از وکیع و او از اعمش و او از ابراهیم گزارش کرده که مردی بیامد و گفت: ای پیامبر من مردی بازرگانم و به بحرین رفت و آمد می کنم، پس وی را فرمود تا به جای چهار رکعت، دو رکعت بخواند.

[صفحه ۳۰۷]

نظریه خلیفه درباره شکار حرم

اشاره

امام حنبلان احمد و جز او با اسناد صحیح آورده اند که عبدالله بن حارث بن نوفل گفت: عثمان روی به مکه آورد من در قدید به پیشواز رفتم و مردم ماء (شناوران، شکارچیان) کبکی شکار کرده و ما آن را با نمک و آب پختیم و به عثمان و یارانش پیشکش کردیم ایشان دست به آن نزدند و عثمان گفت: این شکاری است که نه خود آن را شکار کرده ایم نه دستور به شکار آن داده ایم گروهی که در جامه احرام نبوده اند آن را شکار کرده و برای خوراک ما آورده اند و باکی در خوردن آن نیست پس در پی علی فرستاد و چون او بیامد داستان را برایش باز گفت و علی خشمگین شد و گفت: پیامبر (ص) چون پاچه گورخری را برای او آوردند

گفت: "ما گروهی هستیم در جامه احرام، آن را به کسانی که در جامه احرام نیستند بخورانید" و من هر مردی را که شاهد آن داستان بود سوگند می‌دهم (که گواهی دهد) پس دوازده مرد از یاران رسول (ص) به گواهی دادن پرداختند و سپس علی گفت یک بار نیز تخم شتر مرغ برای رسول (ص) آوردند و او گفت: "ما دسته‌ای در حال احرام هستیم و این را به کسانی که در جامه احرام نیستند بخورانید" و من هر مردی را شاهد آن داستان بوده سوگند می‌دهم (که گواهی دهد) پس گروهی که شماره ایشان کمتر از آن دوازده تن بود به گواهی پرداختند و عثمان دست از غذا کشید و به جای خود رفت و آن خوراک را شکارچیان خوردند

[صفحه ۳۰۸]

و در عبارتی دیگر که احمد از زبان عبدالله بن حارث آورده می‌خوانیم که پدر وی تهیه خوراک عثمان را به گردن گرفت و خود وی گفت: گویا هنوز کبکی که دور ظرف چیده بودند پیش چشم است که مردی بیامد و گفت علی (ض) این را ناخوش می‌دارد پس عثمان پی علی فرستاد که دست هایش آلوده به برگ سائیده بود و به وی گفت: تو خیلی با ما ناسازگاری می‌نمائی علی گفت: یک بار که پیامبر (ص) در حال احرام بود چون گورخری برایش آوردند گفت: "ما در حال احرام هستیم و این را به کسانی بخورانید که در جامه احرام نباشند" و من به خدا سوگند می‌دهم که هر کس شاهد آن داستان بوده (گواهی دهد) پس مردانی برخاسته و گواهی دادند سپس گفت یک بار هم پنج تخم شتر مرغ برای پیامبر (ص) آوردند و او گفت: "مادر حال احرام هستیم، آن را به کسانی بخورانید که در جامه احرام نباشند" و من اینک هر مردی را که شاهد آن داستان بوده به خدا سوگند می‌دهم (که گواهی دهد) پس مردانی برخاستند و گواهی دادند و عثمان برخاست و در چادر خویش شد و آن خوراک را برای شکارچیان باز گذاشتند.

و در عبارت امام شافعی آمده است که: عثمان در حالت احرام بود که کبکی به او هدیه کردند پس همه آن گروه از آن خوردند مگر علی که آن را ناخوش داشت.

و در عبارتی از ابن جریر می‌خوانیم: عثمان بن عفان حج کرد و علی نیز با او حج کرد، کسی که خود در حال احرام نبود حیوانی شکار کرده و گوشت آن را برای عثمان آورد وی از آن بخورد و علی از آن نخورد و عثمان گفت: به خدا نه ما خود شکار کردیم و نه پیشنهاد و دستور شکار را دادیم علی این آیت خواند: تا آن گاه که شما در حال احرام هستید شکار جانوران زمین بر شما نارواست سوره مائده آیه ۹۶

و در عبارتی آمده است: عثمان بن عفان (ض) در قدید فرود آمد پس

[صفحه ۳۰۹]

خوراکی از کبک که پاهای آن رو به بالا بود برایش آوردند و او فرستاد دنبال علی (ض) که آن هنگام داشت در دهان شتری از آن خویش لگام می‌نهاد و در حالیکه از دو دستش برگ‌های کوبیده می‌ریخت بیامد، پس علی از دست زدن به آن خودداری نمود و مردم نیز خودداری نمودند و علی گفت این جا از تیره اشجع کیست؟ آیا می‌دانید که اعرابی ای چند تخم شتر مرغ و تتمیر وحشی برای پیامبر (ص) آورد و او گفت: اینهارا به خانواده ات بخوران که ما در حال احرام هستیم؟ گفتند آری پس عثمان از تخت خویش فرود آمد و گفت: بر ما پلید شد.

و در عبارت بیهقی می خوانیم: حارث جانشین عثمان بود در طائف، و برای عثمان خوراکی از کبک و گوشت حیوانات وحشی بساخت و او در پی علی (ض) فرستاد و پیک به هنگامی او را دید که برای شتران خویش برگ ها را می کوبید، و به همان حال که برگ های سائیده از دستش می ریخت بیامد. پس گفتندش: بخور گفت: این را به گروهی بخورانید که در جامه احرام نباشند زیرا ما در حال احرام هستیم سپس علی گفت: کسانی از تیره اشجع را که این جاینده سوگند می دهم که آیا می دانید رسول خدا (ص) چون در احرام بود و پای گورخری برایش هدیه آوردند از خوردن آن سرباززده؟ گفتند آری.

طبری از طریق صبیح بن عبدالله عیسی آورده است که عثمان، ابوسفیان بن حرث را بر حوالی مکه و مدینه فرستاد تا در قدید فرود آمد پس مردی از اهل شام بر وی گذشت که بازی و شاهینی شکاری با او بود پس آن را از وی عاریت گرفت و با آن کبک هائی شکار کرد و در آغلی نهاد تا چون عثمان بر وی گذشت آنرا پخت و برای او آورد عثمان گفت: بخورید برخی شان گفتند باشد تا علی بیاید و چون او آمد و آن چه پیش رویشان بودید گفت ما از آن نمی خوریم عثمان گفت چرا نمی خوری گفت: این شکاری است که در حال احرام، خوردن آن روا

[صفحه ۳۱۰]

نیست عثمان گفت برای ما توضیح بده علی این آیت خواند: ای کسانی که ایمان آورده اید در حال احرام شکار را نکشید عثمان گفت مگر ما آن را کشته ایم؟ در پاسخ وی این آیت خواند: بر شما شکار دریائی و طعام آن حلال گردید تا شما و کاروانان به آن بهره مند شوید ولی شکار بیابانی تا زمانی که در حال احرام هستید بر شما حرام است.

- و به گونه ای که ابن جزم از طریق بسر بن سعید یاد کرده- سعید بن منصور آورده است که عثمان در دو سال از خلافتش چون در حال احرام بود در منازل میان راه، جانوران وحشی را برایش شکار کرده و سر می بریدند و او آن را می خورد سپس زبیر در این باره با او به سخن پرداخت و او گفت: نمی دانم این چیست، این برای ما و به خاطر ما صید نمی شود و بد نیست آن را ترک کنیم، پس آن را ترک کرد.

امینی گوید: این داستاد نشان دهنده آن است که دانش خلیفه از رسیدن به کنه این مساله تا چه اندازه ناتوان بوده یا چقدر خوش می داشته از فرمایش خلیفه دوم پیروی کند که دستور می داد کسانی که در حال احرام هستند گوشت شکار را بخورند و فتوی دهندگان را از ناسازگاری نمودن با این دستور پرهیز می داد و ایشان را تهدید می کرد که در صورت سرپیچی از فرمان وی سر و کارشان با تازیانه خواهد بود که اگر خدا خواهد تفصیل آن حکایت را هم خواهیم آورد جز اینکه وقتی امیر مومنان (ع) بااستناد به حکم قرآن و سنت- دهان عثمان را بست او هیچ راه گریزی نیافت مگر این که به چادر خویش درآمده و به این بسنده کند که: راستی تو با ما خیلی ناسازگاری می نمائی و این سخن می رساند که میان امیر مومنان (ع) و میان خلیفه، ناسازگاری بسیار بوده و آن گاه روشن است که هرگاه میان علی (ع) و کسی دیگر- هر که خواهد باشد- اختلافی باشد حق با علی (ع) است و بس، چرا که مطابق گفته پیامبر: علی با حق است و حق با علی و آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا در روز قیامت کنار حوض کوثر

[صفحه ۳۱۱]

بر من در آیند و نیز: علی با قرآن است و قرآن با او از یکدیگر جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بر من در آیند و چرا که او دروازه شهر علم پیامبر است و وارث علم و ظرف علم او و استادترین پیروانش در کار داوری و گرنه علی (ع) بسیار پاک تر از آن بود که از

سر هواپرستی یا به خاطر دشمنی با این و آن راه ناسازگاری پیش گیرد زیرا این شیوه ها از گناهان پلیدی است که خداوند در آیه تطهیر از او (ع) دورشمرده و تازه هر دانشوری در برابر دانش او سر فرود می آورد و هیچ چون و چرائی در این نبود که او آگاه ترین مردم است به سنت پیامبر و از همین روی بود که چون عمر، عبدالله بن جعفر را از پوشیدن جامه رنگ شده در حال احرام نهی کرد امام (ع) با این سخن دهان وی را بست که: گمان نمی کنم کسی بتواند سنت پیامبر را به ما بیاموزد و عمر خاموش شد زیرا چاره ای جز تسلیم در برابر سخن او نیافت و اگر کسی جز علی (ع) در برابرش بود البته تازیانه را برایش بلند می کرد. و از همین روی نیز بود که عمر در هر کار دشواری روی به او می آورد و چون آن را برایش حل می کرد می گفت: اگر علی نبود عمر هلاک می شد- یا مانند این سخن- و به همین زودی از زبان خود عثمان هم خواهی شنید که: اگر علی نبود عثمان هلاک می شد.

پس نظریه امام پاک است که باید پیروی شود زیرا قرآن، آن را تایید کرده و خداوند می گوید: "تا هنگامی که در حال احرام باشید شکار زمین بر شما حرام است" چنان چه خود علی (ع) نیز در برابر عثمان به همین آیه استدلال کرد و با عام بودن حکم آن- به گونه ای که ابن حزم در المحلی ۲۴۹:۷ به نقل از گروهی گزارش کرده- آشکار می شود که آن چه صید شده تملک آن و

[صفحه ۳۱۲]

کشتن آن و خوردنش به هر گونه باشد حرام است و از همین روی بر کسی که در حال احرام باشد خوردن گوشت شکار را حرام دانسته اند هر چند کسی دیگر که در حال احرام نیست آن را برای خود شکار کرده و سر بریده باشد و نیز محرم نباید به سر بریدن شکار پردازد هر چند که آن شکار پیش از احرام بستن وی ملک او شده باشد و قرطبی در تفسیر خود ۳۲۱:۶ می نویسد: حرام بودن، صفت شیئی نیست بلکه متعلق به افعال است پس مقصود از آیه "و حرام شد بر شما شکار بیابانی" همان کار شکار است و می خواهد محرم را از پرداختن به شکار منع کند یا مقصود از شکار، حیوانی است که شکار شود- از باب نامگذاری مفعول به فعل- و این معنی روشن تر است زیرا اجماع علماء بر آن است که کسی که در حال احرام است جایز نیست شکاری که به او ببخشد بپذیرد و جایز نیست که آن را بخرد یا شکار کند یا آن را به هر صورتی که تصور شود به ملکیت خود درآورد و در این باره هیچ اختلافی میان علمای مسلمین نیست زیرا هم حکم آیه "و حرام شد بر شما شکار بیابانی تا آن گاه که در حال احرام باشید" عام است و هم حدیثی که صعب پسر جثامه نقل کرده این معنی را می رساند.

در ص ۳۲۲ نیز گوید از علی و ابن عباس و ابن عمر روایت شده که کسی که در حال احرام است خوردن شکار در هیچ حالی بر او جایز نیست خواه به خاطر او صید شده باشد خواه نه زیرا حکم این آیه "و حرام شد بر شما شکار بیابانی تا آن گاه که در حال احرام باشید" عام است و ابن عباس گفته: این حکم بدون قید است و طاوس و جابر بن زید و ابوالشعثاء نیز چنین گفته اند و از ثوری نیز همین نظر روایت شده و اسحاق نیز همین را گفته و استادشان به حدیث ابن جثامه است پایان

آیین نامه پیامبر

و موید نظریه امام (ع) و پیروانش، احادیثی است که سنت ثابتۀ پیامبر را می نماید و در کتاب های "صحیح" و "مسند" یاد شده و این هم چند تا از آن ها :

[صفحه ۳۱۳]

۱- ابن عباس گفت: ای زید بن ارقم می دانی که بازوی صیدی را به پیامبر هدیه کردند و او آن را نپذیرفت و گفت ما در حال احرام هستیم؟ گفت آری.

و به عبارتی: زید بن ارقم پیامد و ابن عباس از او یادآوری مساله را خواست و گفت: چگونه به من خبر دادی که گوشت شکار را به پیامبر (ص) هدیه کردند با آن که حرام است؟ گفت: آری مردی یک عضو از گوشت شکاری را به او هدیه کرد و او نپذیرفت و گفت: ما نمی خوریم ما در حال احرام هستیم

و به عبارت مسلم: زید بن ارقم پیامد و ابن عباس نزد او شد و درباره گوشت شکار از او فتوی خواست و او گفت: پیامبر در حال احرام بود که گوشت شکاری برای او آوردند و او آن را رد کرد

برگردید به صحیح مسلم ۴۵۰:۱، سنن بوداود ۲۹۱:۱، سنن نسائی ۱۸۴:۵، سنن بیهقی ۱۹۴:۵، المحلی از ابن حزم ۲۵۰:۷ که می گوید این حدیث را از طرقی روایت کردیم که همه اش صحیح است

۲- صعب پسر جثامه گفت: من در ابواء باودان بودم که پیامبر بر من بگذشت و گوشت گورخری برای او هدیه بردم و آن را رد کرد و چون از چهره من دریافت که خوشم نیامد گفت: "رد کردن این، برای بودنش از سوی تو نیست ولی ما در حال احرام هستیم" و به عبارتی: گوشت گورخری برای پیامبر آوردند و او آن را رد کرد و گفت ما در حال احرام هستیم و شکار نمی خوریم

برگردید به صحیح مسلم ۴۴۹:۱، مسند احمد ۴گ ۳۷، سنن دارمی ۳۹:۲، سنن ابن ماجه ۲۶۲:۲، سنن نسائی ۱۸۴:۵، سنن بیهقی ۱۹۲:۵- از چند طریق- احکام القرآن از جصاص ۵۸۶:۲، تفسیر طبری ۴۸:۷، تیسیر الوصول ۲۷۲:۱

۳- سعید پسر جبیر آورده است که ابن عباس گفت پیغمبر در حال احرام

[صفحه ۳۱۴]

بود که نیم گورخری برایش هدیه آوردند و آن را رد کرد و به عبارت احمد: پیامبر (ص) در حال احرام بود که صعب بن جثامه سرین گورخری را به او هدیه کرد و پیامبر (ص) همان گونه که از آن خون می چکید آن را رد کرد. و به عبارتی که طائوس در حدیث خود آورده: یک بازو از گوشت شکاری را به او هدیه کرد و... و به عبارت مقسم: گوشت گورخری را...

و به عبارتی که عطاء در حدیث خود آورده: شکاری به او هدیه شد و آن را نپذیرفت و گفت ما در حال احرام هستیم و به عبارت نسائی: پیامبر (ص) در حال احرام بود که در قدید، صعب بن جثامه پای یک گورخری که از آن خون می چکید به او هدیه کرد و او آن را به وی رد کرد

و به عبارت ابن حزم: پای گورخری به پیامبر (ص) هدیه شد و او آن را رد کرد و گفت: ما در حال احرام هستیم و شکار نمی خوریم و به عبارتی: اگر نه این بود که در حال احرام هستیم البته این را از تو می پذیرفتیم

برگردید به: صحیح مسلم ۴۴۹:۱، مسند احمد ۱: ۲۹۰ و ۳۳۸ و ۳۴۱، مسند طرابلسی ص ۱۷۱، سنن نسائی ۱۸۵:۵، سنن بیهقی ۱۹۳:۵، المحلی از ابن حزم ۲۴۹:۷ که می نویسد: این حدیث را از طرقی که همه آن ها صحیح است روایت کرده ایم، احکام القرآن از جصاص ۵۸۶:۲، تفسیر قرطبی ۳۲۲:۶

شایان توجه: در برابر حدیث بالا- که همه صحت آن را پذیرفته اند- بیهقی در السنن الکبری ۱۹۳:۵ از طریق عمرو بن امیه ضمری آورده است که "صعب بن جثامه در جحفه سرین گورخری برای پیامبر هدیه آورد و او از آن بخورد و قوم نیز از آن بخوردند". و سپس می گوید: این اسنادی درست است و اگر محفوظ بوده باشد ممکن است که پیامبر شکار زنده را رد کرده و گوشت شکار را

پذیرفته باشد و خدا داناست پایان

[صفحه ۳۱۵]

گمان نمی کنم بیهقی تا این اندازه ها بی سواد بوده و راستی این که علاقه او به تبرئه کردن خلیفه- در آن نظریه مخالف با قرآن و سنت پیامبر- وی را بر آن داشته که حدیث ضعیف را صحیح بشمارد و برای جمع میان آن و حدیث صحیحی که قبلاً گذشت به تفسیری پردازد که صریح لفظ، آن را نمی پذیرد. و در تعقیب همان هدف بیهقی است که بخاری چون آن حدیث صحیح مورد اتفاق را در جلد سوم صحیح خود ص ۱۶۵ می آورد کلمات: پا، سرین، بازو، یک نیمه، گوشت را که به صورت مضاف در عبارات مختلف حدیث آمده انداخته است و جصاص نیز در احکام القرآن ۵۸۶:۲ راه او را دنبال کرده که خدا زنده بدارد درستکاری را!

و ابن ترکمانی در شرح بر سنن کبری در دنباله نظریه بیهقی درباره آن حدیثی که آورده می نویسد: می گویم: در سند این حدیث یحیی بن سلیمان جعفی است که آن را از ابن وهب روایت کرده و او نیز- به گونه ای که یحیی بن ایوب مرا آگاه ساخت- همان غافقی مصری است و درباره یحیی بن سلیمان، ذهبی در المیزان و الکاشف می نویسد: به گفته نسائی او مورد اطمینان نیست و به گفته ابن حبان: وی چه بسا احادیث غریب روایت می کند و درباره غافقی نیز نسائی گوید: او آن قوی نیست و ابوحاتم گفته: به سخن وی استدلال نشاید. و احمد گفته: وی حافظه ای بد داشته و بسیار خطا می کرده و مالک در مورد دو حدیث، سخن وی را دروغ شمرده، بنابراین نایستی به تاویل این حدیث پرداخت چرا که سندش چنان است و با حدیث صحیح نیز مخالف است و این که بیهقی گوید: شکار زنده را رد کرده و گوشت شکار را پذیرفته مردود است زیرا در حدیث صحیح می خوانیم که پیامبر (ص) آن را رد کرده است پایان

۴- عبدالله بن حرث از ابن عباس و او از علی نقل کرده که پیامبر (ص) در حال احرام بود که گوشت شکار برایش آوردند و آن را نخورد.

مسند احمد ۱: ۱۰۵، سنن ابن ماجه ۲: ۲۶۳

[صفحه ۳۱۶]

۵- هشام بن عروه از پدرش روایت کرده است که عایشه ام المومنین به وی گفت: خواهرزاده من این ده شبی که هست اگر در دلت گذشت که چیزی بخوری آن را رها کن- و این را درباره خوردن گوشت شکار گفت.

موطا مالک ۱: ۲۵۷، سنن بیهقی ۵: ۱۹۴، تیسیر الوصول ۱: ۲۷۳

۶- نافع آورده است که آهویی که در مکه سر بریده بودند به ابن عمر هدیه کردند و آن را نپذیرفت. و ابن عمر خوش نمی داشت که کسی که در حال احرام است به هیچ روی از گوشت شکار بخورد

این روایت را هم ابن حزم در المحلی ۷: ۲۵۰ از طریقی آورده است که همه رجال راوی آن مورد اطمینان اند.

و اگر خلیفه سنت پیامبرش را می دانست شاید با آن مخالفت نمی کرد و اگر چیزی داشت که بتواند در برابر آن سنت قطعی علم کند و به استدلال پردازد البته کوتاه نمی آمد و این کار را برای پیروانش نمی گذاشت که پس از گذشت روزگاری دراز به سود او به استدلال پردازند و آن هم بادلایل هائی که- در برابر حق- هیچگونه بی نیازی نمی دهد. بیهقی در سنن خود ۵: ۱۹۴ می نویسد: علی و ابن عباس (ض) بر آن رفته اند که هر کس در حال احرام باشد خوردن آن مطلقاً بروی حرام است و در این زمینه عمر و

عثمان و طلحه و زبیر و جز آنان با ایشان مخالفت نموده اند و حدیث ابوقتاده و جابر نیز با ایشان است و خدا بهتر داند. حدیث بوقتاده به این گونه است که گوید: در سال حدیبیه من با پیامبر (ص) برفتم و یارانم احرام بستند و من نبستم پس پیامبر (ص) برفت و من با یارانم بودم و ایشان برخی با برخی دیگر می خندیدند و من نگاه کردم و گورخری دیدم و بر آن تاختم و نیزه ای به آن زدم و بر جایش بداشتم و از ایشان کمک خواستم و از یاری من سرباز زدند و از آن خوردیم و من به پیامبر پیوستم و گفتم ای پیغمبر من به گورخری برخوردیم که مقداری از آن نزد من مانده پیامبر (ص) به آن گروه که در

[صفحه ۳۱۷]

حال احرام بودند گفت: بخورید.

این حدیث نمی تواند مقصود مدعیان را برساند زیرا داستان آن به گونه ای که از صریح الفاظش برمی آید- در سال ششم هجرت- سال حدیبیه- روی داده و آن گاه بسیاری از احکام حج- از آن جمله تعیین جای های احرام بستن حجاج- در سال دهم هجرت- حجه الوداع- تشریع شده و از همین روی نیز بوقتاده در آن هنگام احرام نبسته و در این کار با پیامبر و یاران او همراهی نمود. ابن حجر در فتح الباری می نویسد ۱۹:۴: "گفته اند این داستان پیش از آن روی داده که پیامبر جای های احرام بستن حجاج را تعیین کند" و سندی در شرح سنن نسائی ۱۸۵:۵ آن جا که حدیث ابوقتاده ذکر می شود گوید از عبارت "سال حدیبیه" که در حدیث آمده آشکارا بر می آید که احرام نبستن او و گذشتن وی بدون احرام از جائی که باید با احرام بود، پیش از وضع مقرراتی بوده است که جای های احرام بستن حجاج را معین می کند زیرا به گونه ای که از احمد روایت شده وضع این مقررات در حجه الوداع بوده است.

احکام شکار هم در همین سال و در سوره مائده نازل شده که آن نیز آخرین سوره نازل شده از قرآن است و روایت شده که پیامبر (ص) آن را در حجه الوداع خواند و گفت "ای مردم سوره مائده آخرین وحی است که نازل شده حلال آن را حلال بشمارید و حرام آن را حرام" و مانند این حدیث نیز موقوفا از عایشه نقل شده که حاکم آن را صحیح شمرده و ابن کثیر به آن اعتراف کرده و بوعبید نیز از طریق ضمیره بن حبیب و عطیه بن قیس، مرفوعا آن را آورده است. پس شگفتی ندارد که چندی از موضوعات مربوط به حج، حکم آن ها در سال حدیبیه هنوز وضع نشده و بعدها مقرر گردد و یکی از آن ها

[صفحه ۳۱۸]

نیز همین مساله باشد. و تازه امیر مومنان (ع) خود در سال حدیبیه حاضر بود، و داستان بوقتاده را- اگر هم فرض کنیم درست باشد- مانند دیگران که دیدند او نیز دید و با همه این ها کار عثمان را، هم او نادرست شمرد و هم آن گواهان که او (ع) ایشان را- با سوگند- به گواهی دادن واداشت و به سود او گواهی دادند و برایشان نیز آنچه در سال حدیبیه روی داد پوشیده نبود و با این همه، گواهی دادند که پس از آن، قانونی ثابت وضع شده است.

و اگر داستان بوقتاده بوئی از صحت یا ارزش استناد داشت البته عثمان از تمسک به آن خودداری نمی کرد ولی او دانست که چگونگی قضیه به همان صورت بوده که یاد کردیم و کاری که پیش از تصویب یک قانون انجام شود مدرک نتواند بود و امام نیز با دلیل کوبنده خود او را مجاب کرد و او به جای ادامه گفتگو و استدلال، به چادر خود پناه برد و غذا را برای شکارچیان باز

گذاشت.

حدیث جابر را نیز تعدادی از پیشوایان فقه و حدیث از طریق عمرو پسر ابو عمرو - و او از مطلب بن حنطب و او از جابر بن عبدالله - آورده و به ضعیف بودن آن تصریح کرده اند و متن آن نیز به این گونه است که: پیامبر (ص) گفت شکار بیابانی بر شما حلال است هر چند در حال احرام باشید مگر خود آن را شکار کرده باشید یا آن را برای شما شکار کرده باشند
نسائی در سنن خود گوید: ابو عبدالرحمن عمرو بن ابی عمرو در کار حدیث نیرومند نیست هر چند مالک نیز از وی روایت کرده است.

و ابن حزم در المحلی می نویسد: روایت جابر انداختنی است زیرا از زبان عمرو بن ابی عمرو رسیده که او هم ضعیف است.
و ابن ترکمانی در شرحی که بر سنن بیهقی نوشته در کنار گفته شافعی "ابن ابی یحیی از درآوردی حافظتر است" می نویسد: می گویم حدیث درآوردی را

[صفحه ۳۱۹]

بخاری و مسلم و بقیه جماعت، شایسته پشتگر می دانسته و ابن معین گوید:
وی حجت و مورد اطمینان است و قطان و ابو حاتم و جز آن دو وی را مورد اطمینان شمرده اند اما از ابن ابی یحیی چیزی در کتاب های پنجگانه نرسیده و گروهی از حافظان - همچون ابن حنبل و ابن معین و دیگران - وی را دروغگو شمرده اند و بشر بن مفضل گفته درباره او از فقهای مدینه تحقیق کردم و همه ایشان گفتند وی دروغساز است - یا پاسخی نظیر آن - و مالک را پرسیدند آیا وی (در روایت حدیث) مورد اطمینان بود؟ گفت نه، در دینش هم مورد اطمینان نبود.
و ابن حنبل گفته: وی قدری و معتزلی و جهمی بوده و هر عیبی را در او می توان یافت و بیهقی در التمیم و النکاح می نویسد در عادل بودن او سخن به اختلاف گفته اند. و با همه این ها چگونه می توان او را برتر از درآوردی شمرد؟
و گوید: تازه اگر او آن که را با اوست برتر از وی شمردیم باز هم آن حدیث خود به خود عیناک است - برای بودن عمرو پسر ابو عمرو در سند آن و با آشفتگی او در این حدیث که درباره او سخن ها نیز رفته، ابن معین و بوداد گویند: او نیرومند نیست و یحیی می افزاید: مالک او را ضعیف می شمرد و سعدی گفته: حدیث وی آشفته است.
و گوید: درباره مطلب نیز ابن سعد می گوید: حدیث وی شایسته دلیل شدن نیست زیرا او احادیث بسیاری از پیامبر (ص) نقل می کرد که نمی گفت از که شنیده است و توده یاران او نیز عیب های حدیث هاشان را پنهان می دارند و تازه از راه دیگر هم سند حدیث گسیخته است زیرا ترمذی گوید: مطلب شخصا از جابر حدیث شنیده و بنابراین روشن می شود که سند این حدیث چهار عیب دارد یکی در مورد مطلب، دوم از لحاظ این که اگر هم مطلب را قابل اطمینان بدانیم باز او شخصا حدیثی از جابر شنیده پس سند حدیث گسیختگی دارد. سوم در

[صفحه ۳۲۰]

مورد عمرو، چهارم از لحاظ این که اگر هم او را قابل اطمینان بدانیم باز هم - چنانچه گذشت - درباره این حدیث به اختلاف سخن رانده است پایان

سپس ابن ترکمانی می پردازد به یاد کردن ایراد طحاوی به این حدیث از این نظرگاه که: اگر چیزی خود به خود بر کسی حلال

باشد صرفاً به خاطر آن که دیگری، آن را به نیت دادن به او شکار کرده باشد بر وی حرام نمی شود.

این کوتاه سخنی بود درباره حدیث بوقناده و جابر، که از آن می فهمیم این دو حدیث شایسته اعتماد نیست و به استناد آن نبایستی از آن احادیث صحیح و ثابت که یاد شد دست برداشت و مخصصی برای حکم عام و قیدی برای احکام مطلق قرآن دست و پا کرد، و آنچه در این مساله باید مورد استناد باشد کتاب عزیز خداوند است و سنت ثابت و شریف پیامبر، و هر چه را با آن مخالف باشد- نظریه هر کس می خواهد باشد- باید به دیوار زد. از آن دو پیروی کن و پیر و هوس های نادانان مباش.

دعوی که خلیفه آن را به نزد علی می فرستد

احمد و دورقی از طریق حسن بن سعد- و او از پدرش- آورده اند که یحیى و صفیه از برده های خمس بودند و صفیه به مردی که نیز از اموال خمس بود زنا داد و کودکی بزاد و مرد زناکار و یحیى هر کدام مدعی پدری آن فرزند بودند و دعوی را به نزد عثمان بردند و عثمان دعوی را به نزد علی برد و علی گفت: در این باره همان گونه که پیامبر (ص) داوری کرد داوری می کنم: فرزند از آن شوهر قانونی است و زناکار را جز سنگ بهره ای نیست، به هر یک از آن

[صفحه ۳۲۱]

دو پنجاه تازیانه بزن

امینی گوید: می دانی چرا خلیفه، قضاوت و حکم دادن را به امیر مومنان محول کرد؟ اگر نمی دانی علتش این بود که خود چنان مایه ای از علم نداشت که بتواند دعوی را فیصله دهد و شاید هم این آیه به گوش وی خورده بود که: زن و مرد زناکار به هر کدام بایستی صد تازیانه بزنید و اجمالاً نیز می دانست که در بسیاری از احکام میان بنده و آزاد تفاوت است ولی دیگر این را ندانسته بود که مساله حد نیز از آن احکام و فروع است و گویا توجهی به این آیه نداشت که: و هر کس از شما از جهت مکنت نتواند زنان عقیف مومن به نکاح آرد از آن چه مالک شده اید- از کنیزان مومن- گیرد، خدا به ایمان شما داناتر است همه از یکدیگرند آن ها را به اذن کسانشان به زنی گیرید و مهرشان را به شایستگی بدهید که عقیفان باشند نه زناکار و رفیق گیر، و چون شوهردار شدند اگر کار بدی کردند مجازاتشان نصف زنان آزاد است

شاید هم این آیه در پیش چشمش بود ولی نمی توانست حقیقت آن را بفهمد زیرا این را به حافظه اش سپرده بود که مجازات روسپیان شوهردار، سنگسار کردن است جز آن که نمی دانست سنگسار کردن قابل نصف کردن نیست و کیفری را که می توان نصف کرد تازیانه زدن است و این آیه دستور می دهد که کنیزان شوهردار اگر زنا دهند نباید آنان را سنگسار کرد و بایستی نصف مجازات تازیانه ای که در سنت پیامبر بر زنا کاران بی همسر ثابت است بر ایشان نیز روا داشت

[صفحه ۳۲۲]

و احمد در مسند خود ۱: ۱۳۶ از طریق ابو جمیل آورده است که علی (ع) گفت پیامبر (ص) مرا به نزد کنیزی سیاه که زنا کرده بود فرستاد تا وی را تازیانه بزنم و حد بر وی جاری کنم من دیدم او آلوده به خون نفاس است به نزد پیامبر (ص) شدم و او را آگاه کردم بمن گفت: چون از نفاسش بیرون شد پنجاه تازیانه به او بزن این حدیث را ابن کثیر نیز در تفسیر خود ۱: ۴۷۶ آورده و آنجا

می خوانیم: چون بیماری نفاسش بهبود یافت پنجاه تازیانه به او زن. شوکانی نیز در نیل الاوطار ۲۹۲:۷ آن را به همین عبارت آورده و مسلم و بوداود و ترمذی نیز آن را آورده اند و در عبارت ایشان کلمه پنجاه نیست.

گرفتیم که خلیفه این داستان را- بخاطر گذشت زمانی دراز بر آن- فراموش کرده بود ولی آیا آن چه را هم در روزگار عمر پیش چشمش روی داد از یاد برده بود که بنابر آن چه حافظان آورده اندوی کنیزان شوهردار زناکار را پنجاه تازیانه زد. شاید هم خلیفه از مفهوم آیات قرآن آگاهی یافته ولی سنت پیامبر را از یاد برده و آن چه را هم در عهد عمر روی داد به یادش بوده ولی در حکم مجازات غلامان درمانده زیرا دیده است که آیه کریمه- و به همین گونه نصوص احادیث- نص درباره کنیزان است و ندانسته که از جهت برده بودن فرقی میان غلام و کنیز نیست و ملاک واحد است و این را امامان حدیث و تفسیر بالاتفاق پذیرفته اند چنانکه هم از کتاب الامم شافعی ۱۴۴:۶ برمی آید و هم از احکام القرآن جصاص ۲۰۶:۲ و از سنن بیهقی ۲۴۳:۸ و تفسیر قرطبی ۱۴۶:۵ و ۱۵۹:۱۲ و تفسیر بیضاوی ۲۷۰:۱ و تیسیر الوصول ۴:۲ و فیض الاله المالک بقاعی ۳۱۱:۲ و فتح الباری ۱۳۷:۱۲ و فتح القدیر ۴۱۶:۱ و تفسیر خازن ۳۶۰:۱. شوکانی هم در نیل الاوطار ۲۹۲:۷ می نویسد: به گونه ای که صاحب البحر حکایت کرده هیچ کس نیست که میان غلام و کنیز تفاوت قائل باشد.

شاید هم خلیفه گمان برده که فرزند زن روسبی- به طور طبیعی- حتما

[صفحه ۳۲۳]

باید از نطفه رفیق زنا کارش باشد و ندانسته که آخر، شوهر قانونی اش هم با او همبستر شده یا دست کم امکان این هست که وی مدتی پیش- که با گذشت آن، دوره بارداری زن به سر می رسد- با وی آمیخته باشد و بدین ترتیب فراش قانونی که فرزند را به صاحب فراش ملحق می کند تحقق می یابد چنان که امیر مومنان (ع) نیز بر همین مبنا داوری کرد و قاعده کلی در این مورد همان گفته پیامبر است که: فرزند از آن شوهر قانونی است و زناکار را بهره ای جز سنگ نیست.

راستی را که خلیفه در ارجاع داوری درباره این مساله، به کسی که دانای کتاب و سنت است انصاف ورزیده زیرا او به علم یقین می دانسته که پاسخ آن نزد خاندان پاک پیامبر است نه نزد دودمان اموی. و ای کاش او در همه مسائلی که با آن روبرو می شد به همین گونه انصاف می ورزید و ای کاش می دانست توده به امامی نیاز دارند که دانای کتاب خدا و سنت پیامبر باشد و در فهم آن در نماند کاش این را می دانست و منصفانه در زمینه آن به اقدام می پرداخت اما چه باید کرد که...

چون کاری را نمی توانی انجام دهی آن را واگذار و به کاری پرداز که می توانی

نظریه خلیفه در عده مختلعه

از زبان نافع آورده اند که او شنید ربیع دختر معوذ پسر عفرأ به عبدالله پسر عمر گزارش داد که او در زمان عثمان با طلاق خلع از شوهرش جدا شد پس

[صفحه ۳۲۴]

معاذ بن عفرأ به نزد عثمان شد و گفت: دختر معوذ امروز با طلاق خلع از شوهرش جدا شده آیا از خانه او بیرون شود؟ عثمان گفت

بیرون شود و دیگر نه آن دو از یکدیگر ارث می‌برند و نه عده ای در کار است و فقط او باید به اندازه دیدن یک بارخون، از ازدواج مجدد خودداری کند چون بیم آن می‌رود که فرزندی در شکم داشته باشد. " این جا عبدالله گفت: " عثمان بهترین و داناترین ماست " و به عبارتی دیگر عبدالله گفت: " عثمان بزرگ ترین و داناترین ماست "

و در عبارتی که عبدالرزاق از نافع از ربیع دختر معوذ آورده می‌خوانیم که او گفت: مرا شوئی بود که چون در نزد من بود نیکی او بسیار کم به من می‌رسید و چون از من دور می‌شد مرا اندوهگین می‌ساخت یک بار من خطائی کردم و به او گفتم: در برابر دادن هر چه دارم خود را به طلاق خلع از همسری تو آزاد کردم او گفت پذیرفتم من نیز چنان کردم و پسر معاذ پسر عفراء دعوی را به نزد عثمان برد و او این طلاق خلع را درست دانست و به وی دستور داد که هر چه دارم - از رشته ای که دور موهایم را با آن محکم می‌کنم و جز آن - همه را بگیرد - یا گفت بجز رشته ای که دور موهایم را با آن محکم می‌کنم.

و در عبارتی از نافع آمده است که: او دختر برادرش را به همسری مردی در آورد و آن مرد وی را با طلاق خلع آزاد کرد این قضیه را برای عثمان بازگو کردند و او آن را روا دانست و به زن دستور داد که به اندازه دیدن یک بار خون، عده نگهدارد. و به عبارت ابن ماجه که از طریق عباد بن صامت آمده: ربیع گفت: با طلاق خلع از شوهرم جدا شدم و سپس نزد عثمان آمدم و پرسیدم چقدر باید عده نگهدارم او گفت عده ای بر تو نیست مگر آن که تازگی با او همبستر شده باشی که باید نزد او درنگ کنی تا یک بار

حیض ببینی. الخ

امینی گوید: زن هائی که طلاق داده شدند از شوهر نمودن خودداری کنند

[صفحه ۳۲۵]

تا سه پاکی بر آنان بگذرد، و این نصی است از خداوند عزیز حکیم بی آن که هیچ تفاوتی میان اقسام طلاق - که به اعتبار نارضایتی شوهر یا زن بوجود می‌آید - گذاشته باشد پس اگر نارضایتی تنها از طرف شوهر باشد طلاق رجعی است و اگر تنها از طرف زن باشد خلعی است و اگر از طرف هر دو باشد مبارات است و برای هر کدام از این اقسام نیز حکم خاصی در مورد عده وجود ندارد و بجز همان چه برای همه آن‌ها - یک جا - ثابت است و با توجه به عام بودن حکم آیه که از آوردن صیغه جمع همراه با الف و لام (المطلقات = زنانی که طلاق داده شدند) برمی‌آید قانون دیگری وجود ندارد، که یاران پیامبر و شاگردانشان و علمای پس از آنان - و پیشاپیش همه امامان چهارمذهب - همه در این مورد همداستانند و فتواهاشان هم‌رنگ است

ابن کثیر در تفسیر خود ۱: ۲۷۶ می‌نویسد: مساله: مالک و بو حنیفه و شافعی و نیز احمد و اسحاق بن راهویه - بنابر روایت مشهور از قول ابن دو تن اخیر - بر آن رفته اند که زن آزاد شده با طلاق خلع اگر از زنانی است که حیض می‌بیند مانند سایر زنانی که طلاق داده شده باید از شوهر نمودن خودداری کنند تا سه پاکی بر آنان بگذرد و این فتوی از قول عمر و علی و پسر عمر نیز نقل شده چنان که سعید بن مسیب نیز همین قول را اختیار کرده و نیز سلیمان بن یسار و عروه و سالم و ابو سلمه و عمر بن عبدالعزیز و ابن شهاب و حسن و شعبی و ابراهیم نخعی و ابو عیاض و خلاس بن عمر و قتاده و سفیان ثوری و اوزاعی و لیث بن سعد و ابو عبید و ترمذی گوید: این قول بیشتر اهل علم است از صحابه و دیگران، و مدرک ایشان در این باره آن است که خلع نیز طلاق است پس زنان مختلعه نیز باندازه سایر زنانی که طلاق داده شده اند باید عده نگهدارند پایان.

این بود نظریات امامان مسلمانان در چشم سنیان، که چنان چه گفتیم با

[صفحه ۳۲۶]

قرآن کریم نیز هماهنگ است و آن گاه در هیچ یک از آن ها چیزی نیست که با نظریه عثمان سازگار باشد

البته کسانی آمده اند و آن چه را ترمذی در صحیح خود ۱:۱۴۲ آورده به سود عثمان دستاویز گردانیده اند زیرا بموجب آن روایت که از طریق عکرمه از ابن عباس نقل شده زن ثابت بن قیس، خود را با طلاق خلع آزاد کرد و پیامبر (ص) عده او را یک بار خون دیدن و پاک شدن قرار داد.

و این روایت هم باطل است چون آن چه از داستان زن ثابت از طریق ابن عباس در نزد بخاری و نسائی محفوظ است به این عبارت است که ابن عباس گفت: زن ثابت به نزد پیامبر (ص) شد و گفت: ای رسول من از نظر دینی و اخلاقی ایرادی بر او (شوهرم) ندارم ولی کافر شدن در مسلمانی را خوش نمی دارم رسول گفت: باغ او را (که مهرش بود) به وی برمی گردانی؟ گفت آری رسول (ص) به مرد گفت: باغ را بپذیر و او را به طلاق آزاد کن.

پس با توجه به این لفظ، زن ثابت به طلاق آزاد شده بود و زنانی هم که طلاق داده شده اند از شوهر نمودن خودداری کنند تا سه پاکی بر آنان بگذرد.

و تازه، آشفتگی دهشت آوری که در داستان زن ثابت هست ما را از تمسک به مضمون آن باز می دارد زیرا در یک عبارت - که در سنن ابن ماجه آمده - او جمیله دختر سلول بوده و در عبارت ابوالزبیر، زینب نام داشته و در یک عبارت نیز دختر عبدالله بوده و در عبارتی از ابن ماجه و نسائی، مریم عالیه بوده و در موطا مالک، حبیبه بنت سهل بوده و به گفته بصریان، جمیله بنت ابی بوده و بیشتر این عبارات نیز - مانند عبارت بخاری و نسائی - از عده قرار دادن یک پاکی، خالی است و حکم قرآن را با چنین روایتی نمی توان تبصره زد و مخصص برایش ساخت

بعلاوه اگر کمترین بوی راستی و درستی از آن به مشام می رسید - به

[صفحه ۳۲۷]

گونه ای که از ابن کثیر شنیدی - همه پیشوایان به مخالفت با آن همدستان نمی شدند.

گاهی هم آمده اند و فتوای خلیفه را با آن چه ترمذی در صحیح خود ۱:۱۴۲ آورده تایید کرده اند که به موجب آن روایت: ربیع بنت معوذ (همان زنی که دعوایش نزد عثمان مطرح شد) در روزگار رسول (ص) با طلاق خلع آزاد شد و پیامبر (ص) به او دستور داد - یا به او دستور داده شده - که عده خود را یک بار خون دیدن و پاک شدن قرار دهد و ترمذی گفت: حدیث صحیح ربیع به این گونه است که به او دستور داده شد عده خود را یک بار خون دیدن و پاک شدن قرار دهد و در حدیث سلیمان بن یسار نیز به همین عبارت از زبان ربیع آورده اند که او با طلاق خلع از شوهرش جدا شد و به او دستور داده شده عده خود را یک بار خون دیدن و پاک شدن قرار دهد.

بیهقی پس از گزارش این حدیث می نویسد: "این صورت از روایت، درست تر است و در آن نه نام کسی که به وی دستور داده آمده است و نه از این که واقعه در روزگار پیامبر بوده سخنی رفته و ما در مبحث خلع روایت کردیم که این زن در روزگار عثمان با طلاق خلع از شوهرش جدا شده."

سپس حدیث نافع را که در آغاز همین شماره مطرح کردیم آورده و می نویسد: این روایت، صریح است در این که عثمان بوده که چنان دستوری به وی داده و حکمی که از ظاهر قرآن در مورد عده زنان طلاق داده شده برمی آید هم شامل زنی که با طلاق خلع آزاد شده می شود و هم شامل زنانی که با طلاق های دیگر آزاد شده اند پس آن سزاوارتر است و توفیق با خدا است پایان

پس نه پیامبر (ص) در داستان دختر معوذ حکمی داده و نه اصلاً ماجرای او نزد وی (ص) مطرح شده بلکه این رویداد در زمان عثمان بوده و داوری در آن رانیز او به انجام رسانده ولی دست هائی که بر ودایع علم و دین امینند این حکایت

[صفحه ۳۲۸]

را دگرگون ساخته و در آن دست برده اند تا آستان عثمان را از آلائش جهل مبرا نمایند و اگر به گونه ای که از این روایت برمی آید دختر معوذ دوباره به طلاق خلع آزاد شده بود و اگر این خبر کمترین ارزشی در چشم فقیهان داشت همگی یک دله از آن روی نمی گردانده و حکم عام قرآن را برنمی گزیدند و با بی اعتنائی، آن را به دورنمی افکندند زیرا روایت، پیش روی و در برابر دیدگانشان بود.

و بر پژوهشگران است که نگاهی ژرف به سخن پسر عمر بیندازند که در این مساله نظریه اش نخست هماهنگ بود با قرآن و عمل کنندگان به آن- از صحابه، و خود یکی در ردیف آنان شمرده می شد- و سپس به محض آن که فتوای بی دلیل خلیفه را شنید از حرفش برگشت و گفت: "عثمان بهترین ما و داناترین ما است" یا گفت: "بزرگترین ما و داناترین ما است" چنین باشند مجتهدان و بدین گونه فتوی ها صادر شود.

نظر خلیفه درباره زنی که شوهرش گم شده

مالک از طریق سعید بن مسیب آورده است که عمر گفت: هر زنی شوهرش گم شود و نداند کجا است بایستی چهار سال صبر کند سپس نیز چهار ماه و ده روز منتظر بماند و آن گاه آزاد می شود، پس از عمر، عثمان نیز همین گونه حکم می کرد. و بوعبید گزارش رابه این عبارت آورده: عمر و عثمان گفته اند: زنی که شوهرش گم شده ۴ سال صبر کند سپس ۴ ماه و ده روز عده نگهدارد و آن گاه شوهر کند و به عبارت شیبانی: عمر برای زنی که شوهرش گمشده ۴ سال ایام

[صفحه ۳۲۹]

انتظار تعیین کرد و به عبارت شعبه- از طریق عبدالرحمن بن ابی لیلی-: عمر به زنی که شوهرش گمشده بود حکم کرد که باید ۴ سال صبر کند و سپس کارگزار شوهرش او را طلاق دهد و سپس ۴ ماه و ۱۰ روز صبر کند و بعد شوهر نماید. و از طریق ابن شهاب زهري از سعید بن مسیب آورده اند که عمر (ض) درباره زنی که شوهرش گمشده گفت: اگر او شوهر کرد و سپس نخستین شوهر آمد، آن اولی می باید زنش را ببرد و می باید، مهر او را بدهد اگر پذیرفت که مهر بدهد زن از شوهر دوم است و اگر زن را خواست باید زن عده نگهدارد تا آزاد شود و سپس به شوهر اول باز گردد و شوهر دوم به خاطر بهره ای که از او برده باید مهر او را بدهد و ابن شهاب گفته: پس از عمر، عثمان نیز به همین گونه داوری کرد.

و به عبارت شافعی: زنی که شوهرش گمشده اگر شوهر کرد و سپس- پیش از همبستر شدن با شوهر دوم- شوهر نخستین آمد شوهر نخستین سزاوارتر است به او و اگر پس از همبستری آمد او مختار است که یا مهر زن را بدهد یا همسری را با وی از سر گیرد امینی گوید: کیست که دانای این مساله باشد و مرا خبر دهد که چرا مرد گمشده باید زنش چهار سال صبر کند؟ آیا این حکم را از

قرآن گرفته اند؟ که از کجای آن؟ یا از سنت پیامبر؟ که راوی و ناقل آن کیست؟ و تازه کتاب های "صحیح" و "مسند" سنیان از حدیثی که مبین این سنت باشد خالی است آری چه بسا برای تعیین این مدت به این دستاویز چسبیده اند که بیشترین مدتی که یک بچه در شکم مادر می ماند چهار سال است بقاعی در فیض الاله المالک ۲: ۲۶۳ می نویسد: علت تعیین چهار سال، آن است که این مدت، بیشترین مدتی است که یک بچه در شکم مادر می ماند چنان که شافعی نقل می کند که بودن خودش در شکم مادر به این اندازه طول کشیده، مالک نیز برای خود چنین داستانی نقل

[صفحه ۳۳۰]

کرده و هم از او روایت کرده اند که گفت زن و مرد راستگوئی همسایه ما بودند و زن ب به سه بچه آبستن شد و بررویهم دوران بارداری اش ۱۲ سال طول کشید و هر یک از بچه ها ۴ سال در شکم او ماندند و این ماجرا را از زنان دیگر نیز دیده است. پایان این گونه دلیل تراشی را ابن رشد در مقدمات المدونه الکبری ۲: ۱۰۱ به ابوبکر ابهری نسبت داده و پس از نقل آن خود در دنباله اش می نویسد این گونه علت تراشی درست نیست زیرا اگر علت حکم عثمان همان باشد که ذکر شد پس بایستی زن آزاد و زن برده هر دو یک اندازه صبر کنند چون مدتی که با گذشت آن می توان طفلی را به مردی ملحق کرد در مورد آزاد و برده یکسان است و نیز زنی که صغیره است و با چون اوئی نزدیکی نمی کنند، اگر شوهرش گم شود و پدر زن در این باره شکایت کند اصلاً نباید مدتی را به انتظار گذراند با آن که اینان می گویند اگر بیست سال هم از پیش خود صبر کند و سپس اقامه دعوی نماید باز باید چهار سال صبر کند و این دستور، آن گونه علت تراشی را آشکارا باطل می سازد پایان.

ای کاش این دلیل تراش در استدلال خود می پرداخت به ذکر مردمانی که پیش از صدور آن فتوی از دادگاه آن دو خلیفه- در رحم زنانی پاک از آلایش- ۴ سال درنگ کرده بودند و گرنه داستانی که پس از روزگاری دراز از عهد آن ها روی داده و راست و دروغ بودن آن هم معلوم نیست چگونه می توانست الهام بخش آنان در قضاوت باشد؟ و اگر هم این داستان ها را صحیح بشماریم تازه مگر آن دو خلیفه، علم غیب داشته اند که بدانند آینده ها مردی را خواهد زائید که وجود او دلیل می شود برای آن مدتی که به دستور آن دو زوجه مرد گمشده باید منتظر بماند؟ شاید هم که مدت تعیین شده، اساسی جز یک فتوی خودسرانه نداشت که پس از صدور آن،

[صفحه ۳۳۱]

روزگار علتی برایش تراشید.

بعلاوه بیشترین مدتی که ممکن است بچه در شکم مادر بماند در میان فقها مورد اختلاف است ابو حنیفه و یاران او و نیز ثوری بر آن اند که آن دو سال است و شافعی بر آن رفته که ۴ سال است و ابن قاسم بیشترین مدت را ۵ سال اختیار کرده و به فتوی مالک- بنا به روایت اشهب از او- این مدت ۷ سال است زیرا از قول وی روایت کرد که زن ابن عجلان یک بار فرزندی زائید که هفت سال آن را در شکم داشت.

و شاید ابن عجلان های دیگر نیز در گوشه و کنار دنیا بوده اند که جریان همسرانشان را برای مالک و شافعی بازگو نکرده اند تا دانسته شود که ایشان فرزندان خویش را هشت یا نه یا ده سال در شکم نگاه می داشته اند و رها کردن عقل و طبیعت و برهان را که همه این ها را محال می شمارد زیرا که عقل و... هم در برابر آن چه زن ابن عجلان آورده و مالک به مقتضای آن حکم داده هیچ

است و هم در برابر آن چه مادر شافعی آورده و اساس فتوای فرزندش گردیده!

درباره این که چرا باید زنی که شوهرش گمشده ۴ سال صبر کند علل دیگری هم ابن رشد نقل کرده که خود به رد و ابطال آن ها پرداخته و یکی اش این که: چون در این مدت است که می توان با شهرهای مسلمانان مکاتبه کرد و جواب گرفت. و دیگر: چون دانسته نیست که او به کدام یک از چهار جهت رفته پس باید برای هر یک از چهار جهت یکسال- و بر روی هم ۴ سال- صبر کند، این است اندازه دانش ایشان به حکمت نظریاتی که عمر و عثمان آورده اند. و حالا چرا این اندازه دانش را در پیرامون حکمت های آن چه پیامبر اکرم آورد ندارند؟ نمی دانیم.

و باز، کو آن فقیه تا به من بفهماند عده ای که دو خلیفه برای زوجه مرد گمشده تعیین کردند برای چیست؟ اگر عده وفات است که زن به صورت قاطع از

[صفحه ۳۳۲]

وفات شوهر خبر ندارد و تنها با گذشتن ۴ سال و بیشتر نیز مرگ شوهر ثابت نمی شود و در روایتی از عمر- به همان گونه که شنیدی- او داوری کرد که زنی که شوهرش گمشده باید ۴ سال صبر کند و سپس کارگزار همسرش او را طلاق دهد و پس از آن ۴ ماه و ۱۰ روز صبر کند و بعد شوهر کند. پس این عده، عده طلاق است و با گذشتن سه پاکی بر آنان تمام می شود پس این ۴ ماه و ۱۰ روز دیگر چیست؟ و به فرض که گرفتیم پس از طلاق نیز ایام عده به این مقدار باید باشد، با تمام شدن آن دیگر شوهر اول چه ارتباطی با زن دارد که چون پس از ازدواج مجدد زن پیدایش شود حق داشته باشد که یا زن را ببرد یا مهر او را بدهد؟ مگر قانون، هرگونه پیوندی را میان آن دو نبریده و اجازه ازدواج به زن نداده بود تا به صورتی قانونی همسر اختیار کند؟ ابن رشد می گوید نمی بینی که اگر پس از اتمام عده زن بمیرد از میراث او برای شوهر اولی نمی گذارند و اگر او در ایام عده بیاید برای همسری با آن زن سزاوارتر از دیگران است و اگر به اندازه ای از عمر مرد گمشده بگذرد که قاعده مثل او بی بیش از آن مدت زنده نمی ماند، باز هم اگر زن زنده باشد از آن مرد ارث نمی برد و فقط تا آن گاه که مدت تعیین شده نگذشته می تواند به ماندن بر همان حال خشنودی دهد اما اگر این مدت گذشت و عده را نیز به سررساند دیگر این حق را ندارد- و به همین گونه است اگر پس از عده گذشته باشد. و تازه چه معنی دارد که اگر شوهر اول قبول کند مهر را بدهد از شوهر دوم هم مهر بگیریم؟ مگر او گناهی کرده که با زنی که قانون برای او حلال می شمرد ازدواج کرده است.

واز این همه شگفت آورتر آن که این روایت پیش چشم همه فقیهان بوده و باز هم امامان مذاهب در باب خیار- فتوای خود را با آن ها هماهنگ نکرده اند مالک در وطأ ۲: ۲۸ می نویسد: "اگر پس از سپری شدن عده، زن شوهر کند چه شوهر با او

[صفحه ۳۳۳]

همبستر شود و چه نشود شوهر اول نمی تواند بسراغ او بیاید." و هم گوید: کار، نزد ما چنین است و اگر پیش از شوهر کردن، شوهر اول پیدا شود او برای ازدواج سزاوارتر است.

و شافعی و بوحنیفه و ثوری گویند: زنی که شوهرش گمشده آزاد نمیشود تا به درستی از مرگ شوهر آگاه گردد، این را قاضی ابن رشد در بدایه المجتهد ۵۲: ۲ نقل کرده و می نویسد: قول ایشان از علی و ابن مسعود نیز روایت شده و حنفیان گویند واجب شدن نفقه بر ذمه شوهر شرایطی دارد از جمله این که عقد نکاح به صورت صحیح انجام گرفته باشد پس

اگر به صورت باطل یا فاسد انجام بگیرد و مرد چیزی به زن انفاق کند و سپس فساد یا بطلان عقد ظاهر شود مرد حق دارد که آن چه را بر وی انفاق کرده پس بخواهد.

دیگر این که اگر شوهر مفقود شود و زن شوهر دیگری بکند و با هم بیامیزند سپس شوهر غایب پیدا شود، ازدواج زن با شوهر دوم فاسد خواهد بود و قاضی آنها را از هم جدا می کند و زن باید بخاطر آمیزش فاسد عده نگهدارد و نفقه او هم در این ایام نه بر عهده شوی اول است و نه بر عهده شوی دوم

و شافعی در کتاب الام ۵: ۲۲۱ می نویسد در مورد این مطلب هیچ کس راننده ام مخالف باشد که اگر مرد و زن یا یکی شان در خشکی یا دریا غایب شود- جای غیبت معلوم باشد یا نه- و هر دو- با یکی از آن دو بمیرند و خبری از آنان بدست نیاید یا دشمن آن دو را اسیر کند و بجائی برسد که خبری از آنان بدست نیاید، در هیچ یک از این موارد یکی از دیگری ارث نمی برد مگر مسلم باشد که آن دیگری پیش از وی وفات کرده است و بعقیده من حکم زنی هم که شوهرش گمشده همین است،- هرگونه غیبتی که می خواهد باشد اعم از آن چه صفت آن را باز گفتم یا غیر آن، مانند اسیر شدن به دست دشمن یا بیرون شدن شوهر و سپس نامعلوم گردیدن راهی که پیش گرفته یا سر به بیابان نهادن از روی بی خردی یا بیرون شدن به گونه ای که خبری

[صفحه ۳۳۴]

از شخص بدست نیاید یا پیش گرفتن سفر دریا و نرسیدن خبری پس از آن، یا رسیدن خبری مبنی بر این که کشتی غرق شده که او را در آن می دیدند بی آن که یقین داشته باشند به هنگام غرق او هم در آن بوده، که در همه این موارد زن نمی تواند عده نگهدارد و هرگز هم نمی تواند شوهر دیگر بکند تا خبر یقین مرگ شوهر به او برسد و آنگاه ازروزی که به مرگ شوهر یقین کرد عده نگه میدارد و از او ارث می برد و هر زنی که امثال او ارث برند چون عده وفات نگهدارد از شوهری که در مرگ او عده نگهداشته ارث می برد و اگر مرد در حالی زن را طلاق دهد که غیبت خودش پوشیده باشد- در هر کدام از صورت هائی که گفتیم فرق ندارد- یا این که به ایلاء وظهار پردازد یا به او نسبت زنا دهد در همه این موارد آن چه بر شوهر حاضر لازم است بر او نیز لازم است و چون حکم این موضوع به این گونه باشد روا نیست که همسر مردی که به راستی احکام زن وی بر او بار می شود جز برای طلاق یا مرگ شوهر عده نگهدارد همان گونه که اگر گمان کند شوهر طلاقش داده یا مرده نمی تواند عده طلاق نگهدارد تا وقتی که طلاق او مسلم شود و نیز در موردی که زن به دستور حاکم سالیان دراز صبر کند و آنگاه عده نگهدارد و دوباره شوهر کند و آن گاه شوهر نخست او را طلاق دهد احکام طلاق بر او جاری می شود و بهمین گونه است اگر شوهر با او ایلاء یاظهار کند یا نسبت زنا بوی دهد که در این موارد نیز احکام شوهر بر او جاری است و نیز اگر زن بدستور حاکم ۴ سال صبر کند سپس عده نگهدارد و پس از گذراندن ۴ ماه و ده روز شوهر کند و با هم بیامیزند- یا شوهر کند و باهم نیامیزند یا اصلاً شوهر نکند و شوهر اول که گمشده بود او را طلاق دهد در همه این احوال احکام طلاق بر زن جاری می شود زیرا او شوهرش بوده و نیز اگر با اوظهار یا ایلاء کند یا نسبت زنا به وی دهد احکام ایلاء کننده بر مرد جاری است جز این که حق آمیزش با وی را ندارد- به خاطر شبهه ای که همان نکاح زنش با دیگری باشد- و باو گفته نمی شود کفار ایلاء بده و بسراغ زنت برو تا آن گاه که زن- اگر با شوهر دوم آمیخته- عده نگهدارد و چون عده اش سر رسید از روز تمام شدن عده یعنی از همان هنگام که

[صفحه ۳۳۵]

آمیزش با وی بر او حلال می شود چهار ماه به او مهلت می دهند و پس از آن اگر با زن بیامیخت که از طلاق ایلاء خارج شده و کفاره داده و اگر با او نیامیخت به او گفته می شود: یا با او بیامیز یا طلاقش ده.

و هم گفت: مردی که گمشده از هنگام گمشدن او تا موقعی که یقین به مرگ او پیدا شود باید از مال او هزینه زنش داده شود و اگر قاضی مدت ۴ سال زن را به صبر کردن وادارد در طی آن نیز هزینه وی باید از مال شوهر داده شود- و به همین ترتیب در آن ۴ ماه و ده روز- و چون شوهر دیگر کرد دیگر از مال شوهر گمشده چیزی به او داده نشود زیرا او با شوهر دیگری که اختیار کرده اجازه بهره برداری از خویش را از شوهر اول سلب نموده. و بهمین ترتیب اگر پس از این قضایا شوهر اول او را طلاق دهد یا بمیرد از مال وی در ایام عده چیزی به او داده نمیشود و این که می گوئیم در این موارد زن مستحق نفقه نیست نه از بابت آن است که وی زن دیگری است و نه از این جهت که وی باید از او عده نگهدارد و نه از این لحاظ که میان آن دو قاعده توارث حکمفرما است و نه از این حیث که شوهر باید او را طلاق دهد و نه از بابت هیچ یک از احکامی که میان زن و شوهر جاری است (مگر ملحق ساختن فرزند به وی در صورتی که با وی آمیخته باشد) و این که استحقاق او را برای نفقه از شوهر اول انکار کردم تنها از این روی بود که او خود را از دسترس وی و از حال تمکین در برابر او خارج کرده و چنان که همسر مرد گمشده وظیفه دارد که بخاطر شبهه ای صبر کند این یکی پایداری ننموده و من نیز استحقاق او را برای نفقه از شوهر اول در آن حالتی انکار کردم که او با عده نگهداشتن از آن مرد و با گرفتن شوهر جدید، خود را از دسترس شوهر اول دور نموده و مانع بهره برداری وی شده است و مانند زن ناشزه ای گردیده است که هر چند با شوهر در یک شهر باشد با عدم تمکین و جلوگیری از بهره برداری شوهر، استحقاقش را برای نفقه منکر می شوم. و اما این که استحقاق او برای نفقه را پس از ایام عده شوهر دوم انکار کردم بخاطر آن بود که حق را که برگردن شوهر اول داشته خود ترک کرده و باین معنی، خویش را برای بهره دهی در

[صفحه ۳۳۶]

اختیار دیگری نهاده که خود را از قید شوهر اول آزاد گردانیده و اگر در غیبت مرد هزینه ای به زن داده شود و بعدها با دلیل روشن گردد که در آن موقع مرد مرده بوده همه هزینه ای که پس از مردن مرد به زن داده شده پس گرفته می شود و او از همان هنگام مستحق ارث و بهره برداری از ما ترک و منافع آن تلقی می گردد.

و اگر قاضی به او حکم کرده باشد که شوهر کن و او هم پذیرفته باشد نکاحش فسخ می شود و آنگاه اگر شوهر دوم با او نزدیکی نکرده باشد مهر ندارد و اگر نزدیکی کرده باشد باید مهر المثل- و نه مهر المسمی- بپردازد و نکاح فسخ میشود و اگر تا هنگام مرگ یکی از زن و شوهر، نکاح فسخ نشد هیچکدام از آن دو از دیگری ارث نمیرد.

و گفت: و چون شوهر اول او را طلاق داد طلاق بر او کار بجائی بوده و اگر شوهر اول هنگامی او را طلاق داد یا مرد که او نزد شوهر دوم بوده به راستی باید گفت که او نزد کسی به جز شوهر حقیقی اش بوده پس باید عده طلاق یا وفات نگاهدارد و در عده وفات حق میراث از زوج میت دارد و در عده طلاق نیز حق سکونت در خانه شوهر را. چنان که بعقیده برخی این حق را در عده وفات هم دارد و اگر شوهر دوم بمیرد زن از وی ارث نمی برد و بهمین گونه اگر زن بمیرد شوهر دوم از وی ارث نمی برد تا پایان پس از این همه مقدمات تو نیک میدانی که اگر مبانی حکم و فتوی به- ضعیف ترین صورتی هم در فتوای دو خلیفه مراعات شده بود این همه پیشوایان از آن روگردان نمی شدند و پیش از آنان امیر مومنان با آن دو مخالفت نمی کرد و درباره مرد گمشده ای که زنش شوهر کرده و سپس پیدایش شده بود نمی گفت: آن زن همسراست می خواهد طلاقش دهد و می خواهد نگاهش دارد و اختیاری با زن نیست

و نمی گفت: زنی که شوهرش گم شد نباید شوهر کند تا از سرنوشت او مطلع گردد
و نمی گفت: آن زن نباید شوهر کند

[صفحه ۳۳۷]

و نمی گفت: آن چه عمر در این باره گفته بی ارزش است، او زن همان مرد گمشده است تا برای زن یقین پیدا شود که وی مرده یا طلاقش داده و این (شوهر دوم) هم بخاطر بهره برداری از وی باید مهر بدهد و نکاحش هم باطل است
و نمی گفت: آن زن، از مرد نخستین است چه شوهر دوم با او نزدیکی کرده باشد و چه نه.
و نمی گفت: زنی که دچار (چنین شوئی) شد باید صبر کند و شوهر نکند تا مرگ شوهرش برای او قطعی گردد شافعی نیز پس از ذکر این حدیث گوید: ما نیز همین را می گوئیم
و امیرمومنان چنان که می دانی اعلم همه صحابه است و اعلم همه مسلمانان، و دروازه شهر علم پیامبر، و وارث علم پیامبر اکرم که خود او (ص) به این فضیلت وی تصریح کرده پس ای کاش که آن دو خلیفه نیز درباره حکم این مساله به وی رجوع می کردند و بصورتی که در بسیاری از دشواریهای عمل کردند و درماندند از پیش خود فتوای بی دلیل نمی دادند و آخر آن دو را- با آن پایه و مایه که می شناسیم- چه به این که به حل مشکلات پردازند و این چه رایبی است داده اند که توده پیروانشان از آن روگردانده اند؟
و تازه چه بسیار نظایری هم برای این رای توان یافت. و آن گاه پیامبر بزرگ چگونه دستور می دهد از مردمانی که موازین نظریاتشان در زمینه دین خدا این است و بهره ایشان از دانش به این اندازه است پیروی کنند؟ و چگونه می گوید: بر شما به پیروی از سنت من و سنت خلفای راشدین و هدایت یافته چنگ در دامن آن بنزید
دو صاحب دعوائیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده است میان ما به حق حکم کن و جور مکن (سوره ص: ۲۲)

[صفحه ۳۳۸]

خلیفه حکم خدا را از ابی فرا می گیرد

بیهقی در السنن الکبری ۴۱۷:۷ به اسناد از بوعبیده آورده است که عثمان به نزد ابی فرستاد و پرسید مردی زنش را طلاق داده و سپس در هنگامی که او برای بار سوم خون دیده با وی در آمیخته، اینک تکلیفش چیست ابی گفت: به نظر من تا آن گاه که از سومین خون پاک نشده و نماز بر او واجب نشود، شوهر به گرفتن او سزاوارتر است. راوی گفت فکر نمی کنم که عثمان جز همین نظر رابه کار گرفته باشد.

امینی گوید: صریح روایت آن است که خلیفه حکم این مساله را نمی دانسته تا آن را از ابی آموخته و فتوای او را به کار گرفته و بی تردید آموزگار وی از خودش بهتر است پس چرا پایگاه خود را به او یا کسی برتر از او وا نگذاشته- که برتر از هر دانائی، دانائی هست- و اگر کار را به کسی وا می گذارد که- در هیچ یک از مسائل دین- ناچار به سوال از دیگری نبود البته به شهر دانش گام می نهاد- و آن هم از در آن (علی)-

برای آگاهی از اندازه دانش عثمان همین ترا کفایت می کند که بدانی عینی در عمده القاری ۷۳۳:۲ نوشته "عمر داناتر و فقیه تر

از عثمان بوده " و آن گاه ما در ج ۶ تو را از چون و چندان دانش عمر آگاه ساختیم و آثار نادری در زمینه دانش او آوردیم، آن جا را بنگر تا چه می بینی!

خلیفه سنت پیامبر را از یک زن می آموزد

دو امام - شافعی و مالک - و دیگران به اسناد از فریعه بنت مالک بن سنان

[صفحه ۳۳۹]

آورده اند که وی به نزد پیامبر (ص) شد و از او پرسید آیا می توانم به نزد کسانم در بنی خدره برگردم زیرا شوهرم در جستجوی بندگان فراری اش بیرون شده و چون به حوالی قدم رسیده آنان را یافته و ایشان او را کشته اند آن گاه از پیامبر (ص) خواست که به نزد کسانش برگردد زیرا شوهرش او را در خانه ای که ملک وی باشد جای نداده. به گفته فریعه: پیامبر (ص) پاسخ داد " آری " و من برگشتم و در حجره یا مسجد بودم که او مرا بخواند - یا بفرمود تا مرا بخوانند و سپس گفت " : من به تو چه گفتم ؟ " من داستان خود را با شوهر خویش که قبلاً یاد کرده بودم دوباره گفتم و او گفت: در خانه ات بمان تا مدت مقرر به سر رسد. فریعه گفت: پس من ۴ ماه و ده روز ایام عده را در آن جا گذراندم و چون روزگار عثمان شد در پی من فرستاد و آن داستان را پرسید و من او را آگاه ساختم تا از آن پیروی کرد و بر اساس آن داوری نمود

شافعی در الرساله می نویسد: عثمان با همه پیشوائی و برتری و دانش خود در قضاوت میان مهاجران و انصار خبر یک زن را ملاک گردانید.

و در اختلاف الحديث می نویسد: فریعه بنت مالک، عثمان را خبر داد که پیامبر (ص) به او فرمود پس از وفات شوهرش در خانه خویش بماند تا مدت مقرر به سر رسید، عثمان نیز از همین حدیث پیروی کرد و آن را مبنای قضاوت گردانید.

ابن القيم در زاد المعاد می نویسد " : این حدیثی صحیح است که در حجاز و عراق شهرت دارد و مالک آن را در موطا خود نقل کرده و به آن استدلال نموده و آن را مبنای مذهب خود گردانیده " سپس قول ابن حزم را که این حدیث را ضعیف شمرده نقل کرده و خطا بودن آن قول را آشکار ساخته و گوید " آن چه ابو محمد ابن حزم گفته نادرست است " و سپس سخن ابن عبدالبر را می آورد که گفت: این حدیث مشهور است و نزد علمای عراق و حجاز معروف می باشد برگردید به الرساله از شافعی ص ۱۱۶، کتاب الام از همو ۵: ۲۰۸،

[صفحه ۳۴۰]

اختلاف الحديث از همو که در حاشیه کتاب الام چاپ شده ۷: ۲۲، موطا مالک ۲: ۳۶، سنن بوداود ۱: ۳۶۲، سنن بیهقی ۷: ۴۳۴، احکام القرآن از جصاص ۱: ۴۹۶، زاد المعاد ۲: ۴۰۴، الاصابه ۴: ۳۸۶، نیل الاوطار ۷: ۱۰۰ که در آن جا می خوانیم: پنج محدث بزرگ آن را آورده اند و ترمذی جداگانه نیز به صحت آن حکم کرده و نسائی و ابن ماجه سخنی از فرستادن عثمان در پی فریعه به میان نیاورده اند.

امینی گوید:

این داستان هم- مانند حدیث قبلی- اندک بودن دانش خلیفه را نشان می دهد که حتی از آن چه که زن مزبور می دانسته او آگاهی نداشته و این جا نیز همانچه را آن جا گفتیم باز گو می کنیم و باز دوباره نظر بگردان و بشگفت آی از خلیفه ای که نشانه های دین خویش را از زنان ملتش بگیرد با آن که خود باید در آن روز یگانه مرجع ملت باشد در مورد همه آن چه را اسلام پاک آورده و در قرآن و سنت پیامبر هست، و با آن که جای خالی پیامبر به وسیله او باید پر شود و در احکام دشوار و مسائل مشکل باید به او اتکاء کنند- چه رسد به مساله ای این قدر سهل و ساده-

و پس از این ها از پسر عمر به شگفت آی که مردی با این اندازه بهره از دانش را داناترین صحابه در روزگار خویش می شمارد. آری زنده باش و شگفتی های روزگار را بنگر

نظریه خلیفه درباره احرام پیش از میقات

بیهقی در سنن کبری ۵: ۳۱ به اسناد از داود ابن ابی هند آورده است که چون عبدالله بن عامر بن کریر خراسان را فتح کرد گفت: سپاسگزاری ام از خدا را

[صفحه ۳۴۱]

به این صورت نشان می دهم که از همین جا احرام ببندم و از نیشابور احرام بست و چون بر عثمان در آمد عثمان وی را برای کاری که انجام داده بود نکوهید و گفت کاش تو همان هنگام را که مردم از آن احرام می بندند ملازم می شدی و نگاه می داشتی عبارتی دیگر از راه محمد بن اسحاق: گفت: عبدالله بن عامر به آهنگ عمره از نیشابور بیرون شد و از همان جا نیز احرام بست و احنف بن قیس را به جای خویش در خراسان نهاد و چون عمره خویش بگذارد به نزد عثمان شد- و این در همان سال قتل عثمان بود- پس عثمان بوی گفت: تو با احرام بستن از نیشابور به عمره خویش مغرور شدی.

و ابن حزم در المحلی ۷: ۷۷ می نویسد از راه عبدالرزاق- و او از معمر و او از ایوب سختیانی و او از محمد بن سیرین- آورده اند که عبدالله بن عامر از حیرب احرام بست و به نزد عثمان شد او وی را نکوهید و به او گفت: مغرور شدی و عبادت بر تو سبک شد و در عبارت ابن حجر: بخویش مغرور شدی.

و ابن حزم گوید: ابو محمد (کنیه خودش است) گوید: عثمان کاری را که به عقیده او نیکو یا روا بود عیب نمی شمرد و کاری را عیب می شمرد که نزد او ناروا باشد بخصوص که خود توضیح داد که آن کار، سبک شمردن عبادت است و سبک شمردن عبادت روا نیست زیرا خداوند دستور داده شعائر حج را بزرگ بدارند.

گزارش بالا را ابن حجر نیز در الاصابه ۳: ۶۱ آورده و گوید: ابن عامر برای سپاسگزاری از خدا، از نیشابور احرام بست و بر عثمان در آمد و او وی را- به خاطر به هلاکت افکندن خویش با آن عبادت- سرزنش کرد. سپس گوید: عثمان خوش نداشت که وی از خراسان و کرمان احرام ببندد سپس حدیث را از طریق سعید بن منصور و ابوبکر ابن ابی شیبه آورده و آن جا می خوانیم: ابن عامر از خراسان احرام بست و نیز آن را از طریق محمد بن سیرین و بیهقی آورده و گوید:

[صفحه ۳۴۲]

بیهقی گفته: این داستان از عثمان معروف است

و همه این‌ها - به جز سخن بیهقی در معروف بودن حدیث - در تهذیب التهذیب نیز یاد شده است و در تیسیر الوصول ۱: ۲۶۵ می‌خوانیم: آورده اند که عثمان خوش نمی‌داشت انسان از خراسان یا کرمان احرام بپوشد و این را بخاری در زندگی نامه او آورده است.

امینی گوید: آن چه در احرام بستن - برای حج یا عمره - ثابت است این است که این میقات‌ها نزدیک‌ترین جای‌ها به مکه برای احرام بستن است - و آخرین جای‌هایی که می‌توان احرام بست - به این معنی که حاجی نباید احرام نبسته از آن جا بگذرد اما احرام بستن پیش از آن - از هر شهر که خواهند یا از همان حوالی خانه محرم - اگر به نیت آن باشد که محل احرام بستن را میقات شرعی حساب کند شک نیست که این کار بدعت و حرام است و به آن می‌ماند که کسی پس از گذشتن از میقات‌های شرعی تازه احرام ببندد ولی اگر این کار را برای آن کند که عبادت بیشتری انجام داده باشد و به احکامی که به صورت مطلق دستور به کار نیکو می‌دهد عمل کرده باشد یا باین وسیله شکر نعمتی بگذارد یا به نذری که کرده وفا کند در هیچ یک از این صورت‌ها کار او حرام نیست و مانند نماز و روزه و بقیه کارهایی است که به قصد قربت - برای شکر یا ادای نذر یا مطلق کار خیر - انجام می‌شود و مشمول هر یک از ادله‌ای که برای این موضوعات رسیده می‌گردد و هیچ معنی هم از طرف قانون‌گذار پاک برای آن نرسیده و آن چه از او و یارانش رسیده به قرار زیر است:

۱- پیشوایان حدیث با اسناد صحیح از طریق اخنسی - و او از ام حکیم و او از ام سلمه - مرفوعاً آورده اند که هر کس - برای حج یا عمره - از مسجد الاقصی احرام بپوشد خدا گناهان گذشته‌اش را می‌آمرزد. اخنسی گفت: ام حکیم با شنیدن این حدیث به بیت المقدس رفت تا از آن جا به آهنگ عمره احرام بپوشد.

[صفحه ۳۴۳]

و به عبارت بوداود و بیهقی و بغوی: هر کس برای حج یا عمره از مسجد الاقصی به سوی مسجد الحرام احرام بپوشد خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌آمرزد. یا: بهشت بر او واجب شود. و به عبارتی: و بهشت بر او واجب شود و به عبارت ابن ماجه: هر کس به آهنگ عمره از بیت المقدس احرام بپوشد آمرزیده شود

و به عبارت دیگری از همو: هر کس به آهنگ عمره از بیت المقدس احرام بپوشد این کار کفاره گناهان پیشینش باشد. ام حکیم گفت: پس مادر من از بیت المقدس برای عمره بیرون شد (احرام بست)

و بوداود پس از این حدیث می‌نویسد: خدا بیامرزد و کیع را که از بیت المقدس - به سوی مکه - احرام بست برگردید به مسند احمد ۶: ۲۹۹، سنن بوداود ۱: ۲۷۵، سنن ابن ماجه ۲: ۲۳۵، سنن بیهقی ۵: ۳۰، مصابیح السنه از بغوی ۱: ۱۷۰، الترغیب و الترہیب از منذری ۲: ۶۱ که آن را با عبارات مذکور یاد کرده و طریق ابن ماجه را صحیح خوانده و گوید: ابن حبان نیز آن را در صحیح خود آورده است

۲- ابن عدی و بیهقی از طریق ابوهریره آورده اند که پیامبر درباره این آیه "حج وعمره را برای خدا به انجام رسانید" گفت از نشانه‌های به انجام رسانیدن حج آن است که از خانه کسالت احرام ببندی

سنن بیهقی ۵: ۳۰، الدر المنثور ۱: ۲۰۸، نیل الاوطار ۵: ۲۶ که می‌نویسد این حدیث به صورت مرفوع از طریق ابوهریره ثابت است
۳- حافظان حدیث آورده اند که امیرمومنان درباره آیه فوق‌الذکر گفت: به انجام رسانیدن آن به این است که از خانه کسالت احرام بندی

این روایت را هم وکیع آورده است و هم ابن ابی شیبہ و عبد بن حمید و ابن منذر و ابن ابی حاتم و نحاس در ناسخ خود ص ۳۴ و ابن جریر در تفسیر خود ۱۲۰:۲ و حاکم

[صفحه ۳۴۴]

در مستدرک ۲۷۶:۲- که حکم به صحت آن نیز داده و ذهبی نیز بر آن اقرار کرده- و بیهقی در سنن کبری ۳۰:۵ و جصاص در احکام القرآن ۱:۳۳۷ و ۳۵۴ در کتاب های زیر هم می توان آن را یافت:

تفسیر ابن جزى ۱:۷۴، تفسیر رازى ۲:۱۶۲، تفسیر قرطبی ۲:۳۴۳، تفسیر ابن کثیر از ۲۳۰، الدر المنثور ۱:۲۰۸، نیل الاوطار ۵:۲۶
۴- جصاص در احکام القرآن ۱:۱۰ می نویسد روایت شده که علی و عمر و سعید بن جبیر و طاوس گفته اند: به انجام رسانیدن آن دو (حج و عمره) به این است که از خانه کسالت احرام ببندی

و در ص ۳۳۷ می نویسد: در مورد احرام بستن برای عمره پیش از رسیدن به میقات، هیچ اختلافی میان فقها نیست و از اسود بن یزید روایت شده که گفت: برای عمره بیرون شدیم و چون برگشتیم به بوذر برخوردیم و او گفت: آیا موی تراشیدید و کاری کردید که بدان وسیله از احرام بیرون آئید؟ مگر نه این است که عمره از خاک و ده شما است. و مقصود بوذر آن است که بهتر بود عمره را از شهر کسانتان بنامی نهادید چنان که روایت شده علی گفت: به انجام رسانیدن آن دو (و عمره حج) به این است که از خانه کسالت احرام ببندی

و رازی در تفسیر خود ۱۶۲-۲ می نویسد: از علی و ابن مسعود چنان روایت شده که به انجام رسانیدن آن دو به این است که انسان از نزد کسانش احرام ببندد و در ص ۱۷۲ می نویسد: شهرت دارد که بزرگان صحابه گفته اند: به انجام رسانیدن حج به آن است که انسان از نزد کسانش احرام ببندد.

و قرطبی در تفسیر خود ۲:۳۴۳ پس از یادی از حدیث علی (ع) می نویسد: این نظریه را از قول عمر و سعد بن ابی وقاص نیز روایت کرده اند و عمران بن حصین نیز به مقتضای همان رفتار می کرده. سپس می نویسد: درباره احرام بستن پیش از رسیدن به میقات هائی که پیامبر (ص) تعیین کرده، آن چه از علی روایت شده و عمران بن حصین نیز بر آن کار کرده همان است که عبدالله بن مسعود و گروهی

[صفحه ۳۴۵]

از سلف گفته اند و ثابت است که عمر از ایلیا احرام می بست و اسود و علقمه و عبد الرحمن و بو اسحق از خانه هاشان احرام می بستند و شافعی نیز این را اجازه داده ۰ سپس حدیث ام سلمه را- که قبلا آوردیم- یاد کرده است و ابن کثیر در تفسیر خود ۱:۲۳۰ پس از آوردن حدیث علی (ع) می نویسد: ابن عباس و سعید بن جبیر و طاوس و سفیان ثوری نیز همین را گفته اند.

۵- بیهقی در سنن کبری ۵:۳۰ از طریق نافع آورده است که در سالی که جریان حکمیت روی داد پسر عمر از ایلیاء احرام بست و مالک در موطا ۱:۲۴۲ می نویسد: پسر عمر در یک حج از ایلیاء احرام بست و این گزارش را ابن دیع نیز در تیسیر الوصول ۱:۲۶۴ آورده و به همین زودی سخن بوزرعه را- که به نقل ابن منذر- آن را ثابت می داند خواهی خواند.

شافعی در کتاب الام ۲:۱۱۸ می نویسد: سفیان بن عینه- از زبان عمرو بن دینار و او از زبان طاوس- ما را خبر داد که مرد از نزد کسانش- یا پس از گذشتن از نزد ایشان، هر جا بخواهد احرام می بندد و جز در حالتی که احرام بسته است نباید از میقات بگذرد ۰

و البته عمرو، نام گوینده این سخن را نبرد ولی ما فکر می کنیم او ابن عباس بوده است، تا آن جا که می نویسد: می گویم: عیبی ندارد که او پیش از رسیدن به میقات احرام ببندد همان گونه نیز عیبی ندارد که از نزد کسانش احرام بسته راه بیفتد. پس به میقات نیاید مگر آن که قبلا احرام بسته باشد زیرا او پرداخته است به انجام وظیفه خود که محرم بودن از میقات باشد پایان و ملک العلماء در بدایع الصنائع ۲: ۱۶۴ می نویسد: هرگاه پیش از رسیدن به میقات، احرام بسته شود بهتر است و از بو حنیفه روایت شده که این کار بهتر است در صورتی که بتواند جلوی خود را بگیرد و آن چه را منافی با بودن در حال احرام است ترک کند و شافعی گوید: "احرام بستن از میقات بهتر است و این بنا بر اصل آن است که احرام بستن رکنی است پس، از کارهای حج می باشد" ولی

[صفحه ۳۴۶]

اگر گمان وی درست بود مقدم داشتن آن بر میقات روا نبود زیرا جایز نیست که افعال حج را بر اوقات خاصه آن ها مقدم دارند در حالیکه مقدم داشتن احرام بر میقات اگر در ماه های مربوط به حج باشد اجماعا جایز است و اختلاف در افضل بودن آن است - نه در جایز بودن - و ما این آیه را پیش روی داریم که: حج و عمره را برای خدا به انجام رسانید و از علی وابن مسعود (ض) روایت شده که گفته اند: به انجام رسانیدن آن به این است که از نزد کسان احرام ببندی و از ام سلمه روایت شده که ۰۰۰ تا پایان و قرطبی در تفسیر خود ۲: ۳۴۵ می نویسد: اجماع علما بر آن است که هر کس پیش از رسیدن به میقات احرام ببندد محرم است و تنها کسانی با این نظریه مخالفت کرده اند که احرام بستن از میقات را بهتر می دانند از ترس آن که انسان وظیفه ای را که خدا برای او آسان گردانیده خود دشوار سازد و دست به کاری زند که بر خود ایمن نباشد کاری منافی با حال احرام از او سرزند و با وجود این، همه بر آنند که اگر به آن گونه احرام بست بایستی شرایط آن را مراعات نماید و به آن وفا کند زیرا او عبادت خود را بیش از آنچه واجب بوده انجام داده نه کمتر.

حافظ بوزرعه در طرح الثریب ۵: ۵ می نویسد: روشن کردیم که معین کردن این میقاتها برای آن است که انسان اگر خیال حج و عمره دارد احرام نبسته از آن ها نگذرد ولی احرام بستن پیش از رسیدن به آن ها از نظر جمهور فقها بی مانع است و گروهی نیز این فتوی را به اجماع فقها نسبت داده اند و حتی گروهی از علماء بر آن رفته اند که اگر انسان از نزد کسانش احرام ببندد بهتر است تا این کار را تا رسیدن به میقات به تاخیر بیندازد و این، یکی از دو قول شافعی است و از اصحاب او نیز قاضی ابوالطیب و رویانی و غزالی و رافعی همین را ترجیح می دهند چنان که مذهب بوحنیفه نیز همین است و روایت شده که عمر و علی در تفسیر

[صفحه ۳۴۷]

آیه "حج و عمره را برای خدا به انجام رسانید" گفته اند: به انجام رسانیدن آن به این است که از نزد کسان برای آن دو عبادت احرام ببندی و ابن منذر گفت: "ثابت شده که پسر عمر از ایلیا - یعنی بیت المقدس - احرام بست و اسود و علقمه و عبدالرحمن و بواسحاق از خانه هاشان احرام می بستند پایان" ولی به نظر نووی، قولی که نسبت آن به شافعی اصح است این است که احرام بستن، از میقات برتر است و به نقل وی بیشترین و اهل تحقیق نیز همین نسبت را درست می دانند و احمد و اسحاق نیز بر همین قول اند و ابن منذر گوید: احرام بستن پیش از میقات کار عوام اهل علم است و مالک از این نیز فراتر رفته و این کار را مکروه شمرده و ابن منذر گوید: از عمر روایت کردیم که او احرام بستن عمران بن حصین را از بصره ناپسند شمرد و حسن بصری و عطاء بن ابی رباح و

مالک، احرام بستن از جای دور را مکروه می‌شمردند پایان

روایتی از قول ابو حنیفه نیز بر این است که اگر انسان بتواند خود را از افتادن در کار منافی با احرام بدور دارد احرام بستن از نزد کسانی بهتر است و گرنه که از میقات، برخی از شافعیان نیز همین را گفته‌اند

و ابن حزم ظاهری بر خلاف اصول گوید: "اگر پیش از رسیدن به این میقات ها احرام ببندد و بر آن جای ها بگذرد احرام او پذیرفته نیست و می‌تواند چون به میقات رسد نیت کند که دوباره احرام می‌بندد" و این قول را به داود و اصحاب او نیز نسبت داده و این قولی است که به گفته نووی- بدلیل اجماعی که پیشتر بر خلاف آن حاصل شده- مردود است و ابن منذر گوید اجماع علما است که هر کس پیش از رسیدن به میقات، احرام بندد محرم است و خطایی و دیگران نیز در این مورد، نقل اجماع کرده‌اند
پایان

و شوکانی در نیل الاوطار ۲۶:۵ این را که مقدم داشتن احرام بر میقات جایز است، یاد کرده و آن چه را در پیرامون این آیه "حج و عمره را برای خدا به انجام رسانید" گذشت دلیل خود گرفته و سپس گوید:

[صفحه ۳۴۸]

این که صاحب المنار می‌گوید: "اگر این کار برتر بود همه صحابه آن را ترک نمی‌کردند" سخنی بر خلاف قانون استدلال است و در تلخیص، حکایت کرده- که به نقل احمد- ابن عیینه حدیث را به این گونه تفسیر می‌کرده که فقط قصد سفر از نزد کسان، بایستی برای حج و عمره باشد ولی این معنی نه با کلمه اهلل (- احرام بستن) که در حدیث این باب آمده سازش دارد و نه با کلمه احرام در حدیث بوهریره پایان

دقت در منقولات گذشته- اعم از سخنان پیامبر و دیگران- می‌رساند که احرام بستن پیش از رسیدن به میقات اجماعاً جایز است و اختلاف در این است که آیا بهتر است پیش از آن احرام بست یا از همانجا، ولی خلیفه به گونه ای که شایسته بوده در این باره تامل ننموده و اجتهاد لازم را به کار نینداخته، یا از سنت منقول پیامبر بی‌خبر بوده که شروع کرده است به سرزنش عبدالله پسر عامر، یا خوش میداشته که درباره این مساله فتوایی مخصوص داشته باشد با آن که شمس الدین بو عبدالله ذهبی گفته:

"علم همان سخنی است که خدا و رسول او گفته‌اند- البته اگر نسبت آن به ایشان مسلم باشد- و نیز اجماع است، پس در این زمینه ها بکوش."

بپرهیز که از روی نادانی، سخن پیامبر و فتوای یک فقیه را در کنار هم نهی و هر دو را برابر شناسی.

"اینک با من بیائید تا نگاهی دیگر بیفکنیم به آن چه از قول ابن حزم آوردیم که "عثمان هیچ کار نیکوئی را عیب نمی‌گرفته" تا ببینیم این سخن هیچ دلیلی ندارد مگر خوشبینی به عثمان و این صفت را نیز اگر چه در روبرو شدن با کارهای همه مسلمانان- تا وقتی مانعی نباشد، بایستی حفظ کرد ولی روش آن مرد نمی‌گذارد که چنان خوش بینی هائی را درباره او روا بشمریم. درباره مساله طرح شده نیز سنت ثابت پیامبر را دانستی و آن گاه جلوگیری عثمان از رفتار بر طبق آن، به جز مخالفت با سنت معنی ندارد و کار ساده ای هم نیست که

[صفحه ۳۴۹]

به خاطر احترام به کسی و تبرئه روش او، سنت پیامبر را بکوبیم زیرا در همه عبادات، آن چه باید مورد پیروی قرار گیرد برنامه ای

است که وضع شدن آن به وسیله شارع به ثبوت رسد و هر کس هم با آن مخالفت کند- هر که خواهد باشد- بایستی بر او خرده گرفت.

این هم که بهانه آورده احرام بستن پیش از میقات موجب توهین به عبادت است، بسیار کودکان می نمایند و آخر چه توهینی به آن است که- مطلقاً به قصد قربت- کسی پیش از میقات، آماده احرام شود؟ گذشته از آن که این کار، خود تعظیم و احترام به شعائر الهی است، و توهین ناروا به عبادت، تنهادر آن جا پیش می آید که آراء خودسرانه و دلخواهانه را در مورد آن دخالت دهند. آن چه را که زبان هاتان به دروغ وصف می کند نگوئید که این حلال است و این حرام، تا بر خدا دروغ ببندید زیرا کسانی که به ناروا بر خدا دروغ بندند رستگار نمی شوند نمل ۱۱۶

اگر علی نبود عثمان هلاک می شد

حافظ عاصمی در کتابش زین الفتی فی شرح سوره هل اتی از طریق استادش ابوبکر محمد بن اسحاق بن محمّشاد مرفوعاً آورده است که در روزگار خلافت عثمان مردی به نزد او شد و جمجمه انسان مرده ای در دست او بود پس گفت: شما می پندارید که آتش را بر این موجود عرضه می کنند و در گور عذابش می نمایند با این که من دستم را بر آن نهادم و گرمای آتش را از آن احساس نکردم عثمان پاسخ او را نداد و کس در پی علی فرستاده احضارش کرد تا چون بیامد و او

[صفحه ۳۵۰]

را میان گروهی از یارانش دید به مرد گفت: پرسشت را دوباره بگو او بگفت و عثمان به علی گفت: پاسخ او را بده علی گفت تا سنگی و چوب یا آهن آتش زنه‌ای بیاورند. و آن گاه در حالی که سوال کننده و دیگر مردم می نگرستند آن دورا بگرفت و از زدن آن دو به یکدیگر، آتشی برافروخت، سپس به مرد گفت: دستت را بر سنگ بگذار و چون بگذاشت به وی گفت: دستت را بر چوب یا آهن آتش زنه بگذار و چون بگذاشت به وی گفت: آیا حرارت آتش را از آن احساس می کنی؟ مرد مبهوت شد و عثمان گفت اگر علی نبود عثمان هلاک می شد

امینی گوید: ما از عثمان- زائیده خاندان اموی- توقع نداریم به امثال این علوم که از اسرار آفرینش است احاطه داشته باشد چرا که دانایتر از او در شناخت این موضوعات در می ماندند تا چه رسد به او. زیرا جای حفظ آن رازها در ظرفی از دانش های الهی بود که این دانش هارا از مبدء اعلی و آفریننده جهان و قرار دهنده آن رازها در آن، گرفته بود و او همان کس بود که سوال کننده را در این جا- و در هر مشکلی که اینان در حل و شناخت آن در می ماندند- مجاب می ساخت.

آری تنها موقع ما از عثمان این بود که- دست کم پس از رسیدن به خلافت- مواد آئین نامه های پیامبر را که در دل یکایک صحابه ریخته شده بود- و او آن را می شنید و می دید و می فهمید و به خرد خود عرضه می کرد- فرا بگیرد تا در سوالاتی که از او می شود در نماند و خطاهائی به آن بزرگی مرتکب نشود و برخلاف آن چه از رسول (ص) رسیده فتوی ندهد و عقیده ای که مستلزم ترک راه راست باشد برنگزیند ولی افسوس که

[صفحه ۳۵۱]

عقیده خلیفه در جمع میان دو خواهر برده

اشاره

مالک در موطا ۲: ۱۰ از ابن شهاب از قبیضه بن ذویب آورده است که مردی از عثمان پرسید آیا دو خواهر را که برده اند می توان با هم برای خود نگاه داشت عثمان گفت یک آیه این کار را حلال کرده و یک آیه حرام، ولی من دوست ندارم که چنین کنم راوی گفت: آن مرد از نزد وی بیرون شد و مردی از اصحاب رسول (ص) را دیدار کرده در این باره از او سوال کرد و او گفت: اگر من قدرتی داشته باشم و بینم کسی این کار را کرده او را کیفر خواهم کرد ابن شهاب گفته: به نظر من این دومی علی بن ابیطالب بوده است.

عبارت دیگر از بیهقی: ابن شهاب گفت قبیضه بن ذویب مرا خبر داد که نیاار اسلمی مردی از اصحاب رسول (ص) را پرسید که آیا مرد می تواند دو خواهر را که برده اویند برای خود نگاه دارد او گفت: یک آیه این کار را حلال کرده و یک آیه حرام و من خود این کار را نخواهم کرد * راوی گفت: نیاز از نزد آن مرد بیرون شد و مردی دیگر از یاران رسول (ص) او را دید و از او پرسید: آن دوست که از وی فتوی پرسیدی چه فتوایی به تو داد؟ او گزارش را باز گفت و آن مرد گفت من تو را از این کار باز می دارم و اگر دو خواهر را با هم داشته باشی و من قدرتی داشته باشم تو را به سزائی ناخوش آیند خواهم رسانید.

ملک العلماء در البدایع می نویسد: روایت شده که عثمان گفت: هر زنی را که خداوند آزاد آن را حرام کرده برده آن را نیز حرام کرده مگر داشتن دو خواهر برده را با یکدیگر.

جصاص در احکام القرآن می نویسد: روایت شده که عثمان و ابن عباس این

[صفحه ۳۵۲]

کار را حلال می دانستند و می گفتند یک آیه آن را حلال کرده و یک آیه حرام. و می نویسد: روایت شده که عثمان این کار را جایز میدانست و روایت شده که او حرام شدن و حلال شدن آن را نیز یاد کرد و گفت: نه دستور به انجام آن می دهم و نه از آن نهی می کنم و این سخن او می رساند که او در آن مردد بوده و فتوای قطعی در حرام و حلال شمردن آن نداشته و می شود که در ابتدا قائل به جواز بوده و بعدها، از انتخاب یک قول خودداری کرده و علی فتوای قطعی در حرمت آن داشته است

و زمخشری می نویسد: آورده اند که علی و عثمان درباره نگه داشتن دو خواهر برده می گویند: یک آیه آن را حلال کرده و یک آیه حرام و علی قول به حرام بودن را ترجیح داده و عثمان قول به حلال بودن را.

و رازی می نویسد: آورده اند که عثمان گفت: یک آیه این کار را حلال کرده و یک آیه حرام و حلال شمردن آن سزاوارتر است.

و ابن عبدالبر در کتاب الاستذکار می نویسد این که قبیضه بن ذویب نام علی را به کنایه آورده- و نه صریحا- علت این بوده که خود با عبدالملک پسر مروان مصاحبت داشته و یاد کردن از علی برایشان گران می آمد.

برگردید به: السنن الکبری از بیهقی ۷: ۱۶۴، احکام القرآن از جصاص ۲: ۱۵۸، المحلی از ابن حزم ۹: ۵۲۲، تفسیر زمخشری ۱: ۳۵۹، تفسیر قرطبی ۵: ۱۱۷، بدایع الصنائع از ملک العلماء ۲: ۲۶۴، تفسیر خازن ۱: ۳۵۶، الدر المنثور ۲: ۱۳۶- به نقل از مالک و شافعی و عبد بن حمید و عبدالرزاق و ابن ابی شیبہ و ابن ابی حاتم و بیهقی- تفسیر شوکانی ۱: ۴۱۸- به نقل از حافظان نامبرده-

امینی گوید: درباره این مساله از دو جهت می توان به گفتگو پرداخت:

اول در این که نگاه داشتن دو خواهر برده با هم، چه حکمی دارد. که

[صفحه ۳۵۳]

به گفته رازی در تفسیر خود ۱۹۳:۳: مشهور میان فقها، حرام بودن آن است.

و به گفته ابن کثیر در تفسیرش ۴۷۲:۱، مشهور از قول جمهور و ائمه اربعه و دیگران نیز همین است هر چند که برخی از گذشتگان از اظهار عقیده قطعی در این باره خودداری کرده اند.

و چنان چه در بدایع الصنایع آمده- ۲۶۴:۲- این کار به قول عموم صحابه جایز نیست.

و به گفته قرطبی در تفسیر خود ۱۱۷ و ۱۱۶:۵: همه علما جایز نبودن آن را پذیرفته اند و هیچ یک از ائمه به فتوای مخالف با آن (که قول عثمان است) اعتنا نکرده اند زیرا ایشان با تاویل کتاب خدا خلاف آن را دریافته اند و بر ایشان جایز نیست که تاویل را تحریم نمایند و از میان صحابه ای که جایز نبودن را پذیرفته اند اینان را باید نام برد: عمر، علی، ابن عباس، عمار، ابن عمر، عایشه، ابن زبیر و اینان در پیرامون کتاب خدا صاحب بصیرت اند و مخالفانشان در تاویل آیات به بیراهه افتاده اند.

و به گفته جصاص در احکام القرآن ۱۵۸:۲، در این باره میان گذشتگان اختلافی بود که بعدها برطرف شد و اجماع بر این قرار گرفت که نگاهداشتن دو خواهر با هم برای خود- برده نیز باشند- حرام است و فقیهان شهرها در این باره همداستان شدند.

دروغی که به علی بسته شده

و بو عمر در استذکار می گوید: نظیر فتوای عثمان را به گروهی از پیشینیان هم نسبت داده اند- از جمله ابن عباس- ولی در این نسبت ها اختلاف است. و هیچ یک از فقهاء- در شام و مغرب و حجاز و عراق و پس و پشت آن دو از شرق و نیز در دیگر شهرها- به آن فتوی اعتنا نکرده است مگر گروهی که با نفی قیاس و پیروی ظواهر، از ایشان جدا شده اند و آن چه را ما بر آن اجتماع نموده ایم- با عمل به آن ظاهر- ترک نموده اند و توده فقها همداستان اند که: همان طور که دو خواهر آزاد

[صفحه ۳۵۴]

را یک نفر نمی تواند با هم به زنی داشته باشد دو خواهر برده را نیز نمی تواند.

حکایت شده که اتفاق عقیده مسلمانان در حرام بودن این کار را از قول بسیاری روایت کرده اند همچون: علی و عمر و زبیر و ابن عباس و ابن مسعود و عایشه و عمار و زید بن ثابت و ابن عمر و ابن زبیر و ابن منبه و اسحاق بن راهویه و ابراهیم نخعی و حکم بن عتیبه و حماد بن ابی سلیمان و شعبی و حسن بصری و اشهب و اوزاعی و شافعی و احمد و اسحاق و ابو حنیفه و مالک

و تازه نصوص کتاب الله و سنت پیامبر نیز پشتوانه این اجماعات است زیرا قرآن به هنگام شمردن زنانی که ازدواج با آنان جایز نیست صریحا می گوید: و این که دو خواهر را با هم داشته باشید (سوره نساء ۲۳) و این حکم اطلاق دارد و می رساند که داشتن دو خواهر با یکدیگر به هر صورتی که باشند- خواه آزاد خواه برده- حرام است

ابن کثیر در تفسیر خود ۴۷۳:۱ می نویسد: اجماع مسلمانان بر آن است که این آیه: حرام شد بر شما مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان تا آخر آیه می رساند که آمیزش با این زنان حرام است چه آزاد باشند چه برده و به همین گونه با استناد به دلیل و قیاس باید گفت که نگاه داشتن دو خواهر و ازدواج با مادر زن و دختر زن نیز همین حکم را دارد. برده و آزاد آنان فرقی ندارد که در

نزد توده فقها نیز همین طور است و سخن ایشان دلیلی است (علیه) کسی که با این حکم مخالفت نموده و راهی دیگر رفته است. پایان صحابه و شاگردان ایشان و علما و پیشوایان فتوی و مفسران نیز همین اطلاق

[صفحه ۳۵۵]

حکم در آیه را دلیل آورده و امیر مومنان (ع) در نکوهش کسی که آن را نپذیرد و این کار را انجام دهد تند می رفت و می گفت: اگر من قدرتی داشته باشم و بینم کسی آن کار را کرده مجازاتش خواهم کرد. یا به پرسنده می گفت: من تو را از این کار نهی می کنم و اگر دو خواهر را با هم نگاهداری، سزائی ناخوش به تو می چشانم و ایاس بن عامر گفت: علی ابن ابیطالب را گفتم: دو خواهر برده نزد من هستند که با یکی شان آمیزش کردم و برای من فرزندی آورد سپس به دیگری متمایل شدم اکنون چه کنم؟

گفت: آن را که با وی آمیخته ای آزاد کن سپس با دیگری بیامیز. سپس گفت: هر حکمی درباره حرام شدن زنان آزاد در قرآن رسیده درباره حرام شدن زنان برده نیز باید رعایت کرد مگر آن چه درباره تعداد زنان- و به روایتی درباره اکتفا به چهار زن- رسیده است و نیز زنانی را که به حکم قرآن از راه نسب بر تو حرام هستند از راه شیر خوردن نیز بر تو حرام می شوند (مانند خواهر و مادر رضاعی)

و اگر در این مورد جز گفتار امام (ع) هیچ دلیلی نبود، همین برای پشتوانه فتوی کفایت می کرد زیرا او آشناترین مردم است به مفاهیم کتاب خدا و آبشخورها و راه های سنت رسول، او باب دانش پیامبر (ص) و همان کسی است که پیامبر او را به جانشینی خود نهاد تا در کنار قرآن- و همراه با آن- مردم به دامن وی بیاویزند و از گمراهی مصون بمانند.

ائمه اهلبیت (ع) نیز که از خاندان علی و عترت پیامبر (ص) و قرین قرآنند- همراه با پدرشان که سرورشان است- در این باره همداستان اند و قول ایشان در هر مورد دلیلی استوار است.

و از این ها روشن می شود که چی بی پایه است آن چه به امیر مومنان (ع)

[صفحه ۳۵۶]

بسته اند که با عثمان- در آن فتوای مخالف با قرآن و سنت پیامبر- موافقت کرده و گفته: یک آیه آن را حلال نموده و یک آیه حرام. حاشا از او که درباره حکمی از احکام خدا به اختلاف سخن کند. این نسنجیده گویانند که خواسته اند کار سهمناک عثمان را در نظر مردم کوچک بنمایند پس بر علی (ع) چنین دروغی بسته و چنین نسبت ناروایی به او داده اند. جصاص در احکام القرآن- ۱۵۸:۲- می نویسد: ایاس بن عامر گفته که علی را گفتم: آنان می گویند تو می گوئی: این کار را یک آیه حرام کرده است و یک آیه حلال. گفت: دروغ گفته اند.

اما از سنت پیامبر نیز پشتوانه‌هایی داریم که اجماع فقها را در حرام بودن آن کار تأیید می کند از جمله حدیثی که ابن نجیم در البحر الرائق ۹۵:۳ و ملک العلماء در بدایع الصنائع ۲:۲۶۴ و دیگران آورده و آن را دلیل بر جایز نبودن آن کار گرفته اند و به این مضمون است که پیامبر گفت: هر کس به خدا و روز قیامت باور دارد نطفه خود را در رحم دو خواهر جمع نمی کند.

جهت دیگری که برای بحث در نظر می گیریم این است: آیا مخصصی وجود دارد که بتواند حکم حرمت وارد در قرآن را در مورد

زنان برده تبصره بزنند؟ عثمان چنین ادعائی کرده و گفته: این کار را یک آیه حلال شمرده و یک آیه حرام. ولی وی - بر خلاف دیگر گذشتگان - آیه ای را که این کار را حلال شمرده معین نکرده - زیرا ایشان معین کردند - آری عبدالرزاق و ابن ابی شیبہ و عبد بن حمید و ابن ابی حاتم و طبرانی آورده اند که ابن مسعود را پرسیدند: چه گوئی که مردی دو خواهر برده را برای خود با هم نگاه دارد او این کار را خوش نداشت و گفتندش: خدا می گوید "؛ مگر آن چه مملوک شما است". گفت: شتر تو هم از مملوک های تست و به عبارت ابن حزم: بره کوچک تو هم از مملوک های تو است

[صفحه ۳۵۷]

جصاص در احکام القرآن ۲: ۱۵۸ می نویسد: مقصودشان از آیه ای که آنرا حلال کرده این است "؛ و زنان شوهردار، مگر آنچه مملوک شماست." و چنین استدلالی نشانه دوری از مرز درک قرآن و از شناخت شان نزل آیات است و احادیثی که در پیرامون آیه رسیده نیز آن را تایید نمی کند و تازه وقتی این دو آیه درباره دو موضع مختلف رسیده چگونه می توان تعارضی میان آن دو قائل شد. و بزرگان سنت بیانات گسترده و ارزنده ای در این زمینه دارند که از میان آنها اکتفا می کنیم به گفتار جصاص در احکام القرآن ۲: ۱۹۹؛ این دو آیه در بیان حلال و حرام بودن، با یکدیگر برابر نیستند و روا نیست که یکی را معارض با دیگری تلقی کنیم زیرا موردی که یکی از آن دو برای آن نازل شده به غیر از مورد دیگری بوده زیرا این آیه "و این که دو خواهر را با هم نگاهدارید" درباره حکم تحریم رسیده و همچون این دو فراز دیگر قرآن است "و زنان فرزندان" و "مادران زنان" و همچون دیگر کسانی که حکم حرام بودن ازدواج با ایشان، در آیه رسیده در حالی که این آیه "و زنان شوهردار مگر آنان که مملوک شمایند" می رساند زنانی که شوهرانشان در میدان جنگ بوده و خود اسیر شده اند حلال اند و می فهماند که میان این زنان و شوهرانشان جدائی افتاده و مانع آمیزش با آنان، برطرف شده پس باید این آیه را در موردی که برای آن نازل شده به کار برد و آن نیز عبارت است از جدائی افتادن میان این دسته زنان اسیر شده و شوهرانشان، و حلال بودن آنان بر صاحبانشان. پس نمی توان این آیه را معارض دانست با آن چه در حرام بودن آمیزش با دو خواهر در یک زمان، نازل شده زیرا هر کدام از دو آیه به علتی و در موردی جدا از علت و مورد دیگری، نازل شده پس باید هر کدام را در موردی که برای آن نازل شده به کار برد.

باز می نویسد:

دلیل بر این فتوی آن که - بی هیچ اختلافی میان مسلمانان - این آیه معارض با حکم حرام بودن آمیزش بود با زنان فرزندان و مادران زنان خود و دیگر

[صفحه ۳۵۸]

کسانی که حرام بود نشان در آن آیه ذکر شده، نیست و انسان نمی تواند با زن فرزند و مادر زنش به عنوان این که کنیز او شده بیامیزد و این آیه "مگر آن چه مملوک شماست" موجب تخصیص در حکم حرام بودن آمیزش با ایشان نمی شود زیرا علت و موردی که برای آن نازل شده بغیر از علت و موردی است که آیه دیگر نازل شده پس باید جمع میان دو خواهر نیز به همان گونه حرام بماند و تعارض ظاهری آن موجب نفی تحریم نشود و خودداری علی (ض) و پیروان او از صحابه - از این که آن آیه و این یکی "؛ مگر آن چه مملوک شماست" را متعارض یکدیگر بشمارند - و فتوای ایشان و در جایز نبودن جمع میان دو خواهر - به هر صورت باشد - می رساند که اگر دو آیه، علت و مورد نزولشان با یکدیگر فرق داشت و یکی دلالت بر حرمت کرد و یکی بر

جواز، در آن حال هر کدام را باید در مورد خود دلیل گرفت و بایستی حکم هر کدام را در جایی که بعثت نزول آن برخورد کنیم، عملی نمائیم نه این که یکی را متعارض با دیگری تلقی کنیم.

گذشته از آیات، اگر دو حدیث هم از رسول خدا باشد که چنین خصوصیتی داشته باشد روش کار همین است. تا پایان

نگاهی در دلیل جمع میان دو خواهر

اینک ما سخن جصاص را با آوردن شان نزول این آیه "و زنان شوهردار مگر آنان که مملوک شماینند" دنبال می کنیم تا دانسته شود که- همچنان چه از زبان جصاص شنیدی- مورد و علتی که برای آن نازل شده غیر از مورد و علتی است که این آیه "و این که دو خواهر را با هم داشته باشید" برای آن نازل شده است:

مسلم در صحیح خود و نیز دیگران آورده اند که بوسعید خدری گفت: زنانی از اسیران اوطاس به دست ما افتاد که شوهردار بودند و چون شوهر داشتند ما آمیزش با ایشان رانپسندیدیم و در این باره از پیامبر (ص) پرسش کردیم پس این آیه نازل شد "و زنان شوهردار مگر آنان که مملوک شماینند" و با همین آیه بود که آمیزش با ایشان را روا شناختیم و در عبارت احمد: اصحاب رسول خدا (ص) در روز اوطاس زنانی شوهردار مشرکان را اسیر گرفتند و کسانی از یاران رسول

[صفحه ۳۵۹]

خدا (ص) از آمیزش با آنان خودداری نموده و این کار را خوش نداشتند پس این آیه در این باره نازل شد: و زنان شوهردار، مگر آنان که مملوک شماینند.

و در عبارت نسائی: راستی این که پیامبر (ص) لشگری به اوطاس فرستاد تا با دشمنی برخورد کرده و با ایشان جنگیده و پیروز شدند و زنانی به اسارت گرفتند که در میان مشرکان شوهر داشتند و مسلمانان آمیزش با ایشان را خوش نداشتند تا آیه نازل شد "و زنان شوهردار مگر آنان که مملوک شماینند".

بنگرید به صحیح مسلم ۴۱۷ و ۴۱۶، صحیح ترمذی ۱۳۵:۱، سنن بوداود ۳۳۶:۱، سنن نسائی ۱۱۰:۶، مسند احمد ۸۴ و ۷۲:۳ احکام القرآن از جصاص ۱۶۵:۲، سنن بیهقی ۱۶۷:۷، المحلی از ابن حزم ۴۴۷:۹، مصابیح السنه ۲۹:۲، تفسیر قرطبی ۱۲۱:۵، تفسیر بیضاوی ۲۶۹:۱، تفسیر ابن کثیر ۳۷۲:۱، تفسیر خازن ۳۷۵:۱، تفسیر شوکانی ۴۱۸:۱

علی و ابن عباس و عمر و عبدالرحمن بن عوف و ابن عمر و ابن مسعود و سعید بن مسیب و سعید بن جبیر نیز بر اساس روایت بالا آیه را تفسیر کرده و گفته اند: این آیه درباره زنان شوهرداری نازل شد که به اسارت مسلمین در آمدند و با این آیه آمیزش با ایشان- از راه کنیز گیری- بر مسلمانان حلال گردید و با اسیر شدن تنها آن ها- و نه شوهرانشان- در میانه جدائی افتاد

قرطبی در تفسیر خود ۱۲۱:۵ می نویسد: علما در تاویل این آیه اختلاف کرده اند ابن عباس و بوقلابه و ابن زید و مکحول و زهري و بوسعید خدری گفته اند: مقصود از زنان شوهردار در این جا خصوص زنان شوهرداری که اسیر شده اند و معنی آیه می شود: زنان شوهردار بر شما حرام اند مگر از سرزمین دشمنان حربی اسیر گرفته باشید و مملوک شما شده باشد که در این صورت برای کسی که در سهم او قرار گرفته حلال می شود هر چند شوی داشته باشد و قول شافعی نیز که اسیر شدن را موجب قطع ازدواج سابق می داند بر همین است- و

[صفحه ۳۶۰]

نیز قول ابن وهب و ابن عبدالحکم که دو تن اخیر این قول را به مالک نیز نسبت داده اند- و قول اشهب نیز همین است و موید آن نیز حدیثی است که مسلم در صحیح خود از بوسعید خدری روایت کرده- سپس قرطبی حدیث را آورده و گوید:- و این نص صریح است بر این که آیه بالا- به خاطر آن نازل شد که یاران پیامبر (ص) از آمیزش با زنان اسیری که شوهر داشتند پرهیز می کردند و خدادار پاسخ ایشان این آیه فرستاد: زنانی که مملوک شما شدند از این قاعده مستثنی هستند. که مالک و بوحنیفه و یاران او و شافعی و احمد و اسحاق و ابو ثور نیز همین را می گویند و قول درست نیز همین است- انشاء الله-

قول دیگر درباره آیه ای که جمع بین دو خواهر برده را حلال گردانید: ملک العلماء در بدایع الصنائع ۲: ۲۶۴ و زمخشری در تفسیر خود ۱: ۳۵۹ می نویسند: مقصود عثمان از آیه ای که این کار را حلال کرده این است: مگر بر همسرانشان یا مملوکانشان، که ایشان مورد سرزنش نیستند

استدلال بالا- در صورتی کامل است که اخذ به عموم کلمه مملوک را جائز بشماریم با این که هر کس در لحن سخن تعمق کند می فهمد که اخذ به عموم آن، جایز نیست زیرا آیه مجعلا می خواهد چگونگی پاکدامنی را در مومنان بیان کند و بگوید که دارنده این صفت، از ارضای شهوت جنسی خودداری می کند مگر با زن یا مملوک خود که قانون گذار، آمیزش با ایشان را اجمالا بر او روا شناخته این است که آیه می گوید ("مومنان کسانی اند که) خود را از آمیزش با زنان برکنار می دارند مگر با زنانی که همسر یا مملوک ایشان باشند که در آن صورت بر ایشان سرزنی نیست" و این حکم اجمالی منافاتی با این ندارد که روا بودن آمیزش با همسر یا مملوک، مستلزم وجود شرایطی در هر یک از آن دو باشد زیرا صفت عموم که در این آیه است آن شرایطی را که قانونا لازم شمرده شده از بین نمی برد بلکه آن شرایط قانونی است که دایره این صفت عموم را تنگ می سازد و

[صفحه ۳۶۱]

بر آن نظارت می کند چنان که آمیزش با همسر قانونی هم، نه در حال حیض و نفاس جایز است و نه در حالی که یکی از طرفین روزه واجب گرفته اند و نه در موقع احرام و نه در ایام عده ای که زن برای وطی به شبهه باید نگهدارد و نه پس از ادای صیغهظهار و ایلاء- تا وقتی كفاره داده نشود- به همین ترتیب نیز آمیزش با دو خواهر و با کنیزی که صاحبش او را به شوهر داده (برای) صاحبش جایز نیست زیرا این شرایطی که اسلام برای جواز آمیزش با زن و کنیز ذکر کرده به هیچ وجه تخصیص بردار نیست و عمومیت آیه "الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم- مگر بر همسرانشان و مملوکانشان" با آن دلیل هائی که بر لزوم آن شرایط داریم، تعارض ندارد.

و اگر ما عمومیت آیه را به آن گل و گشادی معنی کنیم بایستی همه مواردی را که دیدیم آمیزش با همسر شرعی و با مملوک شخصی ناروا است، روا بشماریم یا این آیه را با دلیل هائی که بر لزوم آن شرایط داریم معارض بشماریم و در این هنگام چه در مورد جمع میان دو خواهر، و چه در مورد سایر موارد که گفتیم در قرآن حرمت آن بیان شده، می توانیم بگوئیم: "یک آیه آن را حلال شمرده و یک آیه حرام-" زیرا استثنائی است که در آیه آمده برای همسر و مملوک هر دوه یک شیوه است- با آن که هر کس بوی فقه بمشامش رسیده باشد چنین سخنی نمی گوید.

و همین طور اگر- به گونه ای که جصاص گفته- عمومیت جواز آمیزش با مملوک را در چنان دایره وسیعی قرار دهیم که هم مردان و هم زنان را شامل شود در این حال باید جایز بدانیم که زن آزاد با مملوک خویش بیامیزد و این کار به اجماع پیشوایان مذاهب روا نیست و ابن حزم در المحلی ۹: ۵۲۴ می نویسد: میان هیچ کس از توده مسلمان خلافی وجود ندارد که اخذ به عموم این آیه روا

نیست و قطعا و جز ما همگی اجماع کرده اند بر این که تخصیص بردار است زیرا بدون اختلاف و بی تردید، غلام مملوک است ولی آمیزش با او حرام است و روا نیست، و

[صفحه ۳۶۲]

نیز می شود که کسی مادر رضاعی و خواهر رضاعی اش را بعنوان کنیز مالک بشود ولی همه متفق اند که آمیزش با آن دو روا نیست و نیز اگر مردی کنیزی را بگیرد و با او بیامیزد و از وی فرزندی بیاورد آن کنیز بر پسر مرد حرام است. سپس گوید: در این فراز قرآن " و این که میان دو خواهر جمع کنید، و نیز مادران زنان و دخترانی که در کنار شما پرورده شده و مادرانشان همسران شما بوده اند و با ایشان آمیخته اند. و با زنان بت پرست نکاح نکنید تا ایمان بیاورند " نیز نگریستیم و هیچ نص و اجماعی نیامده است که این حکم تخصیص خورده-مگر فقط در مورد ازدواج با زنان اهل کتاب- پس جایز نیست نص قانونی را که دلیلی بر تخصیص آن نداریم تخصیص بزنیم و اگر ناچار باشیم نصی با این خصوصیات یا هر نص دیگری را تخصیص بزنیم، شک نیست که آن تخصیص خورده خواهد بود زیرا تخصیص مخصوص است که به جز آن جایز نیست. پایان

اما این که گفته شده: سند حلال کننده جمع میان دو خواهر مملوک، آیه و احل لکم ماوراء ذلکم (= و حلال شد بر شما آن چه به غیر از این ها باشد) است که در زیر آیه ای که زنان ممنوع النکاح را شمرده آمده، این هم نادرست است زیرا آن به منزله استثنا است از زنان ممنوع النکاح با آنان، که قبلا ذکر شده- از جمله جمع میان دو خواهر مملوک- و دانستید که توده مسلمان از صحابه و شاگردان ایشان و فقیهان اجماع دارند بر این که جمع میان دو خواهر حرام است خواه انسان بعنوان شوهر با آن دو بیامیزد یا بعنوان مالک که در این میان هیچ فرقی ننهاده اند و تازه دلیل ما بر حرمت جمع میان دو خواهر مملوک، همان ملاک و علتی است که موجب حرمت جمع میان دو خواهر آزاد می شود و این ملاک همان آمیزش است که در هر دو صورت موجود است پس مقصود آیه از کلمه " ماوراء ذلکم = از آن که گذشت " عبارت می شود از زنانی به جز همه

[صفحه ۳۶۳]

آن ها که ذکرشان رفت- از مادران و دختران تا آخر آن چه در آن بود- و از جمله جمع میان دو خواهر در هر یک از دو صورت که خواهد باشد.

با فرض چشم پوشی از همه این ها، و از علت نزول آیات، و گیریم که میان دو آیه تعارضی باشد و تازه در صورت تعارض و وحدت سبب دلیلین، باز هم دلیل حرمت مقدم است بر دلیل اباحه که این موضوع را نیز علماء علم اصول روشن کرده اند و جصاص در احکام القرآن ۱۵۸:۲ و رازی در تفسیر خود ۱۹۳:۳ صریحا این مسئله را توضیح داده اند.

ولی عثمان این ها را نمی دانست و چیزی از شان و علت نزول آیات به یاد نداشت این بود که آن چه را به خیال خود دلیل اباحه می شمرد بر دلیل تحریم- که همه آن را پذیرفته بودند- مقدم داشت و حتی این حکم عقلی را نفهمید که لازم است دلیل حرام بودن را مقدم داشت تا از ضرر احتمالی جلوگیری شود او با این کار خود- چنان که تفصیل آن را دانستی- راهی جدا از همه ملت برگزید و هیچ کس هم در این پندار وی با او سازگاری ننمود مگر آن چه در این باره به ابن عباس بسته اند که روایات وارده در انتساب این فتوی به او نیز- چنانچه از قول بوعمر- در استذکار گذشت- بایکدیگر ضد و نقیض است.

در سخن خلیفه مخالف دیگر هم با اصول مسلمه هست زیرا می گوید " هر زنی که خداوند، آزاد آن را بر مردم حرام کرده

مملوک آن را نیز حرام کرده مگر در مورد جمع میان دو خواهر مملوک که جایز است". و این سخن هم در استثنایش باطل است و هم در مستثنی منه. در مورد استثنا دانستی که همگان با پشتگرمی به نصوص قرآن و سنت نبوی متفق القولند که جمع میان دو خواهر - مملوک هم که باشند - حرام است. در مورد مستثنی منه نیز باید گفت خلیفه آن چه را - به اتفاق همه امت - باید مستثنی منه قرار گیرند دانسته زیرا داشتن بیش از چهار زن آزاد عقدی جایز نیست ولی داشتن بیش از چهار زن مملوک جایز است.

[صفحه ۳۶۴]

آری نظایر این پندارهای باطل و مخالف با قرآن و فقه اسلامی، باب کشمکش میان مسلمانان را چهار طاق باز کرد زیرا که در غالب اوقات فاقد پیرویا جدل کننده گمراه و گمراه کننده بی شعوری نبود و تک و توک کسانی که قول اجماع بر ایشان پیشی گرفته بود - و نیز ظاهری ها و ظاهر بینائی که پس از ایشان آمده و شایسته اعتنا نیز نبودند - این ها همواره اصرار داشتند که حرف خلیفه را درباره این مسئله به کرسی بنشانند که کارشان جز انحراف از راه راست نبود قرطبی در تفسیر خود ۱۱۷:۵ می نویسد: ظاهری ها و ظاهر بینان راهی مخالف با اصول پیش گرفته و گفته اند: همان گونه که یک مرد می تواند دو خواهر را مملوک خود گرداند، آمیزش با آن دو خواهر مملوک هم جایز است و دلیلشان هم روایتی است که از عثمان رسیده: یک آیه این کار را حرام کرده و یک آیه حلال!

و اگر - پس از آن که دانش برایت آمد - باز هم از هوس های ایشان پیروی کنی به راستی که آن هنگام از ستمکاران خواهی بود
بقره ۱۴۵

فتوای خلیفه درباره این که دو برادر مانع از رسیدن ثلث میراث به مادر می شوند

طبری در تفسیر خود ۱۸۸:۴ از راه شعبه از ابن عباس آورده است که وی بر عثمان در آمد و گفت: چرا دو برادر، سهم الارث مادر را به شش یک تقلیل می دهند با آن که در قرآن آمده است: "اگر (میت) برادرانی داشته باشد" دو برادر در زبان قوم و گفتار قوم برادران شمرده نمی شوند عثمان گفت آیا من می توانم قانونی را بشکنم که پیش از من بوده و مردم بر طبق آن ارث برده اند و

[صفحه ۳۶۵]

در میان شهرها جریان یافته است ؟

و در عبارت حاکم و بیهقی: من نمی توانم قانونی را که پیش از من بوده و در شهرها جریان یافته و مردم بر طبق آن ارث برده اند رد کنم.

این گزارش را حاکم در مستدرک ۳۳۵:۴ یاد کرده و آن را صحیح شمرده و نیز بیهقی در السنن الکبری ۲۲۷:۶ و ابن حزم در المحلی ۲۵۸:۹ و رازی در تفسیر خود ۱۶۳:۳ و ابن کثیر در تفسیر خود ۴۵۹:۱ و سیوطی در الدر المنثور ۱۲۶:۲ و آلوسی در روح المعانی ۲۲۵:۴ آن را آورده اند.

امینی گوید: جوابی که خلیفه به ابن عباس داده حاکی از بی اطلاعی او از زبان خودش - عربی - است و اگر دانشی در این زمینه

داشت پاسخ می داد " اطلاق جمع بر دو تن نیز صحیح است و در کلام عرب به صورتی عام به کار رفته " نه این که ناتوانی خود را از تغییر آن چه همه مردم (و حتی نعوذ بالله پیامبر) به غلط آن را فهمیده اند پیش بکشد و البته این پاسخ او شگفت تر از پاسخ پیشاهنگانش نبود که در روزگار خود معنی اب را که از اصل و ریشه عربی است و تازه تفسیر آن - بلافاصله بعد از یاد شدنش - در خود قرآن آمده دریافتند زیرا در زبان توده تازیان، بر دو برادر، کلمه برادران اطلاق می کردند و از همین لحاظ هم نه میان صحابه که خود عرب اصیل بودند و نه میان شاگردانشان که در تکلم به زبان عربی فصیح جای ایشان نشستند و نه میان فقیهان مذاهب اسلام، هیچ اختلافی در این فتوی نبود که وجود دو برادر برای میت، سهم الارث مادر او را از (یک سوم به یک ششم) تقلیل می دهد و هیچ مستندی هم برای این حکم نداشتند مگر همین آیه شریف. و این فتوی را نیز تنهابه این خاطر می دادند که اطلاق کلمه برادران را بر دو برادر جائز می شمردند خواه این که اطلاق مزبور را در یک حداقل می پذیرفتند خواه دامنه آن را وسعت داده و آن را به صورتی عام مورد استعمال قرار می دادند.

طبری در تفسیر خود ۴: ۱۸۷ می نویسد: گروه یاران پیامبر و شاگردان

[صفحه ۳۶۶]

ایشان و کسانی از علماء اسلام که پس از آنان در هر زمان آمدند، گویند: این که خدا فرموده اگر (میت) برادرانی داشته باشد یک ششم تر که اش به مادر می رسد مقصود او دو برادر یا بیشتر است و اگر - بجای آن ها - دو یا بیشتر خواهران باشند نیز حکم همین است چنان که اگر یک برادر و یک خواهر هم باشد حکم همین است: و گروهی از کسانی که این اطلاق را درست می دانند چنین دلیل آورده اند که این را امت از بیان خداوند به زبان پیامبر گفته و امت پیامبر او در ضمن خبری مستفیض آن را، آورده اند که ورود آن راه هربهانه ای را می بندد و هر تردیدی را از دل خلق می زداید (سپس وی حدیث ابن عباس را - که گذشت - آورده و می نویسد): رای درست به نظر من آن است که مقصود از فراز " اگر برای او برادرانی باشد " آن است که میت دو برادر به بالا داشته باشد و این همان رایی است که اصحاب رسول خدا داشته اند و با قول ابن عباس نمی سازد زیرا صحت رای ایشان و این که سخن ایشان در این باره از روی دلیل بوده، و این که قول ابن عباس را در این باره انکار کرده اند، همه این ها را امت اسلام هر طبقه ای از طبقه پیشین خود گرفته و نقل کرده اند.

باز می نویسد: اگر کسی بگوید: چگونه دو برادر را برادران خوانده است با آن که می دانیم کلمه ی اخوین (= دو برادر) در لغت عرب صیغه ای است که کاربرد آن با کاربرد صیغه ی اخوه (برادران) همانند نیست. می گوئیم: راستی را که این همانندی هست، زیرا از خصوصیات زبان عرب جمع کردند میان دو کلام است به اعتبار نزدیکی معنی آن دو - هر چند که از بعضی لحاظ ها با هم فرق داشته باشند - پس چون چنین شد و بودن این روش در زبان ایشان با گزارش های بسیار ثابت گردید و در کلام ایشان امری معمولی و رایج دیدیم که بگویند عبدالله و عمر را بر سرهایشان (و نه بر سر آن دو) زدم و پشت هایشان (و نه پشت آن دو) را

[صفحه ۳۶۷]

به درد آوردم و این را در زبان ایشان بیش از آن شنیدم تا بگویند: پشت آن دو را به درد آوردم. هر چند که به صورت اخیر هم استعمال می شود و نظیر آن قول فرزوق است که فواد (= دل) را وقتی به کلمه تثنیه اضافه کرده، خود آن را نیز به صورت مثنی به کار برده - و نه جمع - و گفته:

بما فی فواد ینا من الشوق و الهوی

فیبرا منهاض الفواد المشغف

و این گونه استعمال هر چند غلط نیست- ولی- شیواتر از آن این است که کلمه افئدتنا بکار رود چنان که در قرآن نیز وقتی کلمه قلب را مضاف برای یک کلمه مثنی قرار می دهد خدا آن را به صورت جمع به کار می برد و گوید: ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما (=اگر شما دو تن به سوی خدا بازگردید-شایسته است زیرا- دل های هر دوتان منحرف شده است) پس همان گونه که شرح دادم هر عضو تکی انسان چون با عضو تکی کسی دیگر ضمیمه شد، و دو چیز متعلق به دو کس گردید در آن حال استعمال لفظ جمع در منطق عرب فصیح تر و در کلام او رایج تر است و آن گاه دو برادر نیز دو شخص اند که هر یک از آن دو به غیر از دیگری است و دارای جانی به غیر از جان دیگری و این است که معنی آن دو شباهت دارد به اعضای تکی انسان- که برای آن ها دومی نیست- و از این لحاظ مانند همان حکمی را که بر آن اعضاء جاری می داشتیم در این جا نیز معمول می داریم و اخوه (برادران) را برای اخوین (= دو برادر) به همان گونه بکار می بریم که پشت ها را در معنی دو پشت، و دهان ها را در معنی دو دهان، و دل ها را در معنی دو دل، و تازه برخی از نحویان گفته اند این که در آیه آمده: برادران. چون اقل جمع دو تا است... تا پایان

و نیز حاکم با اسنادی که آن را صحیح دانسته است در مستدرک ۳۳۵:۴ و بیهقی در سنن ۲۲۷:۶ آورده است که زید بن ثابت، بودن دو برادر برای میت را موجب نقصان سهم الارث مادر می دانست و می گفت: عریان دو برادر را نیز برادران می نامند و این را جصاص هم در احکام القرآن ۹۹:۲ یاد کرده است.

[صفحه ۳۶۸]

و ابن جریر در تفسیر خود ۱۸۹:۴ و عبد بن حمید و ابن ابی حاتم آورده اند که قتاده درباره این آیه " و اگر او را برادرانی باشد شش یک به مادر می رسد " می گفت: اینان به مادر زیان زدند و ارث به خودشان هم نمی رسد و اگر یک برادر باشد موجب حرمان مادر از ثلث ماترک نمی شود و اگر بیشتر باشد می شود (الدر المنثور ۱۲۶:۲)

و جصاص در احکام القرآن ۹۸:۲ قول صحابه را در حرمان مادر از ثلث ماترک با بودن دو برادر- همچون سه برادر و بیشتر- آورده و می نویسد: دلیلش این که نام برادران (اخوه) بر دو تن اطلاق می شود چنان که در آیه " ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما " به جای قلبان کلمه قلوب به کار برده و در جای دیگر گفته: و هل اتاک نبا الخصم اذ تسوروا المحراب (= و آیا گزارش آن اهل دعوی که از محراب بالا رفتند به تو رسیده) که می بینیم فعل تسوروا را به صورت جمع آورده با آن که فاعل آن مثنی بوده چنان که از آیه پس از آن برمی آید: خصمان بغی بعضنا علی بعض (ما دو صاحب دعواییم که یکی مان بر دیگری ستم روا داشته) و در آیه دیگر می خوانیم که " اگر برادران و خواهرانی باشند هر مرد دو برابر زن ارث ببرد " که اگر یک برادر و یک خواهر هم باشد حکم این آیه درباره ایشان جاری است... تا پایان

و مالک در موطا ۳۳۱:۱ می نویسد: اگر میت برادرانی داشته باشد یک ششم ماترک به مادرش می رسد و سنت بر این گذشته است که دو برادر و بیشتر را برادران بشمارند.

و در عمده السالک و شرح آن فیض المالک ۱۲۲:۲ می خوانیم: اگر میت با داشتن او- یعنی مادر- دارای فرزندی یا پسر زاده ای

باشد- خواه پسر خواه دختر- یا دارای دو یا بیشتر برادر یا خواهر باشد، سهم الارث مادر یک ششم

[صفحه ۳۶۹]

خواهد بود زیرا قرآن می گوید: اگر او برادرانی داشت یک ششم به مادر می رسد و اجماع بر آن است که مقصود از برادران، دو برادر است به بالا.

و چنان که در مختصر المزنی که در حاشیه کتاب الام چاپ شده می خوانیم ۳: ۱۴۰ شافعی می گوید: سهم الارث مادر یک سوم است ولی اگر میت فرزند یا فرزند فرزند یا دو برادر یا دو خواهر و بیشتر داشت سهم مادر یک ششم می شود. و ابن کثیر در تفسیر خود- ۱: ۴۵۹- می نویسد: " به عقیده جمهور فقها حکم دو برادر مانند حکم برادران است ". سپس حدیث زید بن ثابت را که در ضمن آن، دو برادر، برادران نامیده شده اند یاد کرده است.

و شوکانی در تفسیر خود ۱: ۳۹۸ می نویسد: اجماع اهل علم بر آن است که در مانع شدن از رسیدن یک سوم ما ترک به مادر- و در رساندن سهم او به یک ششم- دو برادر می توانند جای ۳ و بیشتر از برادران را بگیرند.

این بود فتوای علمای امت درباره برادران، که می رساند درست بودن اطلاق برادران بر دو برادر در آیه کریمه، بر خلیفه پوشیده مانده زیرا از زبان ملتش بی خبر بوده و ندانسته که گذشتگان، کلمه اخوه (= برادران) را به گونه ای می فهمیدند که دو برادر را هم شامل شود و گمان کرده که پیشینیان او با مفهوم زبان ملتش مخالفت نموده اند و بر خلاف کتاب خدا بر آن رفته اند که دو برادر می توانند سهم الارث مادر را بکاهند، و آن گاه آمده است و افسوس می خورد که آن چه را واقع شده نمی تواند تغییر دهد و آئینی را که مردم پیروی کنند نمی یارد بشکند. این است نمونه اطلاع این مرد در پیرامون کتاب خدا و ادله احکام و واجبات مسلمة میان ملت!

البته ابن عباس از فهم زبان توده اش پرت نیفتاده بود زیرا وی از سروران عربان و از بزرگان قریش و از خانواده ای بود که در زبان تازی از هر کسی شیوا گوی تر بودند و مقصود وی از سئوالی که از خلیفه کرد این بود که به اجتماع بفهماند دانش خلیفه و در زمینه ساده ترین چیزهایی که مانند اوئی باید بداند (چه رسد به مسائل مشکله) چه اندازه است و احاطه او به لغات و آشنائی اش با موارد استعمال

[صفحه ۳۷۰]

آن ها (که مقدمه واجب برای گرفتن حکم از کتاب و سنتی است که به این زبان آمده) تا کجا است. و همین بود که ابن عباس مطلب خود را به صورت سوال از علت استنباط حکم به آن گونه مطرح کرد و درباره اصل حکم سوالی پیش نیاورد و اصل حکم برایش مسلم بود نه این که آن چه را برای خلیفه- به صورت سوال از علت استنباط حکم به آن گونه- مطرح کرد، ایرادی باشد که به اصل حکم محروم شدن مادر از ثلث با بودن دو برادر داشته باشد و اگر خود او اصل این حکم را نمی پذیرفت البته یارانش هم که پا جای پای او نهادند از وی پیروی می کردند با آن که همه ایشان در " محروم شدن مادر از ثلث با بودن دو برادر " با مسلمانان و علمای ایشان همداستان اند پس چنان نیست که ابن کثیر یاد کرده و در تفسیر خود ۱: ۴۵۹ به استناد همین روایت، ابن عباس را در این مساله مخالف سایر فقها قلمداد کرده چنان چه طبری در تفسیر خود ۴: ۱۸۸ و ابن رشد در البدایه ۲: ۳۲۷ و بسیاری دیگر از فقیهان و پیشوایان حدیث و رجال تفسیر نیز همین سخنی را می گویند که علتی ندارد جز اشتباه در فهم معنای کلام ابن عباس.

فتوای خلیفه درباره زن معترف به زنا

یحیی بن حاطب گفت: حاطب که درگذشت کسانی از بردگانش را که نماز گزارده و روزه گرفته بودند آزاد کرد و یک کنیز زنگی داشت که نماز گزارده و روزه گرفته بود و زبان سرش نمیشد و سخن را در نمی یافت و بیوه بود تا دانستند حامله شده پس به نزد عمر شدند و جریان را گفتند او به مرد گزارشگر گفت: تو هیچ وقت خیری نمی آوری و این سخن او را نگران ساخت پس عمر در پی کنیز فرستاد تا بیامد آن گاه از وی پرسید آیا تو حامله شده ای؟ گفت: آری از مرغوش، در برابر دو درهم. پس دیدند که وی این قضیه را با گشاده روئی تعریف

[صفحه ۳۷۱]

می کند و آن را مخفی نمی نماید پس عمر به عبد الرحمن بن عوف و عثمان و علی برخورد و به ایشان گفت: بگوئید با این کنیز چه کنم. عثمان نشسته بود پس پهلوی بر زمین نهاد و علی و عبد الرحمن گفتند باید بر او حد زد. عمر گفت: عثمان تو بگو چه کنم گفت:

دو برادرت گفتند. گفت تو بگو. گفت به عقیده من گشاده روئی این زن - هنگام نقل قضیه - می رساند که گویا او آن را نمی داند و حد نیز تنها بر کسی واجب است که آن را بداند گفت: راست گفתי راست گفתי سوگند به آن که جانم در دست اوست حد تنها بر کسی واجب است که آن را بداند پس عمر آن کنیز را ۱۰۰ تازیانه بزد و یک سال تبعیدش کرد.

امینی گوید: این حدیث را در ج ۶ آوردیم و در آنجا پیرامون فتوای خلیفه دوم سخن رانیدیم و گفتیم که دستور او به تازیانه زدن و تبعید، بیرون از مرز قانون دین است و اینک بنگریم به برداشت عثمان و فتوایش در این باره که حد بر آن کنیز واجب نیست.

اگر آن چه خلیفه می گوید درست باشد، تمام اقرارها و اعترافات در نظایر این مورد بی ارزش می شود زیرا در همه موارد می توان گفت که اعتراف کننده از تعلق حد به عملش نا آگاه است و اگر آگاه بود - از بیم اجرای آن در حق او - جرم خود را می پوشانید و پیامبر (ص) اقرار را موجب حد می دانست هر چند که برای رفع شبهه از لزوم حد، بررسی کامل به عمل می آورد و در حکم دادن درنگ بسیار می فرمود به امید آن که شبهه ای پیش آید و لزوم حد را منتفی سازد و از همین روی به کسی که اعتراف به زنا کرده بود می فرمود: آیا تو جنونی داری؟ یا: شاید تو او را بوسیده ای یا او را لمس کرده ای یا خیره و به شهوت دراو نگریسته ای

[صفحه ۳۷۲]

و به همین گونه مولی علی (ع) و پیش از او عمر، می کوشیدند اعتراف کننده را - از اجرای حد بر وی - حفظ کنند به امید آن که شبهه ای در صحت و مقبولیت اقرار پیش آید و آن را نپذیرند ولی هر دوشان پس از پایداری اعتراف کننده بر سخن خویش، حد را بر او جاری می کردند نمی بینی که عمر به آن زن زنا داده می گوید: "چرا گریه می کنی؟ ای بسا هست که زن بدون آن که راضی باشد مورد کامجویی قرار می گیرد". پس به وی خبر داد که خواب بوده و مردی با وی آمیخته پس عمر وی را رها کرد و علی (ع) به شراحه - که اقرار کرده بود زنا داده - گفت: شاید که کاری نه با رضایت تو انجام شده؟ گفت: بدون اکراه و با رضایت خودم عمل زنا انجام شد. پس او را رجم کرد.

و شاید توجه به همین حوادث بوده که به گوش خلیفه رسانده "هر شبهه ای در لزوم تعلق حد بر کسی پیش آید، حد را منتفی می سازد. و هر جا که ممکن باشد حد را جاری نکنیم باید از اجرای آن خودداری نمائیم."

ولی دیگر این را ندانسته که اقرار- در دین- قانونی دارد که- بخصوص در مورد زنا- از آن نباید چشم پوشید و باید اقرار کننده را- بر اساس آن- مواخذه نمود- یا در اولین بار اقرار، چنان چه از قصه عسیف که بخاری و مسلم و دیگران آورده اند برمی آید، یا پس از چهار بار اقرار که آن هم یاد یک مجلس انجام می گیرد، چنانچه از داستان ماعز- به عبارت بخاری و مسلم در دو صحیح ایشان- برمی آید یاد چهار مجلس چنان که از داستان زناکار ایشان- که در سنن بیهقی ۲۲۸:۸ آمده- استنباط می شود و این چهار اقرار جای چهار شاهد را می گیرد چنان چه در یک مورد پیش آمد که سارق به نزد علی شد و گفت: من دزدی کرده ام، او وی را بازگردانید تا دوباره گفت من دزدی کرده ام علی گفت: دو بار به زبان خود گواهی دادی پس او را مجازات کرد. و آنوقت چنانچه روشن

[صفحه ۳۷۳]

کردیم این مساله بر خلیفه پوشیده مانده و آن را دریافته و پیشوایان مذاهب نیز- هر کدام با توجه به آن چه در یکی از احادیث مذکور آمده- رایی خاص برگزیده اند قاضی ابن رشد در بدایه المجتهد ۲:۴۲۹ می نویسد در مورد این که مجرم چند بار باید اقرار کند تا حد بر او واجب شود مالک و شافعی می گویند یک بار اقرار کافی است و ابو ثور طبری و داود و گروهی نیز بر همین اند و بو حنیفه و یارانش و ابن ابی لیلی همه بر آنند که تا وقتی چهار بار- یک بار پس از دیگری- اقرار نکند حد واجب نمی شود و احمد و اسحاق نیز بر همین اند و بو حنیفه و یارانش می افزایند که این اقرارها باید در چند مجلس انجام گیرد.

وانگهی مقصود خلیفه از این سخن چیست که می گوید "می بینم چنان با گشاده روئی آن را تعریف می کند که گوئی آن را نمی داند. و حد بر کسی واجب است که آن را بداند؟" آیا مقصودش ناآگاهی از تعلق حد به عمل است یا از حرام بودن زنا؟ اگر اولی است که هیچ ربطی به اجرای حکم خدا ندارد زیرا اجرای آن بسته است به تحقق زنا در عالم خارج، خواه زن و مرد زناکار بدانند که زنا موجب حد است یا ندانند.

و تازه ممکن نیست که در پایتخت پیامبر کسی باشد که این امر را نداند زیرا ساعت به ساعت می بیند که به جرم زنا یکی را به تازیانه می بندند و می زنند و دیگری را محکوم به رجم نموده سنگباران می کنند.

اما عذر جهل به حرمت زنا نیز از کسی پذیرفته نیست مگر در سرزمینی باشد که بتوان سخن او را راست شمرد مانند کسی که در بیابان ها و خشکی های دور دست و سرزمین های دور از پایگاه های اسلام باشد و ممکن باشد که حکم به او نرسیده باشد اما یک شهرنشین مدینه که آن روز میان نشانه های آشکار نبوت به سر می برد و زیستن گاه او جای اجرای حدود و بیخ گوش و زیر تسلط خلفا است

[صفحه ۳۷۴]

و هر لحظه سخت گیری هائی را که درباره زنا و حرام بودن آن می شود، به مغرش می سپارد و کیفرهائی را که برای ارتکاب کاری حرام- زنا- به زناکاران می چشانند می بیند، نعره هائی که از درد تازیانه بلند می شود می شنود و پیکرهای بی جانی را که بعد از رجم برمی دارند می نگرد، چنین کسی عادتاً ممکن نیست که از حرام بودن زنا بی خبر باشد پس ادعای جهل را از او نمی توان

پذیرفت و گویا این از مسائلی باشد که پیشوایان مذاهب در پاسخ به آن به یک راه رفته اند. مالک در المدونه الکبری ۴: ۳۸۲ گوید اگر مردی با کنیز مکاتب خود- به میل وی یا به جبر- بیامیزد حدی بر او واجب نیست و اگر از کسانی نباشد که بتوان عذر جهل به حکم را از ایشان پذیرفت، گوشمالی اش می دهند.

و هم گوید اگر کسی پیش از آمیزش با همسرش او را طلاق دهد و پس از طلاق با وی بیامیزد و سپس بگوید "گمان می کردم که پس از طلاق اول می توانم به او رجوع کنم- و جز با سه بار طلاق دادن- حق آمیزش از من سلب نمی شود" بر چنین کسی که جهل خود به حکم را عذر بیارد به گفته ابن القاسم حد واجب نیست و در این مساله چنین می بینم که اگر فرد از کسانی باشد که عذر او به ناآگاهی از حکم پذیرفته باشد به او حد نزنند زیرا مالک می گوید: اگر مردی زن پنجمی بگیرد هر گاه از کسانی باشد که عذر او به ناآگاهی از حکم پذیرفته می نماید و گمان می رود که نمی دانسته گرفتن بیش از چهار زن را خدا حرام کرده یا اگر به همین علت با خواهر رضاعی اش ازدواج کند، مالک این کسان را سزاوار حد نمی داند.

و در ص ۴۰۱ می نویسد: اگر کسی با کنیزی که نزد او گرو نهاده اند بیامیزد باید حد بخورد و- به گفته ابن القاسم- در چنین موردی از هیچکس ادعای جهل به حکم پذیرفته نیست و مالک گوید: حدی که به موجب آن، زنی گفت: در برابر دو درهم به

[صفحه ۳۷۵]

مرغوش زنا دادم پذیرفتنی نیست و مالک گفته: به عقیده من باید حد را جاری کرد و غیر عربان را به عذر ناآگاهی از حکم معذور نداشت.

و شافعی در کتاب الام ۷: ۱۶۹ می نویسد: زنا کردن مرد با کنیز همسرش همچون زناى او است با دیگران، مگر خودش از کسانی باشد که بتوان عذر او را به ناآگاهی از حکم این مساله پذیرفت و خودش هم بگوید: من فکر می کردم آن کنیز بر من حلال است. شهاب الدین ابو العباس ابن نقیب مصری در عمده السالك می نویسد: هر کس زنا کرد و گفت: من نمی دانستم زنا حرام است اگر نو مسلمان باشد یا در بیابانی دور دست پرورش یافته باشد بر او حد نمی زنیم و گر نه می زنیم پایان

و اگر عذر هر مجرمی را در جهل به حکم بپذیریم حدود خدا معطل می شود و هر زن و مرد زناکاری این عذر را سیر خویش می گرداند و تباهی دامنه دار می شود و هرج و مرج حاکم می گردد و امنیت از مرز عصمت و ناموس رخت برمی بندد و اگر نگاه کنیم به واکنش پیامبر (ص) و خلفا- در برابر اقرار کنندگان به زنا- برای این که شبهه ای در لزوم حد القا کنند و از اجرای آن جلوگیری نمایند، می بینیم که ایشان مساله جنون یا بوسه یا لمس و امثال آن را پیش می کشند و نمی بینیم که- در هیچ یک از روایات- مساله جهل به حرام بودن زنا را پیش کشیده باشند و اگر مطلق جهل تأثیری- در معاف کردن شخص از حد- داشت بدون تردید بایستی آن را هم یاد کنند.

و تازه عذر جهل به حکم هم- در جائی که پذیرفته باشد- باید به ادعای خود جاهل مستند گردد نه به استنباط از حالت چهره و رنگ رخسار و گشاده روئی او در هنگام اقرار، که خلیفه پنداشته و بر خلاف ظاهر کلمات فقہائی است. که یادشان رفت

[صفحه ۳۷۶]

با توجه به این همه علت های یاد شده بود که هیچ یک از حاضران، آن گشاده روئی او را دلیل امری نگرفتند و مولانا امیر مومنان و عبد الرحمن او را سزاوار مواخذه دانسته و گفتند: حد بر او واجب شده و اما عمر که به عثمان گفت "راست گفتی" ... از نهادن این

جمله در کنار عملش - که زنک را تازیانه زد و تبعید کرد - درمی یابیم که با آن سخن، عثمان را ریشخند کرده و اگر به راستی سخن او را تصدیق کرده بود وی را تازیانه نمی زد ولی تازیانه اش زد - با آن که - چنان چه در ج ۶ گذشت وی مستحق رجم بود

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار - ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

گامی



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹